سیاست کردها در خاورمیانه

UNIVERSITY OF SOUTH ALABAMA



مدیریت محترم نشر علم؛

با اهدا سلام، احتراماً به استحضار می‌رساند رضایت خود را نسبت به ترجمه و انتشار کتاب سیاست کُردها در خاورمیانه (که برای نخستین بار به قلم آقای عرفان قانعی‌فرد به زبان فارسی ترجمه شده) را اعلام می‌دارم. لازم به ذکر است که انتشار ترجمه نخست وی از ناسیونالیسم نژادی کرد- بخش اول این کتاب- نیز با نظارت در مراحل ترجمه، اطلاع و تائید رسمی اینجانب در سال ۱۳۸۴ صورت گرفت و به صورت کتبی رضایت خود را نسبت به ترجمه اعلام داشته بودم.

اکنون جهت ترجمه فارسی این اثر، به عنوان ترجمه انحصاری و مورد تائید اینجانب در ایران، مقدمه‌ای اختصاصی هم جهت خوانندگان، برای همکار ارجمند جناب آقای قانعی‌فرد ـ که همواره مرا در مراحل مختلف، کمک کرده‌اند ـ ارسال می‌شود تا ایشان در اینجا لحاظ کنند و منحصراً نشر علم آن را منتشر نماید.

Nader Entessar

نادر انتصار

۱۳۸۸/۸/۲۸

مجموعه تاریخ سیاسی معاصر

سیاست کردها در خاورمیانه

پرفسور نادر انتصار

ترجمه عرفان قانعی‌فرد



نشر علم

نشر علم - ۱۳۹۰

سرشناسه: انتصار، نادر Entessar, Nader
عنوان و نام پدیدآور: سیاست کردها در خاورمیانه / نادر انتصار؛ ترجمه عرفان قانعی‌فرد
مشخصات نشر: تهران: علم، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری: ٤٤٠ ص
شابک: ٥-١٧٠-٢٢٤-٩٦٤-٩٧٨
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Kurdish Politics in the Middle East ، C٢٠١٠
موضوع: کردان -- هویت قومی
موضوع: کردان -- سیاست و حکومت
موضوع: خاورمیانه -- سیاست و حکومت
شناسه افزوده: قانعی‌فرد، عرفان، ١٣٥٥- مترجم
رده بندی کنگره: ١٣٨٩ ٧٤الف٤ک/ DS٥٩
رده بندی دیویی: ٣٢٠/٩٥٦٠٨٩٩١٥٩٧
شماره کتابشناسی ملی: ١٩٩٥٨٤٤



نشر علم

سیاست کردها در خاورمیانه

نوشته پرفسور نادر انتصار

ترجمه: عرفان قانعی‌فرد

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۰
چاپ: رامین
لیتوگرافی: اردلان
شابک: ٥-١٧٠-٢٢٤-٩٦٤-٩٧٨

مرکز پخش: خیابان انقلاب - خیابان ۱۲ فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری
بن بست گرانفر - پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

فهرست





مقدمهٔ مؤلف

این کتاب، از بسیاری جهات، ادامهٔ مضمون کتاب نخست من، تحت عنوان ناسیونالیسم قومی کرد است [که به فارسی توسط آقای قانعی‌فرد و به کردی توسط آقای قره‌داغی در کردستان عراق با اجازه کتبی اینجانب و دیدن نسخه قبل از چاپ در سال ۲۰۰٤ منتشر شدند گرچه شاید افرادی دیگر بدون مجوز، بخش‌هایی از آن را به زبانی دیگر ترجمه کرده باشند].

از بسیاری جهات، در خاورمیانه شرایط کردها و نیروهای سیاسی ایجاد شده در دو دهه قبل به صورت تأسف برانگیزی تغییر کرده‌اند. پایان جنگ سرد و متعاقب آن فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سقوط رژیم صدام حسین محاسبه قدرت سیاسی را در منطقه وارونه جلوه داد. کردهای عراق تا حدی موفق به تأسیس خودمختاری شدند که در چندین دهه غیرممکن می‌نمود. در ترکیه و ایران، نسل جدید کردها – نسلی به معنای واقعی کلمه با فهم و با شعور و هماهنگ با توسعه روزافزون جهان – به وجود آمدند. به عبارت دیگر با ورود به قرن ۲۱، کردها دیگر به عنوان بازیگران حاشیه‌ای و کم اهمیت یا تماشاگران جانبی و دور از صحنه در عرصه سیاسی آشکار منطقه، نگریسته نمی‌شوند. با وجود تغییرات گسترده در سال‌های اخیر، بعضی از عادت‌های کهنه و رسوم بیات شده از بین رفته‌اند اما گاهی بعضی از آنها به عنوان چالش‌های آزارنده، همچنان باقی است. دمکراسی محوری گفتمان سیاسی کردها و پیشرفت آن هنوز در حال گذار و روند رو به رشد است. گرچه حرکت‌ها و جنبش‌های اجتماعی جدید یا نیروهای اجتماعی در حال شکل‌گیری و پیشرفت نظم اجتماعی قدیمی را در کردستان به چالش کشیده است.

قبضه قدرت توسط بازیگران قدیمی عرصه سیاسی کرد در سرنوشت کردستان هنوز حکمفرماست. به عنوان مثال، گروهی از سیاستمداران کرد عراقی هنوز بر گروه‌های مشابه – که توسعه سیاسی آنجا را بیش از ٤۰ سال است تحت کنترل خود دارند – سلطه دارند. این نیروها، با کنترل اسباب منطقه کردستان، خصوصاً سیستم اجباری حکومت، قدرت در کردستان عراق را قبضه کرده و به انحصار خود درآورده‌اند. علاوه بر این، آینده عراق هنوز در حال بسط و گسترش و افق و حد نهایی سیاست کردها با

سرنوشت سیاسی عراق در هم تنیده شده است. با این حال، روشن است که توسعه کردستان عراق، تأثیر ژرف و وسیعی بر شرایط کردهای ایران و ترکیه گذارده است. حکومت اقلیمی کردستان عراق به عنوان حکومت دو فاکتو و موجود شناخته شده است. به عنوان مثال، روابط اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای را با ایران و ترکیه به وجود آورده‌اند و ترکیه، بزرگترین نیروی اقتصادی خارجی کردستان عراق محسوب می‌شود و همچنین درباره روابط حکومت مرکزی عراق و حکومت اقلیمی کردستان نیز این استحکام صادق است.

حکومت اقلیم کردستان، نظام اداری، پارلمانی، نیروی نظامی جداگانه دارد و روابط داد و ستد اقتصادی با بعضی از کشورهای خارجی برقرار کرده است. به دیگر سخن، به کشوری بدون اظهار استقلال، تبدیل شده است. این کتاب پژوهشی است درباره نیروهایی که توسعه و ارتقا سیاست کردها را در دهه های اخیر بررسی می‌کند. هر چند که مخاطبان اولیه این کتاب، دانشگاهیان هستند، اما امید من این است که کتاب موجب پیدایش گفتمان و نقدهایی در میان افکار عمومی شود، خصوصاً کسانی که به مسائل ملی در سیاست خاورمیانه علاقمند هستند.

نادر انتصار
ژانویه ۲۰۱۰ (دی ۱۳۸۸)
آلاباما – آمریکا

سُخن مُترجم

در رشته های علوم سیاسی و جامعه شناسی، بررسی ناسیونالیسم و یا موضوع قومیت ها، مساله ای مطرح و قابل تامل است که داشتن نگرش علمی به آن، امری واجب و ضروری است. موضوع قومیت ها مدت مدیدی است که منبع بی ثباتی و منازعه در بین جامعه‌های مختلف و حتی در برخی کشورهای خاورمیانه موجب جنگ و خونریزی بوده است و گاه تقاضا برای حق تعیین سرنوشت و یا خودگردانی به طور مستمر و فزاینده ای باقی مانده است.

پروفسور نادر انتصار - یکی از اساتید صاحب نام ایرانی در دانشگاه آلاباما، در رشته علوم سیاسی و روابط بین الملل و دارای کرسی در دانشکده علوم اجتماعی - در این کتاب دانشگاهی به کاوش و بررسی علمی و بی‌طرفانه این موضوع بر اساس منابع و اسناد معتبر پرداخته است. وی در این کتاب به بررسی زمینه های تاریخی و جنبه های سیاسی و اجتماعی و حقوق و گرایش های قومی کردها در جامعه اشاره دارد و نحوه برخورد کشورهای خاورمیانه را با این پدیده و تاثیر آنان را به بوته نقد کشیده است و در تحلیل خود، خواننده و یا محقق را یاری می دهد تا با توجه به منابع موجود و تحلیل های معتبر به بررسی موضوع بپردازد.

این کتاب از منابع مهم دانشگاهی درباره کرد و کردستان - در رشته های علوم سیاسی و جامعه شناسی و روابط بین الملل - محسوب می شود و بنا به اجازه کتبی و مشاوره‌های پی در پی با مولف برای نخستین بار در اختیار جامعه دانشگاهی و علاقـمندان به تحقیق تاریخ سیاسی در ایران قرار می گیرد. نخستین بار این کتاب با دریافت مجوز کتبی از مولف، در بهار ۱۳۸۲ ترجمه و از تابستان ۱۳۸۳ تا بهار ۱۳۸۵؛ سه بار متن ترجمه شده، ویرایش و تطبیق یافته و در اختیار جناب پرفسور گذاشته شده است. آنگاه در سال ۱۳۸۵ در عراق قبل از انتشار نسخه کردی، تعداد ۲۰۰۰ نسخه از این اثر، به همراه عکس هایی از آرشیوهای مختلف انتشار یافت و عکس العمل های متفاوتی در شهرهای کردستان ایران و عراق نسبت به این اثر صورت گرفت که برای مولف و مترجم گاه آموزنده و گاه آزارنده بود. چون گویا در یک کتاب آکادمیک، بت های ذهنی بسیاری از افراد شکسته شده بود. مجدداً در آبان ۱۳۸۸ مولف ارجمند، نسخه ویرایش شده جدید را برایم ارسال کرد، که در سال ۲۰۰۹ به زبان انگلیسی انتشار مجدد یافت و بیش از ۴۰٪ از کتاب تغییر کرده بود. البته از سال ۸۳ تا ۸۸ ، مرتب بنا به ارتباط صمیمی بین مترجم و مولف، تبادل آراء در باره تحلیل های متفاوت از مسایل مختلف کردستان، بین ما

برقرار بوده است و همواره به آن رابطهٔ - شاگرد و استادی - بسی مفتخرم و در کتاب حاضر نیز در میان نوشته‌ها و منابع این اثر به سخنان من، اشاره ای کرده است که تنها حاکی از بزرگ منشی اوست.

آخرالامر لازم است که از بزرگواری صارم‌الدین صادق وزیری، چهره محبوب کردها، دکتر کمال فواد، دانشمند وارسته تاریخ معاصر کرد، نهایت سپاس خود را از ابراز دارم.

اردیبهشت ۱۳۸۹

برای مادرم و به یاد پدرم
و نیز به همسرم، ماری

مقدمه و سپاس

هدف این کتاب تحلیل و بررسی ابعاد سیاسی و اجتماعی اتحاد و یکپارچگی[1] کردها در جریان زندگی سیاسی – اجتماعی کشورهای ایران، عراق و ترکیه است. به نظر مُعین و تز اصلی این کتاب آن است که کشمکش و منازعه قومی، چالش بزرگی را در سیستم دولت[2] ملی و معاصر خاورمیانه به وجود می‌آورد.

به عبارت دیگر کتاب حاضر، آن بینش و تفکر کهن را که همگون سازی[3] نتیجهٔ اجتناب ناپذیر امروزینه کردن و نوین سازی[4] و پیدایش سیستم دولت ملی نسبتاً قوی و متمرکز در خاورمیانه می‌باشد، مورد پرسش جدی قرار می‌دهد. شاید که هیچ پدیدهٔ جداگانه‌ای این تز را که خواستهٔ کردها برای خومختاری است، به وضوح روشن نمی‌سازد. از زمان انتشار چاپ نخست این کتاب تحت عنوان ناسیونالیسم قومی و نژادی کردها، خاورمیانه دستخوش تغییرات زیادی شد. خصوصاً پس از پایان جنگ سرد و به عنوان نمونه می‌توان به نکاتی اشاره کرد که هر کدام مانند حمله آمریکا به عراق و فروپاشی صدام موجب تغییرات نقشه ژئواستراتژی خاورمیانه مارس ۲۰۰۳ شد کردهای عراق به آزادیهای سیاسی دست یافتند که در تاریخ معاصر شان برای آنها امری دست نیافتنی بود و نزاع کردها هنوز فروکش نیافته است. من، علاوه بر آثار نوشته شده در غرب، به منابع خاورمیانه، نشریات ارگان‌ها و سازمانهای گوناگون کرد، مانند حزب دمکرات کردستان و کومله، رجوع و اتکا کرده‌ام.

با وجود اهمیت کردها در ساختار ملی و تداوم حکومتی ایران، عراق و ترکیه، منابع جامع و کتابهای تحقیقی – علمی بسیار اندکی در این باره وجود دارد. بسیاری از کتابهای جدید دربارهٔ کردها یا داستان گونه هستند و یا برای تأیید و اثبات موقعیت ایدئولوژیکی گروهی خاص و

---

1 Integration
2 . Nation-State System
3 . Assimilation
4 . Self-detezminition

حرکت سیاسی معین نوشته شده‌اند. دیگر کتابهای معدودی هم که توسط محققان نوشته شده است یا قدیمی و منسوخ می‌باشند یا اینکه به صورتی محدودتر و ضعیف به این امر پرداخته‌اند.

امیدم آن است که این اثر شیوه پردازشی[1] جامع و متناسب با وضعیت دشوار و معضل کردها در اواخر قرن بیستم ارائه دهد، تا که برای محققان و خوانندگان آگاه، سودمند باشد. در حروف‌نویسی اسامی فارسی و عربی و دیگر کلمات (به زبان انگلیسی)، به متداولترین‌ترین املا (و هجی آن واژه) اتکا کرده‌ام.

برای سادگی امر، از به کار بردن (هرگونه) علائم و نشانه‌های اعراب‌گذاری اجتناب کرده ام. زیرا که زبان ترکی مدرن، برخلاف زبان عربی و فارسی، به صورت الفبای لاتین می‌باشد. سعی‌ام بر آن بوده است تا املا اسامی ترکی را همان گونه که در نشریات ترکی به کار می‌روند حفظ کنم. به این علت شاید تلفظ بعضی از اسامی در زبان ترکی به گونه ای متفاوت از زبان عربی و فارسی باشد. در تحقیق برای تدوین این کتاب از تعدادی منابع یاری گرفته شده است. و به عبارتی موسسه‌ها و اشخاص زیادی در تحقیق من برای نگارش این کتاب یاری رسانیدند. کالج سپرینگ هیل[2] چند کمک هزینه تحقیقاتی هیئت علمی را به من جهت جمع آوری اطلاعات اعطا کرد. درآمد موقوفه ملی در رشته های علوم انسانی، و کمک هزینه تابستانی کالج استادان، برای شرکت در سمینار اقلیتهای نژادی[3] و کثرت گرایی فرهنگی[4] در دانشگاه هاروارد[5] و دانشگاه ویسکانس مدیسن[6] در اختیارم نهاد. دانشگاه آلاباما برای من کتابها و اسناد زیادی را تأمین و تدارک دیدند.

کارکنان سرویس (امانت) بین کتابخانه‌ای در کتابخانهٔ یادمان، توماس بیرن[7] در کالج سپرینگ هیل که مخصوصاً در به دست آوردن به موقع کتابهای گوناگون و اسناد متعدد به من کمک زیادی نمودند، منتقدات و نمونه خوانانی که اسم آنها ذکر نشده اما اطلاعاتی شناختی مفید و تفاسیر و نظرات انتقادی را بر پیش نویس اولیه این دست نوشته ارائه نمودند.

در اینجا می‌خواهم از همکارانم و محققان ارجمند در مطالعات کردی، رابرت اُلسن[8]،

---

1. Terntment (ترجمه این واژه برگرفته از کتاب زیر می‌باشد: ویگوتسکی، اندیشه و زبان، ترجمه حبیب اله قاسم‌زاده، تهران، نشر کتاب، ۱۳٦۵)
2. Spring Hill College
3. Ethnic minonties
4. National Endowment for the Humanities
5. Harvard university
6. Wisconsin in Madison
7. Thomas Byrne
8. Robert Olson

مایکل گانتر[1] و محمد احمد[2] برای در میان گذاشتن توجه و دانش خود تشکر کنم و نیز سپاس ویژه از محقق کُرد، عرفان قانعی‌فرد و همچنین از مارتا پیکاک[3] برای همکاری و حمایت وی از این پروژه و از ژیاهامیلتون[4] و ستو آرنی[5] به خاطر ویراستاری موشکافانه و دقیق و آخرالامر، از همسرم ماری[6] که با مهارت کارشناسی خود در بازنگری و تجدیدنظر پیش نویسهای گوناگون کمک نمود تشکر می‌نمایم و خوانندگان چاپ اول کتاب یادداشت‌ها و نظرها و تفسیرهای زیادی را برایم ارسال کردند. به راستی من مدیون همه آنان هستم البته مسئولیت پذیرش هرگونه اشتباه در ارائه اطلاعات و تفسیر را می‌پذیرم.

Nader Entessar
Spring Hill , Alabama , 2009

---

1 . Michael Gunter
2 . Mohammad Ahmad
3 . Marth Peacock
4 . Gia hamiltion
5 . Steve Arney
6 . expert word-processing skils

فصل ۱ - کردها

پایان جنگ سرد، نشانه دیدگاه شکل‌گیری جدیدی از نظم جهانی و نحوهٔ مدیریت تنش‌ها است. حتی فرانسیس فوکایاما[1]، تحلیل‌گر سیاسی، در یک مقاله تحلیلی و جنجالی اظهار می‌دارد که با پیروزی آشکار لیبرالیسم غربی بر کمونیسم شوروی، تمامی عوامل بنیادی تنش‌های موجود در جهان از بین رفته‌اند.

> «شاید آنچه که ما شاهد آن بوده‌ایم فقط پایان جنگ سرد یا گذشتن از یک دوره تاریخی خاص نیست، بلکه پایان تاریخ است، آن‌طور که نقطه پایان برای تکامل ایدئولوژی بشر و جهانی شدن دمکراسی لیبرال غربی، به عنوان شکل نهایی حکومت بشر، گذاشته می‌شود(۱)».

هر چند که فوکویاما در نظریه نوهگلی[2] خود اهمیت اصول گرایی مذهبی و ناسیونالیسم نژادی را در سیاست جهانی می‌پذیرد، اما با این وجود اظهار می‌دارد که لیبرالیسم غربی سرانجام بر چالش‌های ممکن از جانب پدیده‌های مشابه، غلبه می‌کند(۲).اگرچه بررسی اعتبار نظریه فوکویاما در محدوده کتاب حاضر نیست، اما می‌توان به گونه‌ای منطقی و عقلانی اظهار داشت که پدیدهٔ ناسیونالیسم نژادی، بدون توجه به پیروزی مورد انتظار و پیش‌بینی شده لیبرالیسم غربی، در سطح جهانی و برای مبارزه علیه نظام دولت ملی ادامه دارد و منشأ عمدهٔ تنش‌ها در جوامع و کشورهای چند نژادی است.

احیاء مجدد ناسیونالیسم نژادی در خاورمیانه، اتحاد شوروی سابق، اروپا و قارهٔ آمریکا در پایان قرن بیستم، نمود و تجلی روشنی از وجود منابع تنشی است

1 - Francis Foukuyama
2 - Neo-Hegelian

که نمی‌توان از طریق کاربرد تئوری‌های کلان و فراگیر نظام جهانی با آنها برخورد کرد. رشد آگاهی قومی و خواسته‌های سیاسی بسیاری از اقلیت‌ها یا گروه‌های قومی برای خودمختاری، در مقابل اهمیت پذیرفته شده از طرف دولت، به عنوان بازیگر اصلی در سیاست جهانی، مطرح بوده است. همان‌گونه که تاریخ ناسیونالیسم نژادی کردها به روشنی نشان داده، سیاسی شدن کردها با تشکیل نظام نوین دولت ملی در خاورمیانه همزمان بوده است(۳). به عبارت دیگر، خواست‌های متضاد گروه‌های قومی و دولت، قومیت را از حالت جستجوی صرفاً شخصی، به تلاشی در جهت یافتن معنا و تعلق‌پذیری به گروهی خاص برای کسب قدرت و منزلت، مبدل ساخته است(٤).

• دولت و قومیت

یکی از خصوصیات و ویژگی‌های برجسته جوامع جهان سوم، گسترش نقش دولت به عنوان عامل و متغیری مستقل در شکل دادن به توازن و تعادل نیروهای اجتماعی، مثل کنترل خواسته‌های مخالف سیاسی و اقتصادی – اجتماعی گروه‌های قومی، بوده است. همانطور که دیوید براون[1] دربارهٔ جوامع چند قومی جهان سوم اظهار داشت که «در گذشته تنها به گونه‌ای نامنظم و غیر قابل پیش‌بینی و از طریق گسترش فزاینده تشریفات دستگاه اداری و ارتش و نظام آموزشی، به کنترل محدود و موقتی بر خارج از مناطق حاشیه‌ای و شهرهای مرکزی نائل می‌شوند.

در همان حال، به خاطر افزایش درآمدها و برقراری نظم، به عنوان نیازی در جهت اداره و هدایت، آموزش و ایجاد انگیزهٔ کار، میزان مداخله دولت، از محدودهٔ خود فراتر رفت(۵).زیرا نقش فراگیر و حاکم دولت این امکان را فراهم می‌سازد تا در داخل نهادی گسترش یابد که خودمختار و مستقل از دیگر عوامل درون جامعه است در حالی که حفظ کنترل انحصاری نیروهای سرکوب‌گرانه در کنار چیزهای دیگر، به شکل‌گیری طبقاتی و موقعیت روابط نژادی منجر شود(٦).

1 - David Brown

استقلال نسبی دولت نیز در مقایسه با دیگر نیروهای اجتماعی، شکل‌دهی و تغییر هویت قومی در جوامع چند قومی را ممکن می‌سازد.

در بسیاری از محیط‌های جهان سوم، دولت عامل یا مشوق تغییر هویت قومی، جهت تطابق آن با اهداف سیاسی و قانونی خود و شروع اقتدار خود و ارتقاء اتحاد ملی و ایجاد رقابت‌های بین قومی، بوده و استراتژی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را به منظور سلطه و برتری خود بر همه افراد و گروه‌ها بکار برده است.

برای مثال، اتحاد شوروی به طور سنتی رقابت‌های قومی را توسعه و بسط داد و حتی به توسعه هویت‌های اولیه در میان گروه‌های قومی مختلف به منظور پیشبرد و رشد اهداف سیاست داخلی و خارجی مسکو پرداخت. به همان روش حکومت‌های نوین خاورمیانه، بارها با بهره‌برداری از دشمنی‌های قومی در جوامع خود، موفق به حفظ کنترل سیاسی شده‌اند. با وجود تمام این مسایل، نقش طبقات مسلط یا دیگر گروه‌ها در شکل دادن به سیاست‌های دولت، توسط مدل ایستا انکار نمی‌شود، و به وضوح، تفوق دولت را به عنوان گرداننده یا کنترل کننده خواسته‌های قوی متضاد در جامعه، تائید می‌کند.

• هویت کردی

تقاضای کردها برای خودمختاری یا استقلال (سرزمین کُردها)، شاید یکی از بادوام‌ترین منابع تنش و درگیری قومی در خاورمیانه نوین بوده است. امروزه اساساً کردها در کشورهای ترکیه، عراق و ایران، متمرکز و ساکن هستند. اما در سوریه و اتحاد شوروی سابق نیز مناطق کُردنشین یافت می‌شوند. هرچند که آماری موثق و قابل اعتماد در مورد شمار کل کُردها در خاورمیانه وجود ندارد. اما منابع مختلف کُردی، بارها اعلام کرده‌اند که شمار کُردها به ۳۵ میلیون نفر می‌رسد، که احتمالاً تخمین یا برآوردی اغراق آمیز است و معمولاً توسط رهبران سیاسی کُرد به منظور برجسته کردن اهمیت این اقلیت فراموش شده عنوان می‌شود و همچنین حکومت‌های منطقه به خاطر مقاصد یا دلایل سیاسی قصد

داشته‌اند که جمعیت‌های کُرد را کمتر از میزان واقعی به شمار آوردند. بنابراین، جمعیت کُردها یکی از عوامل مشاجره، جدال و تردید بوده است.

کُردهای روزگار امروز، ریشه و اصالت خود را به مادها[۱] نسبت می‌دهند، قبیله‌ای هند و اروپائی که در حدود سال ٦١٤ قبل از میلاد مسیح از آسیای میانه به فلات ایران روی آوردند و تا سال ۵۵۰ قبل از میلاد هم حکمرانی کردند و یکی از سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام می‌باشند (۷). مادها با سپاهیان و گروه‌های دیگر قبایل، شامل مانند فارس‌ها و دیگر ایرانیان – که بعداً مادها را شکست دادند و حاکم ایران شدند – جنگیدند. سپس کُردها در کنار فارس‌ها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و افغان‌ها – و دیگر اقوام – جزو تشکیل دهندهٔ مردمان ایران زمین شدند. بیگانگان – عمدتاً اعراب – پس از شکست دادن سپاهیان ایران و فتح این منطقه – در قرن هفتم میلادی – به طور روزافزون کلمهٔ «کُرد» را به منظور نامیدن تمام مردمی که در رشته کوه‌های زاگرس در شمال غرب ایران سکونت داشتند، استفاده کردند(۸).

مردم این ناحیه، نه تنها شامل افرادی بود که خود را از مادها می‌دانستند، بلکه دیگر گروه‌ها و قومیت‌ها و گروه‌های قبیله‌ای را نیز در بر می گرفت که در طی سالیان طولانی در هم آمیخته و با اختلاط قومی خود، جوامع و گروه‌های جدیدی را ایجاد کرده بودند پس از فتح اعراب، بیش از چهار قرن، کردها از لحاظ سیاسی در غرب آسیا نقشی تعیین کننده و قاطع را ایفا کردند. به عنوان مثال آن‌ها رهبران مهمی را به جهان اسلام ارائه کردند که از برجسته‌ترین و قابل ذکرترین آن افراد، می‌توان به صلاح‌الدین ایوبی[۲] اشاره کرد، رهبری افسانه‌ای[۳] که

---

[1] - Medes

[2] - Salah-ed-din Ayyubi (Saladin)

3. توضیحی از شادروان محمد قاضی: «همشهریان کرد زبانم از من خواستند که به ترجمه کتاب صلاح‌الدین ایوبی، همت بگمارم و اگر این کار را ولو به زبان فارسی انجام بدهم و به چاپ برسانم، دو خدمت بزرگ کرده‌ام، یکی به اسلام و دیگری به ملت کرد. بنده در جواب نوشتم که اگر من، چنین کاری را به انجام برسانم، خدمت بزرگی به اسلام خواهد بود، اما معتقد نیستم که خدمتی به ملت کرد باشد، زیرا صلاح‌الدین ایوبی تنها ربطی که به کردان دارد این است که از پدر و مادری کرد و در سرزمین کردستان عراق (تکریت) به دنیا آمده است و به جز این، هیچ رشته‌ای او را به کردان نمی‌پیوندد. این مرد هر چند قهرمانی شجاع و بزرگوار بود – و

رهبری نیروها و سپاهیان اسلام علیه ریچارد لاین هارت (ریچارد شیردل)[1] و صلیبیون[2] را فرماندهی کرد، ظهور سلسله صفوی[3] در ایران – در پایان قرن شانزدهم پس از آن – ایجاد رقابت بین ایرانیان و ترک‌های عثمانی، بار دیگر کُردها را، به عنوان بازیگران مهم سیاست‌های منطقه‌ای مطرح کرد. هم فارس‌ها و هم امپراطوری عثمانی، مناطق کردنشین را به عنوان نوعی مناطق حفاظ در بین امپراطوری‌های رقیب، تلقی می‌کردند. زمانی که کردها از اهمیت استراتژیک و قابل توجه خود در جنوب غرب آسیا بیشتر آگاه شدند، این امکان را یافتند که از لحاظ سیاسی ادعای بیشتری را مطرح کنند.

در این اندک شکی نیست – و لذا به خوبی می‌توانست برای ملت خود و هم‌نژادان خود بسیار سودمند باشد و در آن سالهای پرآشوب و هیاهویی که می‌زیست و کسب قدرت کرده بود، سر و سامانی به ایشان بدهد و لااقل حکومتی مستقل و فارغ از سلطهٔ ترکان سلجوقی و امرای زنگی و عربها و مسیحیان برای ایشان تشکیل بدهد، اما نه تنها چنین کاری نکرد و اصلاً در قلمرو ایل و تبار خود شمشیر نزد و در فکر ملت خود نبود، شاید در تمام مدت عمرش هم ده کلمه به زبان کردی حرف نزده باشد. او هر خدمتی که می‌کرد و هر شمشیری که می‌زد در راه اسلام بود و بر ضد مسیحیان و حتی نزاعی هم که گاهی با امرای محلی کرد موصل و سنجار و جزیره داشت برای این بود که ایشان را به تبعیت از خود یا از خلفای عباسی بغداد وا دارد. بنابراین بی‌خود نیست که نویسندهٔ کتاب صلاح‌الدین یعنی آلبرشاندور در زیر عنوان کتاب «صلاح‌الدین» نوشته است «ناب‌ترین قهرمان اسلام» و او را به عنوان «قهرمان کرد» نمی‌شناسد. از قضا واسیلی نیکیتین نیز در کتاب «کرد و کردستان» خود، که من آن را به فارسی ترجمه کرده‌ام، به این مسئله اشاره می کند و می نویسد: کردان با اینکه دو فرمانروای بزرگ داشتند که بر اریکهٔ قدرت سوار بودند و هر دو می توانستند سر و سامانی به ملت خود بدهند و حکومتی فارغ از رقیب ترک و عرب برایش تشکیل بدهند و یک پرونده یا سابقهٔ تاریخی برایش درست بکنند، در این راه کوتاهی کردند و منظورش از این دو فرمانروا یکی صلاح‌الدین ایوبی است و دیگر کریم خان زند. در مورد صلاح‌الدین بسیار درست می‌گوید و این همان ایرادی است که بسیاری از کردهای روشنفکر و متعصب به ملت خود نیز بر او میگیرند؛ ولی کریم خان زند به نظر من در این مورد تقصیری ندارد، چون او کرد نبود بلکه لر بوده و بالاخره فردی از یکی از ایلات ایرانی بوده و آنچه کرده برای وطن عزیزش ایران کرده است و ایرادی بر او وارد نیست. به هر حال، همشهریان عزیز به این تذکر من دربارهٔ بی‌قیدی صلاح‌الدین نسبت به سرنوشت ملت خویش قانع نشدند، چون او را همواره یکی از افتخارات برجستهٔ ملت کرد می‌دانند». [صلاح‌الدین ایوبی، آلبر شاندور، ترجمه محمد قاضی، چاپ ٤، ۱۳۷۵، مقدمه مترجم، صص ۸ – ۷]

1 - Richard Lion Heart

2 - Crusaders

3 - Safavid

در نتیجه، شماری از شاهزاده نشین‌های نیمه مستقل کُرد، رشد کردند و بسیاری از آن‌ها نیز تا نیمه اول قرن ۱۹ به حیات خود ادامه دادند. به عنوان نمونه از چنین شاهزاده نشین‌هایی می‌توان به بوتان[1]، حکاری[2]، بادینان[3]، سوران[4] و بابان[5] در مناطق تحت حاکمیت عثمانی و اردلان[6] و مکریان[7] در ایران اشاره کرد(۹). کردها بعد از شکست و سرانجام تجزیه امپراطوری عثمانی - پس از جنگ جهانی اول – با شدت بیشتری، مبارزه خود را برای حق تعیین سرنوشت ادامه دادند. با این وجود، همان‌گونه که بعداً (در فصل‌های آینده این کتاب)، به طور مفصل بحث خواهد شد، بعضی از عوامل داخلی و خارجی، مانع ایجاد سرزمین مستقل کُردی شدند.

• زبان و مذهب کُردها

مدت‌های مدیدی است که میزان تجربه مشترک، خصوصاً در زبان و مذهب، به عنوان عامل مهم در رشد آگاهی قومی و ناسیونالیسم قومی، مورد شناسائی قرار گرفته است. زبان کُردی به خانواده زبان‌های ایرانی تعلق دارد و همانند دیگر زبان‌های ایرانی ریشه هند و اروپائی دارد. بنابراین زبان کُردی بیشتر به زبان فارسی شباهت و نزدیکی دارد تا به زبان عربی. با این حال، گویش‌های کُردی از دیگر زبان‌ها یا گویش‌های ایرانی متمایز است و عموماً برای فارس زبان‌ها غیر قابل فهم و درک می‌باشد. کردها برخلاف دیگر اقلیت‌ها در خاورمیانه، تا امروزه موفق به ایجاد یا پذیرش نوعی زبان مشترک نشده‌اند. و این امر هم باعث کند شدن ارتباطات داخل جامعه کُرد شد و همچنین اهمیت زبان را به عنوان نشانه

1 - Botan
2 - Hakkari
3 - Badinan
4 - Soran
5 - Baban
6 - Ardalan
7 - Mukriyan

هویت قومی کُردها، کاهش داده است. همچنانکه در جائی دیگر بیان کرده‌ام، ناهمگونی زبان‌های کُردی بنا به دلایل سه گانه است:

«نخست: سرزمین سخت کوهستانی، که از لحاظ تاریخی ارتباطات بین قبیله‌ها و طایفه‌های کرد به کندی صورت گرفته است.
دوم: فقدان ساختار دولتی قوی و متمرکز، برای یکی ساختن بسیاری از گروه‌های رقیب کُرد، سبب توسعه و رشد زبان‌های گوناگون در میان کُردها شده است.
سوم: ظهور و پیدایش حاکمیت و نظام دولت - کشور - در قرن بیستم و در خاورمیانه - که کُردها را بیشتر پاره پاره نموده آنان را تحت اختیار مشروع کشورهایی قرار داده است که خود دارای تنوع زبانی هستند»(۱۰)

در زبان کُردی، چندین گویش وجود دارد. هر چند که ملی‌گراهای کرد چنین اعتقاد دارند که سه زبان مذکور گویش‌های مختلف یک زبان واحد هستند، اما تفاوت‌های بسیار میان این زبان‌ها، به اندازه‌ای است که هیچ ملاک و معیار زبانی استاندارد، طبقه بندی آنها را به عنوان گویش‌های مختلف یک زبان به سادگی تائید نمی‌کند و حتی گاه این اعتقاد وجود دارد که به خاطر رفع هرگونه ناراحتی و کدورت بین میهن پرست‌های کُرد - و نیز حفظ احتیاط و دوراندیشی - بایستی به زبان‌های مختلف کُردی صحبت کرد»(۱۱) اما به طور خلاصه سه زبان کُردی عبارتند از:

۱. کُردی[1]، که شامل گورانی[2] و گویش سلیمانیه[3] است. گورانی در ایران و بیشتر توسط کُردهای کرمانشاه صحبت می‌شود که شباهت زیادی به لُری دارد (که زبانی از خانواده زبان‌های ایرانی است و لُرها با آن زبان سخن می‌گویند و با کردها دو گروه قومی اصلی را در کرمانشاه تشکیل می‌دهند). این نوع از زبان کُردی همچنین توسط برخی کردهای عراقی، تکلم می‌شود.
۲. کرمانجی، که توسط بیشتر کردها، خصوصاً کردهای ترکیه به کار برده می‌شود. این زبان عملاً، زبان ادبی کُردها است و آن را به عنوان معتبرترین زبان

---

1 - Kurdi
2 - Gurani
3 - Sulaymani

بومی تلقی می‌کنند. کرمانجی به کرمانجی شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. بیشتر کُردهای غربی و کُردهائی که در منطقه قفقاز در اتحاد شوروی سابق سکنی داشتند، به زبان کرمانجی شمالی صحبت می‌کنند، در حالی که مردم کردستان مرکزی به زبان کرمانجی جنوبی سخن می‌گویند.

۳. زازا که در قسمتهای شمال غرب و شمال کردستان رایج است. این زبان همچنین توسط برخی کُردهای استان آذربایجان غربی در ایران و ترکیه مرکزی بکار برده می‌شود (۱۲) زازا کمتر از زبان ادبی کُردی رشد یافته است. به علاوه به علت عدم استفاده در رادیو و مطبوعات، زبان زازا از لحاظ رشد و استفاده، در موقعیتی راکد باقی مانده است و از آن، تنها به عنوان وسیله‌ای برای ارتباطات بین گروه‌های کُرد و درون خود این گروه‌ها استفاده شده است.

همان گونه که ذکر شد این بخش از زبان‌های کردی به طور متقابل محدود کننده و انحصاری می‌باشند و به عنوان موردی، زبان زازا برای متکلمین به دیگر زبان‌ها غیر قابل فهم است. با این حال موضوع پذیرش یک زبان مشترک به عنوان جزء لاینفک ملت کُرد، همچنان در میان ملی‌گراهای کُرد، باقی مانده است. اما همان‌گونه که جرج هریس[1] ذکر نموده است اختلافات بسیار ملموس زبانی، تأثیری بازدارنده و جدی بر رشد و توسعه هویت مشترک کردها داشته است(۱٤).

همانگونه که مهرداد ایزدی[2] معتقد است، کردی یکی از شاخه‌های شمال غربی زبان‌های ایرانی در خانوادهٔ زبانی هند و اروپایی است. (۱۵) و می‌تواند به دو گروه تقسیم شود: کرمانجی و زازا - گورانی. این دو گروه، شامل زیر لهجه‌های مختلفی است. کرمانجی به دو زبان کرمانجی شمال (بادینانی) — که توسط بسیاری از کردهای ترکیه، سوریه، لبنان و شوروی سابق تکلم می‌شود — و کرمانجی جنوب (سورانی) — که توسط کردهای ایران و عراق همواره تکلم شده است. در زبان‌های کردی، لهجه زازا توسط چهار میلیون کرد مناطق ترکیه و نقاط زیادی از کردهای عراق و ایران و قفقاز[3] مورد استفاده قرار می‌گیرد. گورانی در

1 - George Harris
2 - Mehrdad Izadi
3 - Caucasus

میان دو میلیون کرد در اکثر مناطق جنوب کردستان ایران – و بخش‌هایی از عراق – تکلم می‌شود. لهجه‌های اورامانی[۱] و لکی[۲] که زیرمجموعه گورانی هستند، بخش اعظم ساختار اصلی نوشتار و ادبیات در طی هزاران سال گذشته را تشکیل داده است. (۱٦)

با وجود این که تعداد زیادی از زبانها و لهجه‌های مختلف در زبان کردی، معتقدم که ما نباید بیش از حد بر اختلاف بین زبان کردی اصرار و ابرام داشته باشیم، در حالی که همگی به یک زبان متعلق هستند. به عنوان مثال، متکلمین به لهجه کرمانجی در ترکیه به راحتی می‌توانند لهجه بخش‌های مختلف مناطق کردنشین در کشور همسایه‌ای مانند عراق را بیاموزند و با هم ارتباط برقرار کنند. و به طور مشابه، کردهای ایرانی که به سورانی تکلم می‌کنند می‌توانند با اکثر کردهای عراق – در شهرهای بزرگ کردنشین این کشور – مکالمه داشته باشند. کردهای اطراف پاوه[۳] و دیگر شهرهای نزدیک مناطق مرزی ایران و عراق از گورانی استفاده می‌کنند. به طور خلاصه با وجود عدم زبان مشترک، زبان کردی به عنوان یک شاخص مهم هویتی کردها در خاورمیانه باقی می‌ماند (۱۷).

به استثناء در حدود پنجاه هزار نفر یزیدی[٤] – (که به عنوان شیطان پرست بیگانه و مطرود شناخته شده‌اند) – و چند هزار نفر مسیحی و زرتشتی[۵] و در حدود دویست خانواده یهودی در شهر سنندج (۱۸) اکثریت مردم کُرد، مسلمان هستند (۱۹) و روی هم رفته، حداقل دو سوم کُردها، سنی مذهب و یا پیرو مذهب شافعی هستند و اکثریت چشمگیر کردهای مناطق پیرامون کرمانشاه، پیروان مذهب تشیع هستند، مذهب تشیع طبق قانون اساسی، مذهب رسمی کشور جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود. همچنین دسته های گوناگون طریقت‌های صوفیگری نقشبندی[٦] و علی اللهی[۱] – (که علی، اولین امام شیعیان را

---

1 - Awramani
2 - Laki
3 - Paveh
4 - Yazidis
5 - Zoroastrians
6 - Nagshbandi

به مقام خدائی می‌رسانند) - نیز وجود دارند. کُردهای شیعه و سنی خصومت و مخالفت مذهبی زیادی را نسبت به همدیگر نشان نداده‌اند، هر چند تنش بین شیعه و سنی منجر به درگیری کُردهای سنی و شیعیان آذری زبان در استان آذربایجان غربی شد. همچنین در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی ایران، در بین شیخ عزالدین حسینی[۲] - رهبر روحانی کردهای سنی در ایران - و احمد مفتی زاده[۳] حامی منافع جمهوری اسلامی و رهبر پیشین کردهای شیعه کرمانشاه، برخورد و نزاع بوجود آمد.[٤] اما، این برخورد و نزاع به منازعات مذهبی و اختلافات عقیدتی بین تشیع و تسنن تعبیر نشد، بلکه به خاطر اعلام وفاداری بیشتر به حکومت جمهوری اسلامی ایران بر روی این نزاع‌ها انگشت نهادند. در زمانی که مفتی‌زاده، پس از انقلاب به حکومت مذهبی ایران وفادار مانده بود[۵]، شیخ عزالدین شدیداً از سیاست و تفکر حاکم بر جمهوری اسلامی انتقاد کرد و حامی فعال خواسته کُردها برای کسب خود مختاری بود. (۲۰)

• انزوای اجتماعی – اقتصادی کُردها

تبعیض اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نسبت به گروه قومی - توسط جامعه بزرگتر - همان مسأله‌ای است که جان ناگل[٦] آن را «روابط نابرابر مرکز – پیرامون» نامیده است (۲۱). این تبعیض به ویژگی پایدار آگاهی قومی کُردها

---

1 - Ali-Allahis

2 - Shaikh Ezzedin Husseini

3 - Ahmad Mofti-zadeh

4 - گروهی از افراد عوام و متعصب، شیخ عزالدین را رهبر کردها می‌نامیدند و گروهی مفتی‌زاده را. شیخ عزالدین خود را امام خمینی کردها می‌دانست و مفتی‌زاده به لقب علامه و حضرت آیت‌ا.. مشهور شد، اما هر دو مشروعیت و صلاحیت علمی را بدست نیاورده بودند و تنها برای کسب موقعیت این تنش را دستاویز قرار داده بودند.

5 - احمد مفتی زاده به عنوان رهبر مذهبی در کردستان شهرت یافت که برای جنش اهل سنت - پس از انقلاب - تلاش کرد که شورای مرکزی اهل سنت - شمس - نام گرفت و به خاطر مواضع و مخالفت‌های بعدی دستگیر شد و به مدت ۱۰ سال در زندان ماند که سرانجام به علت سرطان از زندان آزاد شد و در ۱۳۷۲ درگذشت. وی قبل از انقلاب در روزنامه کردستان که توسط ساواک انتشار می‌یافت، قلم می‌زد.

6 - Joan Nagel

یاری رسانیده است و منجر به توسعه و رشد نسبتاً بیشتر و محسوس مرکز در برابر غیر مرکز - یعنی مناطق کُرد - و به تبع آن نابرابری سیای، اجتماعی و اقتصادی تجربه شده توسط کردها و نیز پدید آمدن شرایطی شبیه به استعمار داخلی شده است که فرانک یونگ[1] آن را «خرده نظام‌های واکنش‌گر» نامید (۲۲).

حرکت‌های واکنشی، مجموعه جنبش‌هائی هستند که توسط کردهای به حاشیه رانده شده - واکنش به حذف آنان از دستگاه دولت مرکزی - که تحت سلطه مرکز یا گروه‌های مسلط جامعه قرار گرفته، سازمان داده می‌شوند. البته وجود نابرابری در بین مرکز و استان‌های غیر مرکزی به خودی خود برای ایجاد برخورد و واکنش قومی کافی نیست اما یک «عامل تسریع کننده لازم» است مانند مواردی که حکومت مرکزی درصدد «به دست گیری، نفوذ و کنترل برخی برخی قسمت‌های غیر مرکزی (۲۳) برآید. پاسخ به گروه قومی، در مواردی که مرکزیت سیاسی به شدت تحت کنترل موجودیت مسلط فرهنگی در جامعه بزرگتر است و معمولاً متغیر و غیر قابل پیش بینی می‌باشد(۲٤). روابط نابرابر مرکز- غیر مرکز، مدتهاست که شرایط کردها را در ایران و عراق و ترکیه مشخص و معلوم کرده است که البته علل ویژگی شرایط سخت کردها در هر کشور متفاوت است. برای مثال در ایران، نابرابری قومی تا حدی ناشی از مدرنیزاسیون یا نوگرایی ناموازن در دوره پادشاهی پهلوی[2] و تا حدی نتیجه پیوند اقتصاد ایران با اقتصاد جهان سرمایه‌داری می‌باشد. یکی از نتایج فرعی برنامه‌های نوگرایی در دوره پادشاهی پهلوی، ایجاد یک نوع حکومت مرکزی قوی بود که قادر به اعمال سلطه اقتصادی و سیاسی تقریباً کامل بر بازیگران غیر دولتی، همچون گروههای قومی باشد. این مسئله، عاملی بود که حکومت مرکزی قادر شد تا مناطقی از کشور را - که اقلیت‌های قومی یا زبانی در آن ساکن بودند - به مراکز اقتصادی تبدیل نماید که توسط دستگاه سیاسی مرکز - در تهران - کنترل می‌شد.

پر واضح است که اعمال زور و به کارگیری ابزارهای سرکوب، نقش عمده‌ای را در تثبیت روابط نابرابر مرکز - غیر مرکز ایفا نمود، اما تکنیک‌های دیگری نیز

---

1 - Frank Young

2 - Pahlavi

موزد استفاده قرار گرفتند. خان‌ها[1] و رؤسای عشایر را به یک سیستم رشد یابنده اجتماعی – اقتصادی دولت – محور تبدیل کردند و گسترش بوروکراسی دولتی، نظام اجتماعی – سیاسی عشیره‌ای را بیشتر تحت کنترل حکومت مرکزی درآورد که این امر به دولت امکان می‌داد که دستگاه مالی خود را به آن مناطق گسترش دهد. هنگامی که ارتش – به عنوان نیروئی یکپارچه و قوی و تابع مرکز در ایران – با ایجاد و وضع قانون خدمت نظام سراسری وارد عمل شد، ساختار اجتماعی – اقتصادی مناطق عشیره‌ای، هر چه بیشتر دستخوش تغییر شد. هنگامی که فعالیت شمار روز افزونی ازعشیره‌های کُرد کاسته شد، روستاهای حاصلخیز از لحاظ کشاورزی، به واحد اصلی مالیات‌گیری و منبع اولیه نیروی کار روستائی برای زمین‌داران شهرنشین، چه کُرد و چه غیر کُرد، تبدیل شدند (۲۵). روند مدرن گرایی و امروزینه کردن ایران، سبب ایجاد تقاضا برای نیروی کارگری در مشاغل یا رشته‌هائی همچون ساختمان‌سازی و راه‌سازی شد که دارای رشد و توسعه زیادی بودند. مناطق عشیره‌ای پیرامون، شمار بزرگی از نیروهای کارگری – غیر ماهر و نیمه ماهر – برای این پروژه‌ها فراهم ساخت و به منظور مدرن کردن مرکز، نیروی کار ارزان را ارائه کردند. هر چند نوین‌سازی، شیوه‌های سنتی رهبری عشیره‌ای را از بین نبرد، اما یک طرح و شیوه جدید را در ساختار طبقات و روابط وابستگی در غیر مرکز ایجاد کرد:

> وجود یک اقتصاد دولتی گسترده، طبقات دارا در غیر مرکز را به طبقات دارا در مرکز پیوند داد. اما فارس‌ها، دولت را در کنترل خود داشتند و برنامه یک شکل‌سازی فرهنگی را بر تمام کشور تحمیل کردند، که گاه حق بیان فرهنگی اقلیت‌ها را انکار می‌کرد، بنابراین تجلی اولیه آگاهی ملی در میان اقلیت‌ها، به عنوان واکنش نسبت به تسلط فرهنگ فارسی و بازتاب علائق اقلیت نخبه حاکم، صورت گرفت. از این رو آن‌ها [طبقات دارا در غیر مرکز] به تقاضا برای خودمختاری فرهنگی بسنده کردند و در کل علیه تسلط طبقاتی، چه در مناطق خود اقلیت‌ها و چه در کشور، مبارزه‌ای نداشتند(۲٦)

[1] - Khan

به طور کلی دیگر ابعاد نابرابری در ایران در آموزش و بهداشت و تسهیلات عمومی و در سطح فقر جوامع اقلیت انعکاس یافت. در حالی که سطح سواد ساکنین کرد در استان کردستان از ۱۴/۳ درصد در سال ۱۹۶۰ به ۳۰ درصد در سال ۱۹۷۶ رسید. این رقم بسیار کمتر از ۶۶/۱ درصد سطح سواد ثبت شده در استان مرکزی فارس زبان بود(۲۷). یا در زمینه بهداشت و تسهیلات عمومی، در سال ۱۹۷۶ در استان مرکزی ۸۰/۷ درصد خانوارها دارای برق بودند در حالی که فقط ۱۹/۵ درصد خانوارها در کردستان از تسهیلات برق استفاده می‌کردند. در همان زمان فقط ۱۲ درصد خانوارها در کردستان دارای لوله‌کشی آب بودند در حالی که آمار در استان مرکزی ۷۴/۹ درصد را نشان می‌داد (۲۸). هر چند که آمار موثق و رسمی درباره تعداد پزشک در کردستان وجود ندارد اما کمبود شدید کادر پزشکی و تخت بیمارستان و کلینیک در مناطق قومی کشور، کاملاً مشهود بود. این وضعیت از زمان انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ ایران و به دنبال آن فرار پزشکان از کشور پدید آمده است. از پانزده هزار پزشک برآورد شده در ایران، حدود هشت هزار نفر ساکن تهران هستند و باقیمانده آن نیز اکثراً در چند شهر بزرگ همچون اصفهان و شیراز متمرکز هستند. با توجه به میزان عمومی فقر، همچنان نابرابری و تبعیض قومی در ایران کاملاً آشکار است. البته ملاک و معیار فقر را اکبر آقاجانیان[1] به آن اشاره کرده است، اینکه هزینهٔ مصرف سالانهٔ کمتر از ۸۷۵ دلار را شامل می‌شود اما درصد خانواده‌های زیر خط فقر در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ در استان کردستان، ۳۰/۸ درصد و در آمار مشابه برای استان مرکزی، چیزی در حدود ۲۱ درصد بوده است.

در سالهای اخیر، توجه‌های زیادی به عدم برابری سطح اقتصادی بین کردستان و تهران شده است و اختصاص بودجه جدیدی را برای کردستان مطالبه می‌کند. به عنوان مثال طبق گفته استاندار کردستان، دولت ۱/۲ بیلیون دلار بودجه به پروژه‌های توسعه اقتصادی در کردستان اختصاص داده است. علاوه بر این، سازمان سرمایه‌گذاری اقتصاد همکاری فنی ایران، سعی در جذب سرمایه

---

1 - Akbar Aghajanian

خارجی و تشویق به سرمایه‌گذاری محلی در بخش‌های مختلف اقتصاد کردستان داشته است.(۲۹) در عراق کم بودن آمار موثق و رسمی درباره شرایط اقتصادی – اجتماعی کردها مانع انجام مطالعات مقایسه‌ای و واقعی و منسجم دربارهٔ میزان نابرابری کردها و عرب‌ها است. اما می‌توان بنا به برخی مشاهدات عمومی گفت که میزان مناطق کرد نسبت به بقیه نقاط کشور، روند نوسازی و صنعتی کردن کمتری را تجربه کرده‌اند. هنگامی که پروژه‌های صنعتی عمده اجرا می‌شدند، که البته همواره در بخش نفت بوده است، همیشه در شهرهایی از کردستان که رسماً بخشی از «منطقه خودمختار کردستان» نبودند، این پروژه‌ها در نظر گرفته نشده بودند بلکه صرفاً در شهرهایی همچون موصل و کرکوک، اجرا می‌شدند. علی‌رغم وفور منابع طبیعی در منطقه کردستان – همچون نفت و آهن، سنگ معدن، و زمین حاصل خیز – تخصیص بودجه برای این منطقه ، نسبتاً خیلی پائین و ناچیز – با نوسان ۷ تا ۱۲ درصد کل بودجه عراق - بوده است. تا زمان جنگ خلیج فارس به رهبری ایالات متحده در ۱۹۹۱، مناطق کردنشین بیشتر مواد خام، صنایع آهن و فولاد، عراق را تامین می‌کردند اما این صنایع در جائی دیگر از کشور مصرف می‌شدند. تنباکو که نسبتاً محصولی نقد در مناطق کرد می‌باشد اما سود و نفعی برای کردها در بر نداشت زیرا حکومت از انحصار خود بر صنعت تنباکو برای اعمال فشار اقتصادی بر کُردها استفاده می‌کرد(۳۰). روی هم رفته، استعمار داخلی و روابط نابرابر در غیر مرکز، به ابعاد اقتصادی روابط اعراب و کردها در دهه‌های اخیر نیز سرایت کرده است. تا زمان از بین رفتن زیر ساخت اقتصادی عراق، در ایام جنگ خلیج فارس – که فعالیت‌های بازسازی را در این کشور فلج نمود– در زمینه صنایع پایه، در مناطق کرد، بیشتر جاده سازی رواج داشت. اما کُردها معتقدند که منظور اصلی از این پروژه‌ها فقط برای تسهیل «حرکت سریع و اعزام نیروهای زمینی – نظامی - به منطقه در صورت بروز هر گونه ناآرامی» بوده است (۳۱)

قبل از جنگ خلیج فارس، از طریق کمک مالی و یارانه حکومتی، تا اندازه‌ای می‌توان گفت که به مسکن عمومی توجه می‌شد. حکومت عراق، برنامه ساخت «روستاهای مجموعه‌ای» را با منازل فشرده اجرا کرد به نحوی که کنترل آسان

فعالیت‌ها را ممکن می‌ساخت. کُردها از طرف دیگر حکومت مرکزی را متهم می‌کنند که منظور ایشان از ساخت روستاهای مجموعه‌ای، در واقع به انحصار کشیدن ساکنین آن و جلوگیری از تماس آنان با چریک‌های کرد یا پیش مرگه‌ها بوده است (۳۲). در سال ۱۹۵۸، با سقوط نظام پادشاهی عراق، کوشش زیادی از جانب حکومت جدید برای بهبود و جبران بعضی از ناهنجاری اجتماعی و اقتصادی در مناطق کردنشین کشور عراق انجام شد. قرار بر این بود که اصلاحات آموزش و پرورش در اولویت و عامل محرک و جدائی ناپذیر برای ایجاد جمهوری جدید عراق باشد. حکومت برای شناسائی هویت کُردها به عنوان بخشی از جامعه عراق، در سال ۱۹٦۰، دفتر جدید مدیریت مطالعات کردی را تاسیس کرد(۳۳) براساس برنامه دوازده ماده‌ای حکومت، در سال ۱۹٦٦، کنترل ظاهری امور آموزشی در مناطق کردنشین به کردها واگذار شد و علاوه بر آن تمام عراقی‌ها به مطالعه زبان کُردی ترغیب شدند. با این حال، هنگامی که حکومت بر نقش آموزش در توسعه و پیشبرد «احساس هویت ملی و آگاه شدن از میراث فرهنگی عرب» و ناسیونالیسم عرب تاکید فزاینده‌ای داشت، تنش‌ها توسعه یافت (۳۱). کُردها در واکنش به این امر، به تقاضای خود برای شناسائی و آموزش زبان کُردی به عنوان آموزش زبان دوم در مدارس کُردی و به عنوان عامل ارتقاء ملی‌گرایی کُرد ادامه دادند. سرانجام حکومت در توافقنامه ۱۱ مارس ۱۹۷۰ با حزب دمکرات کردستان عراق، با این تقاضای کُردها موافقت کرد و نیز با تاسیس و افتتاح مجدد آکادمی کُردی – که تعطیل شده بود- برای ارتقاء فرهنگ و زبان کُردی موافقت کرد (۳۵).

کردها هنگامی که قانون - به اصطلاح - خودمختاری در سال ۱۹۷٤ به اجرا گذاشته شد، امتیازات بیشتری را از حکومت عراق در زمینه خودمختاری زبان و فرهنگ کُردی دریافت کردند. ذکر این نکته حائز اهمیت است که اخذ تمام این امتیازات از حکومت، در زمانی بود که رژیم عراق در یک جنگ - به عنوان عامل بی‌ثباتی و تضعیف کننده – با پیش‌مرگه‌های کُرد درگیر بود. اما همان طور که در فصل‌های آینده این کتاب بحث خواهد شد، حکومت عراق در نتیجه موافقت نامه ۱۹۷۵ الجزایر – که بین ایران و عراق منعقد شد – جدای از دیگر

مسایل حاشیه‌ای، به حمایت ایران از چریک‌های کُرد خاتمه داد و مجدداً سلطه خود را بر کُردها تحمیل کرد. پس از آن بود که تلاش برای ترویج و توسعه عربی کردن - تعریب - البته به صورتی ناموفق افزایش یافت. بسیاری از شهرها و روستاها دوباره نامگذاری شدند. برای مثال کرکوک[1] به تامیم[2] و حاج عمران[3] به الناصر[4] تغییر نام یافت. بسیاری از سازمان‌های فرهنگی کرد، منحل و تعطیل شدند و به منظور حذف منابع کتاب‌های مدرسه به نام کردستان، آنها را تجدید چاپ کردند و به جای عنوان «منطقه خودمختار»، نام کردستان را جایگزین کردند. کُردهای عضو هیات علمی دانشگاه سلیمانیه هم به مناطق غیر کُرد کشور منتقل شدند و حکومت بغداد از طریق سیاست اسم‌نویسی - به صورت کنترل شده از مرکز - امکان افزایش تعداد دانشجویان ورودی غیر کُرد را به دانشگاه سلیمانیه فراهم ساخت و در نهادی که برای خدمت به جامعه کُرد عراق در نظر گرفته شده بود، فرصت‌های تحصیلی و آموزشی را برای کُردها بیشتر از پیش محدود ساخت(۳٦). و امروزه در عراق تضعیف حکومت بعث در بغداد، بار دیگر به سازش موقت بین حکومت و رهبران کُرد و کاهش تبعیض نسبت به قوم کُرد در عراق انجامید.

حال، برخلاف ایران و عراق که در آنها لااقل هویت اقلیت‌ها مورد شناسائی رسمی قرار گرفته‌اند اما در ترکیه، دوازده میلیون نفر کرد برای مدت‌های طولانی، مورد انکار و تبعیض رسمی پذیرفته شده از طرف حکومت، بوده‌اند. همانگونه که در فصل چهارم این کتاب بحث خواهد شد، دولت نوین ترکیه سرگرم جعل هویت برای اصالت ترکی است و از این رو نسبت به ظهور هر نوع جنبش ناسیونالیستی قومی دیگری در داخل مرزهایش با خشونت و سرکوب، واکنش نشان داده است. در نتیجه همواره به خواسته کُردها برای حق تعیین سرنوشت به منزلهٔ خیانت نگریسته شده است. کُردها در ترکیه برای پرده‌پوشی و شاید حُسن

---

1 - Kirkuk
2 - Ta'mim
3 - Haj Umran
4 - Al-Naser

تعبیر «ترک‌های کوهستانی» نامیده می‌شوند. در هیچ زمانی، هیچ‌گونه تضمینی واقعی برای آزادی فرهنگی در این کشور نداشته‌اند. حتی تا این اواخر هم استفاده از زبان کردی، طبق قانون، ممنوع بود. کُردهای ترکیه به علت تبعیض رسمی و شدید نسبت به آنها در برابر دولت ترکیه نسبت به کردهای ایران و عراق موضع آشتی ناپذیرتری اتخاذ کرده‌اند. پ.ک.ک - یعنی حزب کارگران کردستان، حزب مسلط در کردستان ترکیه - برخلاف دیگر احزاب عمده کُرد در ایران و عراق با منطقه خودمختار در داخل ترکیه مخالف بوده و آشکارا از تأسیس یک کشور مستقل کُردی طرفداری نمی‌کند. اما بالطبع ساختار قدرت در دولت ترکیه امکان دستیابی کُردها را به اهدافشان در داخل ترکیه تقریباً غیر ممکن ساخته است(۳۷).

اما این امر – قدرت ساختار دولت – به مراتب در مورد ایران و حتی عراق تضعیف شده صادق‌تر است. در تحلیل و بررسی نهائی، مبارزه کُردها برای استقلال بایستی با اجبارها و ضرورت‌های تمامیت ارضی و امنیت ملی در این سه دولت – کشور مبارزه کند و با توجه به تقدم نظام دولت – کشور در امور بین‌المللی و تمایل قدرت‌های بزرگ در خارج از منطقه به حفظ ثبات و امنیت در منطقه، به نظر نمی‌رسد که ادعاهای وحدت طلبانه ملت غیر حاکم کُرد، آن حمایت خارجی را که کُردها برای موفقیت خود لازم دارند، کسب نماید. حکومت‌های حاکم بر گروه‌های منطقه، علی‌رغم تکرار حمایت از اصل حق تعیین سرنوشت، تمایل دارند که در مقابل ادعاهای جدائی طلبانه، مقاومت کنند و از وضعیت موجود ارضی و حتی در صورت حمایت افکار عمومی از یک «ملت اسیر» معین، حمایت نمایند زیرا بیم آن دارند که اگر هر ملت بدون دولت تقاضای استقلال سیاسی نماید و آن را کسب کند، این نیروی بالقوه در امور بین‌المللی نتایج بسیار وخیمی به همراه داشته باشد.(۳۸) هر چند شناسائی حقوق مشروع و رسمی کردهائی که تمامیت ارضی و بقای سیاسی ایران و عراق و ترکیه را تهدید نمی کنند باید توسط این کشورها و دیگر کشورهای منطقه‌ای و جامعه بین‌المللی رشد و توسعه داده شود(۳۹). و این حقی اخلاقی نیست. اما سیاستی ضروری برای بقای ثبات بلندمدت در منطقه است.

فصل ۲ - کردها در ایران

• مرور تاریخی مختصر

جنبش جدید کردها برای کسب خودمختاری در ایران، یک پدیده نسبتاً نوین تاریخی است و پیشینه آن می‌تواند به اواخر قرن نوزده باز گردد. هرچند همان گونه که در فصل اول ذکرشد، با به قدرت رسیدن سلسله صفوی در ایران – در قرن شانزدهم و شروع رقابت بین فارس و عثمانی – کردها به نوعی آلت دست یا عروسک خیمه شب بازی، تبدیل شدند. سلاطین عثمانی با استفاده از نزدیکی مذهبی با کردها به – به خاطر سنی بودن – تلاش کردند که در برابر صفویان شیعه آنان را با خود متحد کنند (۱). شماری از رهبران و سران عشایر کرد، با کمک و مساعدت سلطان سلیم عثمانی[1] علیه حکمرانی و سلطنت شاه اسماعیل صفوی[2] قیام کردند. شاه اسماعیل با تشخیص و درک خطر نهفته و تهدید سلطنت خود، علیه این قیام‌ها سریعاً واکنش نشان داد. برجسته‌ترین رهبران قبیله و سران عشیره‌ای گردآوری شدند و قلمروهایشان تحت اختیار و فرمان رهبران تعیین شده از دربار، یعنی ترک‌های قزلباش[3] - که مایه قوام و پشتیبانی و ستون فقرات ارتش صفوی بودند – قرار گرفتند.

در تاریخ اوت ۱۵۱٤، هنگامی که نیروهای سلطان سلیم با کمک کردها، ارتش شاه اسماعیل را در جنگ چالدران - در شمال غرب ارومیه - شکست دادند، موفقیت اولیه شاه اسماعیل در جلوگیری از قیام کردها وارونه جلوه کرد و

---

1 . Ottoman Sultan' Salim
2 . Safavid, Shah Ismail.
3 . Qizilbash Turk

دگرگون شد. جنگ چالداران، برای نخستین بار که قسمتی از منطقه کردستان را مشخص می‌سازد که به عنوان سرزمینی جدا شده، تحت کنترل عثمانی‌ها قرار گرفته است (۲).

در طی قرن شانزدهم، دولت‌های عثمانی و صفوی برنامه پیوسته و مداوم ایجاد دولت‌های قوی متمرکز را دنبال کردند، سیاستی که با آزادی نسبی شاهزاده‌نشین‌های کرد در تضاد بود و به قیام کردها منجر شد. هر چند که این عصیان‌ها توسط ارتش‌های عثمانی و صفوی سرکوب و متلاشی شدند اما رهبران دولتی، رسیدن به توافقی برای کنترل کردها را امری ضروری و واجب یافتند. در سال ۱٦۳۹ بین ایران و عثمانی، معاهده توسط سلطان‌مراد [1] و شاه عباس [2] امضا شد که به صورت قطعی مناطق کردستان را برای ایران و عثمانی تعیین کرده بود. با این پیمان، حکومت مرکزی ایران توانست خان‌های کرد را از میان برارد. پادشاهان ایران به منظور کنترل و جلوگیری از شورش و قیام کردها از خصومت‌های قبیله‌ای و دشمنی‌های بین کردها، بهره‌برداری کردند و سیاست تهدید و تشویق و سیستم انتخابی پاداش و تنبیه را دنبال کردند (۳).

در نیمه قرن نوزده، تقریباً تمامی امیرنشینان و شاهزاده نشین‌های کرد تحت کنترل مستقیم حکومت مرکزی ایران درآمدند، به جز اردلان‌ها، که در ۱۸٦٥ دست از مقاومت کشیدند. آخرین و شاید مهمترین قیام کردها در قرن نوزده - در سال ۱۸۸۰ - تحت رهبری شیخ عبیدالله [3] صورت گرفت. عبیدالله به مدت کوتاهی در منطقه بین دریاچه ارومیه و دریاچه وان، موفق به اجرای یکپارچگی شد و بدین صورت، دو قسمت از کردستان را به هم متصل و آنها را با هم متحد کرد. ولی این شورش، توسط حمله‌ای دو جانبه از سوی ارتش‌های عثمانی و ایران سرکوب شد (٤). پایان جنگ جهانی اول و تجزیه امپراطوری عثمانی به ایجاد خلاء قدرتی در منطقه انجامید که به قبایل کرد و عشیره‌ها امکان و فرصتی می‌داد که بار دیگر بر سر کنترل کردستان با ایران و عثمانی، به مبارزه و اعتراض

1. Sultan Morad
2. Shah Abbas
3. Shaikh Obeydullah

برخیزند. بعضی اوقات این شورش‌ها «بیشتر داری خصلت جنگ و غارت بین عشیره‌ای بود که هر بار عشیره‌ای درگیر آن مسئله می‌شد که جهت‌گیری آن، عمدتاً علیه ساختار کشور و دولت نبود» (۵) اما در مواقع دیگر این شورش‌ها بسیار پیچیده‌تر و شامل جنگ بین عشیره‌های کرد و درگیری بین کردها و دیگر اقلیت‌های زبانی و مذهبی بود. قیام اسماعیل آغا سمکو[1] اولین نمونه و مثال بارز از این نوع شورش‌ها و عصیان‌ها است. سمکو، رئیس عشیره شکاک بود که منطقه غرب دریاچه ارومیه را تحت کنترل داشت و خواستار استقلال کردستان تحت رهبری خود بود. سمکو، بعد از غلبه بر عشیره همسایه - از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲٤ - در اکثر مناطق کردستان ایران اقتداری کم اهمیت و ضعیف داشت و مانع مهم تحقق رؤیای سمکو برای استقلال کردستان این بود که در غرب دریاچه ارومیه علاوه بر کردها، شیعیان آذری زبان و مسیحیان آسوری نیز ساکن بودند که هر دو گروه در درگیری‌های طولانی و مداوم با کردها به شدت جنگیدند.

در واقع ترکیب جمعیت شهرهای ارومیه (رضائیه)، سلماس و خوی، تماماً آذری بودند و نمی‌خواستند که بخشی از کردستان مورد تصور سمکو باشند. در نتیجه، نبرد و نزاع بین کردها و آذری‌ها به صورت مدام ادامه یافت. سمکو همچنین می‌بایست با نیروهای رضاخان مبارزه می‌کرد کسی که او در فوریه ۱۹۲۱ در یک کودتای نظامی به عنوان وزیر جنگ و فرمانده کل ارتش ایران، به قدرت رسید. رضاخان که ارتش ایران را به نیروئی منسجم و متمرکز، تبدیل کرده بود، یک لشکرکشی منظم و سازمان‌دهی شده را علیه سمکو و دیگر راهبران عشیره‌ای آغاز کرد. رضاخان معتقد بود که اقدامات و عملیات سابق در مقابله با عشیره‌های شورشی با واحدهای اعزامی کوچک نیروهای ارتش ناکارآمد و غیرکافی بودند و این امر باعث قرار گرفتن آن مناطق در دست نیروهای شورشی شده است. او دستور داد که تیپ‌های منظم و دسته‌های ارتش شورشیان را با توان زرهی و رزمی و قشون‌کشی نظامی در هم بشکنند. بدین صورت ارتش

---

[1]. Ismail Agha Simko

ایران، شهرهای بزرگ و مهم را به تدریج از شورشیان کرد بازپس گرفت. در سال ۱۹۲٤، ارتش ده هزار نفری سمکو، به هزار نفر از قبیله خودش – یعنی شکاک – کاهش یافت. سمکو، در سال ۱۹۲٤ بعد از محاصره و تسلیم نیروهایش توسط حکومت ایران، مورد عفو و بخشش قرار گرفت.

در سال ۱۹۲۵، رضاخان به رضاشاه تبدیل شد و در واقع به عنوان اولین پادشاه سلسله پهلوی شناخته شد و سمکو، تمایل به وفاداری دائمی و ابدی‌اش را به او و دولت ایران نشان داد. اما، در سال ۱۹۲٦ سمکو در شورش دیگری شرکت جست و با دو رهبر و رئیس عشیره دیگر کُرد، حاجی آغا هرکی [1] و بیگ زاده مِرگه وَر و تِرگه وَر [2]، همراه شد. نیروهای کرد بعد از ورود به سلماس و محاصَره شاهپور اَز جانب نیروهای ایرانی – اعزامی از ارومیه و بندر شرف خانه و خوی - در آذربایجان- مورد حمله قرار گرفتند و مجبور به عقب‌نشینی به مرز ترکیه شدند که در آنجا سمکو دستگیر و زندانی شد. سمکو بعد از آزادی از زندان ترکیه، مجدداً به ایران بازگشت که بعد از کشمکشی کوتاه و زد و خوردی مختصر با نیروهای نظامی ایران، در نزدیکی شهر شنو (اشنویه) در ژوئن ۱۹۳۰ کشته شد (٦). (اما برخی منابع کرد و غربی اظهار داشته‌اند که سمکو در نبرد و جنگ علیه نیروهای ایرانی کشته نشدن، بلکه بعد از اینکه وی دعوت نیروهای ایرانی را برای ملاقات و انجام مذاکره برای حل قیام کردها را پذیرفت، در ۲۱ ژوئن ۱۹۳۰ به دست نیروهای نظامی حکومت ایران ترور شد(۷).

شورش سمکو، اولین تلاش مهم و جدی از جانب کردهای ایرانی، در جهت ایجاد کردستانی مستقل در ایران بود. با وجود برخی موفقیت‌های نظامی اولیه، شکست نهائی سمکو در ایجاد یک دولت – کشور حقیقی کرد، ناشی از عدم توانائی وی در غلبه بر محدودیت فکری و تنگ نظری و عدم توانائی ایجاد «دولتی به مفهوم جدید کلمه و معنای نوین آن، همراه با سازمانی اداری» بود. وی قبل از هر چیز، عمدتاً به غارت و چپاول علاقمند بود. چون نمی‌توانست عشیره و قبله خود یا عشیره‌های متحد و قبایل شریک را غارت کند، به مناطق غیر کُرد

[1]. Haji Agha (Herki)
[2]. Begzadeh (Mergever & Tergever)

حمله می‌کرد و تلاش وی بیشتر برای تسلط بر مناطقی غیرکُرد، همچون سلماس و رضائیه و سرانجام خوی بود و در کاهش دادن جمعیت و ویرانی زیاد در این مناطق، با یاس و ناامیدی کامل همراه بود (۸).

پیروزی نظامی رضاشاه بر سمکو و دیگر سران قبیله‌ای و رهبران عشیره‌ای در همه ایران، مقدمه دوره‌ای جدیدی از سرکوب بسیاری از دیگر گروههای قومی در کشور بود. تلاش اصلی رضا شاه با یک وجدان یا آگاهی فارسی — ایرانی مصنوعی تحمیل شد، آن هم به منظور ایجاد دولتی تحت کنترل مرکز بر اساس اتحاد ملی تمام مردمان ایرن که البته به وسیله انجمن یا مجمع هدایت عامه - یا ارشاد عمومی - صورت گرفت. این سازمان تمام وسایل ارتباطی را کنترل می‌کرد و کلیه هویت‌های قومی غیر فارس و مشخصات و ویژگی‌های فرهنگی - شامل پخش برنامه‌های رادیوئی، کتاب درسی و نشریات - را سرکوب، سانسور و توقیف کرد. وسواس و مشغولیت ذهنی رضا شاه برای القاء و تزریق تدریجی آگاهی و وجدان ملی فارسی، حتی منجر به ایجاد فرهنگستانی شد که فقط به منظور پاک کردن و پیراستن زبان فارسی از واژگان وام گرفته از زبان‌های خارجی (ترکی و عربی) بود (۹) البته بعدها ثابت شد این عمل به علت اختلاط فرهنگی و آمیختگی قابل تامل زبان‌های فارسی و عربی و ترکی در طی قرون متمادی، امری غیر ممکن و بس بعید است.

به کار بردن زبان کردی در آموزش، نشریات و محاوره و گفتار عمومی ممنوع شد. هنگامی که آموزش و پرورش در بسیاری از مدارس، کردستان از هم گسیخته و دارائی‌های این مدارس ضبط و بودجه شان قطع شد. به ناچار همه مدارس در کردستان تعطیل شدند و قانون یکسانی لباس به سبک اروپائی هم بر کردها و دیگر ایرانیان تحمیل شد (۱۰). با پیروی از شیوه آتاتورک در ترکیه، رضاشاه حتی بر استفاده از اصطلاح «ایرانیان کوهی» جهت نام بردن از جمعیت کُرد کشور تأکید کرد (زیرا آتاتورک، کردهای ترکیه را ترک کوهی خوانده بود). هر چند که استفاده و کاربرد عمومی از عنوان و کلمه «کُرد»، چنانکه در ترکیه ممنوع شد، در ایران هرگز با چنان تعبیر یا ممنوعیتی روبرو نشد. رضا شاه، ادارات حکومتی را با مقامات و کارکنان و کارمندان رسمی فارس و آذری در

منطقه کردستان ایجاد کرد. با توجه به دشمنی و خصومت تاریخی بین کردها و آذری‌ها و تنش کُردها و فارس‌ها در قرن بیستم، این سیاست در حکم محروم سازی و به حاشیه راندن کُردها تلقی شد. به عبارت دیگر به معنی سلب آزادی سیاسی و در حاشیه قرار دادن کردها بود. به علاوه با پافشاری مجمع ارشاد عمومی (یا انجمن هدایت عامه)، اعلام شد که بعضی از مناطق کردنشین جزو استان جدید آذربایجان غربی می‌باشد که البته موجب افزایش و تشدید تنش بین کردها و آذری‌ها شد (۱۱).

اقتصاد کردستان که تا حد زیادی بر تولید تنباکو یا توتون، به عنوان یک محصول نقد، وابسته بود. با اعمال انحصار دولتی بر تنباکو به شدت از هم گسیخته شد زیرا که رضا شاه به خاطر ارائه کمک‌های سنگین مالی دولت و یارانه دولتی به املاک زمینه از بین رفتن تعادل در وضعیت اقتصاد کردستان را فراهم کرد(۱۲). از طرف دیگر عموماً سیاست‌های مدرنیزاسیون رضاشاه، شامل کردستان نمی‌شد. در کردستان جاده یا کارخانه‌ای ساخته نشد و مراقبت‌ها و خدمات بهداشتی به صورت کاملاً ابتدایی و در بدترین وضعیت ممکن و شیوه مالکیت زمین تا اندازه زیادی دست نخورده باقی ماند. بدین خاطر بود که به زمین داران بزرگ، حتی مالکان اصلی غایب، شامل زمین داران شهرنشین، امکان حفظ املاکشان داده شد. با وجود این واقعیت که دیگر قسمت‌های کشور از تحت کنترل روحانیت بیرون آمد و تحت اختیار قانونی و صلاحیت وزرات آموزش و پرورش یا دیگر ادارات حکومتی قرار گرفت. اما در کردستان اساساً املاک موقوفه مذهبی دست نخورده باقی ماندند. بدین معنی که صاحبان سنتی قدرت در کردستان – یعنی خان‌های عشیره‌ها و شیوخ مذهبی – قادر بودند به استثمار خودشان ادامه دهند(۱۳). همچنان استان کردستان، «استانی بسیار توسعه نیافته و مجزا و ادغام نشده در اقتصاد ملی» باقی ماند، طبقه بورژوازی ضعیف کُرد از انحصارهای دولتی و تساهل و تسامح تعمدی حکومت نسبت به کردستان، متنفر و بیزار شد (۱٤).

جنگ جهانی دوم، اوضاع سیاسی ایران را دگرگون ساخت و اقتدار حکومت مرکزی را در استان‌های مجاور و مناطق عشیره‌ای تضعیف کرد. اشغال ایران

توسط شوروی و انگلیس در ۲۵ اوت ۱۹٤۱ و استعفا و خروج اجباری رضا شاه از ایران و عدم اقتدار محمد رضا - پسر و جانشین رضاشاه - دوباره نظام سیاسی – اجتماعی عشیره‌ای، با اظهار وجود دوباره، ادعاهای جدید خود را مجدداً مطرح کرد. شوروی و بریتانیا، عملاً بر مناطق تحت اشغال نظامی خودشان حاکم بالفعل بودند. اولین نمود یا تجلی کمبود اقتدار حکومت ایران بر استان‌ها - خصوصاً آذربایجان و کردستان که تحت کنترل ارتش شوروی بود - فرار هزاران افسر و سرباز وظیفه ارتش ایران به تهران بود (۱۵). در این اوضاع و احوال، ملی گرایی کُرد، دوباره پدیدار شد.

• ظهور و سقوط جمهوری مهاباد

جدی‌ترین مبارزه کردها در برابر اقتدار حکومتی ایران در ۱۹٤۵ صورت گرفت، یعنی هنگامی که جمهوری خودمختار مهاباد ایجاد شد. البته ظهور و سقوط جمهوری مهاباد، باید در چهارچوب سیاست‌های توسعه طلبانه شوروی در آذربایجان ایران، مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. مهاباد، جایی که محل امیدواری شوروی بود و امید داشتند که ایجاد و حمایت از جنبش جدائی‌طلبانه و متمایل به طرف کمونیسم، حکومت ایران را، جهت اعطاء امتیازات اقتصادی - بویژه خواسته طولانی مدت دستیابی و امکان دسترسی به خلیج فارس - تحت فشار قرارخواهد داد.

شوروی برای پیشبرد سیاست‌هایش تلاش داشت که یک جبهه متحد کُرد – آذری ایجاد نماید. شوروی به خوبی از عداوت و خصومت تاریخی بین کردها و آذری‌ها آگاه بود. در سال ۱۹٤٤ و اوایل سال ۱۹٤۵، رهبران قبیله‌ای و رؤسای مختلف عشیره‌ای کُرد را برای انجام بازدید و دیدار به آذربایجان شوروی دعوت کردند. جعفر باقروف [1]، نخست وزیر جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی، می‌خواست که رؤسای دعوت شده را به نیاز و ضرورت ایجاد یک جبهه متحد کُرد – آذری – به منظور دستیابی به خودمختاری – متقاعد سازد(۱٦) اما از این

---

[1]. Ja'far Baghirov

که شوروی ساختارهای عشیره‌ای و اشتراکی جامعه کرد را درک کرده باشند، نشانه‌های قابل توجهی وجود نداشت.

در واقع، از طرفی بسیاری از مارکسیست‌های ارتودکس ایرانی – شامل حزب توده طرفدار شوروی، که در سال ۱۹۴۱ تشکیل شد و نظرهای روشنفکران فارس یا طرفدار فارس را منعکس می‌کرد (۱۷) – چگونگی تاثیر عوامل زبانی و متغیرهای منطقه‌ای بر رفتار سیاسی عشیره‌ای و گروه‌های قومی غیر فارس را درک نکردند. از طرف دیگر، بسیاری از مارکسیست‌های ایرانی غیر فارس، اهمیت عوامل زبانی و متغیرهای فرهنگی را در مورد منطقه خود شناختند و به درستی درک کردند.

این اختلاف قاطع و تعیین کننده در بین مارکسیست‌های فارس و غیر فارس، منجر به ایجاد خلأ و شکاف بین رهبری حزب توده و همتای آن در آذربایجان شد. این شکاف و انشعاب پیشه‌وری – چهرهٔ چپ‌گرای مشهور و برجسته آذری - را بر آن داشت تا اساس فرقه دمکرات آذربایجان را بنیان‌گذاری کند که حزبی مارکسیست و نماینده و معرف علایق آذری‌ها باشد. فرقه دمکرات که در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ رسماً تشکیل شد، بلافاصله از جانب حکومت ایران متهم شد که دنباله و قسمت الحاقی حزب توده و پیامد آن نیز همدستی و حضور شوروی در آذربایجان می‌باشد. در واقع، نمی‌توان «حزب توده و فرقه دمکرات را کاملاً دو روی یک سکه دانست» بلکه برعکس، این دو به سبب اختلاف اساسی در پایگاه اجتماعی و علائق متضاد - و برخی اوقات سیاست‌های متباین - از هم جدا بودند (۱۸).

در جائی که حزب توده بر اصول آشنای مارکسیستی مبارزه طبقاتی و تمرکزگرایی دمکراتیک تاکید می‌کرد، فرقه دمکرات به خودمختاری اقلیت‌ها و استفاده از زبان آذری به عنوان محرک اصلی و وسیله اساسی جهت تحقق حقوق آذری توجه داشت. پیشه‌وری در پاسخ به انتقاد حزب توده مبنی بر سیاست‌های فرقه‌گرایی و سیاست‌های حزب خود، اعلام داشت که وقت و زمان آن فرا رسیده است که روشنفکران فارس به وطن‌پرستی افراطی خود و اختلاف‌های زبانی بین خود و دیگر ایرانیان، پی ببرند. پیشه وری از طریق گفت و گویی در

رادیو تبریز بیان داشت که حزب وی، به حق استفاده از زبان مادری در آذربایجان را به عنوان اصلی غیر قابل تعامل می‌نگرد (۱۹).

مسئله خودمختاری زبانی، سیاست‌های حزب توده و شوروی را در کردستان به هم زد و بلکه بیشتر مساله را پیچیده‌تر ساخت و همان‌گونه که اروند ابراهیمیان[1] نوشته است، سیاست‌های حزب توده نسبت به اقلیت‌های زبانی همچنان مبهم باقی ماند. این ابهام تا زمان پس از کنگره دوم حزب توده در آوریل سال ١٩٤٨ - (بعد از شکست جمهوری‌های خودمختار کردستان و آذربایجان) – باقی ماند، دورانی که حزب، بیانیه‌ای مرتبط و منسجم را در باره مسایل قومی تنظیم کرد(۲۰). حزب توده در جزوه‌ای که در سال ١٩٤٩ تحت عنوان «ملت و ملیت» منتشر کرد، اصول لنینیستی و استالینیستی ملیت را در مورد ایران به کار برد. پیام کلی جزوه این بود که ایران از ملیت‌های مختلف با رسوم و آداب و زبان جداگانه، تشکیل و ترکیب شده‌اند. ولی، مشارکت در ایجاد یک فرهنگ غنی ایرانی و «مبارزه مشترک آن‌ها علیه فئودالیسم و استبداد و امپریالیسم»، اتحاد و پیوستگی مداوم و دراز مدتی را در میان آن‌ها ایجاد کرده است. تا زمانی که از اقلیت‌های زبانی مورد حمایت قرار گیرد و به حقوق آنها برای رعایت خودمختاری احترام گذاشته شود، می‌توان این اتحاد و روابط نزدیک دوستی را بهتر حفظ کرد (۲۱).

هر چند نفوذ شوروی در شکل دادن به وقایع و حوادث کردستان چشمگیر و مهم بود اما اختلافات مهمی بین جنبش‌های خواستار خودمختاری در کردستان و آذربایجان وجود داشت. در آذربایجان برای شوروی یک امتیاز آماده در داخل فراهم بود که آن هم اتکاء به ذخایر وسیع آذری‌های مارکسیست در آذربایجان شوروی بود. بنابراین بسیاری از بنیادگذاران و پایه‌گذاران و نظریه‌پردازان فرقه دمکرات سال‌ها در اتحاد شوروی به سر بردند و یا همتایان خود در باکو، پیمان‌ها و پیوندهای محکمی برقرار ساخته بودند. علاوه بر آن، سیاست جنوبی

---

1. Ervand Abrahamian

استالین در نظر داشت که آذربایجان ایران را تجزیه کند تا ضمیمه آذربایجان شمالی تحت حاکمیت و اقتدار مسکو باشد.

هر چند که دلیل قانع کننده‌ای وجود ندارد که سیاست اتحاد شوروی نسبت به کردستان، دقیقاً انعکاس سیاست این کشور نسبت به آذربایجان بوده است. حکومت شوروی از ایجاد یک دولت کرد در ایران کمک و حمایت کرد و احتمالاً به ایجاد و تاسیس یک دولت مستقل کرد در ایران، عراق و ترکیه علاقمند بوده است. زیرا توسط آنها می‌توانست که وفاداری دولت کردستان را نسبت به خود کسب نماید. اما استالین، سیاست حمایت از ایجاد یک کردستان بزرگتر را دنبال نکرد و این سیاست را ادامه نداد. زیرا وی بیم آن داشت که این دولت جدید، «یک روح استقلال را که با سیاست‌های شوروی منطبق نخواهد بود، از خود نشان دهد» و شاید حتی در نهایت امر، تحت نفوذ غرب قرار گیرد. زیرا قدرت سیاسی در تمام مناطق کردستان در دستهای زمین‌داران بزرگ، رؤسای عشایر و رهبران مذهبی متمرکز شده بود، که همه آنها محافظه‌کار و حتی دارای ذهنی ارتجاعی بودند و به همان صورت، نسبت به مقاصد و امیال شوروی مظنون و بدگمان بودند و نسبت به اشاعه و انتشار عقاید کمونیستی نوعی دشمنی و خصومت داشتند» (۲۲) درحقیقت، ظهور و سقوط جمهوری مهاباد، طرح آزمایشی و نظریات متضاد اتحاد شوروی - نسبت به مسئله خودمختاری کردستان - را منعکس کرد.

• تشکیل کومه‌له

شهر مهاباد، حتی قبل از اشغال شمال ایران توسط شوروی در طول جنگ جهانی دوم، مرکز اصلی غلیان ملی‌گرایی کُرد بود. در مهاباد، طبقه‌ای متوسط و فعال وجود داشت و رهبران آن با خمیرمایه روشنفکری آن زمان آشنا بودند. بعد از اشغال شمال ایران با تصویب و تایید شوروی، به شیوه‌ای منظم و روشمند، کُردها جانشین و جایگزین کارمندان دولت شدند. بسیاری از این کردهای محلی از موقعیت لازم و توانمندی ضروری در داخل جامعه کرد برای حکومت کردن

به سیوه مؤثر بهره‌مند نبودند، برای مثال، رئیس اسمی عشیره دهبکری[1] - امیر اسعد[2] - به عنوان فرماندار مهاباد منصوب شد. وی از نظر جسمانی و بینایی، پیرمردی ضعیف بود و به هیچ وجه از اعتماد بسیاری از طایفه‌های درون عشیره خود و حتی اعتماد دیگر عشیره‌های منطقه برخوردار نبود. به این دلیل، گروهی از کردهای مهاباد به منظور کنترل سرنوشت خود، سازماندهی حزب سیاسی خود را با شیوه‌ای مستقل‌تر و موثرتر شروع کردند. در ۱٦ سپتامبر ۱۹۴۲، تعدادی از کردهای مهاباد جهت ایجاد و تشکیل یک کمیته یا جمعیت (کومه‌له) به منظور برنامه‌ریزی کارها و اقدام به طرح عملی برای پیشبرد آرمان خودمختاری کُردها گردهم آمدند. این کمیته، خود را کمتیه احیاء کردستان (کومهلهٔ ژیانی کردستان)[3]یا کومه‌له نام نهاد. چند هفته بعد از تشکیل آن، تعداد اعضایش را در شهر مهاباد به حدود یکصد نفر افزایش داد.

کومه‌له به منظور اجتناب از آشکار شدن و یا تفتیش آن توسط حکام دشمن به شیوه‌ای سری و از طریق کانون‌های محرمانه[4] به عنوان واحد اساسی وسازمانی تشکیلات خود عمل می‌کرد. اعضای کومه له تنها از هویت اعضای کانون خودشان اطلاع و آگاهی داشتند. عضویت افراد تا حد زیادی، محدود باقی ماند و تنها به آنهائی که والدین کُرد داشتند، محدود می‌شد. دیگر آذری‌هائی که در میان کردها زندگی می‌کردند و حتی زبان کردی را به خوبی صحبت می‌کردند، به عنوان کردهائی که محصول اختلاط قومی و نژادی هستند، از عضویت در کومه‌له محروم شدند(۲۳). کومه‌له به علت روش انتخابی و گزینشی خود و پایگاه ضعیف و بدون حمایت در خارج از مهاباد، در زمینه گسترش جاذبه و رساندن صدای خود به تمام کردها در کردستان بزرگ، ناتوان بود. کومه‌له به منظور ایجاد یک منطقه خودمختار در سراسر کردستان ایران و با هدف نهائی پیوند این منطقه خودمختار با سرزمین‌های کردنشین خارج از ایران، فعال بود اما

---

1 . Dehbokri
2 . Amir As'ad
3 . Komala – e zhian – e Kurdistan (کومه‌لەی ژ. ک)
4 . Salf - coutained

در توسعه و گسترش فعالیت‌هایش به شهرهای مهم کردستان – همچون سنندج و یا استان کرمانشاه – ناموفق و ناکام ماند. این مناطق نه تنها توسط ارتش ایران کنترل می‌شد، بلکه پایگاه خانواده‌های مشهور کردزبان شیعه مذهب نیز بود که چندین نسل با فارس و یا حکومت مرکزی ایران، روابط نزدیک برقرار ساخته بودند. چون این خانواده‌ها خود را به عنوان بخشی جدائی‌ناپذیر از ایران و جزء لاینفک ملت ایران می‌دانستند. نداهای جدائی‌طلبان کومه‌له در بیشتر مناطق بزرگ کردنشین خارج از مهاباد، بی‌پاسخ ماند. بدین خاطر کومه‌له برای پیشبرد آرمان خودمختاری و متحد ساختن بخش‌های دیگر، کردستان تصمیم گرفت تا به اتحاد شوروی اتکا نماید (٢٤). از قضای روزگار در دو سال اول موجودیت، افراد کمونیست و مارکسیست‌های شناخته نشده به کومه‌له نپیوستند. لفاظی‌های مارکسیستی و چپ‌گرایانه، اندک اندک در اظهارات کومه‌له وارد شد که البته بیشتر از فعالیت‌های تبلیغی و مفتشی اتحاد شوروی، به خاطر افزایش تماس با گروه‌های کُرد عراقی بود.

خصوصاً، پس از این که کومه‌له همکاری خود را با یک انجمن ناسیونالیست کرد تحت عنوان «رزگاری کرد» (رستگاری کرد)، که تحت تاثیر مارکسیست و اندیشه چپ بود و مارکسیست‌ها و دیگر چپگرایان در آن تسلط و نفوذ داشتند، افزایش داد. در اعلامیه‌هایش به تقبیح امپریالیسم غرب پرداخت و حامیانش، لحنی تند و سبکی خشونت‌آمیز را در پیش گرفتند (٢٥). در همان زمان، کومه‌له سیاست ایجاد روابط خود را با دیگر جنبش‌های کرد غیر ایرانی اتخاذ کرد. در اوت سال ١٩٤٤، نمایندگان کومه‌له با هیئت‌های نمایندگی از مناطق کردستان عراق و ترکیه در کوه دالان پار [١] - جائی که مرزهای ایران و عراق و ترکیه با هم تلاقی دارند و از هم جدا می‌شوند – ملاقات و پیمانی را تحت عنوان پیمان سه مرز [٢] امضا کردند. هر چند این پیمان، بیشتر جنبه‌ای «سمبولیک و نمادین و تاییدی بر اتحاد بزرگ کردها» بود تا نقشه‌ای منسجم و برنامه‌ای واقعی برای عمل به این پیمان باشد، اما به هر حال، ترسیم طرح محیطی و خطوط

---

[1]. Dalanpar
[2]. William Eagleton

جغرافیایی، اندیشه و فکری را تزریق کرد که بعضی از کردهای ناسیونالیست به آن به عنوان «سرزمین کردستان» می‌نگرند (٢٦).

منطقه کردستان، آن گونه که توسط این رهبران و سران، ترسیم و مشخص شده – به خاطر عدم دقت – حاوی مطالب نادرستی است که مورد مجادله و بحث باقی مانده‌اند. برای مثال این رهبران، منطقه کردستان را در ایران تا آن سوی کرمانشاه و داخل مناطق لُرنشین و عشیره‌های بختیاری – که کرد نیستند – امتداد و بسط داده‌اند. به همین نحو، امتداد دادن منطقه کردستان به داخل آذربایجان ایران، یک عامل درگیری بین ناسیونالیست‌های کرد و آذری در طول ده‌ها سال بوده است. منطقه دیگر مورد مجادله، شهر کرکوک در عراق می‌باشد. آن گونه که ویلیام ایگلتون اظهار می‌کند، جمعیت این شهر نفت خیز به طور مساوی بین کردها و ترکمن‌ها تقسیم شده و مناطق اطراف و حومه این شهر، مسکن روستائیان عرب و کرد و ترکمن است (٢٧).

با وجود ماهیت جدال‌برانگیز سرزمین در نظر گرفته شده کردستان، این طرح سمبول بر ماهیت سرزمین کرد و ملیت آنان دلالت داشته و جنبش‌های ناسیونالیسم قومی و نژادی کردستان را در طول قرن بیستم رنگ و لعاب نو داده و حتی تحریک هم کرده است. ساختار کومه‌له، انعکاس تمایل و گرایش اولیه حزب برای ایجاد یک سازمان غیر روحانی و غیر سلسله مراتبی، بدون فرد یا دسته مسلط و گروه با نفوذ در آن بود و در طی دو سال اول موجودیت مسئله عضویت، به ویژه عضویت در کمیته مرکزی حزب شدیداً مورد بحث و مناظره بود. بعضی از اعضای کمیته مرکزی، علاقمند به پذیرش «قاضی محمد»[1] – شهروند با نفوذ مهاباد – بودند اما دیگر اعضاء کمیته با این هراس و دغدغه که شخصیت مقتدر وی، ساختار تصمیم‌گیری دمکراتیک کومه له را متزلزل خواهد کرد و افزون بر آن، معلوم نبود که در صورت دعوت، تحت چه شرایطی، قاضی محمد به پیوستن سمکو به کمیته مرکزی کومه‌له موافقت خواهد کرد.

1. Qazi Mohammad

قاضی محمد، پسر قاضی علی و یک رهبر مذهبی سنی بود. پدر وی با اسماعیل آغا سمکو همکاری کرد، آن هم در دوران اوایل سال‌های ۱۹۲۰ که سمکو به مدت کوتاهی شهر مهاباد را اشغال کرده بود. قاضی محمد به واسطه برادرش، صدر قاضی - نماینده مجلس ملی ایران - به منظور رسانیدن اعتراض‌ها و شکایات کردها با تعدادی از مقامات رسمی حکومت ایران ملاقات کرده بود. اما قاضی محمد به عنوان یک رهبر مذهب با تمایلات اجتماعی و گرایش‌های سیاسی محافظه‌کارانه در نظر ناسیونالیست‌ها و ذهن چپ‌گرایان کرد در کومه‌له، همچنان فردی مشکوک و مظنون، باقی مانده بود. با این حال، هم ناسیونالیست‌های کومه‌له و هم شوروی می‌دانستند که بدون شرکت یک چهره معتبر و مقتدر همچون قاضی محمد احتمالاً کومه‌له نمی‌تواند بر رقابت های عشیره‌ای فائق آید. در نتیجه در اکتبر ۱۹٤٤ قاضی محمد - بنا به کاریزمایش - به عنوان رهبر معنوی و راهنما و صدای کومه‌له، برای پیوستن به کومه‌له دعوت شد اما هرگز وی به عضویت کمیته مرکزی - به طور رسمی - برگزیده و انتخاب نشد.

در اوایل ۱۹٤٥ معلوم شد که کومه‌له برای دنبال نمودن و موفقیت در انجام اهداف گسترده و وسیع خود، نیاز به کمک خارجی هم دارد. با توجه به اشغال شمال ایران توسط اتحاد شوروی و روابط این کشور با کومه‌له، شاید امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسید که طبعاً کمک خارجی از اتحاد شوروی دریافت خواهد شد ولی مقامات شوروی از جهت‌گیری ناسیونالیستی کومه‌له و عدم تمایل به برقراری روابط نزدیک‌تر با فرقه مورد حمایت شوروی در آذربایجان، چندان خشنود و آسوده‌خاطر نبودند. اتحاد شوروی، امید داشت که از طریق نفوذ در کومه‌له پیوند و ترکیب جنبش‌های کرد و آذری را با هم تسهیل کند و این دو جنبش را همسو و در راستای اهداف سیاست استالین در ایران قرار دهد (۲۸).

اتحاد شوروی بار دیگر به منظور اتحاد کرد و آذری، یک هیئت از نمایندگان بلند پایه کرد را برای دیدار ملاقات با جعفر باقروف، نخست وزیر وقت آذربایجان شوروی، به باکو دعوت کرد. هیئت نمایندگان کرد که در سپتامبر سال ۱۹٤٥ به باکو رسید، توسط قاضی محمد سرپرستی می‌شد و دیگر اعضای

برجسته کومه‌له – علی ریحانی و پسر عموی قاضی محمد، لینی سیف قاضی – نیز در آن حضور داشتند. باقروف به کردها، وعده داد که از نظر نظامی و مالی در جهت دنبال کردن اهداف‌شان، حمایت لازم را خواهد کرد. وی سیاست شوروی را در مورد ملیت و این که چگونه خواست و تمایل کردها به استقلال با این سیاست منطبق است را تشریح نمود:

> مردم دارای زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف و مجزا ... باید حکومت‌های جدا داشته باشند. ایران شامل چهار «ملیت» تفکیک شده می‌باشد که شامل ملت فارس زبان، ملت گیلکی زبان (در ساحل جنوبی خزر)، ملت آذری زبان آذربایجان و ملت کرد زبان در کردستان می‌باشد و هر کدام از این‌ها باید از نوعی خودمختاری محلی بهره‌مند شوند و اولین ملت در بهره‌مندی از این امر خود ترک‌های آذربایجان می‌باشند، و البته، برای کردها ... نیازی وجود ندارد که در تشکیل کشور خودشان عجله کنند.
>
> آزادی کردستان بایستی بر اساس پیروزی و موفقیت نیروهای مردمی نه تنها در ایران، بلکه همچنین در عراق و ترکیه باشد. در آینده، هنگامی به یک کشور مجزا و جدای کرد، به عنوان امری قابل دستیابی نگریسته می‌شود که تمام «ملت‌ها» بتوانند متحد شوند در ضمن خواسته و آرزوی کردها بایستی از طریق خودمختاری آذربایجان، تحقق یابد(۲۹).

قاضی محمد پاسخ داد که کردها اکنون به کشور و دولت خود نیاز دارند و نمی‌خواهند که سرنوشت آن‌ها با سرنوشت آذربایجان گره بخورد، اگر اتحادی در کار باشد، بایستی با برادران‌شان در عراق و ترکیه همراه و همگام شوند. باقروف در پاسخ گفت که کومه‌له به جهت تحقق هدف خود و ایجاد کردستانی مستقل، لازم است که خودش را به نوعی حزب سیاسی منظم با ارتش خودی مبدل کند و بر تنگ نظری و محدودیت فکری و تعصب قشری خود فایق آید. در این صورت است که اتحاد شوروی می‌تواند از آن حمایت کند. برای تأیید سخن باقروف و تشکیل یک حزب سیاسی منضبط در سپتامبر ١٩٤٥، قاضی محمد اصرار داشت که تمام کردها به انضمام اعضای کومه‌له به این حزب جدید بپیوندند تا چتری فراگیر جهت دستیابی و نیل به استقلال کردستان باشد.

اما به زودی مشخص شد که حزب دمکرات کردستان ساخته و پرداخته شوروی - مغایر با ساختار دمکراتیک تصمیم گیری کومه له می باشد و این طرح شوروی با کومه له اختلاف دارد. در حالی که کومه له، دمکراسی لیبرال را الگو و سرمشق خود قرار داده بود. حزب دمکرات کردستان ایران با قانون اقتدار تک نفری یعنی تمرکز قدرت در انحصار یک نفر - مانند حکمروائی قاضی محمد - شناخته شد (۳۰). اما هواداران کرد اتهام های اقتدارگرایی و قدرت طلبی را که به قاضی محمد نسبت داده می‌شد را باطل و مردود دانستند. هر چند که عبدالرحمن قاسملو[1] - که بعداً رهبری حزب دمکرات کردستان ایران را به دست گرفت - قاضی محمد را به خاطر رفتار نمونه، رهبری الگویی و کوشش خستگی ناپذیرش در جهت پیشبرد آرمان کردستان - که به بهای فدا کردن زندگی اش نیز همراه بود - ستایش کرد (۳۱).

برنامه حزب دمکرات کردستان ایران در بیانیه و اعلامیه ای تشریح شده که پیش نویس آن تحت نظارت کنسول شوروی در ارومیه تهیه شدو به وسیله قاضی محمد و یک صد و پنج عضو این حزب جدید امضاء شده است. این اعلامیه به طور خلاصه شامل تقاضاهای زیر می باشد:

۱. کردهای ایران باید آزادی و حکومت خود را در اداره مسائل محلی خود دارا باشند و خودمختاری را در محدوده داخل کشور ایران به دست آورند.
۲. باید از زبان کردی در آموزش استفاده شود و نیز زبان رسمی در امور اداری باشد.
۳. باید فوراً شورای استانی کردستان «طبق قانون اساسی» انتخاب شود وباید بر تمام موضوعات و مسائل اداری و اجتماعی «نظارت و بازرسی» داشته باشد.
٤. تمام مقامات رسمی و دولتی باید از نژاد محلی - یعنی کرد- باشند.
۵. برای کشاورزان و زمین داران باید قانونی تصویب شود وآینده هر دو تامین شود.
٦. حزب دمکرات کردستان ایران در مبارزه خود، تلاشی خاص و ویژه را برای ایجاد اتحاد و به کمال رسانیدن برادری با مردم آذربایجان و دیگر مردمانی که در آذربایجان زندگی می کنند (آسوری ها و ارمنی ها و غیره) انجام خواهد داد.

---

[1]. Dr Abdul Rahman Ghassemlou.

۷. حزب دمکرات کردستان ایران بهبود وضعیت اقتصادی و معنوی مردم کرد، از طریق اکتشاف منابع طبیعی فراوان در کردستان و ترقی کشاورزی و بازرگانی و توسعه بهداشت و آموزش، سخت تلاش خواهد کرد.
۸. ما آرزو داریم که مردمی که در ایران زندگی می کنند، قادر باشند برای خوشبختی و پیشرفت و ترقی کشور خود آزادنه تلاش کنند(۳۲).

و در ماده ای دیگر خواستار شد که تمام عایداتی که توسط دولت در کردستان جمع آوری شود، منحصراً در منطقه کردستان هزینه شود. حکومت ایران، این بیانیه را مبارزه ای جدی علیه اقتدار حکومت مرکزی در کردستان و اولین کوشش و تلاش حزب دمکرات کردستان ایران برای ترویج تجزیه طلبی به شمار آورد و علی رغم ارجاع ها و اشارات درون بیانیه به قانون اساسی ایران، هنگامی که حزب دمکرات کردستان ایران یک جمهوری مستقل را در مهاباد ایجاد کرد، روشن شد که بیم و ترس مقامات ایران توجیه شده است. تشکیل حزب دمکرات کردستان ایران در ۲۲ ژانویه ۱۹٤٦ در طی مراسمی رسمی اعلام شد مراسمی که رهبری حزب دمکرات، چندین رئیس عشیره، مصطفی بارزانی – رهبر کردهای عراق که هنگامی که کومه له تشکیل شد، نیروهایش را برای تامین حمایت نظامی از قیام کردها وارد ایران کرده بود[1] – و سه افسر ارتش سرخ تهران حضور داشتند. در این مراسم، قاضی محمد به ریاست جمهوری جدید انتخاب و کابینه ای جدید تشکیل شد. کابینه در مرحله اول، مرکب از رهبری حزب دمکرات کردستان از مهاباد بود. نیروی نظامی بارزانی به منظور تشکیل ستون فقرات ارتش جمهوری جدید به نیروهای سرباز عشیره ای محلی پیوستند.

نکته جالب توجه این که قاضی محمد و وزیر جنگ کابینه جمهوری جدید – سیف قاضی – یونیفورم ژنرالی شوروی را به تن داشتند اما قاضی محمد به اصرار همکاران و یارانش برای تاکید و گوشزد موقعیت مذهبی خود، عمامه سفیدش را همچنان بر سر داشت. در زمانی که جمهوری خودمختار مهاباد تشکیل شده بود، شوروی موفق شد که متحدان خود را در فرقه آذربایجان برای

---

[1]. اکثر مورخان بر این اعتقادند که به دستور انگلیسی‌ها برای به هم زدن بساط قاضی محمد و نقشه روس‌ها بود.

ایجاد جمهوری خودمختار در آذربایجان یعنی جمهوری دمکراتیک آذربایجان، یاری کند (۳۳).

بعد از تشکیل جمهوری مهاباد، قاضی محمد بیشتر به خاطر جلب رضایت حامیان خود – شوروی – نطق کوتاهی را ایراد کرد و به «برادران آذربایجانی» به خاطر کسب استقلال – از ایران – تبریک گفت و اظهار امیدواری کرد که آنها، کردها را در تحکیم پایه های جمهوری شان یاری کنند تا این امر منجر به دوستی دراز مدت و پایدار در بین دو جمهوری - تحت حمایت شوری - شود. آن گونه که ویلیام ایگلتون اظهار کرده است، در این مراسم هیچ کس نخواست که «با سوال کردن از میزان خلوص و صداقت قاضی محمد در اعلام برادری کردستان و آذربایجان، مراسم شادی و آن موقعیت سرورآمیز را خراب و تلخ کند» (٣٤). شوروی با آگاهی از اختلاف مهم بین اهداف کردها و آذری ها، دقیقاً به لزوم رسیدن آذری ها و جمهوری کردستان به مصالحه و سازش عملی آگاه بود تا نفوذ کافی در شمال ایران داشته باشد و زمینه لازم برای گرفتن حداکثر امتیازات از حکومت ایران، فراهم کند.

در این چهارچوب، هیئتی به سرپرستی قاضی محمد، و نمایندگان شوروی به تبریز سفر کردند تا با نمایندگان جمهوری آذربایجان ملاقات کردند تا درباره تشکیل یک جبهه متحد علیه حکومت مرکزی در تهران مذاکره کنند. قاضی محمد – از طرف کردستان – و جعفر پیشه وری[1]- همتای ترکش، از طرف آذربایجان - بنا به تحریک و تشویق شوروی در ۲۳ آوریل ١٩٤٦ یک پیمان دوستی و همکاری، امضا کردند. این پیمان و معاهده، حاوی اشارات زیادی در مورد «برادری کردستان و آذربایجان» بود و زمینه های همکاری را بین دو جمهوری تازه تاسیس شده را طرح کرد. عبارات و لحن پیمان، دیگر هیچ گونه شک و تردیدی را در تهران باقی نگذاشت که هر دو جمهوری – کردستان و آذربایجان علی رغم ادعاهای مغایر و مخالف، به سوی استقلال کامل از ایران، حرکت می کنند. به عنوان نمونه، این پیمان خواستار مبادله نمایندگان – مانند

---

1 . Ja'far Pishevari

مبادله مقامات دیپلماتیک بین دو حاکمیت دول ملی مقتدر – خط مشی وطرح های مشترک نظامی و توافق نامه های اقتصادی، تجاری و فرهنگی بین دو جمهوری بود. علاوه بر آن، این معاهده با صراحت و روشنی، اعلام کرده بود که مذاکرات آینده با حکومت ایران، تنها با در نظر گرفتن منافع مشترک جمهوری کردستان و آذربایجان، انجام خواهد شد.

پیمان ۱۹٤٦ در بین کردستان – آذربایجان، مشکل ها و دشواری های تقاضاهای قومی و خواست‌های متضاد کردها و آذری ها را نشان داد. ماده دوم این پیمان اظهار می دارد که «در مناطقی از آذربایجان که اقلیت های کرد وجود دارند، کردها به مشاغل حکومتی در ادارات دولتی منصوب و در مناطقی از کردستان که اقلیت های آذری وجود دارند، آذری ها در مناصب حکومتی تعیین خواهند شد» (۳۵). در حالتی مشابه، ماده ششم پیمان بیان می دارد که «حکومت ملی آذربایجان، اقدامات لازم را برای ارتقاء کاربرد و استفاده از زبان کردی و توسعه فرهنگ کردی در بین کردهای آذربایجان انجام خواهد داد و حکومت ملی کردستان، اقدامات مشابه ار نسبت به آذربایجان هائی که در کردستان زندگی می کنند، انجام خواهد داد» (۳٦). در حقیقت، هیچ کدام از جمهوری های مهاباد و دمکراتیک آذربایجان، گام های اساسی برای اجرای مواد این پیمان، انجام ندادند. سرانجام، ملی گرایی قومی و ضرورت ها و مقتضیات منطقه ای و مشکل بودن اتحاد و یگانگی مناسب بین این جمهوری های متزلزل، که به دستور و به نفع یک قدرت خارجی بود را ثابت نمودند. هر چه که بیشتر جمهوری های کردستان و آذربایجان برای مخالفت و جلوگیری از حمله نظامی ایران، بر حمایت دراز مدت شوروی اتکا داشتند. اما اتحاد شوروی و ایران یک دوره گفتگوهای دیپلماتیک و اقدامات سیاسی را در جهت بهبود و توسعه روابط شان آغاز کردند.

شوروی در مذاکره با احمد قوام، نخست وزیر ایران، وقت وعده دادند که در ازاء یک امتیاز نفتی در میدان های نفتی شمال ایران، نیروهایشان را از ایران بیرون ببرند و نخست وزیر ایران هم یادآور شد که مجلس ایران باید واگذاری امتیاز نفت را تصویب نماید و چون دوره مجلس ملی به پایان رسیده است، برای

تشکیل مجلس جدید به انتخابات جدید، نیاز می باشد. اما، انتخابات پارلمانی طبق قانون ایران، تا زمانی که نیروهای خارجی بخشی از کشور را در اشغال دارند، مجاز نمی باشد. در موافقت نامه آوریل ۱۹٤٦، شوروی وعده داد که نیروهایش را از خاک ایران بیرون ببرد و با اغتشاش ها و قیام آذربایجان، مانند یک مسئله کاملاً داخلی ایران برخورد کند. موافقت نامه همچنین خواستار ایجاد یک شرکت نفتی مشترک بین ایران و شوروی بود (۳۷). در ۹ مه ۱۹٤٦، شوروی خاک ایران را ترک کردند، اما مجلس، هیچ کدام از آن توافق های مورد نظر را، مبنی بر ارائه امتیاز نفتی و تشکیل شرکت نفتی مشترک، تصویب نکرد.

آذربایجانی ها با پیش بینی عقب نشینی ارتش سرخ از خاک ایران و پیامد و گرفتاری های پس از این عقب نشینی بر بقاء آنها، مذاکره با نخست وزیر ایران را آغاز کردند و این نکته، سبب شد که آذربایجانی ها قبول کنند که استان آذربایجان، بخشی جدائی ناپذیر و لاینفک از کشور ایران است و قوام در مقابل تعدادی از امتیازات سیاسی و اقتصادی را پیشنهاد کرد که عبارت بودند از «به رسمیت شناختن نهادهای اجرائی و اعضای آن، تصویب جمهوری آذربایجان به عنوان حکومت قانونی استانی، وعده افزایش تعداد نمایندگان هیئت آذربایجانی در مجلس ملی ایران، اجازه دادن به جمهوری آذربایجان برای حفظ امنیت داخلی توسط نیروهای خودی و پذیرفتن حرف دو سوم عایدات تولیدی به دست آمده در آذربایجان، منحصراً برای توسعه پروژه ها و اقتصاد داخلی آذربایجان توسط دولت مرکزی».

نمایندگان آذربایجانی که نمی خواستند جوهره اصلی معاهده و روح پیمان بین آذربایجان و جمهوری مهاباد از بین برود، قوام را وادار کردند که سیستم آموزشی را اصلاح نماید تا کودکان آذری و کرد این امکان را داشته باشند که در تمام مدارس ابتدائی منحصراً به زبان های محلی خود، تحصیل کنند (۳۸). هر چند، در مذاکرات بین ایران و آذربایجان، گاه گاهی صدر قاضی، نمایندگی جمهوری مهاباد را بر عهده داشت اما کردها به این نتیجه رسیدند که این توافقنامه دستاورد اندکی برای کردها در بر خواهد داشت. بنابراین هیئتی از کردهای مهاباد برای ملاقات با قوام السلطنه به مرکز اعزام شدند. نمایندگان کرد

بر خلاف همتایان آذری خود، نتوانستند که هیچ امتیازی از نخست وزیر ایران کسب کنند و قوام هم جهت رنجاندن و نگرانی بیشتر آنها گفت که «کردستان، بخشی از آذربایجان می باشد و اگر کردها خواستار تشکیل استان خود در داخل آذربایجان هستند، بایستی با جمهوری آذربایجان مذاکره نمایند و رضایت آنها را جلب کنند». از دیدگاه قوام، مهاباد موقعیتی قانونی نداشت. اکنون کردها در خطری مضاعف قرار گرفته بودند که هم به عنوان یک اقلیت در کشور ایران و هم به عنوان یک اقلیت در کشوری آذری در محاصره قرار گرفته بودند.

این تعامل دیر هنگام با حکومت و مذاکره، روابط آذربایجان و کردستان را تخریب کرد و منجر شد تا هنگام بیرون رفتن نیروهای ارتش سرخ از ایران، آتش جنگ، شعله ور شود. هنگامی که بیرون رفتن نیروهای شوروی از آذربایجان و کردستان ادامه یافت، ارتش ایران به تدریج اقدام به خلع سلاح نیروهای کردستان و آذربایجان و برقراری مجدد سلطه حکومت مرکزی در آن مناطق کرد و با کنار رفتن حمایت شوروی در ابتدای دسامبر ۱۹٤٦، جمهوری آذربایجان - تجزیه شده - به بن بست و پایانی ناگهانی رسید. همان سرنوشت تلخ هم در انتظار مهاباد بود. لشکر چهارم ایران، تحت فرماندهی سرلشکر همایونی، مهاباد را با قشون کشی جدید محاصره کرد. هر چند که اندکی قبل از آن، یک لشکرکشی موفق را برای خنثی کردن قیام عشیره ای و اغتشاش قبیله ای در استان خوزستان، رهبری کرده بود. ارتش ایران در ۱۷ دسامبر ۱۹٤٦، وارد مهاباد شد و جمهوری مهاباد - در کمتر از یک سال پس از تشکیل - یکباره سقوط کرد. دادگاه نظامی، قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی را به اتهام خیانت، به اعدام صحرایی محکوم کرد و آنان را در تاریخ ۳۱ مارس ۱۹٤۷ در میدان اصلی شهر مهاباد به دار آویختند. زیربنا و زیرساخت های جمهوری کردستان تخریب شد و جلوه های آشکار ملی گرایی کرد، همچون تدریس زبان کردی، به کلی ممنوع شد.

با وجود این واقعیت که جمهوری مهاباد - شاید - بر کمتر از یک سوم کردهای ایران، اعمال حاکمیت کرد و کمتر از یک سال نیز دوام آورد، اما همچنان این جمهوری برای جنبش کرد در سراسر خاورمیانه به صورت نقطه

عطفی باقی مانده است. در طول موجودیت این جمهوری، بسیاری از آرزوهای کردها به ثمر رسید. زبان کردی، زبان رسمی بود و نشریات ادواری کردی زبان و ادبی رونق یافت. پیش مرگه های کردستان، جانشین واحدهای پلیس بودند و یک نظام اداری و حکومتی کرد، برپا شد و تلاش هائی برای تشویق ایجاد دیگر مناطق خودمختار در کشور و تبدیل کردستان به پایگاهی برای «تمام نیروهای دمکراتیک ایران» صورت گرفت (۳۹) و دیگر هیچ جنبشی در کردستان، موفق نشد که دستاوردهائی - ولو اندک - مشابه جمهوری مهاباد را به دست بیاورد.

• بعد از مهاباد: ناسیونالیسم کرد و حکومت پهلوی

سقوط جمهوری مهاباد، خلع سلاح قبایل و عشیره های کرد، ادغام مجدد گروه های قومی غیر فارس را در ساختار قدرت متمرکز - در حال ظهور محمد رضا شاه - تسریع کرد. بسیاری از قبایل و عشیره های کرد که به جمهوری مهاباد پیوسته بودند، به مناطق تحت سلطه قبیله خود بازگشتند. به گفته ژنرال حسن ارفع [1] - که از ۱۹٤٤ تا ۱۹٤٦ رئیس ستاد ارتش ایران بود - کردها به سرزمین عشیره ای خود بازگشتند «نه تنها با این احساس تلخ و جریحه دار که عزیزترین چیز خود را - که همان استقلال کوتاه مدت خویش بود - از دست داده باشند، بلکه با این آگاهی و شناخت که این واقعه همانند بسیاری دیگر از وقایع قبل، تمام نشده است و بهتر است که فعلاً ساکت و آرام بنشینند و خود را شهروندانی خوب و مطیع نشان دهند» (٤۰) احساسات و نیت ژنرال ارفع، در واقع بیانگر سیاست های شاه جوان نسبت به ملی گرایی قومی در بخش عمده دوران سلطنت سلسله پهلوی می‌باشد. پس از خنثی کردن جنبش های خواستار خودمختاری در آذربایجان و کردستان، شاه به تحکیم قدرت خود پرداخت. توافق‌نامه‌های دوستانه نخست وزیر ایران با جمهوری های آذربایجان و کردستان و حمایت حزب توده و نیز کمک های شوروی از وی، سپر احمد قوام در برابر طمع و هوس های سیاسی شاه - جوان - بود.

---

[1]. General Hassan Arfa

اما، با سقوط این دو جمهوری و عقب کشیدن نیروهای شوروی از شمال ایران، موقعیت قوام هم تضعیف شد. خصوصاً در آن هنگام که در انتخابات مجلس در ۱۹٤٦ و ۱۹٤۷ بسیاری از متحدان سابق قوام، کرسی های مجلس ملی را از دست دادند و پایگاه قدرت وی را به زوال نهاد و در اواخر ۱۹٤۷، راه را برای عزل قوام از مقام نخست وزیری توسط شاه، هموار کرد. هر چند که کنار رفتن قوام از مرکز سیاسی، امکان قدرت دیگر رقبای بالقوه شاه را در راه دستیابی به قدرت مطلقه حذف نکرد بلکه یکی از این رقبای بالقوه، ژنرال علی رزم آرا - رئیس ستاد ارتش ایران - بود که درصدد برآمد تا از طریق بازسازی ساختار فرماندهی و جایگزینی و انتصاب افسران وفادار و همفکر در مقام ها و پست های کلیدی نظامی، خود را در موقعیتی مطلوب ومقامی مناسب برای مبارزه و کشمکش قدرت احتمالی با شاه قرار دهد. هنگامی که دولت ترومن در آمریکا به شاه اطلاع داد که کمک های آینده ایالات متحده آمریکا به ایران، مشروط به حرکات و اصلاحات داخلی و پایان بخشیدن به فساد و عدم کارآیی می باشد، مواضع و چشم اندازهای رزم آرا قوتی غیر منتظره اما غیر مستقیم یافت. شاه که علاقمند به جلب نظر حمایت آمریکا بود، تصمیم گرفت تا از کمک رزم آرا در اجرای اصلاحات واقعی و شرکت دادن او در بازی قدرت، رضایت دهد. شاه بدون مشورت مجلس شورای ملی، رزم آرا را در تاریخ ۲٦ ژوئن ۱۹۵۰ به عنوان نخست وزیر ایران منصوب کرد.

همان گونه که شاه وعده داده بود، رزم آرا به تصفیه سیاستمداران بلند پایه ایرانی پرداخت که شامل دستیاران و شرکای سیاسی قوام السلطنه بود و با تقدیم لایحه ایجاد مجالس و انجمن های استانی، اقداماتی جهت تمرکز زدائی قدرت سیاسی انجام داد و خواستار اجرای برنامه اصلاح ارضی، به صورتی فراگیر شد. رزم آرا بعد از به قدرت رسیدن، به واسطه حمایت ایالات متحده و دسیسه سفارت این کشور (٤۱)، برای تحکیم موقعیت خود درصدد کسب حمایت قدرت خارجی، نقش یک دلال را در سیاست ایران و انگلستان بازی کرد. برای همین منظور وی تلاش وافری کرد که مصوبه پارلمان ملی ایران را درباره یک توافقنامه نفتی با شرکت نفت ایران و انگلیس - که تحت کنترل انگلستان بود -

به دست آورد. هر چند، این توافقنامه نسبت به توافقنامه های سابق با انگلستان از موقعیت بهتری برخوردار بود و تصویب مجلس، موجب دو برابر شدن عایدات مالی حکومت ایران می شد اما رزم آرا با موضع و مخالفت شدید مجلس شورا روبرو شد که آن هم ناشی از احساس ملی‌گرایی رو به رشد و علاقه به ملی ساختن صنعت نفت ایران بود. اصرار رزم آرا بر تصویب توافقنامه الحاقی و پافشاری و مقابله وی با نیروهای ملی‌گرا در مجلس شورای ملی، منجر به از دست دادن وجهه و اعتبار خود شد که به وی تهمت هایی مانند «مهره انگلستان یا عروسک بریتانیا» می‌زدند.

رزم آرا این بار برای ادعای دوباره و اظهار اقتدارش و رد اتهامات ضد ملی‌گرا بودن، به سمت اتحاد شوروی گرایش یافت. وی یک موافقت نامه تجاری با شوروی امضا کرد و اختلافات ارضی ایران و شوروی حل شد. وی همچنین در مقابل فشار آمریکا برای وارد ساختن ایران، به یک پیمان نظامی طرفدار غرب، مقاومت نشان داد و مشاوران آمریکائی را از نظارت بر برنامه های اصلاح اقتصادی کنار زد و میدان عمل مشاوران نظامی آمریکا را محدودتر ساخت (٤٢). شاید که انگیزه و محرک اصلی سیاست رزم آرا در نزدیکی به شوروی، ایجاد نوعی تعادل و توازن در بین شرق و غرب و نمایاندن خود به عنوان یک چهره ملی‌گرا مشروع و قابل اعتماد ایرانی‌ها بود.

از طرفی، نتیجه نهائی آن شد که وی نه حمایت ایالات متحده و انگلستان را به دست آورد و نه به ایجاد اعتباری ملی‌گرایی برای خود در جبهه داخلی موفق شد.

از طرف دیگر توافقنامه رزم آرا با انگلستان درباره شرکت نفتی ایران و انگلیس - که به نفع این کشور بود - و موافقت نامهٔ تجاری با شوروی - که امتیازی برای این کشور بود - موجب شد تا پایگاه و حمایت ملی‌گرایان غیر مذهبی و غیر روحانی ایران را از دست بدهد. تظاهر به طرفداری از چهره های حزب توده - که روحانیت، آنان را کمونیست های ملحد و منکر خدا می‌دانستند - و شیوه موضع گیری سیاسی وی در برابر چهره های مذهبی، اندک اندک هرم قدرت روحانیت را از خود، بیگانه کرد. در ۷ مارس ۱۹۵۱، رزم آرا ناگهان توسط

یک عضو گروه بنیادگرای اسلامی به نام فدائیان اسلام به قتل رسید و خط مشی سیاسی او هم پایان یافت. بعد از ترور نخست وزیر - رزم آرا - نمایندگان ملی‌گرای مجلس شورای ملی، چندین بار اصرار خود را بر ملی شدن صنعتی نفت ایران تکرار کردند. برای ملی گرایان، کنترل بریتانیا بر نفت - منبع اصلی درآمد ایران - در حکم استعمار اقتصادی و ربودن آزادی عمل و استقلال در کشور بود. احساسات ملی‌گرایی توسط جبهه ملی ایران، به رهبری محمد مصدق، بیشتر و بیشتر انعکاس یافت. جبهه ملی که در تابستان ۱۹٤۹ در مخالفت با تصویب توافق نامه الحاقی نفتی با شرکت نفت ایران و انگلیس و اقتدارگرائی دربار و اقتدار پادشاهی در حال ظهور شاه، تشکیل شد. جبهه ملی، یک گروه فراگیر بود که طیف وسیعی از سیاستمداران ایران را به طور مشخص در بر می گرفت. جبهه ملی، مخالف اعطاء امتیازات سیاسی و اقتصادی به هر دو بلوک سرمایه داری و کمونیستی بود و طرفدار حفظ فاصله مساوی با هر دوابرقدرت بود و نیز خواستار ایجاد یک حکومت مرکزی قوی که آزادی های اساسی تمام ایرانیان را، بدون توجه به سابقه قومی و زبانی آنها، تضمین کند (٤۳).

جبهه ملی با ایجاد اعضای قانونی و نهادهای قانونگذاری نیمه خودمختار استانی، همان گونه که توسط رزم آرا به عنوان وسیله ای برای تضمین حقوق اساسی همه ایرانیان پیشنهاد شده بود، مخالفت خود را اعلام کرد. مصدق و همکارانش بیان داشتند که حکومتی که به شیوه های مردم سالار، اداره شود و انتخاباتی آزاد بدون دخالت دربار صورت گیرد، می تواند حقوق تمام ایرانیان رای دهنده را به بهترین شیوه تضمین کند تا حکومت به اندازه کافی برای ممانعت از تجزیه کشور قوی باشد. بیم و هراس اعضای جبهه ملی و دیگر ملی گرایان ایرانی از آن جهت بود که بدون یک حکومت مرکزی قوی، قدرت‌های خارجی بار دیگر از احساسات منطقه ای بهره برداری خواهند کرد و با استثمار آن، نهضت ها و حرکت های تجزیه طلبانه - همانند جنبش های جدایی طلبانه آذربایجان و کردستان - ایجاد خواهند کرد. با توجه به محبوبیت و شهرت رو به افزایش جبهه ملی و وجهه و محبوبیت رو به رشد مصدق و نفوذ او در میان روشنفکران ایرانی، تقاضای جبهه ملی برای ایجاد و تشکیل حکومت مرکزی

قوی، مخالفتی جدی در استان های اطراف را برنیانگیخت. در واقع، جبهه ملی و رهبر آن، نزد غیر فارس و آن‌هائی که سابقه حمایت از حقوق ایرانیان غیر فارس را داشتند، محبوبیت و وجهه خوبی را دارا بود. به عنوان مثال، دکتر کریم سنجابی عضو برجسته جبهه ملی و کابینه مصدق شد که خود او یک روشنفکر محبوب و قابل احترام کردزبان بود.

شاه، ظهور و رشد جبهه ملی و مصدق را به عنوان مانعی در راه توسعه پادشاهی و گسترش سلطنت به یک مرکز قدرت مطلقه می نگریست و در نتیجه شاه، حسین علاء- حامی وفادار سلطنت و سیاستمدار طرفدار انگلیس - را به عنوان نخست وزیر جدید منصوب کرد. اما علاء، نشان داد که حریف یا رقیب دکتر مصدق نیست و حتی اثبات کرد که در متوقف نمودن جنبش ملی کردن نفت - که که مجلس شورای ملی را در نوردیده بود - ناتوان و اقداماتش نیز بی تاثیر است. مجلس شورای ملی در ۲٦ آوریل ۱۹۵۱، به اتفاق آراء، لایحه پیشنهادی جبهه ملی را درباره ملی شدن صنعت نفت ایران ، تصویب کرد. اهمیت تصویب این لایحه بدان خاطر بود که مجلس شورای ملی ایران بیشتر شامل نمایندگان طرفدار انگلستان و پادشاهی بودند، اما آنان به زودی به حمایت جمعی برای پایان دادن به انحصار و سلطه نو استعماری بریتانیا در ایران پی بردند و ضرورت حمایت عموم مردم را تشخیص دادند(٤٤).

تصویب لایحه ملی کردن نفت در مجلس شورا، موجب استعفای نخست وزیر ایران - علاء - شد. استعفای علاء و رای اعتماد کل مجلس به رهبری جبهه ملی، شاه را وادار ساخت تا در آوریل ۱۹۵۱ به انتصاب مجدد دکتر مصدق به عنوان نخست وزیر ایران، رضایت دهد. برنامه کار ملی‌گرایی و آرمان ها و ایده آل های دمکراتیک و لیبرالی دکتر مصدق و تمایل او به حکومت کردن بر کشور از طریق انتخابات آزاد، اشتیاق و شوری را در میان روشنفکران کرد برانگیخت. حزب دمکرات کردستان ایران که بعد از سقوط جمهوری مهاباد توسط شاه غیر قانونی اعلام شد و از حمایت قانونی بی بهره بود، بار دیگر فعالیت خود را به صورت مخفیانه و پنهانی، شروع کرد.

اولین انتخابات استانی از زمان سقوط جمهوری مهاباد، که در آن نامزدها و کاندیدهائی هم از طرف حزب دمکرات کردستان ایران شرکت کرده بودند، در اوایل ۱۹۵۲ برگزار شد. نمایندگان این حزب با کسب اکثریت آراء، به آسانی پیروز شدند[۱] اما هنگامی که ارتش شاه وارد مهاباد شد، نتایج صندوق انتخابات ابطال شد و حکومت، یک مقام سیاسی حامی و طرفدار سلطنت [۲] را منصوب کرد. مصدق، نسبت به بی احترامی و رفتار تحقیرآمیز و بی ملاحظه‌گی تحکم آمیز نظامی به نتایج انتخابات آزاد مخالفت کرد اما وی نمی توانست با شاه به صورت علنی مخالفت کند، چون طبق قانون اساسی ایران پادشاهی پهلوی، فرماندهی عالی نظامی و کل نیروهای مسلح را هم عهده دار بود. در همان سال، قیام های مهمی در دیگر بخش های کردستان رخ داد. البته بیشتر این شورش ها، ضد فئودالی بودند و به همان اندازه علیه زمین داران فئودال کرد و ضد ارتش شاه بود. بنابراین یک اتحاد تاکتیکی یا یک اتحاد و ائتلاف مناسب در بین شاه و خان های بزرگ کرد و زمین داران بزرگ، برای سرکوب دهقانان شورشی در کردستان تشکیل شد.

حمایت تمامی کردها - نظامی و شبه نظامی - از حکومت مصدق، شاه را از آنان دور و بیزار کرد و نیز وی را متقاعد ساخت که باید به هر نحو ممکن، کردها کنترل شوند. به عنوان مثال، اکثریت کردهای ایران، حمایت خود را از جهاد مصدق اعلام کنند، یعنی فقط برای وادار کردن شاه به سلطنت و نه «حکومتی، مطابق آنچه که در قانون اساسی به آن، تصریح شده بود». کردها در ۱۳ اوت ۱۹۵۳، اکثراً به محدود شدن قدرت شاه و تبدیل وی به پادشاهی منطبق با قانون اساسی رای مثبت دادند.

بنا به گفته دکتر عبدالرحمن قاسملو «نماینده طرفدار در شهر مهاباد را که پنج هزار نفر رای دهنده در رفراندوم شرکت کرده بودند، نماینده طرفدار شاه تنها دو رای را به دست آورد» (٤٥).

---

1. صارم الدین صادق وزیری
2. حسن امامی

وقتی که حکومت دکتر مصدق که به شیوه ای دمکراتیک و بر اساس رای مردمی انتخاب شده بود با کودتای مورد حمایت ایالات متحده آمریکا و انگلیس، تحت نام عملیات آژاکس [1] سقوط کرد (۴۶)، و ناگهان این دوره مردم سالاری در ایران به خط به پایان رسید. کردها امید داشتند – که شاید - تحت رهبری مصدق به حقوق خود دست یابند اما یک بار دیگر خود را تحت سلطه و اختیار رژیم شاه یافتند و به آسانی نیز بر بقایای مقاومت کردها در مقابل نیروهای شاه، غلبه شد. با این حال، شورش های پراکنده در سراسر کردستان ادامه یافت. حتی یکی از مهمترین شورش های بعد از سال ۱۹۵۳، در سال ۱۹۵۶ در میان عشیره جوانرودی - در نزدیکی کرمانشاه - رخ داد. سرزمین سخت کوهستانی و ناهموار و انزوا و دوری نسبی کردهای جوانرودی، در گذشته آنان را قادر ساخته بود تا به ایستادگی و مقاومت در برابر تهاجم نیروهای مسلح شاه بپردازند اما این بار، دیگر توان مقاومت در برابر ارتش بسیار مهجزتر و فوق العاده ایران را نداشتند و در زمانی اندک از پای درآمدند و دیگر تا زمان شروع حکومت جمهوری اسلامی در سال ۱۹۷۸، قیام و شورش مهم دیگری در کردستان ایران رخ نداد.

تلاش شاه برای آرام ساختن کردستان، علاوه بر اتکاء به نیروهای نظامی، به وسیله جلب همکاری رهبران عشیره ای در سیستم پادشاهی از طریق اعمال سیاست پاداش های مالی و سیاسی بود. مثلاً شاه، صاحبان سنتی قدرت را از عشیره جاف ها انتخاب کرد و به آنها مناصب و مقامات بلندپایه ای را در حکومت محلی وحکومت مرکزی در تهران پیشنهاد داد. شاه، هنگامی که برنامه اصلاحات ارضی را به عنوان بخش اصلی انقلاب سفید خود در سال ۶۳-۱۹۶۰ اجرا کرد، زمین داران بزرگ و سران قبیله ای و رهبران عشیره جاف را اساسا دست نخورده باقی گذاشت . در کاخ شاه به سالار جاف مقامی بلندپایه و موقعیت بسیار بالای حکومتی داده شد و برادر وی نیز به یک عضو عشیره ای با نفوذ در مجلس شهرت یافت (۴۷).

---

[1]. Ajax

عشیره عمدتاً شیعه و حکمفرمای اردلان هم شمار زیادی افراد برجسته را در خلال حکمروائی شاه پرورش داد و به حکومت ارائه کرد. آخرین وزیر دادگستری [1] شاه – قبل از انقلاب – هم یک کرد از عشیره اردلان ها بود. از میان نظامی‌های کرد نیز افرادی بودند که به بالاترین مقام ها و درجات در ارتش شاه دست یافتند. به عنوان مثال سرلشکر پالیزبان – فرماندار کرد کرمانشاه – یکی از وفادارترین و صادق ترین حامیان شاه حتی بعد از سقوط پادشاهی پهلوی در ۱۹۷۹ بود (٤٨). سرلشکر پالیزبان با استفاده از بررسی وضعیت طبیعی و جغرافیایی و نیز جمعیت شناسی کردستان و پیوندهایش با منطقه، چندین سال از پایگاه خود در عراق به جمهوری اسلامی حمله می کرد. هر چند پاداش سیاست تهدید و تشویق شاه نصیب بعضی از کردها می شد اما زندگی اکثریت کردها در طول حکمرانی و سلطنت شاه همچنان بدون تغییر باقی ماند. خصوصاً هنگامی که مالیات تنباکو، به عنوان محصول اصلی کردستان، افزایش یافت، سرمایه های لازم از منطقه خارج و وضع اقتصاد کردستان رو به وخامت نهاد.

شاه هم از طریق ضروری کردن زبان فارسی به عنوان زبان ویژه و انحصاری در امور حکومتی و هم به واسطه مقرر نمودن آن در تمام مطبوعات و کتاب‌ها، عملاً می خواست که جلوی تجلی آشکار نشانه هویت کردی را بگیرد و – در صورت توان – حتی آن را خاموش کند، هر چند امکان و اجازه ای محدود به برنامه های کردی در رادیو و تلویزیون داده شد[2] اما مطابق قانون، تدریس در مقطع ابتدائی کاملاً به زبان فارسی بود. حکومت برای اطمینان از پیروی از سیاست های پیوستگی زبانی خود، افراد غیربومی را برای ریاست موسسات آموزشی در مناطق کردستان اعزام می کرد و طبعاً فعالیت سیاسی و آزادی در کردستان محدود شد، اما این امر با سیاست های تمرکز قدرت شاه عیناً همان گونه که در بقیه نقاط کشور اجرا می شد، مطابقت داشت (٤٩).

قبل از انقلاب اسلامی ایران، شاه به آخرین اقدام برای تضعیف کردها دست زد. تسریع این امر به واسطه قیام کردها علیه حکومت عراق در سال‌های ۱۹٦۰

---

1. یحیی صادق وزیری – وزیر دادگستری کابینه بختیار
2. بنا به پیشنهاد ساواک برای نفوذ در میان کردهای دیگر کشورها

برای کردها فاجعه بار بود. شاه به قدرت رسیدن حزب بعث افراطی در کشور همسایه ایران - یعنی عراق - را تهدیدی علیه برای جاه طلبی خود - که درصدد بود به قدرتی منطقه ای بلامنازع و غیر قابل انکار در خلیج فارس تبدیل شود - و تهدیدی علیه ثبات منطقه می نگریست. در نتیجه وی تصمیم گرفت از قیام کردها در عراق جهت بی ثبات کردن رژیم بعثی در بغداد استفاده کند و همان گونه که در فصل سوم بحث خواهد شد، قیام اولیه کردها توسط جنگجوی کهنه کار کُرد، مصطفی بارزانی - در ظاهر - رهبری شد.[1]

تا سال ١٩٦٦، تنها کمک خارجی مهم برای پیش مرگه های بارزانی، بقایای حزب دمکرات کردستان ایران بود. شاه با کمک مستقیم به بارزانی به عنوان ابزار و وسیله ای برای «نفوذ در جنبش ناسیونالیست کرد» پی برد تا جنبش بارزانی وابسته به این کمک‌ها باشد (٥٠). شاه به درستی محاسبه کرده بود که با ارائه کمک - مالی و نظامی - به بارزانی، می تواند وی را وادار و مجبور به قطع کمک به کردهای ایرانی نماید و حتی از وی برای جلوگیری از فعالیت کردها در داخل ایران، استفاده کند.[2] همین که سطح کمک حکومت ایران به بارزانی افزایش می یافت، به همان میزان نیز نفوذ شاه - در عراق - رشد پیدا می کرد. این امر در سال ١٩٦٦ منجر به انتشار یک بیانیه مهم سیاسی از جانب بارزانی در رابطه با جهت گیری جنبش ملی کرد در ایران شد. این بیانیه، ملی گرایان کرد را به ترک دشمنی و خصومت علیه رژیم شاه فرا می خواند که در غیر این صورت به قطع حمایت ایران از پیش مرگه های کرد در داخل عراق و شکست حتمی شورش کردها علیه رژیم بعث منجر می شد و اینکه هر جنگجوی کرد که جنگ را علیه رژیم شاه ادامه دهد یک دشمن «انقلاب کردها» تلقی می شود. استنباط و

---

[1]. اما در باطن امر، حرکت را ساواک و ارتش ایران، رهبری می کردند و بارزانی تنها یک وسیله در جهت پیشرو مقاصد آنان بود.

[2]. که هرگز بارزانی به رشد گروه های سیاسی کردستان ایران کمک نکرد و حتی سران حزب دمکرات کردستان ایران را برای خوش خدمتی نزد ساواک، ترور کرد و جنازه هایشان را به آن ها تحویل داد و هرگز بارزانی نگذاشت که نه قاضی محمد موفق شود و نه تا سال ١٩٧٥، بقایای حزب در عراق به جایگاهی دست یابند و پس از مرگش، ادریس هم در ایام انقلاب، مزاحم شکل‌گیری حزب شد.

برداشت بارزانی آن بود که پیش مرگه هایش در برابر حکومت عراق، شانس بیشتری از کردهای ایران در برابر رژیم شاه دارند و کردها-ی ایران- بایستی اهداف خود را به خاطر هدف سریع و فوری پیروزی کردهای عراقی، قربانی و فدا کنند[1].

سیاست همکاری بارزانی با رژیم شاه – و ساواک – مانند یک شکست پست و خوارکننده، برای خودمختاری کردستان مضر بود. این امر منجر به ایجاد انشعاب و شکاف در بین کردهای عراقی و همتایان ایرانی آنها در حزب دمکرات کردستان ایران شد. چندین مبارز و جنگجوی ایرانی که به نیروهای بارزانی پیوسته بودند، به داخل خاک ایران بازگشته و قیام مسلحانه‌ای را علیه رژیم پهلوی شروع نمودند. منطقه کردستان، از محدوده مهاباد گرفته تا بانه و سردشت، به عنوان مرکز این قیام جدید انتخاب شده بود و یک کمیته برای هدایت و رهبری و ادامه آن ایجاد شد اما شورشیان به زودی خود را در محاصره نیروهای ارتش ایران یافتند و مسیر فرار آنها توسط پیش‌مرگه‌های بارزانی – هواداری ساواک - مسدود شد. بعضی از رهبران اصلی این مبارزه مانند عبدالله معینی و شریف زاده در جنگ با ارتش ایران، کشته شدند و افرادی دیگر همچون سلیمان معینی، برادر ارشد عبدالله، توسط خود بارزانی دستگیر و ترور شد. با یک برآورد ساده، چهل نفر کرد مبارز ایرانی – وابسته به حزب دمکرات کردستان ایران - توسط بارزانی ترور و یا دستگیر و یا جهت اعدام حتمی، به حکام و مقامات – ساواک یا ارتش - ایران تحویل داده شدند (۵۱). سیاست «تفرقه انداز وحکومت کن» شاه، عملی شد و کردها بار دیگر قربانی سوء هدایت رهبری فرصت طلب[2] خود شدند.

---

[1]. که همیشه در کردستان جنگ و گریز برقرار باشد و تنها بارزانی هم چهرهٔ مطرح و منتفع باشد و البته کرد و کردستان بهانه و تظاهر بود.

[2]. بارزانی علاوه بر ترور و آدمکشی و فرصت طلبی، صرفا به منافع خود و قبیله‌اش ملی نگریست و کرد و کردستان برایش اهمیتی نداشت و همواره برای کسب رضایت دیگران، به ترور دست می‌زد.

• جمهوری اسلامی ایران و کردها

بعد از سال‌ها سرکوب کردها توسط رژیم شاه، امری کاملاً بدیهی و طبیعی بود که آنها از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹مشتاقانه با شور و شوق خاصی حمایت کنند. در واقع، طیف وسیعی از مردم کرد از آغاز در مراحل اولیه شکل‌گیری روند انقلاب شرکت جستند. آنچه که کردها از آن به عنوان خیانت شاه نام می بردند، چنانکه یک ناظر ومشاهده گر آن را «حداقل مقدار تاسف و کمترین حد ترحم» (۵۲) نامید، تبدیل به محرکی برای کردها در پیوستن روزافزون به نیروهای انقلابی علیه رژیم پادشاهی و سلطنتی در ایران شد. همان گونه که در جائی دیگر بحث کرده ام، تنها کردهائی که از شرکت در فعالیت های ضد شاه خودداری کردند، همان سران قبایل و رهبران عشیره ای - مانند جاف ها - بودند که آن هم چون در همکاری با سیاست های مالی و سیاسی شاه، ذینفع بودند ۵۳).

شور و نشاط اولیه کردها از سقوط سلطنت پادشاهی به این درک تلخ رسیده بود که به خواست و تقاضاهای خودمختاری کردها از جانب وی توجهی نمی شود از شواهد نیز چنین برمی‌آمد که هدف آیت ا... خمینی برای ایجاد یک جمهوری اسلامی متمرکز و قوی، طبعاً با اهداف کردهای جدایی طلب خواهان خودمختاری اختلاف اساسی داشت. همان گونه که آیت ا... خمینی اظهار داشت، تقاضای ملیت قومی برای خودمختاری جدایی طلبانه در یک دولت و کشور اسلامی، سخنی زائد می باشد:

«... بعضی وقت‌ها کلمه اقلیت ها برای مردمی همچون کرد، ترک، فارس، بلوچ و اینگونه به کار برده می‌شود. این مردم نباید اقلیت نامیده شوند زیرا این عنوان فرض می کند که بین برادران ایران، اختلافی وجود دارد، هر چند که در اسلام ، چنین اختلافی به هیچ وجه در، جایی ندارد. بین مسلمانانی که به زبان های مختلف سخن می گویند، اختلافی وجود ندارد مثل عرب و فارس. به احتمال زیاد این‌گونه مشکلات توسط آنهائی ایجاد شده که نمی خواهند مسلمانان کشورها متحد باشند. آنان مسائل ملی‌گرایی، طرفداری از عرب، طرفداری از ترک و

این‌گونه - ایسم[1] را که مخالف عقاید اسلامی است، ایجاد می کنند و نقشه آنها هم تخریب اسلام و فلسفه اسلام است (٥٤).

با وجود مردود شمردن «اهمیت کثرت گرائی فرهنگی و قومی» توسط آیت ا... خمینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود گوناگونی و تنوع زبانی را در میان مردم ایران به رسمیت شناخته است. در ماده پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی، از زبان فارسی به عنوان زبان رسمی ایران نام برده شده است، به طوری که ارتباطات رسمی و مواد آموزشی و تربیتی باید به زبان فارسی باشد. اما استفاده از زبان‌های محلی در رسانه‌ها و کلاس درس تا آنجا که در موازات با زبان فارسی بکار می‌روند، مجاز است(٥٥). در قانون اساسی ایران، گرچه اقلیت‌های مذهبی - مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان - به رسمیت شناخته شده‌اند در حالیکه کردها، هیچگاه حتی به عنوان یک اقلیت به رسمیت شناخته نشدند بلکه به کردها به عنوان جزء لاینفک جامعه اسلامی نگریسته شد و از این رو به صورت متفاوت با دیگر گروه‌های مسلمان در کشور با آنها رفتار نشد.

کردها به سقوط رژیم شاه به عنوان فرصتی بی‌نظیر و بی‌سابقه برای تقاضاهای خودمختاری بسیار بزرگتر از آنچه در برابر مردمان جمهوری مهاباد قرار گرفت، می‌نگریستند. «زیرا به ظاهر این بار منافع و حضور فیزیکی شوروی‌ها یا دیگر قدرتهای خارجی در کار نبود»(٥٦) برای همین منظور، رهبری کردستان تلاش کرد که بر شکل و ساختار دولت در حال ظهور بعد از دوران پادشاهی پهلوی در ایران تاثیر بگذارد. دکتر عبدالرحمن قاسملو که در ۱۹۷۳ به عنوان دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران مطرح شد، پس از چندین سال زندگی در اروپا، جهت تبدیل حزب دمکرات کردستان ایران - که اساساً راکد مانده بود - در دوران انقلاب به ایران بازگشت تا به سازمان اصلی و سیاسی کردستان ایران، رونقی تازه و دوباره ببخشد. حزب دمکرات کردستان ایران، همانند دیگر احزاب و گروه‌ها به اهمیت قانون اساسی جدید در تضمین حقوق کردها پی برد. در ۳۰ و ۳۱ مارس ۱۹۷۹ حکومت ایران، رفراندومی را

---

[1]. ناسیونالیسم، پان عربیسم، پان ترکیسم و...

برگزار کرد که از رأی دهندگان درخواست می کرد تا به یک پیشنهاد رأی مثبت بدهند: «حفظ سیستم پادشاهی یا جایگزینی آن با جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی، آری یا نه؟». حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر گروه‌های غیر مذهبی در کشور، آن رفراندوم را تحریم کردند زیرا تنها دو انتخاب یا دو راه را پیشنهاد می‌کرد.

با توجه به وجود کینه و تنفر از رژیم شاه، آشکار بود که اکثریت رأی دهندگان، جمهوری اسلامی را انتخاب خواهند کرد. تشویق و نصیحت آیت ا... خمینی برای یک لبیک توده‌ای مردم، منجر به پیروزی همگانی و بزرگ برای روحانیون با ۹۸/۲ درصد آرا به منظور جایگزینی جمهوری اسلامی شد اما برای کردها اولین رویارویی سیاسی آنها با رژیم انقلابی در تهران رقم خورد(۵۷). کُردها هم مانند دیگر احزاب غیر مذهبی، تلاش خود را بر قانون اساسی جدید متمرکز نمودند که دولت موقت مهندس مهدی بازرگان مسئولیت تهیه پیش‌نویس آن را به عهده داشت. هر چند نکات عمده قانون اساسی در پاریس، توسط طرفداران غیر مذهبی و غیر روحانی و میانه‌رو پیرامون آیت ا... خمینی تنظیم شده بود و تا حد زیادی متاثر از قانون اساسی ۱۹۰۶ ایران و قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه بود. طرح پیش‌نویس قانون اساسی در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۷۹ توسط حکومت مهندس بازرگان علنی و ارائه شد، خواستار ایجاد یک ریاست جمهوری قوی و یک سیستم قدرت متمرکز و منسجم حکومت بود. این قانون اساسی به حقوق فردی و جمعی ایرانیان توجه کرده بود اما به بسیاری از تقاضاهای خود مختاری جدایی طلبانه‌ای که بعضی از کُردها به آن امید بسته بودند، کمترین اشاره‌ای نشد و طرح قانون اساسی بیشتر به خاطر اظهار رضایت بیشتر احزاب غیر مذهبی - شامل حزب دمکرات کردستان ایران نیز می‌شد - که نه امتیازات خاص و ویژه‌ای به روحانیون داد و نه خواستار یک سیستم سیاسی بود که در آن روحانیون تسلط داشته باشند. در عین تعجب و ناباوری، آیت‌ا... خمینی به شیوه‌ای غیر منتظره و آنی با کمترین اعمال اصلاحات، طرح پیش‌نویس قانون اساسی را تائید و از مهندس بازرگان خواست که آن را به رفراندم یا تصویب عمومی بگذارد.

مهندس بازرگان و مخالفان سیاسی اعتراض خود را اعلام کردند و خواستار یک مجلس مؤسسان به منظور بحث دربارهٔ طرح پیش‌نویس قانون اساسی و انجام اصلاحات ضروری قبل از برگزاری رفراندوم عمومی شدند و آنان استدلال داشتند که نباید بدون بحث دربارهٔ یک قانون اساسی توسط نمایندگان مردم، آن را با عجله تصویب کرد. حزب دمکرات کردستان ایران به جبهه احزاب اپوزیسیون و مخالف پیوست و تقاضا کرد که یک مجلس مؤسسان مرکب از حداقل پانصد عضو برای بحث و تجدید نظر در طرح قانون اساسی انتخاب شود. هنگامی که آیت‌الله کاظم شریعتمداری، چهره مهم روحانی و رهبر مذهبی آذربایجان – از ایده مجلس مؤسسان منتخب حمایت کرد، بدین ترتیب، موضع مخالفین تقویت شد. سرانجام سازش و توافقی حاصل شد که طبق آن مجلس منتخب در طرح قانون اساسی تجدیدنظر کند اما این نهاد و هیات جدید - یا مجلس خبرگان - قرار شد که به جای پانصد عضو، از هفتاد و سه عضو تشکیل شود، امری که عیناً مخالف خواسته اپوزیسیون بود. ایرانیان در گردهمایی‌ها و اجتماع‌های رسمی و غیر رسمی نظرات متعددی درباره طرح قانون اساسی بیان کردند. در میان گروه‌های قومی، برخی اصرار داشتند که قانون اساسی نهائی، مفاد و مواردی را شامل شود که خودمختاری را برای استان‌های آنان تضمین نماید، در حالی که بعضی دیگر مسالمت‌آمیزتر و آشتی‌پذیرتر بودند.

از یک سو، شیخ محمد طاهر بشیر الخاقانی[1] - رهبر مذهبی اعراب خوزستان - به مردم منطقه خود دربارهٔ اعمال فشار زیاد برای خودمختاری هشدار می‌داد که مبادا موجب شود تا نسبت به جمهوری اسلامی، مردمانی غیر وفادار به شمار آیند. از طرف دیگر، شیخ عزالدین حسینی – از رهبران مذهبی کردهای سنی مهاباد - استدلال کرد که «از آنجا که ایران کشوری چند ملیتی است، قانون اساسی آن نیز بایستی حقوق فرهنگی، اقتصاد و اجتماعی – سیاسی تمام گروه‌های قومی مختلف را به رسمیت بشناسد». وی همچنین این نظر را مطرح کرد که «تأمین حقوق کردها، نیازمند ترسیم دوبارهٔ مرزهای استانی ایران است»

---

1 - Shaikh Mohammad Taher Shybayr al-khagani

که البته این ترسیم مجدد، سرزمین‌هائی از استان‌های آذربایجان، ایلام و کرمانشاه را هم به کردستان منتقل می‌کرد(۵۸) بار دیگر این امر، مشکل اعطای خودمختاری به کردهای ایران را بدون اعتنا به پایمال نمودن حقوق دیگران - همانند آذری‌ها - به خوبی روشن ساخت. با این وجود، گروهی که خود را مسلمانان متحد کردستان می‌نامیدند، تهدید کردند که اگر تقاضای خودمختاری کردستان در تجدیدنظر قانون اساسی مورد توافق قرار نگیرد، به قیام مسلحانه دست خواهند زد(۵۹). بحث و جدل شدید بر سر طرح قانون اساسی و تقاضاهای خودمختاری کردها یاد دوران دهه ۱۹۴۰ و ظهور و پیدایش جنبش‌های جدائی طلب در آذربایجان و کردستان را در اذهان عمومی زنده می‌کرد که اهداف آنها در لفافهٔ کسب خودمختاری مطرح بود. علاوه بر آن، آیت ا... خمینی و حامیان روحانی و مذهبی وی هم بیم آن داشتند که اگر با بعضی از خواست‌ها و تقاضاهای قومی و گروه‌های غیر روحانی در تجدیدنظر قانون اساسی موافقت شود، پایهٔ سیستم حکومتی متمرکز - مرجع حکومتی آنان در دولت اسلامی - تضعیف شود. آیت ا... خمینی به منظور مقابله با خواست‌ها و تقاضاهای رو به افزایش ملی‌گراهای قومی، نطقی مهم را برای هیئت روحانیون مهاباد ایراد کرد و در این نطق ایشان تاکید کردند که بحث دربارهٔ طرح قانون اساسی تنها در چهارچوب اصول اسلامی صورت می‌گیرد و روحانیت ملزم و متعهد است که از مطرح کردن «اصول غیر اسلامی» توسط دیگران، جلوگیری به عمل آورد.

آن گونه که آیت ا... خمینی اظهار داشت «قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به معنی قانون اساسی اسلام است. هنگامی که روشنفکران بیگانه و غرب زده که اعتقاد و ایمانی به اسلام ندارند، نظرات و نوشته‌های بیگانگان را ارائه می‌کنند، راحت ننشینید! قلم‌هایتان را به دست گرفته و در مساجد، از محراب‌ها، در خیابان‌ها و بازارها، چیزهائی را بگویید که از نظر شما بایستی در قانون گنجانده شود»(۶۰).

به نظر می‌رسید که شکاف و خلاء بین جمهوری اسلامی در حال ظهور و آرمان فزایندهٔ بعضی از کُردها بیشتر و بیشتر شد. طرح نهائی قانون اساسی ایران،

هنگامی که توسط مجلس خبرگان تصویب شد، نوعی سیستم قدرت متمرکز را در چهارچوبی اسلامی، مشابه سیستم دولتی پهلوی ایجاد و مستقر ساخت. حتی قبل از اینکه بحث بر سر قانون اساسی، روابط بین مقامات حکومت اسلامی و رهبری کردها را تیره کند، گروه‌هایی مسلح از ارتش و پاسداران انقلاب اسلامی که تازه تشکیل شده بود، در برخوردهائی نظامی با پیش‌مرگه‌ها و طرفداران حزب دمکرات درگیر شدند، به همین دلیل تنش‌ها افزایش یافت. سپس در مارس ۱۹۷۹، یک هیئت از کردها جهت ارائه خواست و تقاضای خودمختاری با آیت‌ا... خمینی در شهر مذهبی قم دیدار کردند. هر چند که آیت‌ا... خمینی به آگاهی از تبعیض گذشته علیه کردها – توسط رژیم پهلوی – اعتراف کرد اما به هیئت نمایندگان کرد گفت که «بنا به هدف اصلی ایجاد حکومت متمرکز و مستحکم، تقاضاهای خودمختاری آنها در داخل جمهوری اسلامی ایران غیر قابل قبول است»(۶۱). بعد از این ملاقات، رهبری کردها متقاعد شد که قادر نخواهند بود آیت‌ا.. خمینی را قانع و متقاعد سازند که این نوع خودمختاری برای کردستان دارای ساختار فدرالی است و تمامیت ارضی ایران را به خطر نخواهد انداخت(۶۲). با این حال، کردها در حالی که حمایت خود را از انقلاب ایران تکرار می‌کردند به مذاکره با حکام حکومت مرکزی همچنان ادامه دادند. البته در کنار بعضی ملاحظات سیاسی، گاهی مذهب در تشدید تنش‌ها در بین کردهای سنی و رهبری شیعه در قم و تهران نقش به سزایی را بازی کرد. در حالی که در طول دوران سلطنت شاه، عموماً به مذهب به عنوان ملاک و معیار قاطع هویت قومی کرد، نگریسته نمی‌شد.

پس از انقلاب اسلامی، نشان‌هائی از آگاهی رو به رشد عامل مذهبی در میان کردهای – پیرو اهل تسنن – پدید آمد(۶۳). نگرانی کردها آن بود که دولت جمهوری اسلامی، آن‌گونه که توسط آیت ا... خمینی ترسیم و توجیه شده بود، به از دست رفتن قدرت و موقعیت و اعتبار رهبران سنی در کردستان خواهد انجامید و صرفاً به نوعی تسلط مذهبی محدود و مورد نظر حکومت، پدید خواهد آمد. علاوه بر آن، رهبران کرد نگران بودند که رهبریت مذهبی در تهران، هر دو رهبران مذهبی و غیر مذهبی کرد را با رهبران شیعه وفادار به جمهوری

اسلامی جایگزین کند(٦٤). شاید هراس و بیم‌کردها به خاطر ایجاد و ظهور کمیته‌های انقلابی در کشور بود که به عنوان چشم و گوش انقلاب و برای اطمینان از رعایت استانداردها، معیارها و الگوهای جدید اسلامی، توسط روحانیون شیعه در قم و تهران به دقت مشخص شده بودند.

در هنگام نفوذ رو به رشد شیخ عزالدین حسینی – به عنوان چهره مذهبی اهل سنت - درمیان کردها، روحانیت قم و تهران یک چهره کرد محافظه‌کار را از کرمانشاه، به نام احمد مفتی‌زاده[1]، به عنوان صدای معتبر ملت کرد و نماینده واقعی مذهبی کردها ترفیع مقام دادند و او را از نظر تبلیغاتی و رسانه‌ای مورد حمایت قرار دارند. شیخ عزالدین حسینی به صدور فتواهایی در مخالفت با مفهوم مورد نظر آیت‌ا... خمینی از حکومت اسلامی و تأکید وی بر ولایت فقیه، ادامه داد، همچنان بر صدور احکام در مخالفت با بعضی عقاید و تصورات حکومت و تأکید به تمرکز هر چه بیشتر قدرت، اصرار داشت زیرا که آیت ا... خمینی، مطلق‌گرایی را با تمرکز انحصار کامل قدرت در دست‌های فقیهی ناتوان توجیه می‌کرد(٦٥). در مصاحبه‌ای در اکتبر ۱۹۸۲ شیخ عزالدین حسینی اعتراض‌ها و ایرادات خود را به نسبت با صراحت ابراز داشت:

> «بسیاری از حکومت‌ها در گذشته از قبیل حکومت‌های صفوی و عثمانی ادعا کرده‌اند که با نام اسلام عمل می‌کنند اما در واقع هرگز اسلامی نبوده‌اند و اخیراً مورد آیت‌ا... خمینی را هم در ایران داریم که اسلام را بهانه و مستمسک قرار داده است. همه آنان قشری، واپس‌گرا و عامی و هرزه بودند و اسلام و روح و ماهیت آن را خراب کردند. آنچه که ما داریم یک حکومت اسلامی نیست و ...، بلکه یک دیکتاتوری تحت لوای اسلام است. آنان از نام مذهب برای سرکوب مردم استفاده می‌کنند و مردم هم این مساله را به خوبی می‌دانند. در مذهب اهل سنت، پیشوایی مذهبی به عنوان رهبری سیاسی یا نایب امام دیگری (مانند امام زمان و...) وجود ندارد. نقش روحانی این است که مرشد شناختن خدا باشند. شما همچنین بعضی

---

[1] – احمد مفتی زاده در سال ١٣١٤ در خانواده‌ای روحانی در سنندج متولد شد. پس از طی مقدمات علوم دینی و معارف اسلامی وارد کردستان عراق شد. بعدها در روزنامه کردستان – وابسته به ساواک – قلم زد و پس از انقلاب در کردستان مکتب قرآن را تاسیس کرد و خود را رهبر مذهبی نامید.

روحانیون شیعه و سنی را خواهید دید که این مفهوم را نپذیرند، یعنی درک آیت‌ا... خمینی را از ولایت فقیه رد می‌کنند. در کل، ایران رژیمی اسلامی نیست(٦٦).

شیخ عزالدین در همان مصاحبه، به ملاقات خود با آیت‌ا... خمینی در آوریل ۱۹۷۹ اشاره کرد و یادآور شد که در آن دیدار، خواستار حمایت آیت‌ا... خمینی از خودمختاری برای کردستان و طرح قانون اساسی اسلامی شده بود. طبق گفته حسینی، آیت‌ا... خمینی اظهار داشته است که در ایران هر کسی مورد ظلم و تحت ستم بوده است اما همه چیز برای همه بهتر خواهد شد. در پایان جلسه دیدار، آیت‌ا... خمینی به حسینی گفت که «آنچه که من از شما می‌خواهم، امنیت کردستان است» و حسینی در پاسخ گفت «اما آنچه که من از شما می‌خواهم، خودمختاری برای کردستان است»(٦٧). هر چند که پس از آن دیدار هرگز این دو رهبر مذهبی، همدیگر را ندیدند و دوباره از نزدیکی ملاقات نداشتند ولی، نزاع و خصومت آنها بر سر جهت‌گیری سیاسی جمهوری اسلامی و نقش اقلیت‌ها در این نوع خودمختاری همچنان ادامه یافت و هیچگاه فرونکش نکرد.

با وجود اینکه حکومت اسلامی تهران به طور جدی از اظهارنظر در مورد ماهیت و اثرات تقاضاهای پراکنده و گوناگون خودمختاری کردستان خودداری می‌کردند اما شروطی جدی را ابراز کردند و کردها هم به برپائی انتخابات شورای شهر در چندین شهر اقدام نمودند. بعضی از افراد شوراهای تازه انتخاب شده از اعضاء یا هواداران حزب دمکرات کردستان ایران بودند (و همچنین مورد تائید سازمان چریکی مارکسیست لینینیست فدائیان خلق و سازمان چپگرای اسلامی مجاهدین خلق بودند که این سازمان بعد از مدتی کوتاه مدارا و تحمل جمهوری اسلامی، به مبارزه مسلحانه بی‌وقفه علیه نظام جمهوری اسلامی پرداخت).

آنان در کردستان، زمینه‌ای مساعد برای عضوگیری و سربازگیری جدید یافتند تا پایگاهی برای عملیات علیه نظام حکومت ایران و رژیم جدید هنوز استقرار نیافته، باشد(٦٨) تا اندازه‌ای به علت همکاری نزدیک «چپ» ضد حکومتی ایران و جنگجویان کرد و رهبرانی برجسته مانند دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی، آیت‌ا... خمینی انتخابات شورای شهر بهار ۱۹۷۹ را لغو و باطل اعلام کرد. علاوه

بر آن، به علت جهت‌گیری نئومارکسیستی دکتر قاسملو و دیدگاه سوسیالیستی – در لفافه مذهبی – شیخ عزالدین، آیت‌ا... خمینی به این نتیجه رسید که تقاضاهای خود مختاری کردستان یک توطئه القاء شده مارکسیستی علیه انقلاب اسلامی ایران است. در اواخر تابستان ۱۹۷۹، طبق دستور آیت‌ا... خمینی، فعالیت حزب دمکرات کردستان ایران - به عنوان یک حزب سیاسی - ممنوع شد و دکتر قاسملو و شیخ عزالدین حسینی به عنوان مرتد و مفسد فی‌الارض – اتهامی که به طور خودبخود مجازات مرگ را در برداشت- شناخته شدند. چنان که قبلاً اشاره نمودم هر چند که اکثر کردها از آغاز شروع انقلاب اعلام کردند که هدف آنها تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران نیست و بلکه هدف‌شان ایجاد یک حاکمیت دولت و خودمختاری ساده در کردستان است.

به طور مکرر و پیوسته دکتر قاسملو با تأکید بر این نکته اصرار داشت که «بگذارید یک چیز را روشن نمایم: هیچ نیروی سیاسی در کردستان ایران نمی‌خواهد از ایران جدا شود، تقاضای ما صرفاً در چهارچوب قانون کشور جمهوری اسلامی ایران، تنظیم شده‌اند»(٦٩). در واقع وی به ابداع شعار «دمکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» به عنوان شعاری محبوب برای حزب دمکرات کردستان ایران کمک کرد. سرانجام حکومت مرکزی، اصرار بر آن داشت که ابتدا باید حزب دمکرات کردستان ایران، وفاداری و برادری خود را به جمهوری اسلامی ایران و اصول انقلاب اسلامی ثابت کند. اولین وزیر دفاع جمهوری اسلامی ایران - مصطفی چمران - گفت که «اگر حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر کردهای مخالف و معاند، واقعاً به انقلاب اسلامی و نظام اعتقاد دارند، ما هم خودمختاری کردستان و هم کنترل تمام ایران را نیز به آنان می‌دهیم به نحوی که بتوانند به ما نشان دهند چگونه به همهٔ گروه‌ها در داخل کشور، خودمختاری و آزادی می‌دهند. اما اگر آنان تنها خیال‌پردازی می‌کنند و شعارهای غلط و گمراه کننده برای مخفی نمودن مقاصدشان و پنهان کردن نیت اصلی‌شان جهت آسیب زدن و صدمه به اسلام و انقلاب و خدمت به منافع قدرتهای خارجی می‌دهند که منافع آنان درست برخلاف منافع مردم ایران و کردستان و کردهاست و تا آخر با آنها خواهیم جنگید»(۷۰) چمران با این

اظهارنظر خود، حزب دمکرات کردستان را ملامت و سرزنش کرد که «اگر شما واقعاً برای آزادسازی و خودمختاری مردم کرد می‌جنگید، پس چرا پیوسته نیاز به تهدید آنان دارید؟ شما چرا باید کُردهائی را که با حکومت اسلامی صادقانه همکاری می‌کنند یا هوادار و طرفدار آن هستند به وحشت انداخته یا ترور کنید و یا با چوبه دار اعدام کنید؟ به کُردها اجازه دهید که آزادانه از هر طرفی که می‌خواهد چه جمهوری اسلامی و چه حزب سیاسی مورد حمایت خارجی‌ها و بیگانه، حمایت خود را اعلام کند»(۷۱).

تلاش دکتر چمران در سال ۱۹۷۹ در جهت شکست و سرکوبی مخالفت‌ها و شورش‌ها در کردستان و انهدام توانائی نظامی واحدهای چریکی فدائیان و مجاهدین خلق در کردستان بسیار سودمند و مؤثر بود. البته هرگز به این پرسش که «منظور حزب دمکرات کردستان ایران از خودمختاری چیست و ابهام‌ها و پیامدهای یک چنین خودمختاری برای بقیه کشور چیست؟» پاسخی قانع کننده داده نشد. دولت موقت با نخست‌وزیری مهندس بازرگان، مدت کوتاهی پس از به قدرت رسیدن، درصدد برآمد که به اقلیت‌های قومی غیر فارس با تعهد اطمینان دهد که بی‌عدالتی‌هائی که توسط سیستم پهلوی بر آنان اعمال شده است را در حد توان، جبران خواهد کرد. مهندس بازرگان که خود از اقلیت آذری بود در سفری به تبریز، نطق مهمی را دربارهٔ این موضوع برای مردم کردستان و آذربایجان ایراد کرد. حتی در اولین کابینه مهندس بازرگان - در بعد از انقلاب - دو نفر از مشاهیر مانند: دکتر کریم سنجابی، رهبر کارآمد و کهنه کار جبهه ملی و کردزبان داریوش فروهر - که از هواداران کردستان و حقوق کردها محسوب می‌باشد - حضور داشتند که سنجابی[1] به وزارت خارجه و فروهر[2] به وزارت کار منصوب شده بودند. هر دو نفر آنها به عنوان ملی‌گراهای ضد شاه بسیار فعال، با سابقه و معتبر و مورد احترام فارس و غیر فارس بودند.

---

[1] - سنجابی متولد ۱۲۸۳ در کرمانشاه و در سال ۱۳۷۵ در کالیفرنیا درگذشت.

[2] - فروهر در سال ۱۳۰۷ در اصفهان به دنیا آمد. در پاییز ۱۳۷۷ به همراه همسرش ترور شد.

نخست‌وزیر پس از انتصاب اعضای کابینه، در تاریخ ١٤ فوریه ١٩٧٩ یک هیئت نمایندگی حسن نیت را به ریاست و سرپرستی داریوش فروهر[1]، جهت بحث و بررسی بر سر تقاضای خودمختاری با رهبران کُرد، به کردستان روانه ساخت. اما با وجود اقتدار قانونی مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر و رییس دولت، قدرت سیاسی بالفعل در دست افراد شورای انقلاب بود که ضد سکولارها یا در آن تسلط کافی داشتند. به علت ضعف مهندس بازرگان در برابر شورای انقلاب و وجود چند مرکز قدرت موازی در تهران، هیئت نمایندگی فروهر در ارائه تعهد قوی و قابل اتکا به رهبران کُرد، ناتوان ماند. این مسئله که کردها نمی‌توانستند اختیاراتی را معین نمایند که خودمختاری مبهم می‌بایست به حکومت محلی خودمختار اعطا و تفویض کند، مشکل را بیش از پیش پیچیده‌تر می‌کرد. همانطور که قبل از این شرح داده شد، تقاضاهای رهبران کرد مبنی بر ترسیم مجدد و دوبارهٔ مرزهای کردستان - به ضرر استان‌های آذربایجان، ایلام و کرمانشاه - برای حکومت ایران و نیز برای ساکنین آن استان‌ها امری غیر قابل پذیرش بود (٧٢). در ابهام ماندن و عدم موفقیت مأموریت فروهر در کردستان، تنش بین بعضی از کردهای مخالف و حکومت جمهوری اسلامی را تشدید کرد که حتی به درگیری‌های مسلحانه بین پاسداران اسلامی و پیش مرگه‌های کرد مخالف انجامید. در همین زمان، جنگ و ناآرامی در کردستان به صورت زد و خوردهائی بین کُردها و آذری‌ها و ترکمن‌ها و سرایت آن به دیگر مناطق مجاور پدیدار شد(٧٣).

علاوه بر این، جنگ بین زمین‌داران محافظه‌کار و دهقانان کُرد که زمین صاحبانشان را تصرف کرده و از مالکان بازپس گرفته بودند، خلاء قدرت ایجاد شده بعد از سقوط شاه، اختلافات عمیق درون جامعه کرد را منعکس می‌نمود و کاملاً آشکار است که این درگیری‌های پراکنده، موقعیت کُردها را در مذاکره و گفتگو با مقامات حکومت تضعیف کرد و سبب ایجاد شک و تردید دربارهٔ

---

[1]. زیرا بازرگان با سنجابی اختلاف داشت و شاید ضعف بزرگ بازرگان عدم آگاهی و شناخت از وضع کردستان بود و اگر به جای گروه هیأت صلح، سنجابی را می‌فرستاد، اوضاع فرق داشت!

چشم‌انداز همزیستی مسالمت‌آمیز و صلح‌آور در بین گروه‌های گوناگون و مختلف در منطقه شد. کُردها بعد از گفتگوها و مذاکرات بی‌نتیجه و ناموفق با هیئت نمایندگی احساس کردند که تا زمانی که ارتش ایران و پاسداران به نیروهای مخالف کُرد حمله می‌کنند، مذاکرات آتی طبعاً امری بی‌ثمر و بدون نتیجه‌ای سودمند خواهد بود.

شهرهای اصلی و عمدهٔ کردستان - مهاباد و سنندج - به میدان جنگ و نبرد خونین بین نیروهای حکومت و پیشمرگان حزب دمکرات کردستان ایران تبدیل شده بودند. البته جنگ در کردستان صرفاً به این دو شهر محدود نشد، بلکه پاوه و مریوان و دیگر شهرهای کردستان نیز صحنه نبردهای هر روزه بین پیش مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران – که توسط نیروهای چریکی فدائیان و مجاهدین خلق، مورد حمایت قرار می‌گرفتند – و نیروهای نظامی حکومت – تحت فرماندهی چمران، وزیر دفاع – بودند(۷٤). بدون مداخله قطعی و تعیین کننده نیروهای چمران، حزب دمکرات و متحدان چپگرای آن می‌توانستند پایگاهی قوی و مستحکم ایجاد نمایند تا مسیر انقلاب به شیوه‌ای دیگر عوض شود. اگرچه درگیری‌های شدیدی در تمام بخش‌های کردستان رخ می‌داد اما شهرهای مهاباد و سنندج، به عنوان روح مبارزه کردستان برای کسب خودمختاری، اهمیتی نمادین یافتند. مهاباد به عنوان مرکز کردها و منطقه تنها جمهوری مستقل کُرد در تاریخ، همیشه مقام خاص و موقعیت اجتماعی ویژه‌ای را برای کُردهای ایرانی داشته است. سنندج، مرکز استان و مرکزی عمده برای فعالیت اقتصادی – اجتماعی و شهری که پلیس مخفی شاه – ساواک – فعالیت‌های ضد کُرد را از آنجا اداره و هدایت می‌کرد، قلب منطقه کردستان بود. یکی از فعالیت‌ها و کارهائی که کردها را متشنج و آشفته کرد، هنگامی رخ داد که حکومت مرکزی ایران، شیخ صادق خلخالی را به کردستان اعزام کرد تا با محاکمه‌های فوری و صحرایی مخالفان و جنگجویان کُرد[1] و آنانی که متهم به همکاری با حزب دمکرات کردستان ایران و متحدان چپگرای آن بودند را انجام

---

1. بدون رعایت موازین حقوق بشر و حتی گاه اصول انسانی

دهد. هنگامی که خلخالی – به عنوان یک قاضی بی‌رحم- دستور اعدام مقامات رژیم شاه را بعد از محاکمه مخفیانه و سری آنها صادر کرد، بسیاری از کردها نیز با محاکمه فوری[1] در ملاء عام و به دستور وی، تیرباران شدند. او بعد از موج محاکمات گردبادگونه در کردستان از جانب مخالفین به لقب «قاضی اعدام» یا قاضی جلاد، مفتخر شد. شدت جنگ و خون‌ریزی در کردستان سبب شد که آیت‌الله طالقانی، به عنوان یک مصلح و داور بین کردها و حکومت مرکزی، تلاش کند. آیت الله طالقانی یک چهره معتبر و صاحب احترام مذهبی در کشور – با سابقه مبارزه طولانی در احقاق حقوق سیاسی و مدنی تمامی ایرانیان – توسط تمام احزاب به عنوان یک میانجی مورد قبول، پذیرفته شد. طالقانی، موافقت کرد که ریاست یک هیئت حکومتی و نمایندگی دولت را برای وساطت و میانجیگری بین کردها و حاکمان تهران، به عهده گیرد.

در ٢٤ مارس ١٩٧٩، یک موافقت‌نامه بین دو طرف حاصل شد که طبق آن وعده ارائه خودمختاری محدود به کردها داده شده بود. (توافقنامه شامل سه قسمت اصلی بود: (١) زبان‌های کردی و فارسی در مدارس کردستان تدریس خواهد شد. (٢) اداره حکومت محلی و اقتصاد توسط نمایندگان منتخب کُرد انجام خواهد شد. (٣) کُردها در پیش‌نویس طرح یک قانون اساسی جدید ملی در ایران شرکت خواهند کرد). قرار شد که تدارک مقدماتی اجرای مواد این موافقت‌نامه بین حکومت مرکزی و نمایندگان کُرد انجام شود. کُردها نیز در ازای اعطای خودمختاری محدود، وعده دادند که از براندازی و انحلال کامل حکومت پادشاهی و ایجاد دولت اسلامی در کشور همه جانبه حمایت کنند و در رفراندوم آتی برای قانون اساسی فعالانه شرکت کنند. اما کُردها همچنان در حالتی مبهم باقی ماندند، زیرا به صداقت دولت جمهوری اسلامی، شک و تردید داشتند. هنگامی که عناصر افراطی کردستان، کم‌کم به حزب دمکرات فشار وارد کردند که «تا کسب خودمختاری مورد نظر برای کردستان، در انتخابات و رفراندوم شرکت نکنند»، دیگر توافق‌نامه‌ای که به وساطت آیت‌ا... طالقانی منعقد شده بود،

---

1. بدون رعایت کمترین حقوق دادرسی

بی‌نتیجه ماند و کنار گذاشته شد. از این رو آنان شعار «رفراندوم خیر، نخست خودمختاری» را ابداع کردند. در نتیجه، آتش‌بس موقت بین کردها و حکومت شکسته شد و درگیری‌ها و برخوردهای شدیدی، دوباره رخ داد. به دنبال تحریم رفراندوم - در مارس ۱۹۷۹ — به شیوه مشابه، رأی دادن به قانون اساسی جدید ایران هم — در دسامبر ۱۹۷۹ — از جانب کردها تحریم شد. در اوایل اوت ۱۹۷۹، حزب دمکرات کردستان ایران نامه‌ای برای آیت‌ا... خمینی ارسال کرد که متن آن در روزنامه آیندگان[1] - روزنامه سکولار و غیر مذهبی در تهران — انتشار یافت. نامه حزب درصدد بود که بار دیگر اهداف خودمختاری مورد نظر بعضی از کردها را تشریح کند و به آیت‌ا... خمینی مجدداً اطمینان دهد که کُردها، شهروندان وفاداری هستند و اینکه حزب دمکرات کردستان ایران، آرزوی جدائی واقعی از ایران را در سر نمی‌پروراند و نمی‌خواهد از ایران جدا شود(۷۵).

در این نامه درخواست شده بود که به منظور روشن نمودن و تبیین هر گونه تلقی و درک اشتباه و معرفی نادرست اهداف کردها — که ممکن است رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی ایجاد کرده باشند — ملاقاتی رو در رو بین نمایندگان حزب دمکرات کردستان ایران و آیت‌ا... خمینی انجام شود. اما در آن هنگام یورش ارتش ایران و پاسداران انقلاب اسلامی برای بازپس‌گیری و تصرف دوبارهٔ مناطق کردستان — و بنا به اصطلاح خود از وجود شورشیان، پاک کنند — آغاز شده بود.

در هفته آخر اوت ۱۹۷۹، شهرهای مهم و استراتژیکی مانند پاوه، سنندج و مریوان تحت کنترل ایران بودند و در اوایل سپتامبر تمام شهرهای اصلی و بزرگ کردستان شامل مهاباد و سردشت از پیش‌مرگه‌های کُرد باز پس گرفته شد. سقوط این شهرها «یادآوری صریح این نکته بود که ارتش ایران و صف‌آرایی نظامی آن، چنان نیست که شکست دادن آن‌ها در جنگی چریکی در حد توان کردها و پیشرگه‌های حزب ممکن باشد» (۷٦) پیش‌مرگه‌ها، علی‌رغم شکست نظامی و از دست دادن کنترل شهرهای کردستان، آزادی عمل خود را تا اندازه‌ای در بیرون از شهرها، حومه و مناطق نزدیک به مرز عراق حفظ کردند در جائی که نیروهای

---

[1] - این روزنامه را داریوش همایون، روزنامه نگار برجسته و سیاستمدار سرشناس ایرانی، تأسیس کرده بود.

صدام حسین، پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران را با تدارک مجدد، حمایت کردند. عدم موفقیت کامل حکومت در خنثی‌سازی و جلوگیری از چریک‌های کُرد در حومه شهرها و روستاها و عدم کنترل حزب دمکرات کردستان ایران بر شهرها، نوعی بن‌بست را پدید آورد که منجر به تلاشی دوباره برای یافتن راه حل مشکل کردستان از طریق مذاکره شد. در ۲۶ اوت ۱۹۷۹، یک هیئت پنج نفره از کردستان، به ریاست رئیس شورای استانی مهاباد - به ریاست ملارحیم عباسی - با مقامات سیاسی و مذهبی، مانند آیت‌الله طالقانی و وزیر دفاع – مصطفی چمران – و معاون نخست‌وزیر – صادق طباطبائی – ملاقات کردند. کردها، طرحی پنج ماده‌ای ارائه کردند که شامل این موارد بود: «خروج فوری و عقب‌نشینی سریع شیخ صادق خلخالی از مناطق کُردنشین[1]، پایان دادن به اعدام شبه نظامیان و فعالین کُرد، عقب‌نشینی و بیرون رفتن پاسداران غیر کُرد از کردستان و جایگزینی آنان با کُردها، آتش‌بس فوری و برگزاری یک کنفرانس جامع برای بحث دربارهٔ خودمختاری مورد نظر کردستان در چهارچوب قوانین دولتی. آیت ا... خمینی این تقاضاها را هم نپذیرفت و بیان کرد که «تا زمانی که کُردها مسلح هستند و علیه اقتدار نظام و انقلاب مبارزه می‌کنند، این خواست‌ها قابل پذیرش نیست». پس از آن آیت‌ا... خمینی، حجت‌السلام حسین کرمانی را به عنوان نماینده شخصی خود جهت نظارت بر شکست دادن و متلاشی کردن شورش کُردها به کردستان اعزام کرد(۷۷).

هر چند که آخرین تقاضاهای کردها توسط آیت‌ا... خمینی رد شد، اما مهندس بازرگان - نخست وزیر وقت - به تلاش خود برای یافتن یک راه حل صلح‌آمیز و نوعی تفاهم در جهت حل مشکل کردستان ادامه داد. تا این که در سوم سپتامبر ۱۹۷۹، بازرگان جهت پیشنهاد و ارائه امتیازاتی به کُردها به مهاباد سفر کرد. وعده‌های شخصی او شامل وعده کمک اقتصادی بزرگ و فراگیر جهت تقویت اقتصاد ضعیف کردستان، عفو عمومی برای پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران و تأسیس یک دانشگاه در مهاباد بود. هنگامی که جنگ و

---

1 – به خاطر اعدام‌های پی در پی و گاه بی سبب و علت و دور از شأن قضاوت در جمهوری اسلامی

اختلاف بین کردها و حکومت شدت گرفت، مأموریت مهندس بازرگان خود به خود ناکام ماند و این نشانی واضح از ضعف دولت مهندس بازرگان در برابر مراکز چندگانه قدرت در داخل کشور بود. زمانی بود که در نوامبر ۱۹۷۹ وزیر کار، داریوش فروهر، ریاست یک هیئت نمایندگی حکومت را در مهاباد برای مذاکره با رهبران کُرد به عهده گرفت. به فروهر نیز طرحی هشت ماده‌ای ارائه شد که شاید مفصل‌ترین و کامل‌ترین لیست تقاضاهای خودمختاری کردها از زمان پیروزی انقلاب بود. این طرح خواستار به رسمیت شناختن خودمختاری کردستان در قانون اساسی، به رسمیت شناختن استان‌های آذربایجان، ایلام، کرمانشاه و کردستان به عنوان یک منطقه کاملاً خودمختار در واحدی یکپارچه و کامل، ایجاد یک پارلمان بر مبنای انتخابات آزاد و دارای صلاحیت و اختیار قانونی در تمام امور محلی (شامل امنیت داخلی و عملکرد پلیس)، وارد ساختن نمایندگی کُرد در تمام سطوح حکومت مرکزی، استفاده از زبان کُردی (در کنار زبان فارسی) در تمام ارتباطات رسمی و در مدارس و اختصاص مقدار و میزانی ویژه از بودجه ملی برای توسعه زیرساخت و اقتصاد کردستان و... بود. این خواست‌ها و طرح چند ماده‌ای کردها، بیشتر حضور حکومت مرکزی را در زمینه‌های تجارت بین‌المللی و دفاع و سیاست خارجی، تائید می‌کرد(۷۸). این تقاضاها از لحاظ اصولی، توسط فرستاده دولت – به نمایندگی فروهر – پذیرفته شد اما همانند قبل توسط آیت‌ا... خمینی پذیرفته نشد.

چنانکه قبلاً ذکر شد، طرح نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران حقوق اقلیت کُرد – جدای از حقوقی که برای تمام ایرانیان تضمین شده بود – را به رسمیت نشناخت و مانند دیگر اقوام به نحوی یکسان با آنها برخورد شد. هر چند که آیت‌ا... خمینی در تلاش برای ترغیب و تشویق کردها جهت شرکت در اولین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی – در ۱۹۸۰ – اعلام کرد که تقاضای اضافه کردن یک اصلاحیه به قانون اساسی، توسط مسئولین و مقامات به منظور تضمین حقوق ویژه اقلیت‌های اهل تسنن، را مورد رسیدگی و بررسی قرار خواهد داد. این اصلاحیه به ویژه به سنی‌ها این امکان را می‌داد که در مناطقی که سنی‌ها اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند، دادگاه‌های مدنی و مذهبی خود را

داشته باشند. رهبری کُردها به علت نقص و ناکافی بودن چنین پیشنهادی، این ایده را مردود دانست. آنان خواهان به رسمیت شناختن – هویت کردها – به عنوان یک قوم مجزا در داخل ایران بودند و به هیچ وجه تمایل نداشتند که تنها در قالب یک گروه مذهبی شناخته شوند زیرا جمعیت کردستان شامل هر دو مذهب شیعه و سنی بود. هنگامی که انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۰ نزدیک شد، امید زیادی به حل مسئله کردستان از طریق مذاکره و مصالحه می‌رفت اما امیدها به زودی نقش بر آب شد.

حزب دمکرات کردستان ایران در انتخابات ریاست جمهوری از کاندید شدن مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق، در برابر نامزد دیگر انتخابات، دکتر ابوالحسن بنی‌صدر که از جانب آیت‌ا... خمینی تائید شده بود، حمایت خود را اعلام کرد. هر چند که پیروزی[1] و موفقیت غیر منتظره دکتر بنی‌صدر انتظار می‌رفت اما حمایت حزب دمکرات کردستان ایران از رجوی، مانع نزدیک شدن دکتر قاسملو به دکتر بنی صدر نشد. وی در فوریه ۱۹۸۰، جهت ارائه یک برنامه و طرح جدید برای خودمختاری کردستان به ریاست جمهوری برگزیده اقدام کرد. امتیاز طرح آن بود که حزب دمکرات کردستان ایران بر شامل شدن استان‌های آذربایجان غربی و ایلام و کرمانشاه به عنوان بخشی از کردستان پافشاری و اصراری نکرد. قاسملو موافقت کرد که یک همه پرسی عمومی جهت تعیین منطقه خودمختار کردستان انجام شود، بدان معنی که اکثریت مردم اجازه یابند جهت تعیین منطقه خودمختار کردستان در آن رفراندم شرکت کنند. چون در استان‌های آذربایجان غربی و ایلام، کردها در اقلیت بودند و اکثریت کردهای شیعه کرمانشاه، طرفدار جمهوری اسلامی بودند تا حزب دمکرات کردستان ایران. واگذاری امتیاز دکتر قاسملو در عمل و واقعیت، قلمرو و منطقه کرد را به منطقه اساساً کوچکتری از آنچه که قبلاً تقاضا شده بود، کاهش داد. مسلماً بنی

---

[1] – در روز جمعه پنجم بهمن ۱۳۵۸، دکتر بنی صدر به عنوان اولین رییس جمهور ایران با به دست آوردن بیش از هفتاد و پنج درصد آراء شرکت کنندگان در انتخابات، با ۱۰/۷۰۹/۳۳۰ نفر، گوی سبقت را از دیگر نامزدها ربود که عبارت بودند از: سید احمد مدنی، حسن حبیبی، داریوش فروهر، صادق طباطبائی، کاظم سامی، صادق قطب زاده، محمد مکری و ... .

صدر نظری مساعد نسبت به تقاضای کردها داشت اما وی نیز اصرار داشت تا زمانی که کُردها اسلحه‌های خود را روی زمین نگذارند و به مقابله نظامی با نیروهای حکومت پایان ندهند، هیچ پیشرفتی عقلانی در جهت حل مسئله کردستان به دست نمی‌آید. اما قاسملو معتقد بود که تا به اهداف خودمختاری موردنظر دست نیابند، خلع سلاح نخواهد شد. به این ترتیب، هر دو طرف – کردها و حکومت مرکزی – قطع رابطه کردند و دوباره جنگ و درگیری در کردستان شروع شد.

حزب دمکرات کردستان ایران، در فوریه ۱۹۸۰، کنگره چهارم خود را در مهاباد برگزار کرد و در صدور قطعنامه‌ای، تصمیم اتخاذ شده در گردهمائی حزب دمکرات کردستان ایران مجدداً بر حمایت از انقلاب ایران و تمامیت ارضی کشور تأکید می‌نماید هر چند که تقاضاهای خودمختاری موردنظر اخیراً توسط حکومت مرکزی رد شده بود، این قطعنامه مورد تائید و توجه دیدگاه لیبرالی بنی صدر، خصوصاً در مورد آزادی داخلی برای اقلیت‌های قومی کشور قرار گرفت(۷۹). بنی صدر به نوبه خود یک پیام آشتی جویانه و مصالحه آمیز را صادر کرد، با این امید که صلح به تمام ایران باز گردد و همچنان بازگشت و برقراری صلح را به سراسر ایران بشارت می‌داد.

یکی از مسایل مورد بحث و مشکلات در رابطه با تحقق حق خودمختاری کردها به معنی واژه «اتونومی»[1] مربوط می‌شد که در ترجمه فارسی از آن به عنوان خودمختاری یاد می‌شود. معنی این واژه یک اشاره ضمنی با بار معنایی منفی و معنی ناصحیح را در بر دارد و اتونومی را با جدائی و استقلال کامل مساوی می‌داند. آیت الله علامه نوری یکی از رهبران روحانی، که به داشتن دیدگاه‌های «مترقی و باز» مشهور است – در اواخر مارس ۱۹۸۰ – پیشنهاد کرد که کردها از واژه خودمختاری در نشریات خود استفاده نکنند و عنوانی جدید و کمتر تهدید کننده را بیابند و با تدبیر آن را به کار ببرند. تا آن زمان که حکومت، «مفهوم تمرکز زدائی را در مورد حکومت محلی برای کردها و دیگر اقلیت‌های

---

1 - Autonomy

قومی به رسمیت بشناسد» (۸۰). کردها بنا به پیشنهاد آیت‌الله نوری از عنوان دیگری مانند «خودمختاری اسلامی» استفاده کردند. اما توسعه و تحولات داخلی در ایران – مانند مبارزه قدرت در حال ظهور دکتر بنی صدر با استقرار حکومت مذهبی و مبارزه طلبی رو به افزایش علیه حکومت با فعالیت‌های نیروهای مخالف و اپوزیسیون و نیاز به وجود اتحاد در مقابل ایالات متحده با نگهداشتن گروگان‌ها – مسئله خودمختاری کردستان را در واقع به مسئله‌ای ثانوی و نگرانی دوم حکومت تبدیل کرد.

البته در کنگره سیزدهم حزب در ۷-۳ ژوئیه ۲۰۰٤، حزب دمکرات کردستان ایران تصمیم گرفت که شمار استراتژیک خود را از «دمکراسی برای ایران، خومختاری برای کردستان» به «امکان دسترسی حقوق ملی کردها در ایران دمکرات و فدرال» تغییر دهد. در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰، رژیم عراق با حمله به ایران، استان خوزستان را اشغال کرد که وفاداری تمام ایرانیان برای دفاع از وطن، در مقابله با جنگ علیه دشمن مهاجم انتظار می‌رفت. حزب دمکرات کردستان ایران با تقاضا کردن از نیروهای مهاجم عراق دریافت برای حمایت نظامی و لجستیکی، اشتباه بزرگی را مرتکب شد. اعلام دکتر قاسملو در حمایت از تمامیت ارضی ایران اکنون سخنی پوچ و توخالی شمرده می‌شد و بسیاری از هواداران حزب دمکرات کردستان ایران، از پذیرفتن رهبری او دور و روی گرداندن شدند. در ۱۲ اکتبر آیت ا... خمینی – دکتر بنی صدر را به عنوان رئیس شورای عالی دفاع منصوب کرد. اما اقتدار و اختیار رئیس جمهور هر چند که به خاطر تخریب روحانیون مقتدر در حزب جمهوری اسلامی، اندک اندک تحلیل می رفت. بنی‌صدر در روزنامه انقلاب اسلامی، که خود مدیر مسئول و صاحب امتیاز آن بود، به نوشتن ستونی منظم و پیوسته تحت عنوان «یادداشت های روزانه رئیس جمهور» پرداخت و در آن یادداشت‌ها، وی حزب جمهوری اسلامی را متهم به پیروی از اعمال استالینیسم و تحلیل بردن تلاش‌های جنگی خود کرد. حزب جمهوری اسلامی با ایجاد حرکتی – مخالف رئیس جمهور – در داخل مجلس شورای اسلامی در جهت متهم نمودن رئیس جمهور به نقض اصول اسلامی، مقابله به مثل کرد. روحانیون قدرتمند در حزب جمهوری

اسلامی، در سال ۱۹۸۰، موفق به توقیف روزنامه بنی‌صدر شدند. رئیس جمهور در حال دفاع و درگیری، اعضای حزب دمکرات کردستان ایران و مجاهدین خلق را به عنوان متحدان غیر منتظره در کنار خود یافت.

این امر بهانه‌ای را به دست دشمنان و مخالفان دکتر بنی صدر در مجلس شورای اسلامی داد که برای عزل وی از صدارت و مقام ریاست جمهوری بستر لازم را فراهم کنند و به آیت‌ا... خمینی فشار آورند. اتحاد صلح جویانه و ائتلاف دکتر بنی صدر با حزب دمکرات کردستان ایران و مجاهدین، انتخابی به جزء قطع حمایت از رئیس جمهور برای آیت‌ا... خمینی باقی نگذاشت و در ۲۰ و ۲۱ ژوئن ۱۹۸۱ در فضایی کاملاً مملو از اتهام و بهتان و بسیار متشنج، نمایندگان[1] تحت فرمان حزب جمهوری اسلامی، جهت متهم نمودن دکتر بنی صدر و عزل وی از پست ریاست جمهوری، زمینه‌سازی را در داخل مجلس شورای اسلامی آغاز کردند. نطق جسورانه دکتر بنی صدر کمک اندکی به کاهش تنش داشت و سبب شد تا آیت‌ا... خمینی، دکتر بنی‌صدر، را «نوعی ابزار مورد استفاده اپوزیسیون، برای تضعیف اساس جمهوری اسلامی» بنامد. بعد از سقوط دولت دکتر بنی‌صدر در ژوئن ۱۹۸۱، سازمان مجاهدین خلق، آخرین برنامه عمده و نمایش مهم خود را در داخل کشور برای جلب احساسات مردمی – در جهت آرمان خود و به خاطر دکتر بنی‌صدر – سازمان‌دهی کردند. در همان ابتدا معلوم شد که نمایش ناقص و محکوم به شکست است و سبب شد که دکتر بنی‌صدر و مسعود رجوی نقشه فرار از کشور را برنامه‌ریزی کنند. در ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۱، بنی صدر و رجوی به طور مخفیانه به وسیله یک جت نیروی هوائی به خلبانی یک هوادار مجاهدین [2] به پاریس رفتند. بعد از اعطاء پناهندگی سیاسی توسط دولت

---

[1] – روزنامه جمهوری اسلامی، در شماره ۵۹۱ مورخ ۱۳٦۰/٤/۱، در صفحه اول نوشت: ۱۱۷ رای به بی‌کفایتی دکتر بنی صدر برای ریاست جمهوری. یعنی کمتر از ۱۷ ماه پس از انتخاب مردم، روز یکشنبه ٦۰/۳/۳۱ نمایندگان مجلس، رای به عدم کفایت سیاسی دکتر بنی صدر دادند.

[2] – سرهنگ بهزاد معزی وابسته به گروه رجوی بود. خلبانی است که شاه ایران را در واپسین روزهای حکومت پهلوی به مصرانتقال داد و نیز خلبان پرواز هواپیماییا ست که در سال ٦۰، رجوی و دکتر بنی صدر را به پاریس هدایت کرد. دکتر بنی صدر با گریم، خود را به شکل یکی

فرانسه، این دو رهبر مانده در تبعید، تشکیل شورای ملی مقاومت را در جهت مبارزه و نبرد علیه حکومت ایران اعلام کردند. حزب دمکرات کردستان ایران هم به عنوان یک شریک و یار اصلی به «شورای ملی مقاومت» پیوست(۸۱). در آغاز مجاهدین موفق شدند که شورای ملی مقاومت را به یک ائتلاف وسیع تبدیل کنند که بسیاری از ملی‌گراهای غیر مذهبی و غیر روحانی و گروه‌های چپ‌گرا را شامل می‌شد. اما تنها چند ماه پس از تشکیل، علائم زوال و نابودی داخلی در داخل شورای ملی مقاومت پدیدار شد. تا آنجا که به حزب دمکرات کردستان ایران مربوط می‌شد، «کیش شخصیت» رجوی – رهبر مجاهدین خلق – چهره آزاد و دمکراتیکی را که شورای ملی مقاومت می‌خواست از خود نشان دهد، از بین برد. رجوی به عنوان رئیس شورای ملی مقاومت، نوعی سیستم رأی گیری ایجاد کرد، آن هم برای اطمینان از اینکه مجاهدین و سازمان‌های جبهه او «کنترل کامل را بر تمام تصمیمات مهم حفظ کنند» و ایشان تعیین کنند که چه کسی می‌تواند به شورای ملی بپیوندد و چه کسی ارزش و اعتبار آن را دارد که به عنوان یک «چهره برجسته ملی» حق رای به آن داده شود و چه کسی می‌تواند شورای ملی را در مجامع جهانی نمایندگی کند»(۸۲). دکتر قاسملو به طور فزاینده از کارها و عملکرد داخلی شورای ملی مقاومت و عدم توانائی حزب دمکرات کردستان ایران در طرح یک جریان و خط مشی عمل مستقل در کردستان مضطرب و آشفته شد. علاوه بر این، علنی کردن دادگاه رجوی توسط حزب بعث در عراق، در اوج جنگ عراق علیه ایران بسیاری از هواداران و طرفداران را از مجاهدین خلق و گروه داخل شورای ملی مقاومت دور ساخت. دکتر بنی صدر، رئیس جمهور سابق، در سال ۱۹۸٤ در یک حمله سخت به شیوه رهبری رجوی، مجاهدین را متهم کرد که به بازیچه و ابزار دست رژیم عراق تبدیل شده‌اند و استعفای خود را از شورای ملی مقاومت رسماً اعلام کرد. در سال ۱۹۸۵، کشمکش و درگیری بین رجوی و حزب دمکرات کردستان ایران شدت یافت. رجوی، دکتر قاسملو را متهم کرد که با مذاکره با حکام رژیم

از همافران نیروی هوایی درآورد و بعدها دکتر بنی صدر از شورای ملی مقاومت جدا شد و سرهنگ معزی هم اکنون مقیم پاریس است.

اسلامی در تهران، بدون تصویب شورای ملی، مقاومت پیمان این شورا را «قربانی» مصالح کرده است و دکتر قاسملو پاسخ داد که حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان یک سازمان چریکی، حق مذاکره با دشمنان را در هر زمان محفوظ می‌داند و مجاهدین خلق نمی‌تواند به عنوان تنها نهاد تصمیم گیرنده در داخل شورای ملی مقاومت، عمل کند(۸۳).

در اواخر مارس، هنگامی که حزب دمکرات کردستان ایران از شورای ملی مقاومت کناره گرفت، شورای ملی مقاومت یک متحد مهم و اصلی خود را از دست داد. بیرون رفتن و جدا شدن حزب دمکرات کردستان ایران از شورای ملی مقاومت، آن را تضعیف نمود. در عین حال در حزب دمکرات کردستان ایران از حمایت یک متحد مهم را در زمانی که استحکام سازمانی درون حزبی آن کاهش یافته بود، محروم شد. مدت کوتاهی پس از آغاز جمهوری اسلامی در ایران، در داخل حزب دمکرات کردستان ایران سه دسته و جناح رشد و گسترش پیدا کرد. دسته اول، به رهبری دکتر قاسملو به مبارزه مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی ایران علاقمند بود و آن را مطلوب می‌دانست و دو دسته دیگر کریم حسامی و غنی بلوریان به هم پیوسته بودند که هر دوی آنها روابط نزدیکی را با حزب توده طرفدار شوروی برقرار ساخته و گسترش داده بودند.

با توجه به موضع مسالمت آمیز و آشتی جویانه حزب توده در برابر جمهوری اسلامی تا سال ۱۹۸۲، جناح‌های بلوریان و حسامی در حزب دمکرات کردستان ایران به مذاکره با حکومت اسلامی علاقمند بودند. اما بعد از سرکوب و سرنگونی حزب توده در سال ۱۹۸۲ و دستگیری و اعدام چندین تن از اعضای حزب، دسته ها و جناح‌های حسامی و بلوریان در حزب دمکرات کردستان ایران هم سیاست مبارزه مسلحانه را علیه جمهوری اسلامی اتخاذ کردند(۸٤). با بهبود روابط بین دولت ایران و اتحاد شوروی در زمان گورباچف، جناح‌های حسامی و بلوریان در گرداب کشمکش و مبارزه مسلحانه کردها در ایران به حاشیه رانده شدند.

• سیاست چنددستگی – درونی

در دهه ۱۹۸۰، قاسملو اصلاح خواست‌ها و تقاضاهای حزب دمکرات را برای خودمختاری کردستان، که منجر به بن بست با جمهوری اسلامی شد، مردود دانست. علی‌رغم موضع قوی و موقعیت مستحکم دکتر قاسملو در مذاکرات با جمهوری اسلامی، حزب دمکرات کردستان ایران به دو دسته تقسیم شد که احتمالاً منجر به قتل و ترور وی شد.[1] گروه و جناح چپ غیر توده‌ای در حزب دمکرات کردستان، دکتر قاسملو و بورژوازی کرد را متهم نمود که با جدایی از آرمان‌ها و ایده‌آل‌های حزب دمکرات کردستان به نفع سیاستی که هدف آن آشتی ملی با بورژوازی ایران و حکومت جمهوری اسلامی است، آرمان کردها را قربانی و فدا می‌کنند(۸۵).

جدائی بیشتر و انشعابات زیاد درون حزب دمکرات کردستان ایران، رشد و گسترش یافت و مبارزه و کشمکش قدرت در حال رشد بین دسته‌ها نیز به هشتمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران در سال ۱۹۸۸ راه یافت که به اخراج پانزده عضو برجسته کمیته اجرائی حزب منتهی شد. چپی‌ها به دور اعضای اخراج شده حزب دمکرات کردستان ایران جمع شدند و جنبشی را تحت نام حزب دمکرات کردستان ایران – رهبری انقلابی ایجاد کردند(۸٦). گروه رهبری انقلابی با جهت‌گیری مشخص مارکسیستی و فرقه‌گرایی حزبی خود قادر به جلب بخش بزرگی از جمعیت کردستان نبود، تاکنون نیز ناتوان مانده است. هنگامی که دکتر قاسملو در ملاقات با نمایندگان جمهوری اسلامی ایران – در آپارتمانی در شهر وین در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹- به قتل رسید، حزب دمکرات کردستان ایران با ضربه عمده‌ای روبرو شد. دو تن از کردهای همراه دکتر قاسملو – به نام‌های عبدالله قادری آذر، معاون رهبر حزب دمکرات، و محمود فاضل رسول – عضو اتحادیه میهنی کردستان عراق – نیز در این حادثه، کشته شدند.

---

[1] – دو دستگی درون حزبی و حسادت و رقابت، قدرت طلبی، تعصب و جنایت خواهی گروهی در داخل حزب، وی را به مسلخ فرستاد.

همچنین محمد جعفری شاهرودی[1]، دیپلمات ایرانی از ناحیه فک و گردن – به خاطر اصابت گلوله – به شدت زخمی شد. هنگامی که مذاکره رهبری حزب دمکرات کردستان ایران با نمایندگان جمهوری اسلامی جریان داشت، وقوع حادثه ترور دکتر قاسملو سوالات بدون پاسخ زیادی را دربارهٔ انگیزه ترور مطرح کرد.

شاهرودی که برای بهبود جراحت و معالجه زخمش به ایران بازگشت، در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۹ – از تخت بیمارستانی در تهران – در مصاحبه‌ای تلویزیونی که با وی به عمل آمد، عمل قاتلین را به عنوان تروریست، محکوم کرد و وعده داد که همکاری لازم با پلیس وین برای دستگیری آنان داشته باشد(۸۷). حکومت ایران نیز صراحتاً اعلام کرد که شاهرودی قبلاً در دو جلسه با دکتر قاسملو ملاقات کرده است[2] و تلویزیون دولتی ایران اعلام کرد که ملاقات سوم یعنی آخرین ملاقات بنا به درخواست[3] حزب دمکرات کردستان ایران برگزار شد و تنها برای بحث درباره یک برنامه صدور عفو عمومی برای پیش‌مرگه‌هائی بود که علیه نیروهای حکومت جنگیده بودند(۸۸). حزب دمکرات کردستان ایران، سریعاً اعلامیه‌ای منتشر کرد و در آن جمهوری اسلامی ایران را به عنوان مقصر اصلی در قتل محکوم نمود و هلنا – بیوه دکتر قاسملو و متولد چکسلواکی – اظهار داشت که ملاقات تنها یک دام و تله از پیش طرح ریزی شده برای کشتن همسرش[4] بوده است(۸۹).

پلیس وین نیز به علت خروج سریع شاهرودی از وین و خودداری و امتناع سفارت ایران از صدور اجازه به مقامات دادگستری جنائی اتریش برای انجام مصاحبه‌ای با امیر منصور بزرگیان، به حکومت ایران مظنون و مشکوک شد. بزرگیان که – زمان و مکان – ملاقات بین دکتر قاسملو و مقامات ایران را تنظیم

---

1 – محمد جعفری صحرا رودی

2 – البته در طی دوران طراحی عملیات کرکوک و نفوذ ایزان در داخل خاک عراق، در منطقه کردستان در نزدیکی مقرهای جلال طالبانی، بارها و بارها جعفری و قاسملو در نزدیک هم قرار گرفتند.

3 – درخواست قاسملو را طالبانی به حکومت ایران ابلاغ داشت.

4 – البته مدتها قبل از ترور قاسملو، وی طلاق گرفته بود.

کرده بود، در داخل ساختمان سفارت ایران در وین باقی ماند. بزرگیان، از کردهای ایرانی است و در طول مدت سومین جلسه ملاقات حضور داشت. پلیس وین بعداً اظهار داشت که شاهرودی بعد از زخمی شدن در حمله ترور، آپارتمان را ترک کرده و در بیرون با بزرگیان ملاقات نمود که وی در آنجا یک پاکت حاوی ۹۰۰۰ دلار پول نقد را بدون هیچ دلیلی به بزرگیان داد.[1] این روایت و شرح واقعه، مورد اعتراض شدید دولت جمهوری اسلامی ایران قرا گرفت و «دشمنان ایران» را متهم کرد که چنین قصه‌ای واهی و بی اساس دربارهٔ دکتر قاسملو، جعل و ساخته و پرداخته کرده‌اند. جمهوری اسلامی تا حدی غیر منتظره از جانب یک منبع بسیار بعید یعنی سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومه‌له) مارکسیست – لنینیست که هم با نیروهای ایران و هم با پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران در جنگ بود، در مورد بی‌گناهیش مورد حمایت قرار گرفت. به عقیده یک هوادار کومه‌له، حزبی که بیشترین زیان را از همکاری بین حزب دمکرات کردستان و حکومت می‌بیند، مجاهدین خلق بود (۹۰). هواداران و حامیان کومه‌له همچنین به جنگ داخلی و درونی حزب دمکرات کردستان ایران اشاره می‌کنند که ممکن است توطئه حاکی از نزاع درون حزبی به مرگ دکتر قاسملو منجر شده باشد. چنانکه انتظار می‌رفت حکومت عراق، جمهوری اسلامی را متهم ردیف اول و مقصر قتل دکتر قاسملو شناخت.

در طی دهه ۱۹۸۰، حزب دمکرات کردستان ایران از رژیم بعثی صدام حسین، کمک‌های مالی و نظامی دریافت کرد. اما بعد از اینکه بغداد علیه کردهای حلبچه از سلاح شیمیائی استفاده کرد و روستائیان کرد را وادار به اسکان مجدد به دور از مرز ایران نمود، دکتر قاسملو، در سال ۱۹۸۸ با بغداد قطع رابطه کرد(۹۱). اما روابط تلخ بین حزب دمکرات کردستان ایران و بغداد، انگیزه بغداد برای از سر راه برداشتن دکتر قاسملو بوده است تا وی را از صحنه روزگار حذف کند. مجاهدین به عنوان متحد سابق قاسملو در شورای ملی مقاومت، نظریه خود را در مورد ترور ارائه داد و ادعا کرد که مذاکره کننده مجروح ایرانی

---

[1] – البته برای یک فرد زخمی که گلوله‌ای هم به گردن و فک او اصابت کرده باشد، چنین عملی تا حدی غیر ممکن به نظر می‌رسد.

– یعنی شاهرودی – یک افسر ارشد اطلاعاتی یا امنیتی و جاسوسی بوده و قبلاً به عنوان معاون فرمانده لشکر پانزدهم سپاه پاسداران مستقر در کردستان، خدمت می‌کرده است. بنا به گفته مجاهدین، شاهرودی هنگامی که در کردستان بود از نام مستعار محمد رحیمی استفاده می‌کرد و رابط اصلی بین ایران و کردهای مخالف و معاند رژیم عراق بود(۹۲) و دارای مقام و موقعیت بی‌نظیری برای اجیر کردن «مزدوران کرد» برای ترور دکتر قاسملو بوده است.[1] جناح مخالف حزب دمکرات کردستان ایران هم جمهوری اسلامی ایران را برای «طراحی سناریوی ترور دکتر قاسملو» محکوم می‌کرد و از آن برای انجام انتقادی تند و مشروح از سیاست‌های همکاری و مشارکت حزب دمکرات کردستان ایران در برابر حکومت مرکزی تهران استفاده کرد. در یادداشتی که در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹ منتشر شد، جناح مخالف گفت که:

> انتخاب دکتر قاسملو به عنوان یک هدف جهت حذف طبعاً برای جمهوری اسلامی امری تصادفی نیست. در ماه‌های اخیر وی راه مذاکره و مصالحه (با پرداخت بهایی گران برای آرمان کردها) را بر راه مبارزه مسلحانه ترجیح داد. وی حتی با اعلام اینکه مشکل کردستان، راه حل نظامی ندارد، گذشته مبارزاتی خود را قربانی و فدا کرد. متاسفانه دکتر قاسملو، قربانی غم انگیز اشتباهات سیاسی و توهم خود و موضع مصالح جویانه‌اش در برابر تروریست‌های مرتجع شد که در جمهوری اسلامی حکومت می‌کنند. هرگونه سازش و مصالحه‌ای با چنین رژیمی، تحقق یافتن حقوق دمکراتیک مردم ایران را به تاخیر می‌اندازد...[2] ما امیدواریم که مرگ دکتر قاسملو درس عبرتی باشد برای آنهائی که سیاست سازش و ارجحیت مصالحه را بر مبارزه و جنگ مسلحانه در هشتمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران تائید و تصویب کردند(۹۳).

پس از ترور دکتر قاسملو حزب دمکرات کردستان ایران، بی‌درنگ به انتصاب دکتر صادق شرفکندی به عنوان دبیرکل حزب اقدام نمود تا جانشین کرسی

---

1 – اما اگر این فرضیه عامیانه درست می‌بود که خود از ناحیه فک و گردن مورد اصابت گلوله قرار نمی‌گرفت.

2 – این لحن تند و تهدیدآمیز موجب شده است تا بعضی از تحلیل‌گران، این گروه را عامل ترور قاسملو بدانند که عامل بقای آنان، ترور قاسملو بوده است!

قاسملو شود. در وضعیتی مشابه ترور قاسملو، شرفکندی در جلسه‌ای به همراه نمایندگان حزب در اروپا و آلمان با ٤ رهبر ایرانی مخالف حکومت، در رستوران میکونوس در برلین در سال ۱۹۹۲ مورد اصابت گلوله قرار گرفت. واقعه میکونوس و متعاقب آن حکم صادره توسط دادگاه آلمان در ۱۰ آوریل ۱۹۹۷ به روابط بعدی ایران و کردها را آسیب زد. اهمیت حکم میکونوس در آن بود که برای نخستین بار پای مقامات تراز اول جمهوری اسلامی ایران را به میان کشید و حتی رهبر انقلاب آیت الله علی خامنه‌ای، ریاست جمهوری وقت آیت الله علی اکبر هاشمی رفسنجانی را به انجام این ترور و ترورهای مشابه، متهم به همکاری کرد. فقدان قاسملو و شرفکندی ضربه سنگینی به حزب دمکرات کردستان ایران بود که هنوز هم جبران و ترمیم نشده است. قاسملو و شرفکندی، هر دو سیاستمدارانی کارآمد بودند که روا ارتباطات گسترده ای را در بخشهای مختلف جامعه ایران و حتی در اروپا به وجود آوردند.

بدون شک دکتر قاسملو شناخته شده‌ترین رهبر سیاسی و دارای وسیع‌ترین حمایت مردمی در کردستان بود. مصائب حزب دمکرات کردستان ایران، هم قبل و هم بعد از قتل دکتر قاسملو، موجب شد تا کومه‌له، به عنوان پویاترین سازمان جنگی برای خودمختاری کردستان در ایران، پدیدار شود. کومه‌له به عنوان یک جنبش مارکسیست - لنینیست، به همان اندازه که از جمهوری اسلامی انتقاد می‌کرد، مردم و بورژوازی کردستان را نیز از انتقاد خود بی‌نصیب نگذاشت و قادر بود که مبارزه خود را به واسطه حفظ حمایت از جانب شیخ عزالدین حسین، رهبر معروف مذهبی مهاباد، گسترش دهد. اما شیخ عزالدین حسینی هرگز به طور رسمی به کومه‌له نپیوست. کومه‌له برخلاف حزب دمکرات کردستان، درباره مبارزه کردستان در چهارچوب یک انقلاب مارکسیستی در ایران قضاوت می‌کرد(٩٤). از این رو کومه‌له از آغاز، خود را یک سازمان می‌دید که بر محدوده‌های قومی غلبه کرده است. این ویژگی، کومه‌له را از دیگر گروه‌های چپگرا یا گروه‌های مارکسیست کُرد در کشور متمایز می‌کند و شاید منشاء کومه‌له به قیام‌های سال‌های ۱۹٦۷ و ۱۹٦۸، که توسط فعالین کمونیست کُرد همچون شریف‌زاده و سلیمان و عبدالله معینی سازماندهی شد، باز می‌گردد.

هر چند که وضع نامناسب توده‌های کُرد برای این فعالین اهمیت داشت، اما «آنان به ارتقاء آگاهی طبقاتی و تفکر و اندیشه انقلابی مارکسیستی در میان تمام کارگران ایرانی علاقمند بودند» (۹۵). گروهی از دانشجویان کُرد در دانشگاه‌های تهران و تبریز از این اهداف الهام گرفته بودند و کومه‌له را به عنوان محرک پرولتاریای ایران و یا برای طبقه کارگر ایرانی و کردستان در سال ۱۹۶۹ سازمان‌دهی و تشکیل دادند. ساختارهای رهبری و سازمانی کومه‌له تا اوایل سالهای ۱۹۸۰ غیر رسمی بود. اما در سپتامبر ۱۹۸۳، هنگامی که کومه‌له دیگر احزاب کمونیست ارتدکس را الگو و سرمشق خود قرار داد و تبدیل به شاخه کردستانی یا جناح کُردی حزب تازه تأسیس کمونیست ایران شد و تغییرات عمده‌ای را ایجاد کرد. کومه‌له بازسازی شده، اعلام کرد که کنگره مؤسسان حزب تغییرات را تصویب کرده و عبدالله مهتدی را به عنوان اولین دبیرکل انتخاب نموده است(۹۶). کومه‌له همچنین اعلام کرد که جشنی برای یادبود رسمی اعلام بنیانگذاری حزب کمونیست ایران (کومه‌له) در روستای «گاویشان» - در جاده سنندج – کامیاران- برگزار می‌کند. کومه‌له برخلاف دیگر جنبش‌های کرد که سعی در تقویت و استحکام قومیت کرد از طریق ارتباط‌های روانشناختی با تاریخ و مبارزات گذشته دارند، تلاش می‌کند که ازطریق توجه خاص به آموزش سیاسی از راه تدریس یا آموزش اصول جنگ طبقاتی و چریکی به پسران و دختران روستائی، حمایت مردم کرد را به خود جلب کند(۹۷). کومه‌له همچنین بر تمرکززدائی «در سازمان که شامل مبارزه مسلحانه نیز می‌شوند» تاکید دارد. کمیته مرکزی را بیشتر به عنوان یک نهاد هماهنگ کننده می‌داند تا یک مرکز تصمیم‌گیری و طراحی برای کل سازمان(۹۸).

افزون بر این، سیاست حزب مبنی بر گسترش عملیات حزب به فراسوی مناطق کردستان، به کومه‌له در جذب اعضای جدید و ایجاد پایگاه حمایت وسیع‌تر از رقیبانش کمک کرد. جهت گیری ایدئولوژیکی کومه‌له در ده سال اول، در درون جریان مارکسیسم – لنینیسم عمدتاً مائوئیستی بود. اما در اولین کنگره خود در ۱۹۷۹، مائوئیسم را به عنوان اینکه برای شرایط کردستان ایران مناسب نیست مردود دانست(۹۹). کومه‌له در تحلیلی که در نشریه به سوی سوسیالیسم-

نشریه تئوریک حزب – منتشر کرد و اعلام کرد که روندهای شهرنشینی ساختارهای اقتصادی – اجتماعی کردستان را به گونه غم انگیز تغییر داده و دگرگون ساخته و دیگر نمی‌توان به این منطقه به عنوان جامعه‌ای روستایی با تسلط روابط قدیمی و با پیوندهای کهن عشیره غالب و شیوه زندگی دهقانی سنتی، نگریست(۱۰۰). هر چند کومه‌له اعتراف داشت که کردستان نسبت به تهران و خوزستان و دیگر مراکز صنعتی ایران،همچنان استانی توسعه نیافته باقی مانده است و موسسات صنعتی اندکی و پرولتاریای یا طبقه کارگر کوچکتری در کردستان وجود دارد، اما معتقد بود که ترکیب غالب و عمده روستایی منطقه از اواسط دهه ۱۹٦۰ به این سو، تغییریافته است.

کومه‌له شهرنشینی را در میان اقتصاد توسعه نیافته منطقه، به دو عامل نسبت می‌دهد: نخست، برنامه اصلاح ارضی شاه، رابطه کهن دهقان – زمیندار، شبکه حمایت اجتماعی آن را بدون جایگزین نمودن یک نظام مناسب دیگر، تخریب کرد. علاوه بر آن، برنامه اصلاحات ارضی به اکثریت عظیمی از دهقانان فقیر شده که قادر به خرید زمین‌های ملی شده نبودند، سودی نرسانید. در نتیجه، بخش بزرگی از جامعه دهقانی فقیر و کم درآمد از روستاها وادار به حرکت و نقل مکان به شهرها و پیوستن به پرولتاریای بزرگ یا طبقه وسیع کارگر مزدبگیر شدند. بیشتر دهقانان کرد در ابتدا ناچار شدند که درصدد استخدام در دیگر مناطق کشور برآیند چون شهرهای عمده کردستان از لحاظ اقتصادی نمی‌توانست آنان را جذب کند. اما با افزایش قیمت نفت در سالهای ۱۹۷۰ و تأثیر آن بر میزان یا نرخ رشد اقتصادی کشور، شهرهای کردستان شاهد یک نوع تجدد یا احیاء بود که دهقانان بیشتری را برای رفع نیاز به نیروی کار، خصوصاً در بخش ساختمان، جذب کرد. این عوامل منجر به ایجاد یک نیروی کار مزدبگیر با مهارت پائین در میان جامعه دهقانی کرد شد. دومین عامل یاری دهنده به توسعه شهرنشینی در کردستان، موفقیت انقلاب اسلامی ایران و درگیری نظامی بین جمهوری اسلامی و پیش مرگه‌های کُرد و جنگ هشت ساله عراق و ایران بود. تاثیر مخرب جنگ بر روستاهای کردستان، بسیاری از کردها را به نقل مکان و رفتن به مناطقی دور

از جنگ، معمولاً شهرهای بزرگ وادار کرد(۱۰۱). در سال ۱۹۷۷، در حدود ٥٤ درصد از نیروی کار کردستان، در خارج از بخش کشاورزی مشغول به کار بود.

بنابر تحلیل کومه‌له، این آمار تا آنجا افزایش یافته است که در اوایل دهه ۱۹۹۰ ساختار طبقاتی در کردستان، وجود دو طبقه مجزا را نشان می‌دهد که عبارتند از : یک پرولتاریای عظیم مزدبگیر و یک طبقه کوچک سرمایه‌دار(۱۰۲). ظهور این ساختار جدید طبقاتی، سرمایه داری جدیدی است که تحلیل ارتدکسی مائوئیسم را هنگام پرداختن به وضعیت کردستان ایران، بی‌ارزش و زاید ساخته است. کومه‌له، علاوه بر موفقیت‌های اولیه خود در گسترش اعضاء، قادر به اعمال کنترل موثر بر هیچ منطقه‌ای از کردستان ایران، برای مدتی طولانی، نبوده است. علاوه بر آن، از زمان تصرف مناطق شورش خیز، توسط حکومت در سال ۱۹۸٦، قابلیت نظامی کومه‌له به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. بسیاری از فعالین کومه‌له در مقابله با دشمنانشان کشته شده‌اند و بعضی در از آنان در خارج از کشور به قتل رسیده‌اند. برای مثال در اوت ۱۹۸۹، مردان مسلحی در قبرس به دو مقام کومه‌له تیراندازی کردند که در آن حادثه بهمن جوادی، کشته شد کسی که از محل اقامت و تبعیدش در سوئد، جهت ملاقات با خویشاوندان و بستگان خود آمده بود. گرچه هیچ شخصی به عنوان متهم دستگیر نشد و پلیس قبرس، انگیزه‌ای برای قتل بیان نکرد اما دفتر کومه‌له در سوئد فوراً «مأمورین و عاملان ایران» را در قتل بهمن جوادی مقصر دانست(۱۰۳).

عامل دیگری که توانائی کومه‌له و مبارزه کردها را در ایران تضعیف نمود، جنگ مرگبار و عملیات نظامی پی در پی بین پیش‌مرگه‌های – کُرد زبان – حزب دمکرات کردستان ایران و کومه‌له بوده است.[1] بعد از مقابله‌های خونین بین هر دو گروه کُرد، کمیته مرکزی کومه‌له در سال ۱۹۸۷ درصدد پایان دادن به این درگیری تلاش کرد و خواستار توقف فوری خصومت‌ها بین حزب دمکرات کردستان و کومه‌له شد و هم به ایجاد یک جبهه متحد کرد علیه ارتش ایران و سپاه پاسداران تمایل داشت(۱۰٤). اما جبهه متحد پیشنهادی، هرگز تشکیل نشد

---

1 – که در میان کردها به برادرکشی مشهور است.

زیرا هم کومه‌له و هم حزب دمکرات کردستان موفق به آشتی و رفع ناسازگاری‌ها و اختلافات ایدئولوژیکی خودشان نشدند. تنها تجلی و نمود مشهود همکاری بین کومه‌له و حزب دمکرات کردستان ایران، در اتحاد و ائتلاف سست بین کومه‌له و جناح انشعابی حزب دمکرات، یعنی حزب دمکرات کردستان ایران – شاخه رهبری انقلابی بود. همان‌گونه که اولین دبیر کل کومه‌له، ابراهیم علیزاده، اظهار داشت، به محض اینکه شکاف درون حزب دمکرات کردستان ایران به صورت قطعی و جدی درآمد، کومه‌له و حزب دمکرات کردستان – رهبری انقلابی، یک ارتباط نزدیک عملی و موثری برقرار کردند. ایجاد پیوند بین جریانی که اولویت فعالیت‌هایش بر موضوعات ناسیونالیستی متمرکز است و کومه‌له که از ایده‌های ناسیونالیسم قومی – به نفع انترناسیونالیسم مارکسیستی – دوری می‌کند. بنا به سخنان علیزاده، ناسیونالیسم قوی منجر به «مصالحه و سازش ما بر سر موقعیت و موضعمان» نشده است. کومه‌له کار خود را دنبال خواهد کرد و آنها کار خودشان را ادامه خواهند داد تا زمانی که هر دوی ما برای کسب حقوق دمکراتیک توده‌های کرد مبارزه می‌کنیم و تا زمانی که آنها به موضع ما در دفاع از حقوق کارگران در سراسر کشور اعتراض نکنند»(۱۰۵).

علیزاده اظهار امیدواری کرد که مسیر عمده و جریان اصلی آشکار کومه‌له نسبت به حزب دمکرات کردستان – شاخه رهبری انقلابی و حزب دمکرات کردستان، همان اصل را دنبال کرده است و ائتلافی تاکتیکی را با کومه‌له خواهد بست. موضع تظاهری موافقت کومه‌له به حزب دمکرات و حزب دمکرات شاخه رهبری انقلابی، شکافی را درون حزب ایجاد کرد که در خلال پلنیوم[1] شانزدهم نیز کمیته مرکزی کمونیست ایران، در نوامبر ۱۹۸۹، به نقطه بحرانی رسید. در این گردهمائی اعضای کمیته مرکزی به گرایش‌های «راستگرایانه و انحرافی و ناسیونالیستی» که درون کومه‌له رشد یافته، حمله کردند و خواستار آن شدند که کسانی که مسئول گسترش این امر هستند از مقام‌ها و پست‌هایشان بر کنار شوند(۱۰۶). پلنوم شانزده هم در تاریخ کوتاه حزب کمونیست ایران، به نقطه

---

[1] – گردهمایی با حضور همه اعضا

عطفی مبدل شد، که منجر به پاکسازی و تصفیه عناصر «نامطلوب» از کومه‌له شد و یگانگی و وحدت ایدئولوژیکی را به رهبری بازگرداند(۱۰۷) علاوه بر تنش و درگیری در درون کومه‌له و روابط متغیر آن با دیگر جنبش‌ها و جریان‌های کردی، نقش عمل سیاسی کومه‌له و رابطه متغیر او با دیگر جنبش‌ها و مرام سیاسی و اهداف آن همچنان تغییر نیافته باقی مانده است. این سند برنامه‌ای چهارده ماده‌ای را برای کومه‌له ترسیم کرده است که عبارتند از:

۱. حق مشارکت سیاسی آزاد و بدون مانع، حق ذاتی هر فرد است. به هر پسر و دختر دارای شانزده سال سن بایستی حق رأی داده شود و هر فرد مونث یا مذکر بالای هیجده سال باید قادر به گمارده شدن به هر مقام و پستی باشد و بایستی در تمام سطوح توسط نمایندگانی که به طور آزاد از جانب مردم انتخاب شده‌اند، بر کردستان حکومت کنند.

۲. هر کس باید در بیان نظراتش آزاد باشد که به هیچ قدرتی در زمین نباید اجازه داده شود که این حق اساسی مردم را انکار کند.

۳. باید به مردم کرد اجازه داده شود که ساختار حکومت خود را تعیین نمایند. مردم دارای حق غیر قابل انکار انقلاب علیه هر حاکمی که سعی در تحمیل خواست خود و شکل حکومت بر مردم کُرد را دارد، می‌باشند.

٤. هر فرد باید قادر باشد که آزادانه دین و مذهب خود را انتخاب نماید یا هیچ دینی انتخاب نکند. تبعیض بر اساس اولویت مذهبی فرد، باید شدیداً رد شود. به مذهب بایستی به عنوان قلمرو شخصی و زمینه خصوصی فرد نگریسته شود و حکومت نباید در این زمینه دخالت کند.

۵. آزادی مطبوعات، اجتماعات و بیان و سخنرانی نوعی حق جدائی ناپذیر مردم، به ویژه توده‌های محروم می‌باشد و به همان نحو بایستی آزادی پیوستن به هر سازمان سیاسی، صنفی و حرفه‌ای تضمین شود.

٦. باید زندگی مکفی و شایسته‌ای برای همه کارگران ما چه دارای کار باشند یا نباشند، تضمین شود. و به حق برخورداری از زندگی مکفی استاندارد و حق کار کردن بایستی به عنوان حقوق اساسی بشر نگریسته شود.

۷. زنان بایستی در تمام جنبه‌های زندگی حقوق مساوی با مردان داشته باشند و باید به بردگی زنان توسط طبقات حاکم پایان داده شود. ما تقاضای پرداخت مساوی برای کار مساوی مردان و زنان را داریم.

۸. هیچکس نباید وادار به ازدواج با شخص دیگری گردد و هیچ‌کس نباید ازدواج‌ها را محدود به آن ازدواج‌هایی بشناسد که توسط اولیاء مذهبی انجام می‌شود. قوانین خانواده بایستی به منظور نمایاندن تساوی بین زنان و مردان، شوهران و فرزندان، اصلاح گردد.

۹. هر فرد بایستی از تعدی بدون مجوز و دخالت غیر مجاز به زندگی اش آزاد باشد. هیچ مقام و قدرتی نباید اجازه تجاوز به زندگی خصوصی شخص دیگری را داشته باشد. حق مسافرت آزاد و انتخاب آزادانه محل سکونت بایستی توسط قانون تضمین شود و هیچ‌کس را نبایستی برخلاف خواستش وادار به زندگی در تبعید کنند.

۱۰. تمامی افراد استحقاق برخورداری از مراقبت بهداشتی و سلامتی مناسب را دارند. دسترسی به سلامت رایگان و تسهیلات بهداشتی مناسب بایستی ممکن باشد. تمامی افراد بدون توجه به اینکه در کدام بخش کشور و چگونه زندگی می‌کنند بایستی از اتهام و حمله مصون باشند.

۱۱. آموزش و پرورش عمومی آزاد بایستی برای تمام شهروندان قابل دستیابی باشد. بی‌سوادی که بلای خانمان‌سوز امپریالیسم و کاپیتالیسم و استبداد است و بایستی از کشور ریشه‌کن گردد.

۱۲. حق حمل سلاح و داشتن اسلحه باید برای زحمت‌کشان کرد که برای دفاع از خانه و خانواده آنان ناچار به اسلحه متوسل شوند، باید به رسمیت شناخته شود. هیچ‌کس حق خلع سلاح زحمت‌کشان رزمنده کردستان را ندارد.

۱۳. قوانین مذهبی و ارتجاعی جمهوری اسلامی ایران، نباید در کردستان اجرا شود. تمام محاکمات بایستی به روی مردم باز باشد و قضات بایستی توسط مردم انتخاب شوند. همه بایستی بی‌گناه در نظر گرفته شوند تا زمانی که جرم ثابت شود. برای گرفتن اعتراف از متهم نبایستی از جبر فیزیکی و روانی استفاده شود و در تمام سطوح رسیدگی‌ها بایستی جریان عمل شایسته و مقتضی قانون مشهود باشد. هیچکس نباید بدون اتهام خاص و ویژه‌ای بیش از بیست و چهار ساعت بازداشت گردد. رسیدگی فوری بایستی حق غیر قابل بحث هر فرد متهم به ارتکاب جنایت باشد.

۱٤. تمامی قوانینی که نمایانگر میهن پرستی افراطی قومی و سرکوب و ستم هستند، باید لغو شوند. ما تمام قوانین و مقررات تبعیض فرهنگی و سیاسی و اقتصادی علیه مردم کرد را پوچ، باطل و ملغی می‌دانیم. مردم کردستان حق دارند که با استفاده از زبان‌های محلی خودشان در امور رسمی و در مدارس پیوندهای فرهنگی خود را تحکیم بخشند(۱۰۸).

در مقایسه با تقاضاهای خودمختاری حزب دمکرات کردستان ایران، اهداف کومه‌له، جاه طلبانه و مبهم می‌باشند. این سند در مورد وسعت محدوده خودمختاری تقاضا شده و رابطه بین حکومت مرکزی و کردستان، در صورت ایجاد یک استان خودمختار، مسکوت است. این سند در مورد موضوعات بسیار مهم تجارت داخلی و نیز سیاست خارجی و دفاع نیز مسکوت است. جمهوری اسلامی در رویارویی و برخورد با ظهور مارکسیستی و جدائی طلبانه، خواستهای کومه‌له را جدی نمی‌گیرند، و سپس حزب دمکرات کردستان ایران و دیگر کردها برنامه کومه‌له را برای خودمختاری کردستان غیر واقع بینانه و خیالی و غیر عملی یافته‌اند و به آن توجهی جدی ندارند. پر واضح است که برای تحقق هر امیدی که کردها و جمهوری اسلامی ممکن است برای توافق دو طرفه داشته باشند، باید در خارج از چهارچوب پیشنهاد کومه‌له به توافق برسند. جنگ ایران و عراق و جنگ علیه عراق به رهبری ایالات متحده، هم فرصت‌ها و هم چالش‌هایی را برای بهبود موقعیت و وضعیت کردها در ایران فراهم کرد. پیامدهای این دو جنگ برای کردها در فصل‌های ۳ و ۵ مورد بحث و بررسی، قرار خواهد گرفت.

کافی است که بگوئیم، چشم‌انداز خودمختاری کردستان ایران حداقل در امتداد خط مشی‌هائی که کومه‌له از آن طرفداری می‌کند و حتی خط مشی حزب دمکرات کردستان ایران بی‌پناه و بی‌رنگ باقی می‌ماند. بنا به یادآوری چارلز مک دونالد مبارزه مسلحانه کردها علیه جمهوری اسلامی به گونه‌ای مبهم ادامه خواهد یافت(۱۰۹). مسیر متغیر و غیر ثابت مبارزه براساس تحولات و توسعه‌های سیاسی داخلی در ایران و بی‌ثباتی‌های سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر خواهد کرد.

• جنبش اصلاحات، احمدی‌نژاد و کُردها

رأی دادگاه میکونوس علیه ترور دکتر سعید شرفکندی در بین فعالان حزب دمکرات کردستان ایران، یک قوت یا نیروی فزاینده مهم را به وجود آورد (۱۱۰) حزب فوراً مصطفی هجری را به عنوان جانشین وی معرفی کرد و کمپین روابط عمومی خود را در اروپا، سرعت بخشید. این امر اختلافات آنها را با کومله —

لااقل در ظاهر امر – برطرف کرد، هر چند که این توافق و سازش موقت درون کردها چندان نپایید. در یک حرکت مشابه تعصب‌آمیز، گروهی از رهبری کومله جدا شدند و حزب کمونیست کارگری ایران را تشکیل دادند. هر چند که این حزب در خارج از ایران به طور فعال باقی ماند، با بسیاری از فعالان کشورهای غربی – شامل آمریکا – در ارتباط بود اما در داخل کردستان ایران، هیچ گونه پایگاه ثابتی نداشت. علاوه بر این، نزاع‌های شخصی منجر به منشعب شدن حزب کمونیست کارگری به دو جناح مخالف شد که قدرت مشکوک آنان را تضعیف کرد. در این فاصله، آنچه در کومله قدیم ماند، پوسته سال‌های قبل بود.

حزب دمکرات کردستان ایران پس از شرفکندی با شکاف‌های جدی داخلی روبرو شد. مدت کوتاهی پس از نشستن هجری بر کرسی دبیر کلی حزب دمکرات کردستان ایران، چالش با گروه تحت رهبری عبدالله حسن‌زاده آغاز شد. تفاوت دو رهبری حزب به آنجا رسید که جناح حسن‌زاده در ٦ دسامبر ٢٠٠٦ اعلام کرد که تنش، موجب جدایی و انشقاق در حزب شده است. گروه حسن‌زاده، گروه هجری را متهم می‌کرد که رفتاری انحصارگرایانه و غیر دمکراتیک دارند و مخالف چند صدایی و تفاوت آراء در داخل حزب هستند (۱۱۱). هر چند که گروه راست‌گرای هجری، با انحراف از مسیر خود فرصت را غنیمت شمرد و از طرح غیرمحافظه‌کارانه آمریکا برای بی‌ثبات کردن – وضع داخلی - ایران استقبال کرد و این امر محبوبیت وی را در میان میانه‌روها و ملی‌گرایان کرد به شدت کاهش داد. در یکی از مصاحبه‌های اخیر، حسن‌زاده به این موضوع اشاره کرد که[1]:

> «بدا به احوال کسی که از کشوری خارجی بخواهد که وطنش را برایش اشغال کند و حکومتش را تغییر دهد!... من هر روز عراق را می‌بینم و هرگز حاضر نیستم که چنین بلایی سر کشورم بیاید و ایران به چنین حال و روزی مانند عراق بیافتد!... هیچ وقت هم ما کردها و حزب‌های کردی، به تجزیه و جدا شدن از ایران و وطن‌مان اعتقاد و باور نداشته و نداریم. آخر با این طرز تفکر کودکانه که یک

---

1. گفتگو با مترجم این اثر؛ تحت عنوان «دوران ما تمام شد، حال نوبت دیگران است!»

استان را از ایران جدا کنیم که چه بشود؟ مردم جهان را به تماشای کودک باوری خود فرا بخوانیم؟» (۱۱۲)

جناح‌گرایی داخلی کردها در ایران، با چالش‌های مهم داخلی کشور ایران همزمان بود. انتخاب سید محمد خاتمی در ایران به عنوان ریاست جمهوری برگزیده در ماه مه ۱۹۹۷ و شکست جناح محافظه کار در فوریه ۲۰۰۰ در انتخابات مجلس شورای اسلامی، شیوه تعامل جدید و انتظارهای زیادی را برای تغییرات سیاسی در ایران پدید آورد. خاتمی، روحانی میان مرتبه اصلاح‌گرا، ۷۰٪ کل آراء و تفویض اختیار دوره ریاست جمهوری ایران را به دست آورد تا ساختار سیاسی ایران را اصلاح کند و حقیقتاً به ظهور فرهنگ سیاسی کثرت گرایی در کشور، اجازه دهد. همان گونه که خاتمی اظهار داشت «ما نمی‌توانیم منتظر انتقال مثبتی در داخل ایران باشیم، بدون آن که کسب آزادی، تحقق یافته باشد و آن آزادی تفکر و امنیت در بیان اندیشه‌های نو است» (۱۱۳) هر چند که خاتمی از آغاز دوران ریاست جمهوری‌اش بر تصور فراگیر بودن – یا آن گونه که خود معتقد بود: ایران برای همه ایرانیان – تأکید داشت و نیز اهمیت نقش قانون اساسی در باروری و تقویت تأسیس ساختار سیاسی ایران را گوشزد می‌کرد. (۱۱٤)

کردها نیز مانند بسیاری دیگر از شهروندان ایران، از انتخاب خاتمی حسن استقبال کردند. حرکت اصلاح طلبان یا دوم خردادی که خاتمی به قدرت رسانده بود و او را از نظر سیاسی حمایت می‌کرد، در عمل رو به زوال نهاد. علاوه بر وجود محدودیت‌های قانونی تحمیل شده بر اختیارات ریاست جمهوری خاتمی و طرفدارانش در عرصه سیاسی، توسط رقبای محافظه کار خود به چالش کشیده شدند.

در هر چالش، خاتمی پیروز میدان می‌شد اما تعطیلی روزنامه‌های اصلاح طلبان و سازمانهایی مربوطه و نیز زندانی کردن حامیان سیاسی اصلاحات موجب شد تا وی هر از گاهی صرفاً به محکوم کردن افراد یا کارهایی به تخطی از قانون گرایی، بسنده کند. در کردستان، دستگیری مقامات - بعضی از افرادی که در برنامه خاتمی شناخته شده بودند - در دوره ریاست جمهوری خاتمی، افزایش

یافت. انتخابات شورای شهر توسط نیروهای محافظه کاران خنثی شد و حتی اعتبارنامه یا صلاحیت کاندیداها و سیاستمداران کرد مستقل یا طرفدار اصلاحات پذیرفته نشد که در جستجوی به دست آوردن مدیریت در ادارات مختلف استان بودند. در اعمال سخت‌گیری شدید نسبت به مقامات کرد، دکتر عبدالله رمضان‌زاده – استاندار کردستان و طرفدار خاتمی – در آوریل ۲۰۰۱ به دادگاه کارکنان دولت احضار و به «اشاعه اکاذیب» متهم شد. جرم رمضان‌زاده این بود که وی به باطل کردن آراء در حوزه انتخاباتی در دو شهر کردنشین سقز و بانه، اعتراض داشت و وی سخنانی آشکارا و تند علیه شورای نگهبان – نهاد صاحب نفوذدار کشور – که دستور به ابطال آراء آن در شهر داده بود، اظهار داشت (۱۱۵).

یکی دیگر از چالش‌های مهم و معضلات قابل توجه بین خاتمی و کردها، حضور بعضی شخصیتها در ساختار جنبش اصلاحات بود که قبلاً در سرکوب جنبش کردستان نقش داشتند. بعضی از کردها معتقد بودند که اصلاح طلبان امروزه همان سرکوب‌گران سابق هستند بنابراین افرادی قابل اعتماد نمی‌باشند و موضوع دکتر حمیدرضا جلایی‌پور را به عنوان مثال، بارها و بارها تکرار می‌کردند[1]. جلایی‌پور که معمار برجسته حرکت اصلاحات دوم خرداد و سردبیر روزنامه عصر آزادگان بود – که پس از مدتی در تعطیلی زنجیره‌ای مطبوعات اصلاح طلب از رده خارج شد – مدت ۱۰ سال را - به عنوان فرمانده سپاه و سپس فرماندار نقده و آن گاه مهاباد و سپس معاون سیاسی استاندار کردستان – در استان کردستان در مخالفت با خودمختاری کردها گذرانید جلایی‌پور به طور مستقیم و یا غیرمستقیم برای بعضی از زیاده روی‌های انقلابیون در آن منطقه، شاید به عنوان متهم شناخته شود. وقتی از وی برای اظهار ندامت درباره صدور حکم اعدام ۵۹ کرد ملی گرا مورد سؤال قرار گرفت، از پاسخ و یا بیان هر گونه عذرخواهی نسبت به اعمال گذشته، خودداری کرد و اظهار داشت که نمی‌تواند به عنوان یک انقلابی ۲۰ ساله، در آن زمان، مسئولیتی درباره اعمالی را بپذیرد که

---

1. دکتر حمیدرضا جلایی‌پور، جامعه شناس و استاد دانشگاه تهران که دو کتاب مهم و چندین مقاله درباره کردستان تألیف کرده‌اند.

در ایام جنگ و برای حفظ منافع و حکومت تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی ایران گاه ضروری می‌نمایاند. (۱۱۶)

هر چند که وی برای شرکت در کنفرانس برلین – که توسط بنیاد هانریش بل[1] در آلمان و برای تشویق ایجاد گفتمان در بین نمایندگان حرکت اصلاح طلبان ایران و دنیای غرب تدارک دیده شده بود – جلایی‌پور اظهار داشت که خبرنگار و گزارشگر روزنامه عصر آزادگان از وی نقل قول اشتباهی ذکر کرده است که او خود یک کُرد است (۱۱۷) البته، - امری کاملاً - غیرمنصفانه است که تنها بر یک نقطه از کارنامه یک فرد به خاطر اعمالی در شرایط جنگی، انگشت گذاشته شود و گفت که مشکلات پیش روی اصلاح طلبان در ایران، محاسبه سیاست ملی گرایی منسجم است. نهمین انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۵ برگزار شد که در نهایت به پیروزی محمود احمدی‌نژاد در کشور انجامید و به عنوان ریاست جمهوری برگزیده شد اما توسط برخی از کاندیداها برای بحث آزاد درباره موضوعات ملی، مورد توجه قرارگرفت.

برای نخستین بار بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، موضوعات قومی و ملی در مباحث سیاست عمومی مورد بحث و تبادل نظر قرار می‌گرفت دکتر مصطفی معین، کاندیدای اصلی کمپ اصلاح طلبان تلاش خاصی برای کسب آراء ملیت‌های غیرفارس انجام داد و بخشی از خط مشی وی به مشخصه‌های ایران چند ملیتی مرتبط بود. همچنین وی افرادی را که ماهیت چند ملیتی کشور را مورد غفلت قرار می‌دهند و یا کشور را بر اساس گونه‌های مذهبی و زبانی و قومی تقسیم می‌کنند، مورد انتقاد قرار داد. در این شیوه، معین تعهد داد که تساوی و برابری را برای همه شهروندان ایران رعایت کند که این حق در داخل قانون اساسی ایران به آن اشارت رفته است. با تشخیص و شناخت بی‌ثباتی بالقوه، معین اظهار داشت که کابینه وی دولت اتحاد ملی و شامل ملیت‌های مختلف، خواهد بود (۱۸۸). تکرار شعار کمپین خاتمی، «ایران برای همه ایرانیان»، در مرکزیت فعالیت کمپن ریاست جمهوری قرار گرفت. علاوه بر

---

1. Hainrich Boll

معین، بعضی دیگر از شخصیت‌های اصلاح طلب و نویسندگان اعلام داشتند که بدون تشخیص حق و هویت ملیت‌های ایرانی، ریشه‌های دمکراسی در ایران، استحکام نخواهد یافت[1]. هر چند، بسیاری از اصلاح طلبان از پیروزی جلال طالبانی به عنوان ریاست جمهوری عراق استقبال کردند و نیز به قدرت رسیدن شخصی مانند وی در کشور همسایه – عراق – آن را حق طبیعی پیشرفت و به رسمیت شناختن حق ملیتی در آن منطقه به شمار آوردند (۱۱۹).

اما همه کاندیداهای اصلاح طلب - شامل مصطفی معین - در اولین دوره برگزاری انتخابات ریاست جمهوری از گردونه رقابت‌ها، حذف شدند. برخلاف کاندیداهای اصلاح طلب، محمود احمدی‌نژاد، برنده انتخابات ریاست جمهوری شد که شعار کمپن وی و خط مشی او را «عدالت اجتماعی و اقتصادی» تشکیل می‌داد (عدالت محوری). هدف اصلی او، طبقات فرودست اجتماعی بود که از نظر شرایط اقتصادی در دوران – در حل پایان – ریاست جمهوری خاتمی، سیر قهقرایی را می‌پیمود. اگر چه احمدی‌نژاد به موضوع حق ملیت‌ها در کمپن خود اشاره‌ای کرد اما او به طور کامل در میان کردها چهره‌ای شناخته نشده، نبود. در سال‌های نخست پس از انقلاب، احمدی‌نژاد در مقرر قرارگاه رمضان در سپاه پاسداران منصوب شده بود و مسئولیت وی عملیات نظامی در غرب ایران بود که شامل مناطق کردنشین کشور می‌شد. بعدها احمدی‌نژاد در دیگر ظرفیت‌های موجود اداری در غرب ایران، مانند مشاور استانداری کردستان، چندان خدمت کرد (۱۲۰). با در نظر گرفتن معنای ضمنی منفی دربارهٔ فعالیت و عملکرد سپاه پاسداران کردستان، شگفت انگیز نیست که برخی سخنان را مبنی بر اینکه «کردهای ایران چندان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۵ شرکت گسترده‌ای نداشتند»، پذیرفت. بین دو کاندیدای ریاست جمهوری در دوره دوم انتخابات، احمدی‌نژاد توانست که - با ۱۷۲٤۸۷۸۲ رأی - در مقابل رقیب خود، علی اکبر هاشمی رفسنجانی - با ۱۰٤٦۰۷۰۱ - رأی پیروز شود (۱۲۱). طبق نمودارهای منتشره از سوی وزارت کشور ایران، ٦۲/٦٦٪ واجدین شرایط در

---

[1]. دکتر عبداله رمضانزاده: «هدف ما کردها از حمایت از معین، تنها تایید او بر حقوق قومی بود تا به عنوان یک سند تاریخی باقی بماند»

انتخابات شرکت کردند که نسبت به ۸۰/۴۳٪ کل تعداد رأی دهندگان ایران، پایین ترین میزان شرکت، نخست با ۳۷/۳۶٪ به استان کردستان تعلق داشت و دوم با میزان مشارکت ۴۴/۰۲٪ به استان آذربایجان غربی - با شهرهای مهاباد و ارومیه و جمعیت کردنشین قابل توجه از نظر آماری -تعلق داشت (۱۲۲).

به طور خلاصه، کردهای ایران نارضایتی خود را گاه در تحریم انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۵، نشان دادند. هر چند گاهی نوعی رویارویی نظامی بین کردها و نیروهای حکومت از ۲۰۰۵ تشدید شد. به عنوان مثال نیروهای نظامی ایران با چریک‌های مسلح حزب تازه تأسیس شدهٔ پژاک - حیات آزاد کردستان - که شعبه‌ای از پ.ک.ک ترکیه است، درگیری مختلف نظامی داشتند که به کشته و زخمی شدن تعدادی از افراد هر دو طرف منجر شد (۱۲۳). درگیری گروه‌های خارجی در موضوع امور کردستان ایران، فراز و نشیب دیگری به جنگ فرسایشی در کردستان ایران افزود. به عنوان مثال کومله، که میزان دخالت نظامی در کردستان ایران را کاهش داده است (۱۲۴) پژاک را با تاکتیک‌های ماجراجویانه، به تضعیف مبارزه مشروع کردهای ایران، متهم کرد (۱۲۵). رشد و توسعه اساسی در کردستان ایران در دوران پس از خاتمی و تنها وجود ناآرامی - بعضی از - مردم کرد در بعضی از شهرهای مناطق کردنشین کشور بوده است. جرقه‌ای که چالش‌های اخیر کردها را برای دولت جدید در ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۵ به وجود آورد که آنهم شوانه قادری، جوانکرد و فعال مهابادی بود که مورد اصات گلوله - افرادی ناشناس - قرار گرفت. پس از آن، تعدادی از وب سایتهای خبری، عکس‌هایی را منتشر کردند که بدن گلوله خورده شوانه را نشان می‌داد و حتی به تظاهرات در مهاباد و بعضی از شهرهای کردنشین - مانند بانه، بوکان، سنندج و سقز - در اعتراض به این امر منجر شد (۱۲۶). علاوه بر آن، گروهی از کردها شامل دانشجویان کرد دانشگاه تهران، در دفاع و حمایت از تظاهرات مهاباد و محکوم کردن غفلت و سهل انگاری نیروهای امنیتی ایران، نسبت به رخداد چنین امری، بیانیه‌ای منتشر کردند (۱۲۷).

در ظاهر، شرایط از کسی روبه وخامت گرایید وقتی که انتشار دو هفته نامه کردی[1] توقیف یکی از فعالان گروه‌های زنان دستگیر شد (۱۲۸). در اواسط ۲۰۰۸، تعدادی جوان مشهور به ملی گرای کرد[2]، به اعدام محکوم شدند که این امر توسط برخی از سازمان‌های بین المللی حقوق بشری به چالش کشیده شد (۱۲۹). از دیگر سو، با وجود همه محدودیت‌ها و مشکلات اداری در سیستم اجتماعی و سیاسی ایران، تعدادی از گروه‌های اصلاح طلب کرد و نهادهای جامعه مدنی برای بازشناختن حقوق و هویت کردها، پدیدار شدند. این روند، در هزاران نشریه و روزنامه و سایت که توسط روشنفکران کرد ایران انتشار می‌یافت، ادامه یافت.

به عنوان مثال، هفته نامه سیروان که تحلیل‌های موشکافانه و حرفه‌ای منتشر می‌کرد و کاملاً با تبلیغات بی‌اساس و شعارهای توخالی بعضی نشریات دیگر در خارج قابل مقایسه نبود و همچنین در هفته نامه هاوار (فریاد[3]) که توسعه‌های داخلی استان را به طور واقع‌نگرانه، تحت پوشش قرار می‌داد و بسیار آگاه کننده بود که مورد مشابه آن یا حتی نسخه آن، در اروپا و آمریکا کردهای ایرانی خارج از کشور یافت نمی‌شود. متأسفانه این نشریات برای بقای خود در تلاش فراوانی کردند اما به محاق سانسور رفتند. فعالیت تعداد زیادی از وب سایتها (تارنماهای) کردی داخل کردستان ایران از سال ۲۰۰۵ کاسته شد. مانند سایت آسوکرد[4] که شاید بهترین و حرفه ای ترین منبع خبری آنلاین بود که درباره رشد و توسعه کردستان ایران مطالب و اخباری را منتشر می‌کرد، اما دیگر فعال نیست

---

1. گرچه در ابتدای امر «راسان و آسو» را نوعی سانسور مطبوعات نامیدند، هر دو نشریه مزبور هرگز به عنوان نشریاتی جدی و صاحب سبک مطرح نشدند. اما هر دو نشریه زرد، رویکردی کاملاً جنجالی و تصنعی در پی گرفتند و با سوءاستفاده از ملی گرایی و حمایت از کرد و کردستان هر دو مدیر مسئول آن، پس از انتشار چند شماره اول، نشریه‌ها را تعمداً به تعطیلی کشانیده و در برنامه‌ای از قبل تدارک دیده شده به آمریکا پناهنده شدند.

2. در متن اصلی کتاب به اسامی این افراد اشاره شده است که در این جا حذف شده‌اند، دستگاه قضایی ایران، جرم این افراد را مطبوعاتی ندانست به طوری که آنان هرگز فعالیتی فرهنگی و مطبوعاتی نداشته‌اند، بلکه صرفاً با شایعه پراکنی، دستاویزی شد تا فشاری بر دستگاه قضایی ایران وارد آید و از اعدام آنها خودداری شود.

3. به سردبیری توفیق رفیعی، روزنامه نگار مشهور کرد

4. asoukurd. com

و دو هفته نامه فرهنگی و سیاسی روژهه‌لات (شرق) که مدتی از انتشار بازمانده بود، مجدداً فعالیت خود را آغاز کرد اما مجدداً انتشار آن در اوایل ژانویه ۲۰۰۹ توسط مقامات سیاسی - امنیتی استان، متوقف شد. علاوه بر وجود بعضی مشکلات سیاسی و اقتصادی در مناطق کردنشین ایران، ریاست جمهوری ایران - دکتر احمدی‌نژاد - همچنان بر شعارهای مردم گرایانه خود اصرار دارد و از طرح‌های توسعه و اصلاح در استان خبر می‌دهد. به عنوان مثال در سفر خود به منطقه کردستان در مارس ۲۰۰۹، وی از تصویب ۱۹۰ طرح حکومت خبر داد که نتیجه آن تأسیس ۳۰ سرمایه گذاری مهم و ۸ شهرک صنعتی در منطقه بود (۱۳۰). به طور مشابه، وزیر امور اقتصادی و دارایی وعده طرح‌های بزرگ برای اجرا و تحقق پروژه‌های سرمایه گذاری با ترویج سرمایه گذاری خارجی برای حمایت از منطقه کردنشین ایران بود (۱۳۱). تأثیر این برنامه ها در منطقه به طور کلی در توسعه اقتصادی استان، هنوز شاید چندان محسوس نیست.

فصل ۳ - کردهای عراق از قربانی شدن تا خودمختاری

• کردها تحت سلطه انگلیس و نظام سلطنتی عراق

کشور فعلی عراق، محصول قرن بیستم است. هر چند که بین النهرین مرکز شناخته شده تمدن است و شهر بغداد هم یک تاریخ طولانی در مشارکت در تمدن اسلامی را دارد اما عراق نوین و امروزی یک محصول فرعی شکست امپراطوری عثمانی و تجزیه آن، پس از جنگ جهانی اول است. در نتیجه، سابقه جنبش ناسیونالیست کرد، نسبت به ایجاد کشور عراق توسط بریتانیا در قرن بیستم، حق تقدم دارد. جنبش های ملی‌گرایی کرد در قرن ۱۹ «در امتداد و موازی با جنبش های مشابه دیگر نژادهای تحت سلطه امپراطوری عثمانی در آسیا، اعراب و ارامنه، توسعه و گسترش یافت» (۱).

نخستین جنبش ناسیونالیست قومی کرد، توسط بدرخان بوتان [1] صورت گرفت که اقدامات برجسته وی در سالهای ۱۸٤۰، شامل حملاتی شجاعانه علیه قبایل وعشیره های رقیب و همسایگان غیر ترک بود. در اواسط قرن نوزدهم، ملی گرایی نوین ظهور کرد و در این راستا باید از شاعر ملی گرای کرد حاج قادرکویی [2] به عنوان عاملی مؤثر در افزایش روزافزون آگاهی و وجدان کردی به نیکی یاد کرد. وی لابه کنان از رهبران عشیره های کرد می خواست که اختلافاتشان را کنار بگذارند و بر منطقه گرایی تنگ نظرانه غلبه کنند و آن ایده را محدود کنند و اتحاد برای آرمانی بزرگتر، که همانا ناسیونالیسم کرد بود را در مدنظر داشته باشند(۲). حاج قادر نخبگان کرد را به سازش بیش از حد با

---

[1]. Badr khan of Botan
[2]. Hajar Qadir

خواسته های اربابان فارس و ترک متهم می نمود. وی برای تحریک احساسات ملی گرایی در میان توده های کرد به حماسه ملی قرن هفدهم کرد، یعنی مم وزین[1] - (یا رومئو و ژولیت کرد - تکیه می کرد. در طی دوران جنگ جهانی اول، بریتانیا کنترل ولایت های عثمانی بغداد و بصره را در دست گرفت و منطقه ای که بعداً عراق عرب نام گرفت نیز تحت سیطره او بود که بریتانیا وعده داد که آن را نیز در عوض ایجاد یک شورش عربی علیه ترکها به شریف حسین مکه بدهد. در ۲٤ اکتبر ۱۹۱۵، بریتانیا در پاسخ به خواست ها و تقاضاهای شریف حسین، در جهت کمک به ایجاد یک کشور عرب موافقت کرد که شامل ولایت های بغداد و بصره می شد. در این توافق‌نامه از منطقه کردنشین موصل ذکری به میان نیامده بود و بریتانیا نیز بعد از متارکه جنگ بین سلطان عثمانی و قدرتهای متفق - که در مادروس [2] نیز در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ بر آن توافق شده بود - موصل را اشغال کرد(۳).

اشغال موصل توسط بریتانیا، پیمان مادروس را نقض کرد اما ترک های شکست خورده به خاطر ضعف نظامی شان در هنگام اشغال موصل - از جانب نیروهای انگلیسی تحت فرماندهی ژنرال مارشال [3] - چاره دیگری نداشتند. در نوامبر ۱۹۱۸ انگلیس، علی احسان پاشا [4] - ژنرال ترک - را به امضاء یک توافقنامه وادار ساخت که منجر به عقب کشیدن کامل نیروهای ترک از موصل شد (البته وضعیت نهائی و اجتماعی قانونی موصل تا سال ۱۹۲۵ مشخص نشد). نیروهای انگلیس قبل از استقرار و کنترل موصل، شهرهای کردنشین مانند سلیمانیه و کرکوک را اشغال کردند. سیاست بریتانیا علاقمندی به انتصاب رهبران محلی به منظور اداره مناطق تحت کنترل بریتانیا و تحت نظارت مشاوران انگلیسی بود. یکی از مهم ترین و برجسته ترین رهبران محلی، شیخ محمود از عشیره برزنجی بود. هر چند که شیخ محمود، شیخ های رقیبی داشت اما اعیان و

---

1. Mem-u zin (Kurdish Romeo & Juliet)
2. Mudros
3. General Marshall
4. Ali Ihsan Pasha

بزرگان کرد سلیمانیه موافقت کردند که وی را به عنوان رهبر حکومت کرد بپذیرند. سپس دولت انگلستان وی را به فرمانداری سلیمانیه منصوب کرد و به او وعده دادند که از حمایت آنان برخوردار است(٤). بریتانیا در آغاز سرگرد ای. و. نوئل [1] را برای انجام وظیفه به عنوان مشاور اصلی شیخ محمود - اما در عمل برای کنترل نظارت بر فعالیت های وی - منصوب کرد. علی رغم تلاش ها و فعالیت های شیخ محمود برای طرح ایجاد یک جبهه کرد، معلوم شد که اقدار و حاکمیت وی مورد اعتراض دیگر بزرگان کرد قرار گرفته است. وانگهی، سیاست بریتانیا در اعمال و اجرای کنترل سخت بر فعالیت های شیخ محمود، کم کم زمینهٔ خشم رهبر کرد را فراهم ساخت.

انگلیس به منظور آزمایش قدرت مانده وی، حاکمیت و اقتدار او را به فراسوی سلیمانیه گسترش داد که طبعاً وی را با روسای دیگر عشایر در زاخو، اربیل، بارزان، کرکوک، پنجوین و حلبچه درگیر می کرد. مخالفت بعضی از این سران قبیله ای و روسای عشیره ای با اقتدار شیخ محمود به قدری شدید بود که بریتانیایی ها در یک مورد در رابطه با عشیره جاف در حلبچه، از یک قیام علیه اقتدار شیخ محمود به طور غیر مستقیم حمایت کردند(٥). شیخ محمود به سیاست انگلستان مظنون شد که انگلیس همان بازی قدیمی و استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» را با قرار دادن یک عشیره کرد در برابر عشیره دیگر، بازی می کند. شیخ محمود که قادر به غلبه بر رقابت های سنتی عشیره ای و قبیله ای در میان کردها نبود، در مه ۱۹۱۹ علیه بریتانیا قیام و اعلام استقلال کرد. انگلیس یک نیروی اعزامی کوچک را از کرکوک به سلیمانیه، جهت مبارزه با شیخ محمود روانه ساخت. اما معلوم شد که این نیرو، کافی نیست و مجبور به عقب نشینی به کرکوک شدند. سپس انگلیس یک لشکر کامل را به سلیمانیه اعزام داشت و بعد از نبردهایی سخت و خونین با کردها، شیخ محمود را شکست دادند و وی را به زندانی در بغداد فرستادند و طبق بعضی گزارشات، بعداً شیخ محمود به هند تبعید شد (٦). و طبق گزارشی دیگر انگلیس وی را به مرگ

---

[1]. Major E.W.Noel

محکوم کرد اما بعداً مجازات وی را تغییر داد (۷) و حتی گفته می شود که شیخ محمود از اسارت فرار کرد و به سردشت در ایران رفت تا در آنجا مبارزه نظامی خود را علیه مقامات انگلیس ادامه دهد . بعد از شکست شیخ محمود و تحمیل مجدد اقتدار نظامی بریتانیا بر مناطق کردستان، قیام های متعددی رخ داد. این قیام ها تا اندازه ای توسط ترک‌ها - که می‌خواستند انگلیس را از موصل بیرون برانند - و تا اندازه ای از جانب کردها - که از سلطه طولانی مدت یک قدرت خارجی بیم داشتند - تحریک و پشتیانی می شد (۸).

در همان ایام، توسعه و تحولات مهم دیگری رخ داد که بر وضعیت کردها تاثیرگذار بود. در اول ماه مه ۱۹۲۰، جامعه ملل اختیار قیمومیت بر فلسطین و عراق را به بریتانیا واگذار کرد - امیر فیصل پسر دوم شریف حسین مکه - که قبلاً توسط فرانسه از سوریه اخراج شده بود، بر تخت سلطنت جدید هاشمی عراق گمارده شد. بنابراین انگلیس قبل از تحت فشار قرار گرفتن به واسطه مسئله خودمختاری کردستان، به حمایت از یک سلطنت قوی و مطلقه طرفدار انگلیس در عراق علاقمند شد. انگلیس به منظور قانونی جلوه دادن و اندکی مشروعیت بخشیدن به حکومت فیصل، رفراندمی را برای تایید و تصویب جلوس امیر فیصل بر تخت سلطنت برگزار کرد. کردها یا رفراندم را تحریم کردند و یا علیه فیصل رای دادند. انگلستان با روند ایجاد - یا جعل موجودیت - یک حکومت جدید در عراق درصدد آن برآمد که از طریق متقاعد ساختن عرب ها، بعضی پست های مهم در حکومت را برای کردها حفظ کند تا آنان را در جامعه جدید عراق مشارکت دهد اما عرب ها با این طرح مخالفت کردند چون آنان به کردها اصولاً اعتمادی نداشتند و علاوه بر آن، در بین انگلیسی ها بر سر مسئله پیوند کردها در جامعه جدید عراق، اختلاف وجود داشت. طبق گفته یک ناظر «حکام یا مقامات بریتانیائی در کردستان از مشارکت کردها در مقامات ارشد و کلیدی حمایت می کردند، در حالی که مقامات انگلیس در بغداد به کردها توجهی نمی کردند و با بدبینی به آنان می نگریستند» (۹).

هنگامی که هیئت های طرفین قدرت‌های متفق پیروز و سلطان شکست خورده عثمانی، پیمان و معاهده سور [1] را در اوت ۱۹۲۰ امضا کردند، مبارزه و کشمکش کردها برای ایجاد یک کشور در جبهه بین المللی به طور روزافزونی شدت و قوت گرفت. این پیمان، خواستار ایجاد یک کردستان و ارمنستان مستقل مانند دیگر کشورهای مستقل اعراب – عربستان (حجاز)، سوریه و عراق – شده بود(۱۰). پیمان سور شامل ۳ ماده، در رابطه با استقلال و خودمختاری کردستان بود. در ماده ٦٢ به تدارک مکانیسم ایجاد خودمختاری برای مناطق عمدتاً کرد واقع در شرق فرات – در جنوب مرز جنوبی ارمنستان – اشاره شد و شمال مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین نیز چنین مشخص می شود (۱۱). طبق ماده ٦٣، حکومت ترکیه با اجرای مفاد ذکر شده در ماده ٦٢، در مدت سه ماه از طریق یک کمیسیون سه نفره تعیین شده به وسیله حکومت های انگلیس و فرانسه و ایتالیا، موافقت کرد. ماده ٦٤ که شرایط استقلال کردستان را ترسیم کرد، بیان می‌دارد که:

«اگر در مدت یک سال بعد از اجرای پیمان حاضر مردم کرد، در مناطقی که در ماده ٦٢ مشخص و تعیین شده است، درخواست خودشان را به نحوی که نشان دهنده اکثریت جمعیت این مناطق باشد و مایل به استقلال از ترکیه باشند به شورای جامعه ملل ارجاع دهند و اگر شورا بعداً اعطای آن را به آنان مورد رسیدگی قرار دهد به این طریق ترکیه با اجرای چنین پیشنهادی و صرف نظر از تمام حقوق و عناوین خود بر این مناطق، موافقت می کند... و اگر هنگامی که چنین چشم پوشی و صرف نظری صورت گرفت از جانب قدرتهای اصلی متفق نسبت به پیوستن اختیاری و داوطلبانه کردهای ساکن آن بخش از کردستان که تا کنون شامل ولایت موصل بوده است، به چنین کشور مستقل کردی، اعتراضی نخواهد شد» (۱۲).

مواد پیمان سور در رابطه با خودمختاری و استقلال کردستان، هرگز اجرا و تصویب نشد و چون ترکیه ادعای حاکمیت بر موصل را داشت. همان گونه که پیمان ملی در سال ۱۹۲۰ – که توسط ناسیونالیست های ترک اعلام شد –

---

[1]. Sevres

خواستار آن بود. شماری از عوامل در عقب نشینی انگلیس از پیمان سور تاثیرگذار بودند، که اول پیروزی ناسیونالیست های ترک بر یونان (زیرا که پیشروی و پیشرفت یونانی ها را به طرف آنکارا متوقف ساخت و به ترک ها جسارت داد تا در مخالفت با استقلال ولایت موصل، مهاجم تر شوند). ظهور مصطفی کمال آتاتورک به عنوان عامل برجسته تثبیت کننده و مسلط در ترکیه وسیاست های منطقه ای، انگلستان را وادار ساخت که توجهی جدی تر را به موضع ترکیه در قبال استقلال کردستان و عواقب و پیامدهای آن برای استقلال ترکیه – به عنوان کشوری طرفدار غرب – اعمال کند. دوم اینکه، انگلیس از وجود نفت در کرکوک و دیگر شهرهای ولایت موصل آگاه بود. انگلیس استدلال می کرد که با ادغام و یکپارچه کردن یا ترکیب منطقه و تبدیل آن به کشورعراق وابسته به خود، چنانکه در تضاد با امکان ایجاد یک کشور مستقل و غیر قابل پیش بینی کرد بود، منابع و ذخائر نفتی منطقه را بیشتر در جنگ خواهند داشت(۱۳).

توضیح دیگر در مورد تضعیف حمایت انگلستان از استقرار و ایجاد یک کشور مستقل کردی، موضع وزارت هند بریتانیا بود که استراتژی و خط مشی یا سیاست نظامی انگلیس رادر منطقه خلیج فارس، در خلال جنگ جهانی اول، هدایت می کرد و به این نتیجه رسیده بودند که قیومیت انگلیس بر عراق بدون شمول ولایت موصل موجب شود تا کشوری قابل بقا باقی نماند و بدون یک عراق پایدار و از لحاظ اقتصادی توانمند هم، طبعاً منافع بریتانیا به مخاطره خواهد افتاد (١٤). علی رغم مواد اجرا نشده، پیمان سور نشان دهنده به رسمیت شناختن بین المللی جنبش کردها و تمایل آنان به حق خودمختاری در قرن بیستم است. مواد این پیمان، هنوز اساس ادعاهای کردها را برای ایجاد کشور خودشان را شکل می دهد.

در سال ۱۹۲۲، مصطفی کمال [1] موفق شد تا آخرین آثار حکومتی، که پیمان سور را امضا کرده بود، را بزداید. معتقد بود که مواد پیمان برای ترکیه، امری

---

[1]. Mostafa Kemal

تحقیرآمیز است. چون این پیمان، ترکیه را به یک موجود تحت قیمومیت واقعی قدرتهای اروپایی تبدیل می سازد. وی از بریتانیا خواست که موصل را به ترکیه بازگرداند. انگلیس، برای آن‌که موقتا جلوی خواست ها و تقاضای ترکیه را بگیرد، بار دیگر با کارت کردها بازی کرد. انگلیس از حکومت وابسته اش در بغداد خواست که در صدور اعلامیه مشترک انگلیس و عراق، به آن بپیوندد. (در اعلامیه مشترکی که در دسامبر ۱۹۲۲ به جامعه ملل ارائه شد). حق کردها را برای ایجاد حکومت خودمختار در چهارچوب کشور عراق به رسمیت می شناخت و بر شمول موارد بحث انگیز موصل در داخل مرزهای عراق تاکید می‌کرد. کردها، چون نمی خواستند که تحت حکومت و سلطه ملک فیصل و اربابان انگلیسی باشند، از اعلامیه مشترک انگلستان و عراق، رضایت خاطری نداشتند.

شیخ محمود که اجازه بازگشت به سلیمانیه را دریافت کرده بود، پس از بازگشت، فوراً به جمع آوری و تدارک نیرو پرداخت و بعد از سازمان دادن دومین حکومتش بعد از سه سال در سلمانیه، خود را حاکم منطقه نامید. وی اقداماتی مانند انتشار تمبر پستی و تمبر عوارض را جهت کسب درآمد انجام داد و همچنان ارتش مستقل از انگلیس و عراق را سازمان دهی داد (۱۵). استقلال در حال شکل گیری شیخ محمود و امتناع وی از پذیرفتن هر نوع اقتدار و سلطه عراق بر قلمروش، سیاست های نفتی انگلیس را در منطقه به خطر انداخت و به همین دلیل، نیروهای انگلیسی برای مغلوب کردن شیخ محمود به کردستان اعزام شدند. اما در ژوئیه ۱۹۲٤ ارتش انگلیس تا حدی کنترل در سلیمانیه را در دست گرفت. عظمت مقاومت به حدی بود که نیروی هوائی سلطنتی انگلستان می بایست نیروهای زمینی را به وسیله بمباران شهر در دسامبر ۱۹۲٤ پشتیبانی کند تا موج فزاینده قیام کردها و سیر رو به افزایش شورش های آنان علیه فیصل و انگلیس ریشه کن شود (١٦). تلاش مجمع لوزان[1] در سال ۱۹۲۳، برای هماهنگ کردن واقعیت های پدیدار شده و در حال ظهور منطقه با مفاد پیمان سور بود. در حالی که کردها در لوزان نماینده ای نداشتند. لرد کروزون [2] و هم عصمت

---

1. Lausanne
2. Lord Curzon

اینونو[1]، نمایندگان عمده هیئت های نمایندگی انگلیسی وترکیه، مدعی علاقه عمیق خود به کردها بودند و برای منافع کردها اظهار نگرانی عمیق خود را ابراز داشتند و این برخورد را به عنوان دلیلی برای نظریات‌شان و رسالت مربوطه خود معنی کردند (۱۷). در ایام مذاکرات، روشن شد که سرنوشت کردها نه تنها به عنوان یک مانع مطرح نبوده، بلکه مسئله‌ای اصلی و مورد علاقه هم نبوده است. آنچه که تنها برای ترکیه و انگلیس مطرح بود، صرفاً وضعیت اجتماعی موصل بود. مجمع لوزان، مسئله حاکمیت بر موصل را حل نکرد اما منتهی به پیمان لوزان در ژوئیه ۱۹۲۳ شد که این پیمان در عمل، جایگزین پیمان سور شد. اگر چه این پیمان، شامل مواردی بود که ترکیه را به احترام گذاشتن به حقوق زبانی و فرهنگی اقلیت غیر ترک کشور متعهد می‌کرد اما در این پیمان از کردستان مستقل، نامی برده نشد. قرار بود که انگلیس به عنوان قدرت محافظ، بر سر وضعیت اجتماعی و نهائی استان کردنشین موصل با ترکیه مذاکره کند. اما معلوم شد که مذاکرات و تعامل انگلس و ترکیه بی ثمر و بدون نتیجه است و مسئله به جامعه ملل ارجاع داده شد.

شورای جامعه ملل در دسامبر ۱۹۲۵، تصمیم گرفت که کنترل موصل را با این شرط که تضمین‌هائی خاص و مشخص برای حفظ اقلیت کرد ارائه شود، به عراق واگذار کند. در این رابطه در اوایل ۱۹۲٦، نخست وزیر عراق در نطق خود اعلام داشت که زبان های عربی و کردی، زبان های رسمی موصل خواهد بود و کودکان کرد به زبان کردی آموزش خواهند دید. وی بر تعهد حکومتش در اجرای برنامه استخدام کردها در مناصب حکومتی یا نظام اداری در منطقه تاکید داشت. هنگامی که قانون کاربرد زبان های محلی درعراق وضع شد، این تعهدات جنبه رسمی یافتند، گرچه مفاد این قوانین کاملاً اجرا نشد اما خود نشان می دهد که برای اولین بار، حکومت عراق قانوناً حقوق فرهنگی و هویت جداگانه کردها را به رسمیت شناخت. سرخوردگی کردها از رفتار حکومت عراق و یا به عبارت دیگر شکستن طلسم حکومت عراق، به تجدید قیام ها در سلیمانیه، تحت رهبری

---

[1]. Ismel Inonu

شیخ محمود منجر شد. در زمستان ۱۹۲۷، نیروی اعزامی عراق، که با قدرت نظامی انگلیس حمایت می شد، به سلیمانیه اعزام شد و بار دیگر نیروهای کرد شکست خوردند. شیخ محمود به ایران فرار کرد و به نیروهای محمودخان کانی سانانی، رئیس عشیره ای در مریوان پیوست. محمودخان کانی سانانی در آن هنگام علیه حکومت ایران می جنگید. هنگامی که این شورش توسط ارتش ایران سرکوب شد، شیخ محمود به عراق فرار کرد که در آنجا وی هم دستگیر و به تبعید در جنوب عراق فرستاده شد. آخرین قیام بزرگ شیخ محمود علیه حکام عراق و مقامات انگلیس، بعد از این‌که انگلیس در سال ۱۹۳۲ اعلام کرد که به عراق استقلال اعطاء خواهند نمود، شروع شد. هنگامی که مشخص شد که پیمان اعطاء استقلال، حقوق اقلیت های کشور را تضمین نمی کند، شیخ محمود در بهار سال ۱۹۳۱ تهاجمی را علیه نیروهای عراق سازمان داد اما بار دیگر شکست خورد و دیگر پس از آن نتوانست مخالفتی با حکومت عراق نشان دهد. کردها با ناامیدی در جهت ایجاد کشور مستقل کردی، خود مجموعه ای قیام و شورش های کوچک را آغاز کردند.

اگرچه هدف اولیه این قیام ها علیه حکومت عراق بود اما هنگامی که جنگجویان کرد برای یافتن پناهگاه و استفاده از اراضی ایران و ترکیه به عنوان پایگاه و مقرهای عملیات لاجرم از مرز عبور می کردند. در نتیجه، در سال ۱۹۳۷ کشورهای ایران و عراق وترکیه، پیمان سعدآباد را با هدف ظاهری هماهنگی سیاست های دفاعی به طور مشترک امضاء کردند. هر چند این پیمان به طور ویژه به قیام های کردها و تجاوزات مرزی نمی پرداخت اما به خوبی معلوم بود که جلوگیری از شورشیان کرد به طور بسیار جدی در میان حکام ایران، عراق و ترکیه، به عنوان بخشی از تدابیر دفاعی آنان، مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته بود. در همین حال، هسته اصلی دیگری از مخالفت در میان رهبران عشیره ای بارزانی به وجود آمد و در نتیجه شیخ احمد بارزانی، سرپرچمدار بعدی خودمختاری کردستان شد. (جد و پدربزرگ پدری شیخ احمد، عشیره اش را از

روستائی در نزدیکی اربیل حرکت داد و در منطقه ای نزدیک زیبار [1] در شمال شرق عراق، اسکان داد. این منطقه که بعداً بارزان [2] - یا مکان مهاجرت - نام گرفت و از این رو آن قبیله تحت عنوان عشیره بارزانی شناخته و مشهور شد).

شیخ احمد نشان داد که یک رهبر نظامی ماهر و کارآمد است. اما کارهای غیر عادی واعمال نادرست وی خصوصاً در مورد دستورات اسلامی و غیر ارتدکس وی - که اصول مسیحی و اسلام را به هم آمیخته بود - باعث شد که دیگر رهبران عشیره ای کرد با بارزانی ها مختلف و سر ناسازگاری داشته باشند. خصوصاً یکی از رهبران عشیره و قبیله ای مهم به نام «شیخ رشید برادوست» [3] به دستور شیخ احمد برای مصرف گوشت خوک توسط فرقه اش - که بر خلاف قوانین غذائی اسلام است - اعتراض کرد. هر چند که شیخ احمد به دستورات اسلام و ارتدکس اشاره داشت اما هرگز قادر به کسب حمایت و کمک لازم دیگر عشیره های کرد در مقابله با نیروهای انگلیس و عراق نشد. علت دیگر و شاید جدی جدی‌ترین عامل شکست قیام شیخ احمد، همانا مخالفت وی با طرح انگلیس در بهار سال ۱۹۳۲ برای اسکان مسیحیان آشوری - که از ترکیه اخراج یا آنجا را ترک کرده بودند - در زمین های تحت سیطره عشیره بارزانی بود. در جنگ و نبرد بعدی ، ارتش عراق تلفات زیادی داد و سبب شد که نیروی هوائی سلطنتی، روستاهای کرد و مناطق مرزی را بمباران کند و نیروهای کرد زیادی را از بین ببرد.

بعد از وخامت جنگ زمینی و بمباران هوایی توسط انگلیس، شیخ احمد و یارانش به ترکیه رانده شدند. پس از آن، انگلیس و حکومت عراق برای شیخ احمد و خانواده اش، عفو عمومی و اجازه برگشت به به عراق را صادر کرد اما به محض بازگشت شیخ احمد، او به همراه خانواده و حامیان اصلی اش توقیف و به ناصریه در جنوب عراق فرستاده شدند. آنها را بعداً به سلیمانیه انتقال دادند تا در آنجا تحت نظارت دقیق قرار بگیرند. این امر امکان قیام شیخ احمد را کاملاً

---

1. Zibar
2. Barzan
3. Shaikh Rashid of Bardost

از لحاظ عملی و در حالتی کلی غیرممکن می نمود. برادر جوان تر شیخ احمد، مصطفی بارزانی، در سال ۱۹٤۳ از سلیمانیه و برای به عهده گرفتن رهبری عشیره یا قبیله خود به بارزان بازگشت. مصطفی بارزانی به مشهورترین چهره ملی گرای کرد تبدیل شد و به عنوان سمبل نمایان ناسیونالیسم قوی کرد تا زمان مرگ در سال ۱۹۷۹، باقی ماند. موفقیت های در نتیجه توانائی های او در محاصره نیروهای عراقی درنبردهای طولانی و فرسایشی و مقاومت در برابر حملات سخت و شدید آنان در طی سالیان متمادی بود. این موفقیت، همچنین نتیجه توانائی وی در ترکیب قدرت مذهبی و غیر مذهبی و شکل دادن نوعی رهبری کاریزماتیک و دارای جذبه و قدرت خاص بود. «هیچ رهبر کرد دیگری در قرن بیستم نتوانست آن گونه که وی کردها را از هر رده ای صف آرایی کرد، متحد کند. اتحادی که موجب حسرت و اندوه کردهائی بود که آرزوی رهایی از نظم قدیمی با حکمروائی ترکیه و عراق را داشتند» (۱۹).

مصطفی بارزانی بعد از فرار از سلیمانیه و پس از رسیدن به ده بارزان، یک نیروی جنگی کوچک را سازمان دهی کرد و به مقرهای پلیس و دیگر مراکز قدرت حکومت حمله ور شد. در اواخر ۱۹٤۳، نیروی کوچک مصطفی به اندازه کافی و وسیع برای محدود ساختن نیروهای عراقی رشد کرده و افرادش افزایش یافته بود. نوری سعید [1] - نخست وزیر عراق - در مقابل، سعی داشت که مصطفی را از طریق برادر بزرگترش، شیخ احمد، که هنوز در سلیمانیه تحت نظارت و کنترل حکومت بود به تسلیم شدن وادار سازد. شیخ احمد برای مصطفی بارزانی نامه ای فرستاد تا او را به بی ثمر بودن مبارزه مسلحانه و بیهودگی کشمکش نظامی، به عنوان وسیله ای برای کسب خودمختاری کردستان و نیل به آرمان های کردها متقاعد کند اما مصطفی بارزانی به این پیام توجهی نکرد و حملاتش را به مواضع عراق و وارد کردن تلفات سنگینی به نیروهای عراقی، افزایش داد. حملاتی که زمینه فرار بسیاری از سربازان عراقی کرد تبار را فراهم کرد. انگلیس که از تجزیه عراق - کشور وابسته به خود - بیم داشت،

1 . Nuri Sa'id

مرتب به نوری سعید توصیه کرد که با مصطفی بارزانی، مذاکره کند و مشکل کرد را به شیوه صلح آمیز و از راه گفت و گو حل و فصل کند. نوری سعید یک هیئت را به ریاست مجید مصطفی - وزیر کشور کرد زبان - برای مذاکره با مصطفی بارزانی به منطقه اعزام داشت (۲۰). مذاکرات بین حکومت عراق وکردها، در وهله نخست، توسط افسران ارتش عراق که کرد بودند، صورت گرفت. یکی از نتایج این مذاکرات، برداشتن نظارت حکومت بر شیخ احمد در سال ۱۹٤٤ بود.

علاوه بر آن، مصطفی بارزانی یک لیست از تقاضاهایی را که شامل ایجاد یک استان کرد - شامل شهر کرکوک نفت خیز - که تحت رهبری ونظارت رهبران منتخب کردها باشد، ارائه داد و در آن ذکر شده بود که وزیر جدید امور کردستان در کابینه عراق، به عنوان رابط اصلی بین حکومت و مقامات استان جدید کرد، عمل و انجام وظیفه خواهد کرد. این استان در زمینه های اقتصادی کشاورزی و فرهنگی خود مختاری داشته باشد. مقامات استانی ما به استثنای کنترل ارتش و پلیس در کردستان، خودمختاری کامل را در اداره امور استان داشته باشند وانگهی هر وزارت خانه ای بایستی یک معاون وزیر کرد رابه رده هایشان اضافه کند. این تقاضاها موضوع بحث های دائمی در درون کابینه عراق شد درحالی که نوری سعید اعلام کرد که آماده پذیرفتن بعضی از تقاضاهای کردها است اما ناسیونالیست های عرب کابینه وی، آن خواسته ها را رد کردند و نسبت به اعلام آمادگی او اعتراض خود را بیان داشتند، چون بیم آن می رفت که پذیرفتن آنها یقیناً به کسب امتیازات بیشتر و ایجاد یک کردستان مستقل منجر شود. با این حال، حکومت به ادامه مذاکرات با مصطفی بارزانی، به منظور دستیابی به یک راه حل سیاسی مشکل کردها، اظهار تمایل کرد. در جریان مذاکرات، حکومت عراق سقوط کرد و با به قدرت رسیدن حمدی الپچچی[1] به عنوان نخست وزیر، رضایت و تمایل حکومت برای مذاکره با کردها به پایان رسید (۲۱).

---

[1]. Hamid Al-pachachi

با توقف و قطع مذاکرات، جنگ بین دو طرف از سر گرفته شد. در اواخر ۱۹۴۵، نیروهای عراق و نیروهای هوائی سلطنتی انگلستان، نیروهای بارزانی به عقب نشینی و عبور از مرز ایران وادار کردند، همان گونه که در فصل دوم بحث شد، مصطفی بارزانی به شورشیان کرد در مهاباد پیوست و نیروهایش از جمهوری تازه تاسیس یافته مهاباد به رهبری قاضی محمد حمایت کردند، اما با شکست جمهوری مهاباد، بارزانی و نیروهایش عقب نشینی کردند و سرانجام به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شدند. آنان به مدت ۱۲ سال در اتحاد جماهیر شوروی ماندند و پس از سقوط سلطنت هاشمی در سال ۱۹۵۸ به عراق بازگشتند. در مدت زندگی در اتحاد شوروی، مصطفی بارزانی عنوان افتخاری «ژنرال» را دریافت کرد و از آن دوران تا زمان مرگش، به طور متناوب از آن لقب و عنوان استفاده نمود.[1]

در کنار بعضی از قیام های نظامی و عشیره ای و شماری از احزاب ناسیونالیستی جهت تدارک حمایت روشنفکرانه از توسعه ملی‌گرایی قومی کرد در عراق پدید آمد. به طور ویژه دو گروه نوظهور، حزب هیوا و گروه آزادی به شخص بارزانی، به عنوان نماد و سمبل آرمان کردها، ادای احترام و بیعت کردند. هیوا که مرکز فرماندهی و مقر اصلی آن در بغداد بود با شاخه های فرعی در کرکوک و اربیل و سلیمانیه در بسیاری از شهرهای کرد نفوذ داشت و فعالیت جهت گیری سیاسی حزب هیوا متمایل به چپ بود و در مقاله ها و تحلیل هائی

---

[1]. گرچه روابط بارزانی از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۸ – غیر از مجموعه اسناد منتشر شوروی و ک.گ.ب و خاطرات پراکنده افراد تا امروز، در پرده ابهام باقی مانده است. اما بارزانی به محض ورود به شوروی، طبیعی بود که به همراه سیاسیون فعال پیرامون وی، تحت نظر اولیه ژنرال های امنیتی ک.گ.ب قرار بگیرند و بارزانی را در آکادمی نظامی مسکو مدتی با اسم رمزی «ریس» مورد بررسی قرار دادند. اما متوجه شدند که استعدادی ندارند و اصولاً فاقد هر گونه سواد ومعلوماتی است . وی را به کار در یک قصابی واداشتند. اما وی اصلا دوره ژنرالی را طی نکرده است و صرفاً یک روز با لباس نظامی، عکس گرفت اما در هیچ آکادمی یا مرکز نظامی، دوره ای ندیده است. و اگر به «ملا» مشهور است، صرفاً برای استهزا است که از بس کتاب خوانده، به درجه ملایی رسیده است. در حالی که وی فاقد هر سواد و معلوماتی بود [ر. ک: نوشته های سرهنگ عیسی پژمان]

که در نشریه اصلی ایشان - تحت عنوان آزادی- منتشر می شد، همواره از فئودالیسم کرد و امپریالیسم غرب انتقاد می کرد.

هر چند حزب هیوا، رهبری ملامصطفی و اهمیت وی را برای جنبش کرد به رسمیت شناخته بود، اما نسبت به روش دیکتاتورمنشی وی، مشکوک و مظنون باقی ماند و قصد داشت که از نام و وجود وی فعلاً استفاده نماید و زمانی که هدف یا آرمان استقلال یا خودمختاری کردستان به دست آمد، وی را به دور اندازد(۲۲). سرانجام ملامصطفی، ثابت کرد که از حزب هیوا پایدارتر است. گروه آزادی در بارزان، توسط یک گروه کوچک بورژوازی ملی گرا تشکیل شد که وفاداری آنها غیر قابل تردید بود. اما هسته رهبری گروه آزادی، همچنان غیر عشیره ای باقی ماند و در مرحله اول از کردهای شهرنشین و افسران کرد تبار در ارتش عراق تشکیل می شد. با وجود ناسازگاری ایدئولوژیکی در بین حزب هیوا و آزادی، این دو حزب به شیوه ای هماهنگ و منظم، برای پیشبرد آرمان خودمختاری کردها عمل می کردند. حزب دمکرات کردستان عراق (پارتی) که در سال ۱۹٤٦ توسط گروهی روشنفکر به رهبری حمزه عبدالله[1] بنیان گذاری و تاسیس شد، در پیشبرد آرمان کردها در دو حزب هیوا و گروه آزادی نقشی قاطع تر داشت. پیدایش و تکوین حزب دمکرات کردستان عراق مربوط به گروهی است که خود را حزب رزگاری - رستگاری- کرد می نامیدند و در ژانویه ۱۹٤٦ با اعضای اکثراً کمونیست خود تشکیل شد. حزب رزگاری کرد در یادداشتی برای سازمان ملل متحد در اوایل ۱۹٤٦، از دبیر مجمع عمومی ملل سازمان متحد، خواست که اشتباهات گذشته را در کردستان جبران کند:

> «بدون شک، طمع و منافع سیاست امپریالیستی قدیم بود که منجر به بروز چنین گله ها، مصائب و مشکلات عدیده غیر قابل تصور در دو جنگ بزرگ جهاین شد. حزب پارتی دلایل زیادی برای ایمان به نیات و مقاصد خوب شما و به خواست و اراده غیر قابل تزلزل شما برای پایان دادن به تهاجمات نیروهای مهاجم و امپریالیسم دارد.

---

[1]. Hamzah Abdullah

بسیار مفید خواهدبود که در اینجا توجه شما را به این واقعیت جلب کنم که تا زمانی که بعضی ملت‌ها توسط امپریالیسم نفرت‌انگیز، استثمار وخوار می شوند، غیرممکن است که صلح جهانی مستقر یا ایجاد شود و بشریت از مصائب سخت و خطرناک رهائی یابد. حزب ما به نام ملت کرد، که تحقیر شده و تحت حکمرانی بیگانه قرار گرفته است، تقاضای براندازی و پایان دادن به امپریالیسم در کشور ما و از میان برداشتن سرکوب و بی عدالتی و رفع شکنجه حکومت‌هائی را دارد که ملت کرد را تقسیم و تحت سلطه قرار گرفته اند» (۲۳). نسخه هایی از یادداشت برای سفارت ایالات متحده وچین و شوروی و انگلیس در بغداد، به منظور انتقال آن به سازمان ملل متحد، ارسال شد. نکته جالب توجه این است که ادوین شوان ریچ [1]، کاردار موقت ایالات متحده در بغداد، یک نسخه از یادداشت را در ۲۳ ژانویه ۱۹٤٦ برای وزارت خارجه ارسال داشته است، به این امر اشاره می کند که سفارت قادر به کسب اطلاعات ویژه درباره حزب رزگاری کرد و اهدافش نیست «از طریق تماس رابطین سیاسی عراقی و یا سرویس جاسوسی انگلیس تا کنون موفق نشده است... شاید تا اندازه ای مهم باشد که این یادداشت، بیشتر از آنچه که دخالت بریتانیا و آمریکا در امور داخلی دیگر کشورها دانسته می شود، انتقاد کند و لحن و آهنگ آن تا اندازه زیادی متمایل به شوروی است» (۲٤).

فضای ظهورجنگ سرد و جو غالب بر آن، اتهام طرفداری شوروی، حزب رزگاری کرد را نزد ایالات متحده و برتیانیا محبوب نکرد. حزب رزگاری کرد، بعد از جدا شدن تعدادی از اعضایش و پیوستن آنان و به حزب کمونیست عراق در اوت ۱۹٤٦ به حزب دمکرات کردستان تبدیل شد و ملامصطفی به عنوان رهبر و حمزه عبدالله به عنوان دبیرکل آن حزب، انتخاب شدند. پایه گذاری حزب دمکرات کردستان، انشعابی بزرگ و شکافی مهم اما کوتاه مدت را در صفوف کردها ایجاد کرد زیرا که یک شاخه از حزب دمکرات کردستان ایران پیش از آن در سلیمانیه تحت رهبری ابراهیم احمد [2]وجود داشت. ملامصطفی در

---

[1]. Edwin Schoenrich

[2]. ابراهیم احمد نویسنده و روشنفکر معاصر کرد است که در سال های ۱۵ یا ۱۹۱٤ در شهر سلیمانیه کردستان عراق، متولد شد. وی از سال ۱۹٤٥ به بعد فعالیت های سیاسی خود را برای احقاق حقوق منتشر کرد، در کنار فعالیت روشنفکری اش، آغاز کرد. از وی کتاب معروف ژانی گل (درد ملت) منتشر شده است، یکـی از دختران وی همسر جلال طالبانی (از رهبران سیاسی عراق) می باشند.

حزب دمکرات جدید، تهدیدی برای اتحاد کردها و اقتدار قاضی محمد و جمهوری نوظهور وی در مهاباد به وجود آورده بود که برای ابراهیم احمد و بسیاری از کردهای دیگر در آن زمان قابل بقاترین وسیله تحقق آرزوی ملی کردها بود (۲۵).

اما با سقوط جمهوری مهاباد، این شکاف بین تشکیلات ابراهیم احمد، رسمیت خود را از دست داد. در واقع بعد از شکست جمهوری مهاباد بود که ابراهیم احمد به حزب دمکرات کردستان عراق پیوست و در یک رقابت و مبارزه قدرت، حمزه عبدالله را برکنار کرد و موفق شد تا به عنوان دبیرکل جدید حزب دمکرات کردستان در سال ۱۹۵۱ انتخاب شود. حزب دمکرات کردستان تحت نظارت ابراهیم احمد به تفکر چپ گرایش پیدا کرد و قادر به جلب حمایت مردمانی در میان دهقانان و یا رهبران عشیره ای محافظه کار کرد، نشد (۲۶). سفارت ایالات متحده در بغداد، بعد از به دست آوردن اسناد و اساسنامه حزب دمکرات کردستان، به این نتیجه رسید که این حزب، موجودیتی سازمان دهی شده و تحت نفوذ زیاد کمونیست ها است، از این رو ایالات متحده با نگرانی و بیم، ظهور حزب دمکرات کردستان است را شاهد بود (۲۷). در ۱۷ سپتامبر ۱۹٤٦، حزب دمکرات کردستان، یک بیانیه امضاء شده توسط ملامصطفی را منتشر کرد که از مردم عراق می خواست که به نیروهای کرد بپیوندند و در مبارزه ای مشترک و متحد برای آزاد نمودن کشورشان از امپریالیسم و ایادی آن شرکت کنند، به نحوی که هر کدام در سرزمین خودشان به شیوه ای مسالمت آمیز و برادرانه، زندگی آزادی داشته باشند و شعار «زنده باد کردها و عرب های برادر در کشورا» سر میداد (۲۸).

این بیانیه به انضمام یک سری اسناد بود که در آنها حزب دمکرات نقشه و طرح کلی خود را برای ایجاد یک کشور فدرال و دو ملتی ترسیم کرده بود. اما اندیشه فدرالیسم حزب دمکرات کردستان، با آنچه معمولاً در مورد فدرالیسم به کار می رود، تفاوت داشت. حزب دمکرات کردستان اساساً از استقلال عراق طرفداری می کرد. حزب در سپتامبر ۱۹٤٦، خواستار ایجاد کشور فدرال کردستان شد که از ورود به پیمان های هر کشور دیگری خارج باشد. به گونه ای که این

کشور فدرالی، همچنین در انتخاب اعضای قوه اجرائیه، مقننه و شاخه‌های دادگستری حکومتش و در ایجاد پیوندهای اقتصادی با دیگر کشورها آزادی کامل خواهد داشت. تمام مسایل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی کردستان در قلمرو انحصاری این کشور باقی خواهد ماند (۲۹). هر چند نقشه عمل حزب دمکرات کردستان درباره مسئله دفاع، مبهم و گنگ بود اما نتیجه آن بود که این مسئله دشوار، بین نمایندگان عراق و کردها حل و فصل شود.

• جمهوری عراق و کردها

در اواسط سال‌های ۱۹۵۰، هیجان ناسیونالیستی درعراق برای به خطر انداختن بقای سلطنت هاشمی – طرفدار انگلیس – به اندازه کافی، شدت گرفت. در ژوئیه ۱۹۵۸، یک گروه از افسران نظامی، تحت عنوان افسران آزاد، به رهبری عبدالکریم قاسم ، یک کودتای موفقیت آمیزاما خونین را علیه ملک فیصل و حکومت وی انجام داد و متعاقب آن تاسیس یک سیستم جدید سیاسی جمهوری در عراق را اعلام کرد. بسیاری از گروه های اپوزیسیون از سقوط سلطنت و حکومت مطلقه، حسن استقبال کرد و به امید آغاز دوره ای نوین در مناسبات و روابط عرب ها و کردها از حکومت جمهوری حمایت کردند. هر چند که افسران جوان تازه به قدرت رسیده در سال ۱۹۵۸، دیدگاه روشنی از آینده عراق نداشتند و تعهدی را هم نسبت به مسئله کردها احساس نمی کردند اما روش آنها نسبت به کردها دوستانه بود هر چند به هیچ وجه دلسوزانه نبود (۳۰). شورای حاکمیت تازه از سه نفر تشکیل شد که قرار بود به عنوان ریاست جمهوری تشریفاتی کشور، به طور شورای گروهی عمل کنند و به عنوان حسن نیت نیز یک نفر کرد به نام خالد نقشبندی را در میان خود داشتند. وی فرماندار سابق اربیل و از خانواده ای مذهبی و زمین دار بود.

رژیم جدید از تغییرجدی شرایط کردها خبر داد. یک قانون اساسی موقت در سال ۱۹۵۸ انتشار یافت که برای نخستین بار به کردها به عنوان یک گروه قومی متمایز و جدا با حقوق ملی اعتراف کرد. قانون اساسی جدید عراق بر جایگاه کشور به عنوان بخش لاینفک ملت عرب تاکید می کرد، در حالی که به گونه ای

صریح، اظهار می داشت که: «عرب ها و کردها، به عنوان شریک در این ملت در نظر گرفته می شوند» (۳۱). قاسم که گفته می‌شود، مادرش یک کرد شیعه بود، ظاهراً قصد بهبود وضعیت کردها را داشت و در همین راستا چندین کرد را به مقامات ارشد در حکومت خود منصوب کرد. در سالهای نخست حکومت قاسم، روابط همزیستی بین کردها و حکومت، توسعه یافت. قاسم و بارزانی - که بعد از ۱۲ سال زندگی تبعیدی در شوروی به سان یک قهرمان به عراق بازگشته بود - همکاری با همدیگر را به منظور عقیم و خنثی ساختن توطئه دشمنان‌شان ضروری یافتند.[1]

دشمنان داخلی قاسم شامل کمونیست‌ها، بعثی‌ها، ناصری‌های و دیگر ناسیونالیست های عرب بود که همه آنها طبق نقشه خود، خواهان شکل دادن به ساختار اجتماعی - سیاسی عراق جدید بودند. نخستین مسئله تفرقه انگیز بعد از سقوط سلطنتی هاشمی در رابطه با موضع عراق، جمهوری تازه تاسیس یافته متحد عرب بود. جمهوری متحد عرب در فوریه سال ۱۹۵۸، با اتحاد سوریه و مصر، تحت رهبری جمال عبدالناصر تشکیل شد. به علت اعتبار ناسیونالیستی عبدالناصر در حلقه ناسیونالیسم های عرب، فشار فزاینده ای بر قاسم برای شامل شدن عراق به این اتحاد وجود داشت. کردها با این اقدام مخالف بودند و استدلال می کردند که در اتحادی که - فلسفه اساسی آن، اعتلاء عربی‌گری و رشد ملی‌گرایی عرب است، شرایط آنها بهبود نخواهد یافت. در واقع تقاضاهای فرهنگی واجتماعی و سیاسی کردها احتمالا نادیده گرفته می شد. نشانه هائی وجود داشت که بعد از پیوستن سوریه به جمهوری متحد عرب، روابط کردها و عرب ها در سوریه خراب شده بود زیرا که به تجلی قومیت غیر عرب به عنوان امری ناسودمند و غیر مفید برای پیشبرد آرمان اتحاد فراگیر عرب نگریسته می شد (۳۲).

مخالفت کردها به عضویت عراق در جمهوری متحد عرب، منجر شد که حزب دمکرات کردستان با حزب کمونیست عراق و با قاسم از نزدیک همکاری

---

1. که صرفا برای ثبات موقعیت خود بارزانی مدتی به حکومت نزدیک شد تا سال ۱۳٦۰ که با ساواک عهد و پیمان بست و علیه حکومت عراق، شورشی مسلحانه به پا کرد.

کند. هنگامی که کودتای ژوئیه ۱۹۵۸ رخ داد - که بعداً انقلاب یا الثوره نام گرفت –و کردها و حزب کمونیست، همکاری و روابط نزدیکی برقرار کرده بودند (۳۳). خصوصاً در دوره زمانی سال های ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۵، اوج حملات نظامی علیه کردها و کمونیست ها، شماری از کردها، عضو رهبری حزب کمونیست عراق شدند. به عنوان مثال رئیس کمیته مرکزی حزب از سال های ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۳، بهاء الدین نوری، فرزند یک معلم مذهبی در سلیمانیه، بود(۳٤) خصوصاً در دوره زمانی سال های ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۵، اوج حملات نظامی علیه کردها و کمونیست ها، شماری از کردها، عضو رهبری حزب کمونیست عراق شدند. به عنوان مثال، رئیس کمیته مرکزی حزب از سال های ۱۹٤۹ تا ۱۹۵۳و بهاء الدین نوری، فرزند یک معلم مذهبی در سلیمانیه بود(۳٤). دیگر اعضای کرد حزب کمونیست عرا ق درخلال این دوره، شامل هادی سعید و بلال عزیز، که هر دو اهل اربیل بودند و عبدالله عمر محی الدین – که اهل کرکوک – بود. بهاء الدین نوری یک رهبر ناکارآمد و غیرماهر در حزب کمونیست عراق بود، زیرا وی تجربه انقلابی چندانی نداشت و دریافت تئوریک وی آنچنان منسجم و منظم نبود. احساسات وی نسبتاً ساده بود و عشق به کردها و ایمانی غیرقابل تردید به آینده کمونیسم داشت (۳۵).

بر خلاف کردها، مخالفت حزب کمونیست عراق با عضویت در جمهوری متحد عرب، از بیم حزب از اتحاد بزرگتر اعراب ریشه نمی گرفت. حزب کمونیست عراق با اتحادی از کشورهای عرب مخالفت بود. که آن اتحاد، تحت تسلط ملی‌گرایی بورژوازی و ضد کمونیسم باشد. حزب کمونیست به جمهوری متحد عرب مانند محصول ارزیابی نادرست و بسیار شتاب زده می نگریست. بیم و هراس حزب بعث سوریه، بدان علت بود که حزب کمونیست سوریه که در دهه ۱۹۵۰ خصوصاً پس از اینکه حکومت سوریه به ایجاد پیوندهای دیپلماتیک و نظامی با اتحاد شوروی پرداخت، از موقعیت بسیار مستحکم تری برخوردار شده بود» (۳٦). هر چند، حزب کمونیست عراق مخالفت اولیه اش را به شیوه ای آرام و ملایم تر بروز داشت اما حزب دمکرات کردستان (پارتی) متحدی

مهم را در مخالفت با عضویت عراق در اتحاد، در ماه های سخت رژیم انقلابی، پیدا کرد.

عبدالکریم قاسم با پیوستن عراق به جمهوری متحد عرب مخالفت کرد. جاه طلبی سیاسی وی، مانع از عمل نمودن در زمان حضور مصر در دوره عبدالناصر بود که به شدت پرنفوذتر و شخصیت مسلط تری نسبت به قاسم در جهان عرب داشت. بنابراین علی رغم حمایت از پیوستن عراق به جمهوری متحد عرب، در میان مردم و در محافل افسران آزاد، اتحادی سه جانبه در بین قاسم و حزب کمونیست عراق و حزب دمکرات کردستان برای جلوگیری از عضویت عراق در جمهوری متحد عرب تشکیل شد. پس از سقوط سلطنت هاشمی در سال ۱۹۵۸، عبدالکریم قاسم در گروه افسران آزاد، مقامی ارشد یافت و موفق به مهار کردن احساسات طرفداری از جمهوری متحد عرب شد. این امر منجر به تلاش افسران آزاد سرخورده برای سرنگونی قاسم در مارس ۱۹۵۹ شد. این کودتای ناموفق با پشتیبانی و حمایت سوریه، از موصل[1] نشات گرفت.

ملامصطفی, با فرستادن هزاران پیش مرگه خود به موصل برای جنگیدن به نفع حکومت، از قاسم حمایتی صادقانه و بی دریغ نمود. نبردی که به دنبال آن، نه تنها طرفداران و مخالفان اتحاد را با هم وادار به جنگ کرد، بلکه همچنین زمین داران را علیه دهقانان و یک عشیره را علیه عشیره دیگر به جنگ کشانید (۳۷). پیروزی نهایی نیروهای وفادار به قاسم، منجر به همکاری نزدیکتر بین ملامصطفی و قاسم شد. در ژوئیه ۱۹۵۹، هنگامی که جنگ بین اهالی ترکمن و کرد مقیم کرکوک درگرفت، اتحاد بین قاسم و حزب کمونیست عراق و حزب دمکرات کردستان به سست شدن گرایید. قبل از سال ۱۹۵۸, ترکمن ها در زمینه های سیاسی و اقتصادی در کرکوک، موقعیت های مهمی داشتند اما با دستیابی قاسم به قدرت، این امر تغییر کرد و شماری از موقعیت های مهم حکومتی در شهرها، به کردها سپرده شد. در نتیجه ترکمن ها، خود را در موقعیت نامطلوبی در برابر اهالی کرد کرکوک دیدند و از طرفی ترکمن های محافظه کار از رابطه

---

1. به رهبری شواف، افسر ارتش.

نزدیک بین حزب دمکرات کردستان و حزب کمونیست عراق بیم داشتند. تنش بین دو گروه قومی در کرکوک، به نبرد بزرگی در زمان اولین سالگرد انقلاب عراق انجامید و منجر به مرگ ۳۱ نفر و مجروح شدن ۱۳۰ نفر از مردم شد (۳۸). حکومت، سریعاً نسبت به آن حادثه - که از آن به عنوان قتل عام نام برده می شد - واکنش نشان داد. قاسم این امر را شدیداً محکوم کرد و وعده مجازات مسئولین حادثه را داد اما درباره تنبیه و مجازات سازمان هایی را که این افراد به آنها تعلق داشتند، اشاره ای نکرد. کاملاً معلوم بود، سازمانی که قاسم در نظر دارد، همانا حزب کمونیست عراق است. چنانکه ذکر شد، حزب کمونیست عراق با حزب دمکرات کردستان، رابطه نزدیکی برقرار ساخته بود و بنابراین از کردها حمایت می‌کرد و ملی‌گراهای ترکمن را در مورد خشنونت بعدی آنان، مقصر دانست (۳۹). رسانه های کنترل شده توسط حکومت نیز کمونیست ها را مقصر دانستند. به نحوی که قاسم به پاکسازی کابینه خود از وجود کمونیست ها و طرفداران آنان و سرکوب حزب کمونیست عراق پرداخت. علی رغم حمایت حزب کمونیست عراق از رژیم قاسم و اتحاد قاسم با حزب کمونیست عراق، قاسم همواره از مقاصد کمونیست های عراق، نگران بود. وی تنها برای تقویت موقعیت خود در داخل رژیم حاکم و تضعیف آنهائی که به عضویت عراق در جمهوری متحد عرب علاقمند بودند، به آنان تکیه کرد. با قتل عام کرکوک، قاسم راهی دیگر برای فاصله گرفتن از کمونیست ها و پاک‌سازی کمونیست های مشکوک از سیستم اداری حکومت و نیروهای مسلح یافت.

با وجود حمایت ملامصطفی از رژیم قاسم در ماه های اولیه اش، کردها درباره مسئله حمایت حزب دمکرات کردستان از حکومت جدید و افسران آزاد، هم عقیده نبودند. به عنوان مثال، ابراهیم احمد - دبیر کل حزب دمکرات کردستان - مخالف موضع ملامصطفی درباره عضویت عراق در جمهوری متحد عرب بود. ابراهیم احمد از عضویت عراق در جمهوری متحد عرب حمایت کرد زیرا تصور داشت که این امر، موقعیت بین المللی و عربی کشور را استحکام می بخشد و اعطای امتیازات به کردها را برای رهبران عراق آسان تر می سازد. اما به این امر به عنوان یک مبارزه بر سر ریاست وی بر حزب دمکرات کردستان

نگریسته می شد، به نحوی که ملا مصطفی، ابراهیم احمد را از پست خود در سال ۱۹۵۹ عزل کرد وحمزه عبدالله را جانشین وی ساخت (٤٠). در همان زمان، فعالین جناح چپگراتر در حزب دمکرات و کمیته مرکزی، آن حزب را به امضاء یک پیمان با حزب کمونیست عراق متقاعد کردند که به انتشار اعلامیه ای تفرقه انداز در مه سال ۱۹۵۹ انجامید. لحن و محتوی اعلامیه حاکی از آن بود که ملامصطفی در این سند دخالتی نداشته است. اعلامیه ماه مه سال ۱۹۵۹ حزب دمکرات کردستان، به سختی به موجودیت ساختارهای اجتماعی ارتجاعی در کردستان و کسانی که مسئول حفظ سیستم فئودالی هستند، حمله کرد.

ملامصطفی، به عنوان یک رئیس عشیره و زمین داری عمده، تردید داشت که گرایش به چپ حزب دمکرات کردستان، تعمیم مفاد برنامه اصلاحات ارضی سپتامبر سال ۱۹۵۸ را به کردستان برای حکومت، ممکن سازد. اصلاحات ارضی، گرچه برای دهقانان خوش آیند بود اما مورد لعن و تکفیر شیخ ها و خان ها وآغاها بود. آنان می دانستند که اصلاحات ارضی، اساس قدرت آنها را در میان دهقانان کرد تضعیف می کند. بنابراین امری غیر منتظره نبود که ملامصطفی و همتایانش به وسیله اعلامیه ماه مه از اوضاع آگاه شوند. تغییر در نظام اجاره داری زمین طبعاً بقای سیاسی آنها را تهدید می کرد. علاوه بر این, حمزه عبدالله, دبیر کل دست نشانده ملامصطفی در حزب دمکرات کردستان[1]، از نظر ملامصطفی، حامی شدید کمونیست ها بود. به همین سبب بارزانی در اوایل سال ۱۹۶۰، گروهی از حامیان خود را به مقر فرماندهی حزب دمکرات، برای عزل حمزه عبدالله فرستاد. در ماه اکتبر از بازگشت دوباره ابراهیم احمد و طرفداران وی به حزب، حسن استقبال شد و ملامصطفی انتخاب مجدد احمد ابراهیم را به عنوان دبیر کل حزب دمکرات کردستان، پذیرفت (٤١).

در واقع اقدامات ضد اصلاحاتی ملامصطفی با حمله ضد کمونیستی قاسم، همزمان شد. این امر به وی این امکان را داد که به پیشنهاد قاسم، به متحدان سابقش در اردوی کمونیست ها حمله کند، به این امید که رژیم قاسم نسبت به

---

[1]. بارزانی کمترین باور و اعتقادی به حزب و اصول حزبی و ... نداشت. به همین سبب، عزل و نسب آنی انجام می داد و همیشه می‌گفت: حزب، یعنی من! (ر.ک: خاطرات عیسی پژمان).

تقاضاهای خودمختاری کردها از سلطنت هاشمی بهتر و پاسخ گوتر و مسئولیت‌پذیرتر خواهد بود. رژیم قاسم، در طی سال‌های اول حکومت، اجازه شکوفائی ورونق فعالیت های فرهنگی کردها را صادر کرد و با قانونی نمودن حزب دمکرات کردستان در ژانویه سال ۱۹٦۰ و عودت دادن زمین های ملامصطفی که توسط سلطنت هاشمی، مصادره و به رهبران عشیره ای طرفدار سلطنت هاشمی داده شده بود، در حقیقت به ملامصطفی، نوعی پاداش داد(٤۲). قدرت رو به افزایش ملامصطفی و اتحاد با بغداد، به وی این امکان را داد تا حساب های قدیمی خود را با دیگر عشیره های کرد تسویه کند. «خصوصاً برادوست ها که در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹٤۰ حکومت عراق را در مبارزه علیه بارزانی حمایت کرده بودند» (٤۳). همچنین بسیاری از عشیره های کرد ضد حکومت، دشمن سرسخت بارزانی ها بودند. به عنوان مثال، عشیره زیباری به مدت نزدیک به یک قرن با بارزانی ها - عشیره همسایه - در حال جنگ و نزاع بودند.دیگر عشیره ها، همچون برادوست و سورچی، هنگامی که در سالهای ٤۰-۱۹۳۰ با کمک نمودن به حکومت از خطی مشی ملامصطفی روی برگرداندند، به دشمن بارزانی ها تبدیل شدند. چنانکه مارتین وان بروینسن [1] ذکر کرده، یک خط تقسیم کننده سنتی در جامعه کرد عراق بوده است که به صورت عشیره ای علیه حکومت جنگیده بود. به همان نحو سیاستمداران کرد شهری، بارها «علیه جریان اصلی کرد تغییر موضع دادند و تحت بهانه هائی که برای عشایر غیر عالقانه و غیر قابل پذیرش بود با حکومت مرکزی به توافق رسیدند. هر دو گروه، نسبت به گرایشات ذاتی خائنانه دیگری مظنون بود و در عین حال هر دو گروه، دلایل متقاعد کننده اندکی داشتند» (٤٤).

هنگامی که قدرت ملامصطفی - به بهای کاهش قدرت دیگر عشیره ها و نیروهای کرد در منطقه - افزایش یافت، روابط وی با قاسم به سردی گرایید. در سال ۱۹٦۰، هنگامی که ملامصطفی به ترور رقیب قدیمی خود - محمودخان،

---

[1]. Martin van Bruinessen

رئیس عشیره زیباری- موفق شد[1]، قاسم لازم دید که توازن سلطه و اقتدار ملامصطفی را در کردستان، از طریق ارائه سلاح به رقیبان او، بر هم زند. ملامصطفی، به منظور تغییر تقاضا از کرملین، برای تحت فشار قرار دادن قاسم جهت تغییر سیاست‌هایش به اتحاد شوروی سفر نمود، لکن این سفر سودی نداشت. در ماه مارس سال ۱۹٦۱ یک همکار کرد قاسم، به نام صادق میران به قتل رسید. حکومت، حزب دمکرات کردستان را به همدستی در قتل متهم کرد و ابراهیم احمد را به اتهام صدور دستور قتل میران دستگیر کرد. هر چند به خاطر فقدان مدرک مستدل، احمد بعداً از زندان آزاد شد، اما این دستگیری، نشانه‌ای برای حزب دمکرات کردستان بود که قاسم تصمیم به محدود کردن قدرت حزب گرفته است. در اواسط سال ۱۹٦۱، جنگ بین بارزانی‌ها و دو دشمن سنتی کرد، یعنی عشیره‌های سورچی و هرکی، تشدید شد. در سپتامبر، نیروهای ملامصطفی مناطقی همچون زاخو – که نسبتاً خارج از حوزه نفوذ آنها بود – را اشغال کردند. قاسم با بمباران روستای بارزان و آغاز نمودن اولین جنگ مهم کردستان عراق، تلافی کرد(٤٥). در ژوئیه سال ۱۹٦۱، هنگامی که ملامصطفی تقاضای اعطای خودمختاری واقعی را به کردها کرد، روابط بین وی و قاسم بیشتر به وخامت گرایید.

همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد، قانون اساسی جدید عراق، کردها را به عنوان شرکای مساوی اعراب به رسمیت شناخت و حقوق قومی و فرهنگی آنان را در داخل کشور عراق تضمین کرد و علاوه بر این حکومت، چندین نفر از کردها را به موقعیت بالای حکومتی منصوب کرد و اجازه پخش و انتشار مطالب کردی و تدریس زبان کردی را در مدارس داد. از این رو، حکومت عراق، تقاضاهای خودمختاری کامل سیاسی کردستان را نپذیرفت، زیرا بیم آن داشت که به هرج و مرج و ترغیب اکثریت شیعه عراق برای تقاضای حقوق یکسان با کردها و به تجزیه کشور بیانجامد. جنگ مجدد بین نیروهای عراقی و پیش

---

[1] – که البته بارزانی برای آرام کردن قضیه با حمایل دختر محمودخان، ازدواج می‌کند و مسعود بارزانی ثمره آن ازدواج است و هوشیار زیباری، دایی مسعود است.

مرگه‌های ملامصطفی شروع شد [1] و به طور متناوب تا سال ۱۹۶۳، یعنی هنگامی که موافقت‌نامه آتش بس امضاء شد، این جنگ دو طرفه ادامه یافت (٤٦). حزب دمکرات کردستان، بعد از قطع رابطه با قاسم، درصدد ایجاد اتحاد با دیگر گروه‌های اپوزیسیون و مخالف در عراق برآمد. حامیان سابق آنها – کمونیست‌ها – دیگر عاملی پایدار و منسجم به نظر نمی‌رسیدند و به نظر می‌آمد که بعثی‌ها و دیگر ناسیونالیست‌ها تنها آلترناتیو و یا نوعی جایگزین باشند.

اما نه بعثی‌ها و نه دیگر ملی‌گراها نسبت به آرمان کردها هیچ تعهدی نداده بودند و علاقمند به اعتلای آرمانی به جز آرمان اتحاد و ملی‌گراها عرب نبودند. دسته‌ای از رقیبان قاسم، در بین گروه افسران آزاد با حزب دمکرات کردستان تماس گرفتند و به آنان را در صورت غلبه و پیروزی بر قاسم، وعده آتش بس داد(٤٧). حزب دمکرات کردستان در نوامبر سال ۱۹۶۲ پیشنهاد ایجاد نیروی مشترک برای سرنگونی قاسم به کمونیست‌ها را ارائه داده بود اما حزب کمونیست عراق این پیشنهاد را نپذیرفت. کمونیست‌ها فکر نمی‌کردند که ائتلاف و اتحاد حزب کمونیست و حزب دمکرات برای انجام یک مبارزه معتبر و اساسی علیه حکمروائی قاسم، با توجه به اینکه شمار زیادی از افسران طرفدار کمونیست و طرفداران آنان اخیراً توسط قاسم پاکسازی شده بودند، قوی و محکم باشد. حزب دمکرات کردستان تغییر موضع داد و به پیروانش دستور داد که از بعثی‌ها، به امید کمک به آنها در سرنگونی حکومت، حمایت کنند(٤٨). حزب کمونیست عراق که از یک کودتای محتمل قریب الوقوع و موفقیت‌آمیز بیم داشت، بیانیه‌ای منتشر کرد و به خاطر گرفتن وضع دفاعی علیه فعالیت‌های مأموران امپریالیست‌ها در نیروهای مسلح و ادارات حکومتی، به قاسم هشدار داد. آنان همچنین از قاسم خواستند که یک تسویه و پاکسازی فوری و گسترده را در ارتش انجام دهد.

گرچه کمونیست‌ها اطلاعاتی دقیق درباره کودتای در شرف وقوع نداشتند، اما از توده‌های مردم خواستند که هشیار و آماده واکنش به این تهدید باشند(٤٩). پیش‌بینی حزب کمونیست عراق در مورد کودتای نظامی در فوریه سال ۱۹۶۳،

---

[1] – که عملیات مخفی ساواک ایران بود.

هنگامی که رژیم قاسم از طریق یک کودتا خشونت‌آمیز سرنگون شد، به واقعیت پیوست. دوره زمانی بین پایان ماه عسل قاسم با حزب دمکرات کردستان در سال ۱۹٦۱ و سرنگونی رژیم وی، شاهد جنگ بیرحمانه‌ای بین کردها و نیروهای حکومت عراق بود که به واسطه دوره‌های کوتاه مذاکرات قطع می‌شد(۵۰). در سال ۱۹٦۳، پیش مرگه‌های ملامصطفی تلفات سنگینی به نیروهای عراقی وارد آوردند و در محدود کردن دشمنان اصلی کرد خود و طرفدار بغداد، موفق بودند.

تاکتیک‌های چریکی ملامصطفی در منطقه کوهستانی کردستان، نیروهای نظامی قاسم را فرسوده کرد(۵۱). در نتیجه در ژانویه سال ۱۹٦۳، دو طرف جنگ بر امضاء پیمان آتش‌بس موافقت نمودند، آتش‌بس و صلحی که بیشتر برای تقلیل فشار بر قاسم بود که می‌خواست خود را از باتلاق کردستان رها سازد و بر خنثی ساختن و عقیم کردن دشمنانش در میان بعثی‌ها و ناصری‌ها و دیگر گروه‌های ملی‌گرا تمرکز کند(۵۲).

• اولین رژیم بعثی

مدت کوتاهی پس از آتش بس در ۸ فوریه سال ۱۹٦۳، حکومت قاسم توسط بعثی‌ها سرنگون شد. حزب بعث بعد از تصرف قدرت و تیرباران قاسم، یک حکومت سراسر وحشت را علیه دشمنانشان - خصوصاً حزب کمونیست و افراد متهم به هواداری از آن - شروع کردند و مخالفان را ترور می‌کرد. بعثی‌ها پیشنهاد ملامصطفی را برای متارکه موقت جنگ پذیرفتند، آنهم به منظور استفاده از مسئله کرد، که تا مدتی آن را به تعویض بیاندازند به نحوی که فرصت مناسبی به دست آید تا بر سیاست‌های فوری آنها یعنی حذف فیزیکی رقیبان اصلی‌شان، تمرکز کنند. بین پنج تا هفت هزار کمونیست، توسط رژیم جدید بر سر مسئله روزهای اول فوریه ۱۹٦۳، اعدام شدند(۵۳). تنها در بغداد، میزان کشته‌ها به ۱۵۰۰ نفر رسید. بسیاری از این اعدام‌ها توسط گارد ملی یا تحت نظارت گارد ملی — یعنی نیروی شبه نظامی بعثی- انجام می‌گرفت (۵٤) کمونیست‌ها از دسیسه بعثی‌ها برای انجام یک کودتا علیه حکومت قاسم آگاه بودند. اما آنان اقدامات عملی را برای محافظت خودشان انجام ندادند و نتوانستند در برابر قدرت و سرعتی که

بعثی‌ها آنها را جمع‌آوری کردند، اقدامات پیشگیرانه‌ای به عمل آورند. روشن بود که بعثی‌ها در یک لیست مفصل، نام کمونیست‌ها و هواداران آنها را قبل از تصرف قدرت، در اختیار داشتند. شاه حسین، پادشاه اردن، در یک مصاحبه تکان دهنده با محمدحسین هیکل، سردبیر روزنامه پرنفوذ الاهرام در قاهره، سازمان سیا را متهم کرد که با اعضای پرنفوذ و مقتدر حزب بعث در تماس بوده است و نام و آدرس‌های افراد متهم به کمونیست بودن را برای کودتاگران تهیه کرده است(۵۵). طبق گفته هانا باتاتو[1] اثبات صحت اظهاریه شاه حسین و اینکه چرا پادشاه طرفدار آمریکا، ایالات متحده را درگیر حمام خون در عراق می‌سازد، مشکل است. شاید او خواسته است که انتقاد از رژیم خودش را منحرف سازد که وی از سال ۱۹۵۷ در لیست حقوق‌بگیران سازمان سیا بوده است، آشکار نشود.

حکومت نظامیان بعثی، خود را شورای ملی رهبری انقلابی نامید و یک غیر بعثی به نام سرهنگ عبدالسلام عارف، را به عنوان رئیس جمهوری جدید عراق منصور کرد. اما عارف و یا هیچ فرد و گروه دیگری، موفقیتی در قبضه قدرت نداشت. جو سیاسی در کشور، همچنان به صورت هرج و مرج باقی ماند که این امر به سرنگونی رژیم در ماه نوامبر کمک کرد. در ۱۵ فوریه ۱۹۶۳، سرهنگ عارف خود را به درجه ارتشبدی ارتقاء داد و از کردها خواست که از رژیم وی حمایت کنند. در کابینه جدید، از ۲۱ کرسی، بعثی‌ها ۱۲ کرسی و کردها ۲ کرسی را به دست آوردند. وزارت کشاورزی به بابه علی، زمین‌دار عشیره برزنجی و پسر شیخ محمود برزنجی، داده شد، در حالی که سرتیپ فؤاد عارف به وزارت کشور منصوب شد. علی‌رغم صبر و مشاهده ملامصطفی در برابر رژیم جدید، گروه‌هایی وجود داشتند که اعطای فوری و گسترده امتیازات به کردها توسط بعثی‌ها را ، به عنوان نشانه تعهد آنها به مسئله کرد، تعبیر می‌کردند. برای مثال، کمیته دفاع از حقوق مردم کرد، سازمانی که مقر آن در لوزان سویس بود، در ۱۲ فوریه ۱۹۶۳ بیانیه‌ای صادر کرد و خواستار آن شد که روابط کرد و عرب در عراق براساس استقرار یک «حکومت خودمختار کُرد، با تخلیه سرزمین کُردها

---

1 - Hanna Batatu

توسط نیروهای عراقی و یک تقسیم مساوی عایدات کشور، خصوصاً امتیازات نفتی بین کُردها و عرب‌ها» باشد(۵۷). اما ملامصطفی تصور می‌کرد که چنین خواسته‌های افراطی، چشم‌اندازهای مذاکرات در شرف وقوع را، بین حزب دمکرات کردستان و حکومت به خطر خواهد انداخت و از این بیانیه فاصله گرفت.

کمیت مرکزی حزب دمکرات، جلال طالبانی را به عنوان مذاکره کننده اصلی در گفتگوها که در ۱۹ فوریه ۱۹٦۳ شروع شد، منصوب کرد. دو روز بعد، طالبانی و همتای عراقی وی، برای شرکت در مراسم یادبود تشکیل جمهوری متحد عرب، رهسپار قاهره شدند. در مصر جمال عبدالناصر به جلال طالبانی وعده داد که وی بر عراق، برای اعطای امتیازات فرهنگی به کردها، فشار وارد خواهد ساخت، اما گفت که نمی‌تواند از خودمختاری کامل کردها حمایت کند. دو طرف، بعد از بازگشت از قاهره، گفتگوها را با اشتیاق زیادی از سر گرفتند، اما بر سر مسئله خودمختاری و معنی دقیق عنوان تمرکززدائی مشکل و مساله‌ای به وجود آمد. طالبانی در کنفرانس مطبوعاتی، که در ۲۸ فوریه، برگزار شد با حالتی عبوس و افسرده روشن ساخت که موفقیت آتش بس و صلح بین حکومت و حزب دمکرات به تمایل حکومت برای اعطای خودمختاری کامل به کردها در تمام زمینه‌ها، به جز سیاست خارجی و مسایل دفاعی، بستگی خواهد داشت(۵۸). در ۱۰ مارس، شورای ملی رهبری انقلابی اعلام داشت که توافقی حاصل شده است و حکومت، آماده اعطای خودمختاری به کردها در چهارچوب کشور عراق است. بنا به گفته معاون نخست‌وزیر عراق، علی صالح سعدی، این توافق به کردها امکان می‌دهد که حکومت خود را بر نهادهای اجتماعی و سیاسی داخلی گسترش دهند، در حالی که برای مسایل خارجی و اقتصادی و نظامی، وابستگی خود را به حکومت مرکزی حفظ خواهند کرد (۵۹)، و کمیته‌ای مشترک از نمایندگان کردها و مقامات حکومت برای انجام دادن جزئیات تشکیل خواهد شد.

در جریان مذاکرات، خبر طرح پیشنهادی فدراسیون عراق و سوریه، کردها را آشفته کرد و آنان بیم داشتند که در چنین فدراسیونی، کردها درصد کوچکی از

کل جمعیت کشور را تشکیل دهند و موضع چانه‌زنی آنها اساساً تضعیف خواهد شد. هر چند حتی ادغام سوریه و عراق، هیچگاه رخ نداد اما کردها به افزایش تقاضاهای خود پرداختند. برای مثال، پافشاری کردند که استان خودمختار کردستان، بایستی شامل اربیل، سلیمانیه، کرکوک و آن قسمتهائی از موصل و دیاله باشد که در آنجا کردها دارای اکثریت هستند اما این امر برای حکومت غیر قابل پذیرش بود، زیرا تعداد مهمی از میادین نفتی را تحت کنترل کردها قرار می‌داد و ثبات اقتصادی عراق را از بین می‌برد. کردها، همچنین تقاضا کردند که یک معاون رئیس جمهور و معاون فرمانده کل قوا از بین کردها منصوب شوند و اینکه یک سوم از پست‌های حکومت مرکزی به کردها اختصاص داده شود و به کردها موقعیت‌های دارای امتیاز در وزارت‌خانه‌های دفاع و خارجه اعطا شود. عارف، کردها را به مذاکره با نیات بد و منفی، متهم کرد و موضع‌گیری سختی داشت. اکنون مذاکره کننده‌گان حکومت، می‌گفتند که آنها تنها امتیازات زبان کردی را اعطاء خواهند کرد و درباره مسئله دیگری با حزب دمکرات کردستان به توافق نخواهند رسید. این امر دو طرف را نه در وضعیت انتخاب واقع گرایانه و شاید در وضعیت از سرگیری جنگ مجدد، قرار دارد.

در اواخر ماه مه عارف جمع زیادی از ارتش عراق را در پیش‌بینی یک جنگ مهم با کردها به تمام کشور اعزام کرد. درست قبل از شروع جنگ تمام عیار در ماه ژوئن، عارف اولتیماتومی را صادر کرد و حزب دمکرات کردستان را به خواستار بودن شرایط ناممکن و اجتناب ناپذیر کردن جنگ، متهم ساخت. وی اتحاد شوروی را در تحریک حزب دمکرات طرفدار کمونیسم مقصر شناخت و ایالات متحده و جمهوری متحد عرب و اسرائیل و جمهوری خلق چین را به دادن اسلحه و پشتیبانی از کردها، متهم کرد(٦٠). هنگامی که جنگ شروع شد، شورای ملی رهبری انقلابی درصدد برآمد از خدمات عشیره‌های کرد ضد بارزانی بهره بگیرد. در اکتبر ١٩٦٤، عشیره‌های شرفی، زیباری، برادوست، براتی و هرکی، چند هزار جنگجو را در حمایت از نیروهای حکومت، سازمان‌دهی کرده بودند. به علاوه، عراقی‌ها یک تیپ نامنظم را به نام صلاح‌الدین ایوبی، به منظور دیگری علیه نیروهای ملامصطفی در کوه‌ها، سازمان دادند. قرار بود که این تیپ از

کردهای جدا شده از عشیره‌ها و عرب‌هائی از موصل و منطقه جبل حمرین [۱] ترکیب شود اما مشارکت کردها ناچیز و جزئی بود(٦١). کردها بار دیگر مهارت و لیاقت خود را در جنگ با نیروهای عراقی ثابت کردند و تلفات سنگینی را به آنان وارد ساختند. این امر، همراه با شرایط وخیم اقتصادی و سیاسی در عراق، به توطئه‌چینی عارف با گروهی از افسران غیر بعثی برای سرنگونی حکومت در ۱۸ نوامبر ۱۹٦۳ منجر شد و عارف، حاکم عراق شد.

• غیر بعثی‌ها و کردها

بعد از سقوط حکومت بعثی، ملامصطفی برای عارف به منظور آتش بس، پیامی ارسال کرد. عارف که برای تحکیم قدرتش به زمان نیاز داشت و می‌خواست توجهش را بر سرکوب رقیبان بعثی خود متمرکز کند و به همین ترتیب مشتاقانه به پیشنهاد ملامصطفی جواب مثبت داد و در ۱۰ فوریه ۱۹٦٤، آتش بس اجرا شد. وی سپس به پنج هزار نفر افراد سوری جزو نیروی ضربت اضطراری، که برای جنگیدن به میان نیروهای عراقی فرستاده شده بودند، دستور داد که کشور عراق را ترک کنند و نیز عارف قصد حکومت خود برای انحلال شبه نظامیان نامنظم و نیروهای کرد ضد بارزانی اعلام داشت که در دو ماه آخر رژیم بعث گردآوری شده بودند. بالاخره حکومت بعد از اعلام آتش‌بس محاصره منطقه کردستان را برداشت.

اعلام و آغاز آتش‌بس در بین ملامصطفی و عارف برای بسیاری از اعضای دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان، امری کاملاً غیر منتظره بود و سبب ایجاد شکاف در رهبری حزب شد. اعضای سرخورده دفتر سیاسی حزب به مذاکرات ملامصطفی با عارف، که بدون تصویب حزب دمکرات انجام گرفته بود، اعتراض کردند و تصور داشتند که وی به اهداف خودمختاری کردستان - که به خاطر آن می‌جنگیدند - خیانت کرده است. در نتیجه دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان که توسط ابراهیم احمد، جلال طالبانی، نوری احمد طه (سرهنگ دوم) و عمر مصطفی رهبری می‌شد، سندی منتشر کرد که در آن از ملامصطفی انتقاد شده بود

---

[1] - Jabal hamrin

و اعلام داشت که ادامه عملیات نظامی علیه حکومت تا کسب خودمختاری کردستان ضرورت دارد. ملامصطفی بیشتر به بازسازی مدارس و جاده‌ها و شهرها علاقمند بود که اکثراً در جنگ با نیروهای عراقی کاملاً تخریب شده بودند و احساس می‌کرد که تقاضاهای خودمختاری کردها بایستی ملایم‌تر شود تا زیر ساخت اجتماعی و بستر اقتصادی کردستان فراهم شود. اختلاف داخلی، کل ساختار حزب را تهدید می‌کرد و به زد و خورد در بین نیروهای کرد وفادار به ملامصطفی و نیروهائی که از عقاید مخالف در حزب دمکرات حمایت می‌نمودند، منجر شد. حکومت، «نیروی نظامی اضطراری» را جهت حمایت از ملامصطفی به منطقه اعزام کرد و حزب دمکرات کردستان در مقابل به انکار رهبری ملامصطفی پرداخت و وی را به «خائن بودن نسبت به ملت کرد و خودفروشی به رژیم عراق» متهم کرد. این اختلاف حاکی از بیماری وخیم تری بود که جنبش کرد به آن مبتلا شده بود.

بورژوازی شهری و چپگرایان که بر رهبری حزب دمکرات سلطه داشتند، رابطه‌ای پریشان با رهبران، عشیره‌ای – فئودال مانند ملامصطفی برقرار کرده بودند. آنها رهبری وی را به خاطر سازگاری ایدئولوژی نپذیرفتند، بلکه صرفاً بدین خاطر که در کسب اعتماد و وفاداری اکثر عشیره‌های اصلی کرد و چهره‌های سرشناس در میان کردها بود، آن را به عنوان رهبر حزب پذیرفته بودند. بدون حضور بارز ملامصطفی به نظر نمی‌رسید که حزب دمکرات کردستان بتواند در برابر حملات سخت عراق مقاومت کند. شیخ احمد، برادر بزرگتر ملامصطفی، برای آشتی دادن افراد مخالف در حزب دمکرات کردستان با برادرش سخن گفت، اما مداخله وی نتیجه‌ای نداشت و جنگ برادرکشی بین کردها ادامه یافت. آتش‌بس ماه فوریه ۱۹٦٤، بین ملامصطفی و عارف تا آوریل ۱۹٦٥ باقی ماند. سپس به علت فشارهای داخلی از طرف حزب دمکرات و به علت اینکه قانون اساسی ۱۹٦٤ عراق تساوی بین کردها و عرب‌ها را به رسمیت نشناخت، متارکه موقت جنگ هم پایان یافت(٦۳).

علاوه بر این، به علت شکاف در صفوف حزب دمکرات کردستان، عارف احساس کرد که دیگر نیازی نیست تا به ملامصطفی امتیازاتی داده شود. در

آوریل ۱۹٦٥، ارتش عراق برای استقرار مجدد اقتدار حکومت در منطقه کردستان به شمال فرستاده شد و ملامصطفی چاره عملی و واقعی به جز از سرگیری جنگ نداشت.[1]

ملامصطفی در برابر جنگ با یک نیروی فراگیر پنجاه هزار نفری، مقادیر زیادی سلاح را از طرف حکومت ایران دریافت کرد که عارف وی را متهم کرد که به نوعی آلت دست یا عروسک کوکی دست شاه ایران و دشمن عراق است. مخالفان او ، در حزب دمکرات کردستان هم از موقعیت استفاده کردند و با عارف به نوعی سازش موقت رسیدند، آنان همچنین به جنگ عشیره‌ای ضد بارزانی همراه با نیروهای حکومت علیه پیش مرگه‌های ملامصطفی، کمک کردند و جنگ سختی تا اواسط آوریل سال ۱۹٦٦ ادامه یافت. در ۱۳ آوریل عبدالسلام عارف در سقوط هلی‌کوپتر، کشته شد و برادر وی ژنرال عبدالرحمن عارف به عنوان فرمانده کل قوا، جنشین وی شد. عبدالرحمن عارف با به عهده گرفتن ریاست جمهوری، بیانیه‌ای صادر و اعلام کرد که تحت ریاست دولت، بالاخره به کردها خودگردانی اعطاء خواهد شد. هر چند وی عنوان خودمختاری را به کار نبرد اما گفت که حفظ هویت ملی، زبان و سنت‌های کردها تضمین خواهد شد(٦٤).

ملامصطفی پیشنهاد یک آتش بس را صادر کرد. وی با آگاهی از اینکه جلال طالبانی، یکی از رقیبان وی و عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان، درصدد مذاکره جداگانه صلح با عبدالرحمان عارف است، مشتاق از سرگیری مذاکرات با حکومت بود. از این رو هنگامی که نخست‌وزیر عراق، عبدالرحمان البزاز، یک طرح صلح ۱۲ ماده‌ای را در ۲۹ ژوئن ۱۹٦٤، پیشنهاد داد، ملامصطفی علی‌رغم عدم اطمینان و بدگمانی به دولت، آن را پذیرفت. بزاز، نخست وزیر و یکی از مقامات بلندپایه عراق بود که علاقه ای واقعی به حل مسئله کردستان داشت و عقیده‌اش بر آن بود که تا زمانی که مشکل کردها حل نشده است، عراق قادر نخواهد بود که به عنوان یک کشور با ثبات و موفق ظاهر شود. هر چند بزاز

[1] – که البته بنا به دستور ساواک بود و این ایام تقریباً برابر با خردادماه سال ۱۳٤٤ بود که در ایران دولت عباس هویدا در راس کار بود

به مدت کافی در قدرت باقی نماند تا نقشه‌ای را در مورد کردها عملی کند، اما این نقشه چهارچوبی را مشخص کرد که در داخل آن بسیاری از ابتکارات صلح در کردستان تعیین شده بود. طرح صلح بزاز از لحاظ محتوی و دامنه افراطی بودن، اصل خودمختاری کردها را پذیرفته بود. این طرح خواستار «استفاده از زبان کردی به عنوان زبان رسمی حکومت محلی و آموزش در مدارس، آزادی تمام زندانیان سیاسی کرد، اجرای یک عفو عمومی برای جنگجویان علیه حکومت مرکزی، انتخابات آزاد برای مجلس قانونگذاری کُردها و استفاده از نیروهای کرد برای رعایت قانون داخلی و نظم و امنیت» بود(٦٥).

عزل بزاز از نخست‌وزیری و جانشین نمودن ناجی طالب در اوت ١٩٦٦، بر چشم‌انداز و افق صلح عراق و کردستان، ضربه‌ای ناگهانی وارد ساخت. ناجی طالب برخلاف سلف خود، دیدگاه مثبتی نسبت به ملامصطفی نداشت و به اعطای حقوق خودمختاری گسترده به کردها هم علاقه‌ای نداشت مبادا که به قطبی شدن فرقه‌ای و احتمالاً تجزیه عراق بیانجامد(٦٦). با این حال ملامصطفی و عارف در اکتبر ١٩٦٦، به منظور تلاش برای راه اندازی مجدد مذاکرات معوق و مسکوت مانده، مجدداً ملاقات کردند. اما، مخالفت با اجرای طرح صلح بزاز از جانب اعضای حکومت عبدالرحمن عارف، خصوصاً آنهائی که در ارتش بودند، تلاش‌های عبدالرحمن عارف را برای نجات صلح و برقراری آن عقیم ساخت. در این بین، ملامصطفی موقعیت خود را در کردستان با یاری و حمایت حکومت ایران و کمک‌های اسرائیل[1]، که از طریق ایران به کردستان عراق سرازیر می‌شد، تحکیم بخشید.

• دومین رژیم بعثی و قیام مسلحانه در کردستان

در ژوئیه ١٩٦٨، یک کودتای دیگر بعثی، حکومت عبدالرحمن عارف را سرنگون کرد. این کودتا بعثی‌ها را بعد از دوره صدارت کوتاه‌شان در سال ١٩٦٣– که به واسطه کودتای عبدالسلام عارف علیه آنها به پایان رسیده بود –

---

[1] – ساواک و موساد

دوباره به قدرت رسانید. کودتای ژوئیه ۱۹٦۸ دارای دو مرحله بود، در ۱۷ ژوئیه افسران بعثی با همکاری غیر بعثی‌ها، عبدالرحمن عارف را سرنگون ساختند و در ۳۰ ژوئیه، یک کودتا در بین کودتای دیگر صورت گرفت و آن هم هنگامی بود که بعثی‌ها، غیر بعثی‌ها را از صفوف خود، پاکسازی می‌کردند. برخلاف تصور عمومی در این دو مرحله، بعثی‌ها عمدتاً با حیله به جای زور بر اوضاع مسلط شدند(٦۷). گروه ابراهیم احمد و طالبانی در حزب دمکرات کردستان، از سقوط عارف حمایت کرد و این امر آشکارا برخی کمک‌های پشتیبانی را برای بعثی‌ها فراهم کرد و همچنین ملامصطفی از کودتا استقبال کرد. هر چند رفتار وی نسبت به رژیم جدید، براساس تجربه‌اش در مورد اولین حکومت بعثی در سال ۱۹٦۳، همچنان محتاطانه و محافظه‌کار باقی ماند.

دومین رژیم بعثی، از طریق وارد کردن نمایندگانی از گروه مختلف سیاسی و قومی در کابینه درصدد گسترش پایگاه حامی خود برآمد. برای مثال به چهار کرد، موقعیت‌ها و مقام‌هائی در کابینه داده شد. محسن دزه‌ئی[1]، نماینده شخص ملامصطفی و وزیر بازسازی شمال کردستان شد و دیگر کردها در کابینه، شامل مصلح نقشبندی (وزیر دادگستری)، عبدالله نقشبندی (وزیر اقتصاد) و احسان شیرزاد (وزیر کار و مسکن) بودند و شورای ۱۵ نفره رهبری انقلابی که به عنوان نهاد حاکم و بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در کشور توسط بعثی‌ها ایجاد شده بود، تحت سلطه عرب‌های سنی قرار داشت، هر چند عبدالکریم شیخلی[2] - کرد عرب شده اما اصالتاً اهل سلیمانیه - جزو آن بود.

در سوم اوت ۱۹٦۸، رئیس جمهور جدید کشور، ژنرال حسن البکر و شورای رهبری انقلابی حاکم بر عراق، اعلام کردند که آماده بحث درباره مشکل کردها براساس طرح دوازده ماده‌ای مذاکره شده با رژیم سابق هستند. در چهارم اوت، شورای ملی رهبری انقلابی اعلام کرد که به عنوان نشانه حسن نیت حکومت، خودمختاری فرهنگی و زبانی را در صورت امکان و هرچه زودتر اجرا خواهد کرد. در پنجم اوت، حکومت یک عفو عمومی را برای تمام کردها، شامل فراریان

1 - Mohsen Diza'i
2 - Abdul Karim Shaikhli

از ارتش و پلیس اعلام کرد. علاوه بر این اعلام عفو، حکومت نشان داد که دیگر لازم نیست که فراری‌ها، سلاح‌های خود را به عنوان شرط پذیرش عفو، تسلیم کنند(٦٨).

هنگامی که گفتگوها بین حکومت و ملامصطفی در جریان بود، حکومت البکر اصرار بر آن داشت که جلال طالبانی هم سطح با ملامصطفی در همه گفتگوهای مربوط به خودمختاری کردها – به نحوی که تمام دسته‌های حزب دمکرات نمایندگی شوند – وارد شود. طالبانی، مدت کمی قبل از آن، رابطه‌ای صمیمی با حکومت بعث برقرار کرده بود و شاید شورای ملی رهبری انقلابی می‌خواست از جلال طالبانی به عنوان یک وزنه تعادل در مقابل ملامصطفی استفاده نماید. اما ملامصطفی پافشاری شورای ملی رهبری انقلابی را در وارد کردن طالبانی به جلسه مذاکرات را به عنوان تلاشی برای تضعیف موقعیت او در مذاکرات تعبیر کرد. به دنبال این شروع بد یُمن، یک رشته زد و خوردهای مختصر در سپتامبر و اکتبر ۱۹٦٨ بین پیش‌مرگه‌های ملامصطفی و آنهائی که به گروه ابراهیم احمد و طالبانی در حزب دمکرات وفادار بودند، رخ داد. هر چند موفقیت نیروهای ملامصطفی بسیار بیشتر بود اما گروه طالبانی به واسطه ارائه حمایت هوائی رژیم بعثی، موفق به در دست گرفتن بعضی مناطق در کردستان شدند. در نوامبر، نیروی هوائی عراق چندین روستای تحت کنترل ملامصطفی را بمباران کرد که ملامصطفی وادار به فرستادن یادداشتی به سازمان ملل متحد شد و خواستار تعیین یک میانجی توسط سازمان ملل متحد برای جلوگیری از جنایت و خیانت در کردستان شد(٦٩).

اما هنگامی که روشن شد که جلال طالبانی در آخرین مرحله جنگ، همراه و حامی نیروهای حکومت بوده است، سازمان ملل متحد دیگر هیچ شخص میانجی را به کردستان نفرستاد. در اوایل ژانویه ۱۹٦۹، دوازده تیپ عراق – بالغ بر شصت هزار نفر – به کردستان اعزام شدند. هر چند این ماموریت به سبب هوای سرد زمستان و تلفات سنگین از دو طرف، بعد از چند هفته عقیم ماند اما عراقی‌ها مناطق وسیعی از سلیمانیه تا رواندوز در شمال را تصرف کردند و به نیروهای جلال طالبانی اجازه دادند تا مناطق مشخصی را که ارتش عراق آزاد

ساخته بود اشغال کنند. در چهارم فوریه، البکر به طور غیر منتظره اعلام کرد که حکومت وی اکثر مواد طرح دوازده ماده‌ای را اجرا خواهد کرد و نیز وی مشتاق است که شمار فزاینده‌ای از برادران کرد با یک راه حل صلح‌آمیز - به عنوان نتیجه خطی مشی موردنظر حکومت مترقی - موافقت کنند(۷۰).

اما هیچ‌کس، حتی اعضای حکومت بکر، این امر را جدی نگرفت زیرا که هیچ اقدامی عملی برای اجرای مواد طرح انجام نشد. اقدام دیگر و غیر منتظره البکر، اعلامیه ۱۹ ژانویه ۱۹۶۹ وی، مبنی بر کشف یک توطئه بزرگ علیه رژیم بعث بود. علاوه بر اینکه شماری از سیاست‌مداران برجسته عراق و افسران نظامی در توطئه شریک شدند، البکر ساواک ایران و موساد اسرائیل و سازمان سیای آمریکا را به تلاش برای بی‌ثبات کردن عراق متهم کرد(۷۱). رژیم بکر در رابطه با مشارکت کردها در توطئه، ملامصطفی را مامور و آلت دست شاه ایران و سازمان‌های جاسوسی موساد اسرائیل و سیا دانست. چنانکه در گزارش ۱۹۷۶، در واقع ملامصطفی دریافت کننده کمک نظامی و مالی همه جانبه از طرف ایران بوده است و حکومت‌های اسرائیل و ایالات متحده هم کاملاً در برنامه انتقال محرمانه سلاح برای ملامصطفی از طریق رژیم شاه مشارکت داشته‌اند (۷۲).

رژیم بعث، حملات شفاهی خود را همراه با یک لشکرکشی بزرگ نظامی در اوت ۱۹۶۹، به منظور حمله به کردها در شمال عراق، ادامه داد. علی رغم موفقیت‌های محدود نظامی، این حمله، روستاهای کرد را دچار وحشت و توهم ساخت زیرا به طور اتفاقی، هدف حمله ارتش عراق قرار می‌گرفتند. هنگامی که مشخص شد راه حل نظامی در مورد مشکل کردستان فایده‌ای ندارد، حکومت البکر از سرگیری دوباره مذاکرات را به ملامصطفی پیشنهاد داد. و ملامصطفی نیز به این نتیجه رسید که ادامه جنگ برای غیر نظامیان کرد، امری فاجعه بار خواهد بود. مذاکرات در اواسط دسامبر سال ۱۹۶۹، شروع شد و به شیوه‌ای جدی تا مارس ۱۹۷۰ ادامه یافت و با انتشار بیانیه‌ای در مارس ۱۹۷۰ به اوج خود رسید. این بیانیه با طرح دوازده ماده‌ای بزاز تعدادی موضوع مشترک داشت اما در رابطه با شناسائی حقوق ملی کرد، از آن طرح نیز فراتر می‌رفت(۷۳).

بیانیه مارس در شکل نهایی خود به دامنه‌دارترین و وسیع ترین طرحی تبدیل شد که حکومت‌های عراق، برای سازش با آرزوی ملی کردها، با آن توافق کردند. این بیانیه به سه موضوع اصلی می‌پرداخت: خودمختاری، ساختار نهادهای حکومتی خودمختار و رابطه بین حکومت مرکزی و دولت خودمختار محلی (که به این مسایل در ۱۵ ماده پرداخته می‌شد) (۷٤). در توافق‌های گذشته بین کردها و حکومت مرکزی، عدم توافق بر تعریف عنوان خودمختاری، هر آنچه را که به دست آمده بود، به شدت تضعیف می‌کرد. چنانکه لی بوشهیت[1] در یادداشت‌هایش آورده است (۷۵) که «صحیح‌ترین ارزیابی درباره تعریف کردها از خودمختاری، آن است که این تعریف در طول سالیان دراز واکنش کردها برای سود جستن، از شانس‌های خود برای استقلال کامل و قابلیت و توانائی نظامی عراق برای حفظ اتحاد تغییر نموده است»(۷٦). بیانیه مارس تا حدی می‌خواست که رهبری کردها را به پذیرش عوامل و شاخص‌های ویژه‌ای برای خودمختاری وادار نماید. مواد اصلی بیانیه مارس عبارتند از: به رسمیت شناختن زبان کردی در مناطق دارای اکثریت جمعیت کرد، خودگردانی، انتصاب کردها به مناصب بلندپایه حکومت مرکزی، شامل معاون رئیس جمهور کرد، ایجاد واحدهای اداری ملی در مناطق کرد، کمک‌های مالی و دیگر کمک‌ها، برای بازگشت کردها به روستاهایشان، اجرای یک برنامه واقعی اصلاحات ارضی، اعتلای حقوق فرهنگی کردها و فرصت پیشرفت آموزشی، ایجاد آکادمی ادبیات کردی و دانشگاه کردی در سلیمانیه و اصلاح نمودن قانون اساسی برای شناسائی تساوی کردها و عرب‌ها در یک عراق دو ملتی.

علاوه بر آن بیانیه، شورشیان کرد را ملزم می‌دارد که سلاح‌های سنگین خود و تمام لوازم پخش برنامه‌های رادیویی مخفی را تحویل دهند و از انجام حمله مسلحانه علیه دولت مرکزی عراق، دست بردارند. کردها و حکومت عراق، اشتیاق زیادی به بیانیه مارس نشان دادند و در خلال سال ۱۹۷۰ بسیاری از مواد بیانیه، شامل گذراندن اصلاحیه قانون اساسی و انتصاب مقامات ارشد کرد در

1 - Lee buchhiet

پست اداری - هم در سطح استانی و هم در سطح ملی - اجرا شد و نیز حکومت، کارخانه جدیدی را در منطقه تاسیس کرد و سرعت انجام اصلاحات ارضی را بیشتر نمود. در ظرف چند ماه بازسازی بیمارستان‌ها و مدارس شروع شد و ۲۷۰۰ واحد مسکونی در منطقه ساخته یا بازسازی شد(۷۷).

علاوه بر مواد تصریح شده در توافقنامه که برای کردها رضایت‌بخش بود، انگیزه‌های دیگری برای حمایت مشتاقانه ملامصطفی از بیانیه وجود داشت. به علت توسعه روابط نزدیک گروه ابراهیم احمد و طالبانی در حزب دمکرات کردستان و حکومت بعث عراق، ملامصطفی بیم آن داشت که در غیاب کردها و حکومت مرکزی، بعثی‌ها برای مبارزه علیه وی، رقبای وی را یاری دهند. در واقع بعد از اینکه ملامصطفی توافقنامه را امضاء کرد، حکام بعثی به جدا کردن جلال طالبانی و ابراهیم احمد پرداختند. فعالیت‌های طالبانی به سرعت متوقف شد و ابراهیم احمد، بهانه معالجه طولانی مدت یک بیماری نامعلوم و نامشخص، عراق را به مقصد لندن ترک کرد و علاوه بر آن، وارد آمدن تلفات سنگین به کردها از سال ۱۹٦۱ در جنگ با عراق یک مسئولیت اخلاقی را به دوش ملامصطفی گذاشته بود تا به یافتن یک راه حل درست و منطقی جهت خروج از این باتلاق بیاندیشد. وی براساس تجربیات گذشته، می‌بایست دامنه امتیازات فرهنگی و اجتماعی سیاسی وعده داده شده به کردها را در بیانیه مارس با احتیاط می‌نگریست. با این حال، وی با پیشنهادی روبرو شده بود که دیگر نمی‌توانست از پذیرش آن خودداری کند.[1] همان گونه که ملامصطفی بعداً اظهار کرد که شما چگونه می‌توانید حتی خودگردانی را هم برای مردم کرد، نپذیرید؟»(۷۸).

حمایت و طرفداری از بیانیه ماه مارس، علی‌رغم شروع مبارک آن، از تابستان ۱۹۷۲ روند نزولی‌اش را پیمود تا محدوده عمل و شعاع عمل سیاسی و نظامی بیشتری داشته باشد. همان گونه که بعداً آشکار شد، ایالات متحده و اسرائیل و شاه ایران تا حدی مسئول تقاضاهای جدید ملامصطفی بودند. زیرا آنان به وی وعده دادند که حمایت‌های مالی و نظامی را از وی در عوض ادامه مبارزه او با

---

[1] - البته روس‌ها به وی اصرار داشتند.

حکومت بعث، افزایش خواهند دادند(۷۹). در زمانی که حکومت عراق نامزد نماینده حزب دمکرات کردستان - به نام حبیب محمد کریم - را به عنوان معاون رئیس جمهور نپذیرفت، دیگر انتخاب این امر به یک معضل مبدل شد. ظاهراً اصالت ایرانی حبیب محمد کریم وی، موجب ظن و گمان حکومت عراق شده بود و دو طرف نمی‌توانستند در مورد کاندیدای دیگری به توافق برسند(۸۰). اما مانع عمده بیانیه مارس و عامل بی‌اثر کننده اصلی آن، عدم موفقیت این بیانیه در تعیین دقیق مرزهای جغرافیائی منطقه‌ای بود که قرار بود شامل مفاد طرح خودمختار باشد. بیانیه معین کرده بود که در یک دوره چهار ساله — از ۱۱ مارس ۱۹۷٤- قوانین منطقه خودمختار، بایستی به مرور اجرا و وضع شوند. اما مرزهای منطقه خودمختار باید قبل از اینکه نهادهای حکومتی منطقه بتوانند ایجاد شوند و انتخابات لازم برگزار شود، مشخص باشند. طبق ماده چهارده بیانیه مارس، انجام سرشماری، مناطقی را که کردها در آن‌ها دارای اکثریت می‌باشند، مشخص خواهد کرد و منطقه خودمختار نیز شامل این مناطق خواهد بود. این سرشماری برای دسامبر ۱۹۷۱ برنامه‌ریزی شده بود اما ظاهراً با رضایت طرفین، تا بهار سال ۱۹۷۲ به نحوی که بتوان مقدمات انجام سرشماری را سازمان‌دهی کرد، به تعویق افتاد.

سرشماری برای بار دوم هم به تعویق افتاد، زیرا ملامصطفی به دلایلی فکر می‌کرد که نتایج سرشماری ممکن است در مناطق مشخصی نشان دهد که جمعیت کردها در اقلیت هستند. وی مصرانه بر این عقیده بود که کرکوک و دیگر مناطق نفت‌خیز در شمال، جزو منطقه خودمختار کردستان باشد. در حالی که از قبل معلوم بود که سرشماری در استان‌های اربیل و سلیمانیه و کرکوک به علت انتقال جمعیت در مقیاس زیاد، یک اکثریت آشکار کرد را نشان می‌دهد. اما ملامصطفی معتقد بود که سرشماری به طور واقعی، وجود کردها را در کرکوک منعکس نمی‌سازد. چنانکه وی تاکید کرد که «کرکوک بخشی از کردستان است. اگر سرشماری جمعیت نشان دهد که اکثریت ساکنین آن کرد نیستند، من آن را به رسمیت نخواهم شناخت، من در مقابل کردها، مسئولیت صرف‌نظر از کرکوک را نخواهم پذیرفت. این امر می‌تواند بعد از من رخ دهد» (۸۱) در این هنگام،

حکومت اصرار داشت که تنها نتایج یک سرشماری رسمی است که می‌تواند در تعیین اندازه جمعیت کرد در مناطق ویژه مورد استفاده و استناد قرار گیرد. گرچه این بن‌بست، منجربه قطع کامل گفتگوهای بین دو طرف نشد، اما به این ادراک در نزد حکومت عراق منتهی شد، که آنان در محدود کردن مذاکره با ملامصطفی و شامل نکردن دیگر دسته‌های کرد در مذاکرات اشتباه کرده‌اند. علاوه بر آن، شمار فزاینده‌ای از عراقی‌ها، منطقی بودن کاهش حضور عراق را در منطقه خودمختار پیشنهادی را، به چالش کشیدند که مبادا این امر به مبارزه بیشتر کردها با اقتدار دولت منجر شود(۸۲).

چنین بن بستی، همچنین موجب قطب‌بندی بیشتر در اردوگاه کردها شد. به عنوان مثال، بعضی از اعضای برجسته حزب دمکرات، شامل پسر بزرگ ملامصطفی – به نام عبیدالله و عزیز و هاشم عقراوی – از وی جدا شدند و او را به دیکتاتور بودن، کله‌شقی، یکدندگی و همکاری با شاه ایران و ساواک، موساد اسرائیل و سازمان سیا، متهم کردند. علی‌رغم این تهمت‌ها، شک اندکی وجود داشت که هنوز ملامصطفی بزرگترین نیروی کرد را فرماندهی کند و مسلط‌ترین چهره کرد در عراق باقی بماند. در واقع وزیران کرد در کابینه عراق، به منظور نشان دادن اتحادشان به یک‌باره پست‌های خود را در فوریه ۱۹۷٤ ترک کردند و به منظور پیوستن به ملامصطفی از بغداد، خارج شدند. حکومت با جایگزین نمودن آنها با گروه سه نفری عزیز و هاشم عقراوی و عبیدالله، به این اقدام واکنش نشان داد. دو نفر کرد دیگر به نام عبدالله اسماعیل و عبدل ستار طاهر شریف به این سه نفر پیوسته و «حزب» انقلابی کرد بعثی را در اوایل ۱۹۷٤ بنیان‌گذاری کردند. تعریب یا عربی کردن مناطق کردنشین توسط رژیم بعث که از طریق مقاومت کردها با آن مخالفت می شد برای نزدیکی کردها و عراق غیر سودمند بود و به از بین رفتن بیانیه مارس کمک کرد.

هر چند که روند تعریب یا عربی کردن به قبل از حکومت بعث باز می‌گردد و در حقیقت بعد از ایجاد عراق به عنوان یک دولت و کشور توسط انگلیس در سال ۱۹۲۱ شروع شد. قبل از سال ۱۹۲۱ آموزش، تحت سلطه مقامات مذهبی بود و کودکان براساس نسب مذهبی‌شان در مدارس، حضور می‌یافتند. در حالی

که کودکان مسیحی و یهودی به مدارس مذهبی خود می‌رفتند و کودکان مسلمان راهی مدرسه، موسسه و مؤسسه‌های سنتی که توسط روحانیون مسلمان اداره می‌شدند، می‌شدند. در مدرسه‌های مسلمانان بر تدریس قرآن و جهانی بودن اسلام تاکید می‌شد که با خصوصیت قومی در تضاد بود. بعد از سال ۱۹۲۱، تحت نظارت و هدایت انگلستان، دوره تحصیلات آموزشی اندک اندک تغییر یافت و در آن، بر آموزش تاریخ عرب بیش از تاریخ امپراطوری مسلمان عثمانی تاکید شد. در واقع بر زبان و فرهنگ عرب، با هدف اصلی تزریق احساس ملی‌گرایی عرب به افکار و قلب کودکان مدرسه‌ای، بیش از حد تأکید شد. محصول این نظام آموزشی، حذف مطالعه زبان و فرهنگ کردی، به عنوان بخشی مهم از جامعه عراق بود. بنابراین سیستم آموزشی تحت اداره حکومت، نه تنها بر مطالعه زبان و فرهنگ عرب، به بهای دیگر موضوعات، بیش از حد تاکید کرد و همچنین به افسانه تجانس قومی و منطقه‌ای در عراق کمک نمود(۸۳). علاوه بر آن، کردها احساس کردند که آنان سهمی مساوی را از بودجه آموزشی کل عراق دریافت نمی دارند. در سال ۱۹۲۶، تنها بیست و پنج مدرسه ابتدائی در مناطق کردنشین وجود داشت که شانزده واحد از آنها از زبان کردی و عربی برای آموزش استفاده می‌کردند و مدارس کردستان، نمایانگر دو درصد از کل مدارس ابتدائی کشور عراق بود. مقامات قدیم بریتانیائی عقیده داشتند که لازم است به آموزش زبان عربی در مدارس ابتدائی کردستان تاکید شود، زیرا زبان کردی، پایه و اساس بسیار ضعیف و محدودی برای تعلیم و تربیت متوسطه و عالی دارد(۸۴).

بعد از پایان قیومیت انگلستان و ظهور حاکمیت عراق، مجدداً بر ارائه فرصت‌های آموزشی برای تمام شهروندان عراقی تاکید شد. بدون توجه به اصلیت قومی و مذهبی آنان. با این حال تا سال ۱۹۵۷، یک سال قبل از سقوط پادشاهی هاشمی، کتابهای کردی برای مدارس ابتدائی در منطقه غیر قابل دستیابی بود. غفلت و عدم توجه به نیازهای تعلیم و تربیتی کردها، محرک اصلی قیام‌های سال ۱۹۴۳ بود (۸۵). این امر حکومت پادشاهی را به صدور اعلامیه‌هائی در مورد وعده‌های بیشتر تأسیس مدارس و کتب کردی زبان برای کردها برانگیخت

اما نمی‌شد صداقت حکومت را آزمود، چنانکه با مبارزات فزاینده داخلی روبرو و به سقوط آن در ۱۹۵۸ منجر شد. هر از چند گاهی در حکومت‌های مختلف جمهوری، تلاش‌هائی برای سازگار شدن با نیازهای زبانی کردها به عمل آمد. در سال ۱۹٦۰ رژیم قاسم با جنجال زیاد یک دفتر عمومی مدیریت مطالعات کردها را تأسیس کرد. طرح ۱۲ ماده‌ای بزاز در ۱۹٦٦ و بیانیه مارس ۱۹۷۰ شامل موارد گسترده‌ای برای پرداختن به نیازهای زبانی و فرهنگی کردها بودند.

اما موانع سیاسی از اجرای هرگونه رفرم آموزشی واقعی در مناطق کُرد جلوگیری کردند. اعتلای شدید ناسیونالیسم عرب توسط حکومت عراق و مشغولیت این حکومت برای تبدیل شدن به رهبر اتحادیه عرب، اعتلای هرگونه شکل بالقوه و بی‌ثبات کننده ناسیونالیسم دیگری را در عراق خنثی می‌کرد. انتقال جمعیت هم وسیله دیگری بود که توسط آن، عربی کردن در مناطق کردنشین اعمال شود. در واقع ویلیام وسترمان[1] در مطالعه ابتکاری خود درباره جنبش‌های استقلال طلبی کردها – که در اصل در شماره ژوئیه ۱۹٤٦ نشریه امو خارجی منتشر شد و از شماره تابستان ۱۹۹۱ اقتباس شده است – چنین نتیجه گرفته است که در هیچ بخشی از کردستان، کردها بیش از یک اقلیت قومی و جمعیت محلی نیستند (۸٦). با توجه به اینکه آمار و داده‌های سرشماری در عراق تا حد زیادی غیر قابل دستیابی و غیر دقیق هستند، طبعاً این اظهارنظر هم قابل تامل است و جای شک و تردید دارد. حکومت عراق و کردها همیشه اعتراف کرده‌اند که کردها در اربیل و سلیمانیه اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند و این در نظر گرفتن موقعیت و وضعیت کرکوک و دیگر مناطق است که همچنان به عنوان یک مشکل باقی مانده است. احتمالاً می‌توان ادعا کرد که بدون انتقال‌ها جمعیت کردها در موصل و کرکوک، اکثریت ضعیفی را تشکیل می‌دهند و در نواحی جنوبی‌تر، خانقین و مندلی شاید که حضور قوی‌تری دارند.

به علت اینکه هم اربیل و هم سلیمانیه در قلب کردستان قرار دارند، عربی کردن و انتقال جمعیت بر این مناطق – به اندازه دیگر مناطق کرد – تاثیر

1- William Westerman

نگذاشته است. لاجرم از روش‌های گوناگونی برای عرب کردن مناطق کرد استفاده شد. تهدید نظامی و انتقال کردهائی که در برابر عربی کردن مقاومت می‌نمودند، گاهی اوقات به انتقال کل جمعیت منتهی می‌شد. مناطق اصلی که کردها را به آن انتقال دادند عبارتند از: ناصریه، دیوانیه، المطنا[1] و الرمادی[2] در جنوب غربی منطقه بیابانی کشور(۸۷). حکومت عراق، همچنین شمار زیادی از روستاهای مجتمع گونه را در کردستان ایجاد کرد و بسیاری از دهقانان کرد از روستاهای سنتی خود به آن جا منتقل شدند تا در روستاهای تازه تاسیس شده، اسکان یابند. توجیه حکومت برای این برنامه، تهیه منازل بهتر و مدرن‌تر برای کردها بود. اما طرح این روستاها صرفاً امکان نظارت امنیتی آسان بر منازل و روستاها را فراهم می‌آورد. از این رو کردها می‌گفتند که منظور اصلی از روستاهای مجموعه‌ای، تنها جلوگیری از تماس بین ساکنین آن و پیشمرگه‌ها می‌باشد(۸۸). از یک جهت، روستاهای مجموعه‌ای، دهکده‌های استراتژیکی را در ویتنام به یاد می‌آورد که در ویتنام جنوبی برای آرام کردن دهقانان و جلوگیری از تماس آنان با چریک‌های ویتکنگ[3] در خلال جنگ ویتنام ایجاد شده بودند. در بعضی از مناطق حکومت به ظاهر برای اجرای برنامه رفرم و اصلاحات ارضی جدید، اراضی زمین داران نیمه فئودال کرد را مصادره می‌کرد.

حکومت سپس با وام و اعتبار، شرایط مساعدی را به دهقانان عرب برای خرید قطعات زمین مصادره شده، ارائه داد. وام‌های آسان و شرایط اعتباری عموماً برای دهقانان کرد که انتخابی به جز ترک روستاهایشان و جستجوی کار در جایی دیگر را نداشتند، قابل دستیابی نبود(۸۹). در مناطق دیگر هم، خصوصاً در کرکوک و خانقین و سین جار، کردها کاملاً از خرید زمین یا کسب مالکیت زمین‌های جدید منع شده بودند. در دیگر مناطق هم، رژیم بعث خطوط مرزهای اداری را به منظور ایجاد اکثریت‌های عرب تغییر داد. در نتیجه این تقسیم‌بندی مجدد، نواحی بسیاری از روستاهای کرد در خارج از محدوده منطقه خودمختار

1- al- Mothanna
2 - al-Ramadi
3 - Viet Cong

قرار گرفتند. برای مثال روستای کلار (با جمعیت ۳۳۰۰۰)، کفری (با جمعیت ۵۰۰۰۰) و چمچال (۵۱۰۰۰) دیگر بخشی از کرکوک نبودند(۹۰). در کل، استان‌های نفت خیز کرکوک و موصل و نواحی خانقین و مندلی، به کانون‌های اصلی برنامه عربی کردن حکومت تبدیل شدند.

در طی سالهای ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳، زد و خوردهای مختصری جهت جلوگیری از اجرای بیانیه مارس بین کردها و حکومت، ادامه یافت و حکومت بعث که می‌دانست در برابر یک جنگ فرسایشی پیروز نمی‌شود، در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۳، طرحی جدید برای خودمختاری کردستان ارائه داد اما این طرح از توقعات حزب دمکرات کردستان کمتر بود. اعتراض حزب دمکرات به این طرح تجدیدنظر شده از این جهت بود که حکومت اصرار داشت که از سرشماری سال ۱۹۵۷ برای مشخص نمودن مرزهای منطقه خودمختار استفاده شود و این امر هم قبلاً توسط ملامصطفی پذیرفته نشده بود و با ماده ١٤ بیانیه مارس مغایرت داشت که خواستار یک سرشماری جدید برای تعیین اندازه جمعیت کردستان شده بود(۹۱) ملی کردن شرکت نفت عراق در سال ۱۹۷۲، روابط کردها و عراقی‌ها را پیچیده‌تر ساخت. زیرا بر وضعیت میادین نفتی کرکوک تاثیرگذار بود. ملامصطفی بر حکومت فشار آورد که با توزیع و تقسیم متناسب عایدات نفتی موافقت کند. حکومت که از ادعاهای کردها درباره وضعیت کرکوک همچنان هراسان بود، بحث در این باره را رد کرد و اظهار داشت که تنها حکومت ملی عراق می‌تواند درباره توزیع دارایی ملی، همچون نفت، تصمیم‌گیری لازم را اتخاذ کند.

در سال ١٩٧٤، حکومت عراق به این نتیجه رسید که گفتگو با ملامصطفی بر سر اجرای مفاد بیانیه مارس، به حکومت اجازه عملی ساختن طرح را در محدوده زمانی چهار سال مورد نظر را نمی‌دهد. در نتیجه حکومت به طور یک جانبه طرح را اصلاح و یک طرح جدید را برای خودمختاری کردها در ۱۱ مارس ١٩٧٤ ارائه کرد. این طرح به کردها ۱۵ روز مهلت می‌داد که آن را مورد تایید قرار دهند یا اینکه شانس کسب هرگونه خودگردانی را در آینده از دست بدهند. قانون خودمختاری سال ١٩٧٤ همچون بیانیه مارس ۱۹۷۰ به مناطق خودگردان می‌پرداخت. به اضافه قانون خودمختاری، ایجاد یک نهاد قانون‌گذار و

یک شورای اجرائی را نیز تدارک می‌دید و مسئولیت‌هایی را که این ارگان‌ها در برابر جمعیت محلی و حکومت مرکزی دارند مشخص می‌کرد(۹۲). اعضای مجلس قانون گذاری، توسط رأی دهندگان کرد انتخاب و شورای اجرائی توسط مجلس مقننه انتخاب می‌شدند. قانون خودمختاری، تعیین مرزهای منطقه را به یک سرشماری واگذار کرد اما روشن بود که کرکوک شامل آن نخواهد بود. سلیمانیه و اربیل و دهوک اجزای تشکیل دهنده منطقه خودمختار شدند و اربیل به عنوان مرکز منطقه‌ای کردستان در نظر گرفته شد. چنانکه اوریل دان[1] گفته است «نکته مهم و قابل ذکر این که سلیمانیه، که مدت زیادی به عنوان مرکز روشنفکری و زندگی فرهنگی کردها بود، هنگامی که حکومت اربیل را به عنوان مرکز منطقه‌ای انتخاب نمود، سلیمانیه را به نفع اربیل کنار گذاشت. اما تا جائی که به جنبش ملی کردها مربوط است اربیل کمتر اهمیت تاریخی داشته است»(۹۳).

هنگامی که احمد حسن البکر، طرح جدید خودمختاری را برای کردها اعلام کرد، رهبری کردها غافلگیر شدند. همانند قبل، حذف کرکوک مانع مهمی برای کردها باقی ماند و هنگامی که حکومت درخواست ملامصطفی را برای در نظر گرفتن کرکوک به عنوان مرکز اداری منطقه خودمختار کردستان رد کرد، کردها هم در مقابل این طرح را نپذیرفتند. دلیلی دیگر – شاید به همان اندازه مهم – برای رد قانون خودمختاری ۱۹۷٤، وعده کمک مالی و نظامی بیشتر از ایالات متحده، اسرائیل و شاه ایران بود، مشروط بر این ملامصطفی به اعمال فشار بر حکومت بغداد ادامه دهد. همان گونه که وی بعدها اظهار تاسف و ندامت کرده بود «بدون وعده‌های این سه کشور، ما آن گونه که عمل کردیم، اقدام نمی‌کردیم. اگر وعده‌های آمریکا نبود ما هرگز به تله نمی‌افتادیم و تا این حد درگیر نمی‌شدیم»[2](۹٤). ملامصطفی و متحدان وی در جنبش کردستان با امید به وعده دریافت حمایت و کمک بیشتر، جنگ علیه رژیم عراق را تشدید کردند. علی‌رغم موفقیت کردها در محدود کردن عراقی‌ها، نیروهای حکومت، موفق به

---

1 - Uriel Dann

2 – ساواک و آمریکا وعده‌ای به بارزانی نداده بودند.

بازپس‌گیری چند شهر مهم همچون زاخو، در تابستان ۱۹۷٤ شدند. و این امر به افزایش حمایت ایران از کردها انجامید که عبارت بود از: تجهیزات و سلاح دوربرد و احتمالاً نفرات ایرانی در لباس کردی. در اوایل سال ۱۹۷۵، جنگ به نقطه‌ای رسید که عراق دیگر نمی‌توانست بدون قطع حمایت ایران و کم کردن آن یا از بین بردن چشم‌انداز جنگ کامل با ایران پیروز شود و طبعاً کشور هم این را نمی‌خواست» (۹۵).

اکنون قابلیت دوام جنبش کردها علیه عراق تا حد زیادی بر اثر بخش‌های حامی ایران بود. در فوریه ۱۹۷۵، عراق به بعضی از کشورهای عربی چراغ سبز نشان داد که می‌خواهد مناقشات خود را با ایران به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز حل کند و خواهان حل مناقشات مرزی با ایران است. در ٦ مارس ۱۹۷۵، محمدرضا پهلوی – شاه ایران – و صدام حسین – معاون رئیس جمهور عراق – در الجزیره با هم ملاقات نمودند و موافقت نامه‌ای را امضاء کردند که به خصومت‌ها و دشمنی‌های دو کشور پایان می‌داد. طبق مفاد پیمان الجزیره که در ۱۵ مارس علنی شد، عراق با پذیرفتن وسط کانال شط‌العرب (خط تالوگ)، به عنوان مرز بین دو کشور موافقت نمود. در گذشته عراق بر کنترل کامل این راه آبی که دو کشور را در منتهی الیه جنوبی‌شان و ورود به خلیج از هم جدا می‌کند، اصرار داشت. شاه هم در عوض با متوقف ساختن کمک به مقاومت مسلحانه کردها در عراق موافقت کرد.

پیمان الجزیره تاثیر مخربی بر رؤیای خودمختاری کردها داشت و توانائی ملامصطفی را برای ادامه جنگ از بین برد. وی بعد از ملاقات با شاه در ۲۳ مارس[1]، اعلامیه‌ای را منتشر کرد و به نیروهایش دستور داد که از جنگ دست کشیده و سلاح‌هایشان را بر زمین بگذارند. سپس حکومت عراق یک عفو عمومی را برای پیشمرگه‌های کُرد صادر کرد که تا اول آوریل ۱۹۷۵ خود را تسلیم نمایند. در همان زمان، حکومت ایران به جنگجویان و غیر نظامیان کُرد که به داخل ایران پناهنده شده بودند[2]، اطلاع داد که مرز بین ایران و عراق در امتداد

---

1 – قبل از ایام عید سال ۱۳٥٤ (مترجم).

2 – البته بارزانی، نخستین کسی بود که به ایران پناهنده شد.

منطقه کردستان بسته خواهد شد و آنهائی که خواهان پذیرفتن پیشنهاد عفو بغداد هستند، باید قبل از ضرب‌الاجل اول آوریل، این کار را انجام دهند. شاه به ملامصطفی و بعضی از پیش مرگه‌ها و اعضای عشیره اجازه اقامت در ایران را صادر کرد. آنان بعد از حرکت به ایران، در اردوگاه‌هائی دور از کردستان، شاید در مناطقی که حرکت آنها به سادگی توسط مقامات ایرانی کنترل می‌شد، شدند. ملامصطفی مدت کوتاهی بعد از رسیدن به ایران، به علت بیماری سرطان، راهی آمریکا شد. وی، بعد از انقلاب ایران، در سال ۱۹۷۹ در واشنگتن درگذشت و در شهر اشنویه، در ایران دفن شد. بسیاری از کردها، به علت ترس از عراقی‌ها و ضرب‌الاجل کوتاه، قبل از اول آوریل به عراق بازنگشستند، اما به بعضی از آنهائی که در طول چند هفته ضرب‌الاجل عفو بازگشتند، اجازه داده شد که روند زندگی عادی خود را از سر بگیرند و دیگران – خصوصاً فراریان نظامی – به استان‌های دور از موطنشان اعزام شدند. علاوه بر آن، حکومت بعث هم از طریق تخریب در حدود پنجاه روستای کرد در امتداد مرز با ایران و ترکیه و اسکان مجدد ساکنین آن در جائی دیگر، سعی در ایجاد یک سپر حمایتی داشت. برآوردها و تخمین‌ها از شمار کردهائی که بلافاصله بعد از پیمان الجزیره اسکان مجدد داده شده‌اند، بسیار گوناگون است و از ۴۰ هزار تا ۳۰۰ هزار در نوسان نفر می‌باشد(۹۶).

• مبارزه کردها پس از بارزانی

پیمان الجزایر بحث شدیدی را در میان کردها درباره جهت و سمت و سوی مبارزه کرد در عراق ایجاد کرد. حزب دمکرات کردستان، به چندین گروه منشعب شد. پسران ملامصطفی – مسعود و ادریس – طرفداران وفادار به پدر خویش را در ایران دوباره سازمان دادند و حزب دمکرات کردستان یا قیاده موقت را ایجاد کردند. این گروه به جنگ با حکومت عراق ادامه داد اما موفقیت بسیار اندکی داشتند. با این حال رهبری قیاده موقت حزب دمکرات کردستان، بخشی از مقاومت کردستان باقی ماند که خواستار حل مسئله خودمختاری از طریق مذاکره بود.

با مرگ ادریس بارزانی در ژوئیه ۱۹۸۷ – ظاهراً بر اثر حمله قلبی – رهبری موقت قیادهٔ موقت با بحران رهبری روبرو شد. اما با کمک جمهوری اسلامی صمیمی و نزدیک مسعود بارزانی با جمهوری اسلامی، قیادهٔ موقت حزب دمکرات کردستان عراق به طور مؤثر عمل کرد. نیروهای قیادهٔ موقت که متحد ایران در جنگ هشت ساله ایران عراق بودند، چند بار با پیشمرگه های احزب دمکرات کردستان ایران و کومله – که مخالف و ضد حکومت مذهبی تهران بودند – درگیر و حمله ور شدند[1].

حزب دمکرات کردستان، با رهبری موقتی به واسطه جنگ – برادرکشی – با کردهای همنوع خود، تا اندازه ای مشروعیت و مقبولیت خود را از دست داد و به عنوان آلت دست و عروسک جمهوری اسلامی ایران شناخته شد(۹۷). هر چند که بعد از شکست نظامی صدام حسین، توسط نیروهای ائتلافی به رهبری

---

[1]. به نظر مسعود و ادریس بارزانی و دهها هزار کرد عراقی که پس از شکست مأموریت بارزانی در ایران به عنوان پناهنده به سر می‌برند، سقوط شاه و به قدرت رسیدن آیت الله خمینی در فوریه ۱۹۷۹، امکانات غیرپیش بینی شده‌ای به ارمغان می‌آورد. پس از بازیچه بودن در دست شاه، اینک، به ناگهان آزادی عمل خود را باز می‌یابند. بار دیگر ایران به عنوان پایگاه حامی جبهه پیشمرگان حزب دمکرات کردستان که پیمان واقعی با جمهوری اسلامی دارد. درمی‌آید. مسعود بارزانی در بازگشت از آمریکا، چند بار با رهبران اصلی ایران (رجایی، خامنه‌ای، رفسنجانی) ملاقات می‌کند. او در ماه می ۱۹۷۹، قراردادی با مصطفی چمران وزیر دفاع ایران منعقد می‌نماید. او بی درنگ، وضعیت زندگانی پناهندگان کرد را بهبود بخشیده، کمکهای مالی دریافت می‌کند. در قبال پشتیبانی ایران، متعهد می‌شود جنبش ملی کردستان عراق را از عناصر چپ «پاکسازی» نماید و نیز در عملیات نظامی علیه حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری قاسملو شرکت جوید. درگیریهای شدید و خونین در پاوه، مهاباد و اشنویه در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۷۹، عبدالرحمن قاسملو، دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران را ناگزیر می‌سازد که پسران بارزانی را به جاش (مزدور) آیت الله خمینی ملقب نماید. به این ترتیب، جنگ داخلی کردهای عراق و کردهای ایران به جنگهای داخلی کردهای عراق افزوده می‌شود و تراژدی برادرکشی به حد کمال خود می‌رسد. یک عضو دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان عراق درباره موضع حزب متبوعش، چنین اظهار می‌کند: «ما از انقلاب ایران حمایت می‌کنیم... ما علیه قاسملو نجنگیدیم، بلکه ضد جاشهای عراق وارد جنگ شدیم. حزب ما تنها حزب دمکرات ایران به رهبری غنی بلوریان را به رسمیت می‌شناسد».

به عنوان تقدیر از همکاری حزب دمکرات کردستان عراق با حکومت ایران، این حزب از وجود نوعی نمایندگی رسمی برخوردار می‌شود و می‌تواند در نوامبر ۱۹۷۹، نخستین کنگرهٔ بعد از بارزانی را (ژنرال بارزانی در ماه مارس ۱۹۷۹ فوت می‌کند) در زیوه، قریه کوچکی در حوالی ارومیه که یک اردوگاه برای پناهندگان کرد در آن احداث گردیده بود، برگزار نماید.

ایالات متحده، در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج فارس، مسعود بارزانی به عنوان سخنگو و مذاکره کننده اصلی کردها با حکومت عراق، ظاهر شد. گروه دیگر از متحدان ملا مصطفی توسط هاشم عقراوی، رهبری می‌شد که پذیرش قانون خودمختاری ۱۹۷٤ بغداد را انتخاب کرد و دشمنی ها را علیه حکومت بعث متوقف ساخته بود. این گروه تحت عنوان حزب دمکرات کردستان بعث، نقش فعالی را در اداره منطقه خودمختار کردستان ایفا کرد و به بخش کردی حزب بعث در عراق تبدیل شد. به علت روابط نزدیک حزب دمکرات بعثی با حکومت مرکزی این بخش از حزب دمکرات ملا مصطفی مشروعیت خود را نزد بسیاری از کردها از دست داد و دیگر به آن به عنوان نماینده تقاضاهای خودمختاری کردها نگریسته نمی‌شود.

شکافی جدی‌تر در درون جنبش کرد در نوامبر ۱۹۷۵ پدید آمد، یعنی همگامی که گروهی از اعضای افراطی حزب دمکرات کردستان و همکاران سابق ملا مصطفی، وی را متهم نمودند که ارزشهای معنوی آرمان کردها را از طریق چانه زنی با ایالات متحده و اسرائیل و شاه ایران که منجر به سقوط مقاومت کردها شد، قربانی کرد[1]. سرانجام این کردهای سرخورده، تحت رهبری آقای جلال طالبانی یک حزب سیاسی جدید به نام اتحادیه میهنی کردستان را تأسیس کردند. طالبانی در ژوئن ۱۹۷٦، تأسیس اتحادیه میهنی کردستان را از تبعیدگاه خود در دمشق اعلام کرد. اتحادیه میهنی کردستان در سالهای اول، سه جنبش مختلف را نمایندگی می‌کرد: «خط سبز» نخست مرکب از پیروان شخصی طالبانی، کومله مارکسیست - لنینیست، (که طبعاً نباید با کومله ایران اشتباه گرفته شود) و جنبش سوسیالیست کردستان. اما رهبری اتحادیه میهنی همیشه تحت اقتدار محکوم و سلطهٔ طالبانی بوده است (۹۸).

---

1. کم کم پس از برادرکشی، برای مردمان کرد، فرصت طلبی و منفور بودن بارزانی روشن شد اما پس از به قدرت رسیدن مجدد مسعود بارزانی و تبلیغات گسترده در تقدس دادن به بارزانی و فریب مردم عوام، نوعی مقبولیت رسانه‌ای اجباری را به مردم تزریق می‌کنند و خود را عین ملت کرد می‌دانند و هر نقدی را گناهی نابخشودنی!

رهبری طالبانی با اتحادیه های بعید و دور از انتظار بین اتحادیه میهنی و دیگر کشورها و گروه ها در منطقه مشخص می‌شود. طالبانی از زمان تأسیس حزب دمکرات کردستان، روابطی صمیمانه با سوریه برقرار ساخته است[1]. در سال ۱۹۷۹ اتحادیه میهنی کردستان از کومله ایران، هنگامی که در محاصره نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران افتاده بود، حمایت کرد. اما کومله مارکسیست - لینینیست در سالهای اخیر به علت اختلافات ایدئولوژی از اتحادیه میهنی کردستان دور مانده است. در سال ۱۹۸۱ طالبانی، اتحادی ضعیف را با حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو برقرار کرد که در وهلهٔ اول برای خنثی کردن و جبران حمایت جمهوری اسلامی از حزب دمکرات کردستان قیادهٔ موقت بود. این امر منجر به درگیری های عمده ای بین حزب دمکرات قیاده موقت و پیش مرگه های حزب اتحادیه میهنی کردستان شد و اساساً موقعیت اتحاد کردها را در شمال عراق تضعیف کرد.

در سال ۱۹۸۳ در میانه جنگ رژیم ایران و عراق، جمهوری اسلامی با جلب همکاری حزب دمکرات کردستان عراق، حمله ای مهم را علیه مواضع عراق در داخل کردستان انجام داد. در واکنش به این امر، طالبانی آمادگی اتحادیه میهنی را برای جنگ با این اشغالگران خارجی - نیروی نظامی ایران و حزب قیادهٔ موقت - اعلام کرد. زیرا طالبانی می‌خواست روابط خود را با صدام حسین بهبود بخشد. اتحادیه میهنی کردستان در یک تغییر موضع اعلام کرد که آتش بس با رژیم عراق را پذیرفته است و فکر خودمختاری محدود صدام حسین را تحت شرایط موجود، بررسی خواهد کرد. اتحادیه میهنی کردستان این چرخش ناگهانی را با این اظهار نظر توجیه می‌کرد: «حداقل ما می‌توانیم با صدام حسین گفتگو نمائیم زیرا او مانند آیت الله خمینی نیست! آیت الله خمینی ۲۰۰۰۰ کرد ایرانی را کشته است و به تمام اقلیتها به عنوان عوامل شیطان می‌نگرد.» (۹۹)

روابط بین جلال طالبانی و مسعود و ادریس بارزانی تا اواسط سال ۱۹۸۶، حزب دمکرات - قیاده موقت و اتحادیه میهنی کردستان، متشنج بود اما - با

---

[1]. و با کمک مالی استخبارات سوریه حافظ الاسد به تشکیل حزب در سال ۱۹۷۵ موفق شد.

دخالت ایران –کنار گذاشتن اختلافاتشان را اعلام کردند و در ملاقاتی بین طالبانی و برادران بارزانی در تهران، پیمانی جهت هماهنگ نمودن فعالیتهایشان علیه دشمن مشترک – یعنی بعث عراق – امضا کردند. (۱۰۰) این امر برای جنبش کرد و همچنین برای حکومت جمهوری اسلامی ایران که در حال جنگ با عراق، یک پیروزی محسوب می‌شد. گرایش ناگهانی اتحادیه میهنی کردستان به طرف ایران توسط جلال طالبانی در سخنان زیر بیان شده است: «پیوند با جمهوری اسلامی ایران امری لازم، سازنده و مشروع و به نفع مرد کرد است. این یک عامل تعیین کننده در آزادی کردستان است». (۱۰۱)

نزدیکی بین اتحادیه میهنی کردستان و نیروهای بارزانی – که توسط ایران پشتیبانی و حمایت شدند – منجر به تشکیل جبهه کردستان عراق در سال ۱۹۸۸ شد. همان گونه که در فصل ۵ بحث خواهد شد - جبهه متحد کردستان - تحت رهبری جلال طالبانی و مسعود بارزانی شامل تمام گروههای کرد عراقی ضد صدام حسین می‌شد – رهبری مذاکرات پیمان خودمختاری را با صدام حسین به عهده گرفت. آن هم در فضای بعد از جنگ خلیج فارس که اهرم بزرگتری را در برخورد با بغداد به دست کردها داد. یک همکار نزدیک دیگر حزب دمکرات کردستان، محمد عثمان – بعد از شکست ملا مصطفی – از حزب دمکرات کردستان جدا شد و سازمان خود را تحت نام کمیته مقدماتی حزب دمکرات کردستان تأسیس کرد. این گروه در ابتدا در سوریه – دمشق پایگاه داشت. اما در سال ۱۹۷۷ مقر فرماندهی‌اش را به کردستان منتقل کرد و رابطه ای عملی با اتحادیه میهنی کردستان و خصوصاً با گروه جنبش سوسیالیست و رهبر آن رسول مامند، برقرار ساخت. مامند و گروه وی، سرخورده از اقتدارگرائی طالبانی و شیوه رهبری بسیار متغیر وی در بهار ۱۹۷۹ از اتحادیه میهنی کردستان جدا شدند و به نیروهای جنبش محمود عثمان پیوستند. این اتحاد و ائتلاف به ایجاد یک حزب دیگر اپوزیسیون به نام حزب اتحاد سوسیالیست کردستان منجر شد. این حزب جدیدالتأسیس، در اولین کنگره خود در سال ۱۹۸۱، نام خود را به حزب سوسیالیست کردستان عراق تغییر داد (۱۰۲). در سالهای بعد، روابط بین اتحادیه میهنی و حزب سوسیالیست کردستان عراق رو به وخامت گذاشت و حزب

سوسیالیت شمار زیادی از طرفداران خود را در جنگ – تن به تن – با گروه طالبانی از دست داد. موضع فعلی حزب سوسیالیست به عنوان یک عضو جبهه کردستان، در حاشیه قرار دارد. انشقاق و تفرقه در داخل جنبش مقاومت کردستان در عراق – پس از مرگ ملا مصطفی – موضع کردها در برابر رژیم بعث عراق را تضعیف کرد. اما جنگ ایران و عراق از سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ و جنگ در خلیج ۱۹۹۱ – به دنبال اشغال کویت توسط صدام حسین – به شدت بر کوه مبارزه کردها تأثیرگذار بود و فرصتها و تنگناهائی را ایجاد نمود که بر خطی مشی کردها تأثیر گذارد.

• ریاست کردها در دوران پس از بعث

حمله آمریکا و اشغال عراق در ۲۰۰۳، نظم سیاست قبلی را به هم ریخت و دوران جدید بی اطمینانی برای حزب سیاسی آینده عراق را به همراه داشت. همانگونه که در فصل ۵ مورد بررسی قرار خواهد گرفت، کردستان عراق از پایان جنگ خلیج فارس ۱۹۹۱ به این سو از میزان فعلی خودمختاری خود راضی به نظر می‌رسد. یکی از نفع‌های جنگ خلیج فارس برای کردها تحمیل منطقه پرواز ممنوع توسط آمریکا و کاهش تدریجی حضور حکومت عراقی در منطقه شمالی عراق بود. این نتایج در کنار چیزهای دیگر، تلاش حزب دمکرات کردستان عراق و حزب اتحادیه میهنی کردستان برای حل و فصل اختلافات و مصالحه و تأسیس حکومتی کارآمد در کردستان عراق بود. هر چند که منازعه‌های درونی و بیرونی کردستان پس از توافقهای صلح ناپایدار، توسعه های سیاسی زیادی را در ۱۹۹۰ پدید آورد(۱۰۳). دو حزب سیاسی اصلی کردستان عراق، هم زیستی متزلزل و پر تنش - اما شاید تا حدی مسالمت آمیز - خود را ادامه دادند و اندک اندک اتحادی را با اپوزیسیون عراق و نیروهای خارجی در حال پیش بینی برای پایان رژیم صدام حسین، بنا کردند.

در ظرف چند سال، بد اقبالی کردهای کردها به دستاوردهای غیر قابل تصور تبدیل شد. جلال طالبانی که هم اکنون ریاست جمهوری عراق را بر عهده دارد و هشیار زیباری، از چهره های سیاسی کرد، وزیر خارجه عراق است. هم پیمانی

کردها در مشارکت پارلمانی با مجلس اعلای اسلامی عراق – حزب پر نفوذ شیعیان – که در سال ۱۹۸۲ در ایران تأسیس شد و مبارزه علیه رژیم صدام حسین را در سر لوحه کار خود قرار داد. جزو نیروی معین سیاست عراق امروز محسوب می‌شود. همانگونه که ژوست هیلترمن[1]، تحلیل گر کارآزموده امور کردستان اشاره کرده است «احزاب کرد عراق، امروزه جزو صاحبان قدرت و سیاست گذاران پشت پرده عراق محسوب می‌شوند. هیچ حکومت فدرالی بدون مشارکت آنان شکل نمی‌گیرد و آنان نیز به آن امر، واقف هستند» (۱۰٤). در شرایط عملی، هیچ قانونی در پارلمان عراق بدون تصویب کردها، تصویب نمی‌شود و شاید با تهدید جبهه آنان به وِتو روبرو شود. این مسئله آن چیزی است که هیلترمن آن را کردی کردن سیاست عراق پس از دوران صدام حسین نامیده است. (۱۰۵)

نفوذ کردها به طور آشکار در پیش نویس قانون شورای انتقالی عراق در سال ۲۰۰٤، رخ نمود که بعدها به قانون اساسی عراق شهرت یافت. کردها اطمینان دادند که قانون دایمی عراق باید تأئید اکثریت قاطع را در رفراندم همگانی به دست آورد و اقدام کردها می‌تواند رأی مخالف را در دو سوم اکثریت ۳ استان کردنشین را به همراه داشته باشد و اساساً این تبادل نظر با ۳ استان کردنشین دهوک، اربیل و سلیمانیه قدرت را در ساختار قانونی کشور، بارز می‌سازد. نتیجه قانون دایمی آن بود که به کردها برای نخستین بار در تاریخ اجازه داد که اهداف بلند و کوتاه مدت خود را تا جای مناسب توسعه دهند. در کوتاه مدت اهداف کردها، تقویت نهادهای حکومت اقلیم کردستان و توسعه منابع و سرزمین تحت قیومیت است. هدف حکومت کردها تأسیس نهادهایی برای پایه‌ریزی کشور مستقل کردی است. این دو فرصت با محدودیت‌هایش فراهم آمده است. هر چند که کردستان عراق همچنان به عنوان با ثبات‌ترین بخش کشور باقی ماند، آن منطقه پس از سالها نزاع داخلی، اکنون به طور متحد و به شیوه دمکراتیک، پارلمان ملی کردستان و نیز حکومت منطقه‌ای[2] را تشکیل می‌دهند. حکومت اقلیم

---

[1] - Joost Hiltermann

[2]. با نخست وزیری نچیروان بارزانی، فواد معصوم، کوسرت رسول، برهم صالح و...

کردستان و شاخه های قانونی آن به عنوان بخشی از قانون عراق شناخته شده‌اند. بعضی از کشورهای خارجی – شامل همسایه های عراق، ایران و ترکیه – سرمایه گذاری گسترده ای را در کردستان عراق دارند. به عنوان مثال، جمع کل مبادلات دو طرفه بین ایران و منطقه کردستان به چیزی بالغ بر ۲/۸ بیلیون دلار در سال ۲۰۰۷ می‌رسد و این نشانه رشد شرکتها، بانک‌های ایرانی و طرحهای جدید دیگر در شمال عراق است (۱۰٦).

در حقیقت منطقه کردستان برای سرمایه گذاری آزاد خارجی، این اجازه را به خارجی‌ها می‌دهد که تا ده سال از پرداخت مالیات معاف و در بازگردانی سود به کشورشان آزاد باشند. دو فرودگاه بین المللی با پرواز مستقیم به خاورمیانه و اروپا وجود دارد. در ۱ ژوئن ۲۰۰۸، فرانسه اولین کشور اروپایی بود که سفارت خود را در اربیل گشود و نشانه تمایل فرانسه به ارتقا حضور رسمی در کردستان عراق بود. به طور خلاصه، حکومت اقلیم کردستان و بازاریابی آن، سرمایه گذاری، منطقه را به عراقی دیگر برای جذب سرمایه گذای خارجی، تبدیل کرده است. علاوه بر این، دستاوردهای مهم کردستان عراق از ۲۰۰۳، وجود چند مانع ناشناخته یا مشکلاتی است که مانع رویای کردهای عراق شده است (۱۰۷). به عنوان مثال، ماده ۱٤۰ قانون عراق که شامل قدمهایی اساسی برای امکان الحاق شهر کرکوک به منطقه کردستان است، اما تصمیم گیری برای تعیین نهایی وضعیت کرکوک به انجام رفراندمی در دسامبر ۲۰۰۷ موکول شد، که آیا این شهر جزو کردستان است یا خیر.

در پی سیاست تعریب صدام حسین، هزاران کرد اجباراً از کرکوک خارج شدند و در مناطق دیگر عراق سکنی گزیدند و به جای آنان عربهایی به کرکوک کوچ داده شدند. ماده ۱٤۰ پیش بینی کرد که در مدت معینی کردها و عربها به جاهای قبلی خود بازگردند اما در پایان این پروسه، سرشماری جدید صورت بگیرد تا در یک وضعیت نهایی کرکوک مشخص شود. گرچه چندین هزار عرب، کرکوک را در آن دوران عادی سازی ترک کردند اما در مقابل چندین کرد به این شهر بازگشتند. علت آن اساساً کمبود شغل و امنین در شهر بود. ضرب الاجل دسامبر ۲۰۰۷ بدون انجام رفراندم، پایان یافت. البته، کردها اکثریت کرسی این

شهر در مجلسی و نیز ادارات اساسی آن به دست آورده‌اند. مانند اداره امنیت و حتی حکومت اقلیم کردستان به کارکنان کرد شهر، حقوق پرداخت می‌کند. علاوه بر این، جمعیت ترکمن‌ها و اعراب کرکوک از آینده وضعیت خود نگران هستند که اگر شهر به اقلیم کردستان الحاق شود، چه آینده‌ای در انتظار آنهاست. هر چند که آنان در برابر تغییرات احتمالی وضعیت کرکوک، موضع‌گیری سختی را گرفتند. به عنوان مثال، جمعیت ترکمن‌های عراق - که در سال ۱۹۹۵ تأسیس شد، از حکومت ترکیه مورد حمایت مالی قرار گرفت و حضور دوباره ترکمن‌های عراق را متذکر شدند - با شدت و حدت بر سر وضعیت کرکوک به عنوان یک شهر کردی، مجادله کردند و به همین منظور جمعیت ترکمن‌های عراق در ۲۸ آوریل ۲۰۰۷ در آنکارا، علیه رفراندم کرکوک موضع گیری خود را اعلام کردند و اشاره داشتند که به کرکوک، وضعیت خاصی داده شود تا اینکه به اقلیم کردستان الحاق شود. در ژوئن ۲۰۰۷ در کنفرانس نیویورک استادین ارگز[۱]، رئیس جمعیت ترکمنهای عراق اظهار داشت که هدف حزب او، حفظ کرکوک به عنوان یک شهر ترکمن عراقی است (۱۰۸).

در اقدامی مشابه، جنبش دمکراتیک آسوری‌ها، رهبری کرد را مورد انتقاد قرار دادند که در پی اجرای طرح تضعیف حق ملی آسوری‌ها – گروه اقلیت – در عراق (به طور عام) و در شمال عراق (به طور خاص) هستند (۱۰۹). هر چند که تعداد زیادی آسوری‌های مسیحی در حکومت اقلیم کردستان و مجلس ملی کردستان نقش سیاسی دارند اما جنبش آسوری‌ها رهبران و نیز حکومت اقلیم کردستان را متهم کرد که مدافع خودگردانی جلگه نینوا[۲] هستند. این انتقادها بر آن اعتقاد بود که منطقه کردی تحت اقتدار و قدرت حکومت اقلیم است. به جای خودگردانی جلگه نینوا، جنبش آسوری‌ها مدافع تأسیس حکومت جدید نینوا بود که به ساکنان آن اجازه می‌داد تا به طور آزادانه، قانون را بنا به شرایط خاص و ساختار فرهنگی اجتماعی خود، تغییر دهند (۱۱۰). در ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۸، پارلمان عراق، بعد از ماه‌ها تنش و بحث، سرانجام به تأئید انتخابات محلی رأی داد. طبق

---

1 - Sadettin Ergec

2 - Ninevah

این قانون، تا برگزاری انتخابات تعیین وضعیت کرکوک، نوعی تقسیم قدرت مساوی در بین افراد - ترکمن‌های کردها، عربها و مسیحی‌ها - صورت گیرد و در این دوران مشخص شده، نیروهای نظامی حکومت مرکزی و جنوب، مسئولیت حفظ امنیت کرکوک را بر عهده داشته باشند تا کمیته سیاسی شهر در پایان سال راه حلی درست برای این موضوع پیشنهاد کند (۱۱۱).

این مسئله در بهترین شرایط مانند چسب زخمی است که مشکل را به طور سریع حل می‌کند اما در آینده نزدیک باید راه چاره‌ای اساسی برای آن اندیشید. سرانجام، فساد رایج و تبارگماری و تخطی از حقوق بشر، روندتوسعه دمکراسی پایدار را در منطقه کردستان با کندی روبرو ساخته است. گزارش دیده بان فوق بشر به شکنجه‌های گسترده و سوء رفتار با زندانیان سیاسی توسط نیروهای امنیتی - مشهور به آسایش - اشاره دارد. حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان، در نیروی امنیتی خود تحت عنوان «آسایش» نظارت دارند که خارج از کنترل حکومت اقلیم و دارای نوعی مصونیت است (۱۱۲). سیستم قضایی حکومت اقلیم ضعیف است و با فقدان کمانیسم موثر قضایی و حقوقی روبروست که به زندانیان اجازه دهد که حق اعتراضی نسبت به حکم زندان خود داشته باشند. در فقدان دستگاه قضایی مستقل و قوی، نهادهای دمکراتیک در نهایت آسیب خواهند دید. سلطه و قبضه قدرت توسط حزب دمکرات و اتحادیه میهنی کردستان بر سیاست کردستان، سد راه نهادینه شدن و رشد دمکراسی در منطقه کردستان است. طبق یک مقاله در مجله نیوزویک «اگر مابقی جاهای عراق به سوی شیوه آزاد و دمکراتیک گام بردارند، قلمرو بسته و برون بوم - کردستان عراق - همچنان بر شیوه قدیم خواهد ماند و کردهای عادی آن را احساس می‌کنند و شکوه و شکایت اقتصادی به خاطر مشارکت و سهم خواهی اعوان و انصار حکومت اقلیم، اعتراض‌ها را گسترده‌تر می‌کند» (۱۱۳).

ائتلاف حکمرانی کردستان بین نیروهای طالبانی و بارزانی - در دو حزب دارای سلطه - هم ردیف گروه افراطیون مسیحی پروتستان انجیلی - تحت

عنوان گروه بین المللی خدمتگزار – در ناشویل[1] آمریکا است، که در کارگزاری و دلالی موفق هستند و «حق بهره برداری» از تجارت بین المللی و قراردادهای چاه نفت، پولهای آمریکا را به سوی آنان سرازیر خواهد کرد و مدرسه‌های سنتی مسیحی به صورت زنجیره‌ای تأسیس کرده‌اند و نوار ویدئوهایی حرفه‌ای و غلط انداز برای حکومت اقلیم کردستان تهیه می‌کنند که در آمریکا منتشر می‌شوند (۱۱٤). به طور خلاصه، زخم‌های چرکی و عفونی فساد، تبارگماری و فقدان شفافیت و صراحت این جنبه‌های تغییرات دمکراتیک اصولی در کردستان را تبدیل می‌کند.

1 - Nashville

فصل ۴ - تحول مسائل کردستان

• شورش های کردها در اوایل قرن بیستم

شکست امپراطوری عثمانی وتجزیه آن پس از جنگ جهانی اول و پیدایش ترکیه جدید، آغاز دوران ملی‌گرایی شدید ترک بر خلاف ایام عثمانی، به بهای از دست رفتن حقوق دیگر اقلیت های قومی، در کشور انجامید. پیمان های پس از جنگ جهانی اول، یعنی سور و لوزان (که در فصل سوم شرح داده شد)، موجب هراس روزافزون ترکیه جدید از خطر تجزیه بود و تمایل رهبری کشور را برای سرکوب تمام هویت های قومی غیر ترک، تشدید کرد.هیچ کشوری مانند ترکیه در قرن بیستم در ریشه کن کردن هویت ملی کردها، چنین اقدام هایی نکرده است. در نتیجه حکومت ترکیه، عنوان «ترک های کوهی»، را به منظور اشاره به کردهای کشور ابداع کرد. سیاست جمهوری ترکیه نسبت به کردها، توسط مصطفی کمال آتاتورک، بنیان گذار ناسیونالیسم ترکیه نوین، ترسیم شد و توسط جانشینان وی همچنان دنبال شده است. عصمت اینونو[1] - نخست وزیر ترکیه یکی از وفادارترین همکاران آتاتورک که سیاست پیروان کمال را نسبت به کردها به صورت مدون ارائه کرد، گفت: «تنها ملت ترک، حق ادعای حقوق ملی و قومی را در این کشور دارد و هیچ عنصر دیگری از چنین حقی برخوردار نیست». (۱)

این نظریه در سپتامبر ۱۹۳۰ توسط وزیر دادگستری، محمود عزت بوژورت[2]، تکرار شد: «ما در کشوری به نام ترکیه، آزادترین کشور دنیا، زندگی می کنیم ... و

---

1 . Ismet Inonu

2 . Mahnut Esat Bozhurt

اعتقادم بر آن است که ترک ها باید تنها ارباب و آقای این کشور باشند. آنهائی که از نژاد خالص ترک نیستند، تنها می توانند یک حق در این کشور داشته باشند و آن هم حق بردگی و خدمتگزار بودن است» (۲). این امر موقعیت کردهای ترکیه را از کردهای ایران وعراق، متمایز می سازد که هویت قومی و تساوی آنها توسط قانون به طور صوری به رسمیت شناخته شده است، هر چند که همیشه اجرا نمی شود.

در اواخر قرن نوزده نیز چندین قیام کرد در امپراطوری عثمانی رخ داد، که مهم ترین این قیام ها توسط شیخ عبیدالله[1] - از استان حکاری[2] در سال ۱۸۸۰ - رهبری شد. منظور و هدف اصلی عبیدالله، ایجاد و توسعه کردستان بزرگتر به وسیله اتحاد کردهای ایران و امپراطوری عثمانی بود. وی با این هدف، حملاتی نظامی در داخل ایران انجام داد که همکاری بین حکام ایران وعثمانی در سرکوب شورش شیخ عبیدالله را به دنبال داشت. در نتیجه، وی دستگیر و به مکه – در عربستان - تبعید شد و تا زمان مرگ هم در آنجا ماند. شورش شیخ عبیدالله از این لحاظ اهمیت داشت که پیش درآمد ظهور قیام های قرن بیستم کردها با شیوه ملی‌گرایی و بر خلاف حرکت های فئودالی و عشیره ای و مذهبی بود. از نظر عبیدالله کردها از ویژگی های بی نظیری برخوردار بودند که آنان را از مردم ترک و فارس و... که کردها تحت سلطه آنها زندگی می کردند - متمایز می کرد. شیخ عبیدالله در نامه ای به یک دیپلمات انگلیسی در سال ۱۸٦۸ گفته است: «ملت کرد، جدا هستند... روسا و حاکمان کردستان، چه ترک و چه فارس، و ساکنین کردستان همگی متحد و موافقند که مسایل را به این شیوه، با دو حکومت نمی توان به انجام رسانید» (۳).

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، تعدادی از سازمان های اجتماعی، سیاسی و ادبی، آرمان ملی‌گرایی قومی کرد را به پیش می بردند. در سال ۱۸۹۷، اولین روزنامه کردی، تحت عنوان «کردستان»، توسط خانواده سرشناس بدرخان [3]

---

1. Shaikk Obeydullah
2. Hakkari
3. Badrkhan

پایه گذاری و تاسیس شد. این روزنامه به عنوان روزنه ای برای انتشار و پخش فعالیت های فرهنگی و ملی‌گرایی کرد عمل می کرد. این نشریه به طور نامنظم و به مدت چندین دهه در قاهره و بعضی از شهرهای بزرگ اروپائی منتشر و پخش شد (٤). در سال ۱۹۰۸، خانواده بدرخان و ژنرال شریف پاشا [1] در سلیمانیه، تعدادی مرکز ادبی و یک جمعیت آموزشی را تشکیل دادند که در طی ماه عسل مختصر بین کردها و ترک ها به شیوه ای موثر عمل کرد، مدرسه کردی در کنستانتین پل (استانبول)[2] – تا زمانی که توسط مقامات در سال ۱۹۰۹ تعطیل شد – به کودکان کرد آموزش می داد (٥).

علاوه بر مرکز کنستانتین پل، مراکز فرهنگی و آموزش زبان کردی دیگری هم در دیار بکر، موصل و بغداد ایجاد شد. اما روشنفکران و فعالیت های آنها در خارج از مناطق عمده شهری کمترین تاثیر و نفوذ را داشت. در روستاها، خان ها و آغاها به روشنفکران کرد – که به شیوه تفکر لیبرال غربی آموزش دیده بودند – به شیوه ای منفی و ناباورانه می نگریستند و آنها را عوامل توسعه و اشاعه عقاید بی دینی و انقلابی رذیلانه و حتی – به نوعی – دشمن تصور می کرند(٦). علاوه بر دوگانگی شهر و روستا – که پیشرفت اتحاد سازمان های ملی‌گرای کرد را تضعیف می‌ساخت – رقابت شدید بین خانواده های فئودالی برجسته نیز، اتحاد و انسجام کردها را تضعیف می کرد. به عنوان مثال، بدگمانی و عدم اعتماد بین خانواده های بدر خان و عبدالقادر به اندازه ای شدید بود که آنان مرتبا علیه هم نزد مقامات ترک جاسوسی می کردند(۷).

عاقبت معلوم شد که فراهم ساختن چنین اطلاعاتی برای ترک ها ارزشمند است، چون درصدد جلوگیری از بروز هر نوع شورش کردها در داخل امپراطوری ضعیف خود بودند. شروع جنگ جهانی اول فرصتی را برای کردها فراهم نمود تا به منظور فشار به حکام ترک برای ارائه امتیاز عمل کنند. اما سلطان عثمانی، جنگ را به مثابه یک جنگ مقدس تصویر کرد و اکثریت کردها به درخواست سلطان برای دفاع از امپراطوری مسلمان عثمانی، پاسخ مثبت دادند.

---

1. General Sharif Pasha
2. Constantinople (Istanbul)

سلطان همچنین در بهره برداری از تنش کردها و ارمنی ها نهایت استفاده را برد و کمک و نظر مساعد کردها را در جنگ علیه اقلیت ارمنی جلب کرد. هنگامی که در خلال جنگ، نیروهای روس به کردستان وارد شدند، بسیاری از ارمنی ها از آنان به عنوان مُنجی - یا ارتش آزادی بخش - استقبال کردند و حتی روس ها را در حملات شدیدشان علیه کردها یاری دادند. اما با امضای پیمان مودروس[1] در اکتبر ۱۹۱۸، جنگ جهانی اول برای ترکیه پایان یافت و کردها و ارمنی ها زمینه مشترکی برای همکاری یافتند چون هر دو گروه می خواستند که کشور مستقل خود را ایجاد کنند. هر چند که امکان و درگیری کردها و ارمنی ها، هنوز وجود داشت زیرا آنان ادعاهای ارضی را افزایش داده بودند. به عنوان مثال، ولایت های عثمانی دیار بکر و خارپوت[2] و بیتلیس[3] مورد ادعای هر دو گروه بود.

ژنرال شریف پاشا - به نمایندگی از جانب کردها - و ژنرال بوغوس پاشا[4] - به نمایندگی از جانب ارمنی ها - به منظور پرهیز از ایجاد سوء تفاهم بیشتر در ۲۰ سپتامبر ۱۹۱۹ در پاریس، توافقنامه ای را امضا کردند (۸). که در آن، هر دو گروه خواستار ایجاد کردستان خودمختار و ارمنستان مستقل بودند و این توافق در سال ۱۹۲۰ که پیمان سور را با ترک امضاء کردند، تاثیر بسیاری داشت اما مفاد پیمان سور، هرگز اجرا نشد. انحلال خلافت در سال ۱۹۲٤، مفهوم قدیمی امت مسلمان عثمانی را تضعیف کرد و به اندیشه غیر مذهبی کمالیستی ملت ترک، امکان بروز داد. چون اقتدار رهبران عشیره ای و مذهبی کرد به انحلال دو نهاد سلطان و خلافت منجر می شد و بالطبع بنیان مذهبی و مشروعیت آنها را از بین برد و موجب شد تا تمام جلوه های هویت کردی را غیر قانونی، اعلام دارد. این تهدید کمالیستی نسبت به هویت کردی و ساختارهای اجتماعی و سیاسی، کردهای دارای عقاید و نقطه نظرهای رقیبانه و

---

1. Mudros
2. Kharput
3. Bitlis
4. Boghos Pasha

گاهی کاملاً مخالف را به نوعی مبارزه مشترک علیه جمهوری ترکیه تشویق کرد. در این باره، یادآوری سه جنبش ناسیونالیست کرد ضروری می نمایاند:

نخست، قیام شیخ سعید پیران[1] که در فوریه ۱۹۲۵ با یک نیروی شورشی کرد - در حدود ۱۵ نفر - شروع شد (۹) و شیخ سعید که یک مسلمان معتقد – به طریقت - نقشبندی بود. شورش شیخ سعید تحت تاثیر فعالیت های سازمان ملی‌گرای کرد «جمعیت آزادی کرد»[2] بود که بعداً نام خود را به «جمعیت استقلال کرد یا آزادی» تغییر داد (۱۰). هر چند این سازمان در فاصله بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۲٤، در آناتولی به طور مخفیانه تشکیل شده بود اما ترک ها از وجود آن آگاه و نگران بودند. حکومت ترک به منظور خنثی کردن فعالیت های آن و ایجاد ممانعت از پیوستن کردها به آن، افسران کرد مظنون به هواداری یا عضو آزادی را از کار برکنار کردند. حکومت همچنین به مجازات شدید کردهائی که عضویت آنها در آزادی افشا شود، زبان به تهدید گشود.

همان گونه که روبرت اولسن[3] اظهار داشته است، اهداف و آرمان های «آزادی» در سه چیز خلاصه می شد: «رهائی کردها از سرکوب ترک‌ها، دادن آزادی و فرصت به کردها برای پیشبرد کشورشان و کسب کمک و حمایتهای انگلستان با این درک که کردستان تنها، نمی تواند پایدار بماند» (۱۱). «آزادی» نقش مهمی در طرح ریزی شورش افسران کرد در پادگان بیت سباب[4] در سپتامبر سال ۱۹۲٤ به عهده داشت. به علت شکست رهبران «آزادی»، عدم توانایی هماهنگی و سازمان دهی شورش افسران کرد با قیام های زودرس رهبران عشیره ای همراه بود. همچنین به موقع به فرمانده پادگان بیت سباب برای سرکوب شورش و دستگیری افسران مظنون پیغام رسید اما رهبران شورش موفق شدند تا از عراق فرار کنند. انگلیس، تحت تاثیر توانائی افسران کرد درگیر در شورش قرار گرفت اما آنها به هیچ وجه قصد حمایت همه جانبه از یک جنبش بالقوه

---

1. Sheikh sa'id of piran
2. (Ciwata kweseriya kurd)سه وه ته ی ئازادی کورد
3. Robert Olson
4. Beyt sebab

جدائی طلب کرد را نداشتند. اعتقاد آنان این بود که «می توان از آزادی به عنوان یک ابزار یا اهرم یا سلاح قدرتمند علیه ترکیه، در صورت جنگ استفاده نمود» (۱۲) و یا به عنوان یک مهره در چانه زنی دیپلماتیک در دوران صلح، هم از کردها و «آزادی» سود جست.

ظاهراً «آزادی»، مسئول ایجاد محرک برای شورش شیخ سعید و شاید شورش نابهنگام در سال ۱۹۲۵ در روستای پیران بود که به یک سری نبرد بین ارتش ترکیه و نیروهای تحت رهبری شیخ سعید انجامید. سابقه مذهبی شیخ سعید و سرخوردگی وی از بنیادهای غیر مذهبی و سکولار جدید در جمهوری کمالیست موجب شد تا با ثبات بیشتری از کردها و ترک ها برای قیام علیه حکومت ترکیه در یک جنگ مقدس به منظور ابقا خلافت درخواست کند. (۱۳). اما اشتباه است اگر شورش شیخ سعید را به عنوان یک قیام مذهبی علیه نوگرایی و نادین محوری تعبیر کرد. سعید یک ملی‌گرای ثابت قدم و راسخ و هدف اساسی جنبش او هم، ایجاد یک کشور مستقل کردستان بود. وی نمایانگر نوعی رهبری ملی‌گرا و معتقد و متعهد کرد بود... «برای یک کرد عادی که در یک شورش شرکت کرد، بدون شک انگیزه های مذهبی و ملی گرایی، هر دو با هم مطرح و آمیخته‌اند»(١٤).

بیشتر کردها، هویت مذهبی و ملی‌گرایی کردی را به مفهوم های آشتی ناپذیر تعبیر نمی کنند و آنها را اموری جدا از هم نمی دانند. اشکال عمده شورش شیخ سعید این بود که در وهله اول، حمایت عشایر کرد زازا [1] را از دست داد. هر چند توسط چندین رئیس عشیره برجسته حمایت می شد. حمایت کردهای شهری نیز از او ضعیف بود. برای مثال، دیاربکر - شهر مهم کرد - به قیام او نپیوست. در دیگر شهرهای کردستان هم مانند الازیک[2]، توده مردم به علت غارت وچپاول بیش از حد اموال آنها (۱۵)، علیه شورشیان موضع گیری منفی داشتند. بالاخره شورش کردی شیخ سعید، توسط ارتش قوی تر ترک سرکوب شد و در اواخر آوریل ۱۹۲۵، ترک ها مناطق تحت حاکمیت شیخ سعید را

---

1 . Zaza
2 . Elazig

مجدداً به تصرف خود درآوردند. شیخ سعید و نه نفر از همکاران برجسته وی، دستگیر و به اعدام محکوم شدند و در ۲۹ ژوئن به دار اعدام آویخته شدند. شورش شیخ سیعد، علی رغم دوام اندک به عنوان نقطه عطفی در مناسبات بین کردها و ترک ها از آن یاد می شود. این شورش باعث شد که حکومت ترکیه علیه هر گونه بروز و رشد فرهنگی و ملی‌گرایی کرد اقدامات و تدابیری شدید را اتخاذ کند. این امر بسیاری از کردها را در موصل – که مورد ادعای ترکیه و نیز انگلیس بودند و قیمومیت عراق را هم به عهده داشتند – وادار کرد که تمایل قطعی خود را به پیوستن به خاک از عراق، بیان کنند. این امر پس از تحقیق لازم به متقاعد کردن جامعه ملل، برای تعیین تمایلات عمومی در رابطه با وضعیت موصل و اعطاء موصل به عراق، یاری داد. اما شورش شیخ سعید، منجر به سرکوب ملی‌گرایی قومی کرد در ترکیه شد. تصمیم جامعه ملل و پیمان ژوئن سال ۱۹۲٦، انگلیس و ترکیه در رابطه با وضعیت موصل نیز منجر به امضاء یک تفاهم بین این دوکشور شد: «آنان با ظهور یک کشور مستقل یا منطقه خودمختار در ترکیه مخالفت خواهند کرد در حالی که به موجودیت آن در عراق، اجازه ظهور خواهند داد»(١٦).

دومین شورش قابل توجه کردها در اوایل قرن بیستم در ترکیه، توسط احسان نوری پاشا [1] رهبری شد که سابقاً در ارتش عثمانی افسر بود. این شورش که مدت کوتاهی بعد از پایان شورش شیخ سعید آغاز شد، خصوصاً در مناطق نزدیک کوه آرارات - در منطقه شمالی کردستان - دارای قدرت بود. این شورش توسط گروهی از روشنفکران کرد حمایت می شد که از مراکز تبعیدشان در سوریه و لبنان جنبش جدیدی را به نام خویبون [2] - یا استقلال - به منظور استقلال کردستان سازمان داده بودند. هدف اساسی این جنبش، ایجاد یک جبهه متحد از تمام نیروهای کرد وحمایت از شورش احسان نوری بود. شورش احسان نوری پاشا دارای اهمیت خاصی بود زیرا که این شورش، اولین شورشی بود که توسط یک سازمان ملی گرای غیر مذهبی رهبری می شد. شورش پاشا،

---

1. Thsan Nuri Pasha
2. Khoyboun

حمایت ضمنی حکومت رضاشاه را در ایران به دست آورد و در نتیجه نیروهای احسان نوری، قادر به عبور آزادنه به ایران و دریافت لوازم و تدارکات از منابع مورد نظر در کردستان و آذربایجان ایران بودند (۱۷). ظاهراً رضاشاه قصد داشت با استفاده از بازی کارت کردها، ترکیه را وادار به حل بعضی مناقشات ارضی با ایران بنماید.

در سال ۱۹۲۹، جنبش احسان نوری، مناطق زیادی را - در بتیلیس[1]، وان، آرارات، بوتان - به کنترل خود درآورد به طوری که حکومت ترکیه قادر به جلوگیری از توسعه قیام کردها در دیگر مناطق کردستان نبود. بسیار زیاد از رویه حکومت رضاشاه اعتراض کرد و تقاضا کرد که از استفاده کردها از سرزمین ایران به عنوان پایگاه انجام عملیات نظامی خود علیه نیروهای ترکیه ممانعت شود. ایران و ترکیه در سال ۱۹۳۲، مشتاق حل مناقشات ارضی خود و ایجاد روابط صمیمانه بودند. در ۲۳ ژانویه همان سال، دو کشور توافقنامه‌ای را امضا کردند که به واسطه آن به ترکیه منطقه ای در اطراف آرارات داده می شد و ایران به موجب آن، امتیازاتی ارضی را در اطراف وان به طرف غرب ارومیه کسب می کرد. روابط ترکیه و ایران، اندک اندک قبل از امضاء توافقنامه سال ۱۹۳۲، بهبود یافت . دو سال قبل از آن، حکومت ترکیه سرانجام توانست رضاشاه را به قطع منابع حکومت ایران در حمایت از احسان نوری پاشا، متقاعد کند و همچنین نیروهای ترکیه در تعقیب شورشیان به خاک ایران وارد شوند. در تابستان ۱۹۳۰، نیروهای کرد توسط یک نیروی چهل و پنج هزار نفره از نظامیان ترک، محاصره شدند و در پایان تابستان هم شورش احسان نوری پاشا شکست خورد. بعضی از رهبران، مانند احسان نوری به ایران فرار کردند و بسیاری دیگر هم دستگیر و اعدام شدند. انتقام ترک ها از کردها، خصوصاً در مناطقی که از شورش احسان نوری پاشا بیشترین حمایت می شد، شدت داشت. برای مثال، مقامات نظامی ترک، طبق گزارشی در حدود یک صد روشنفکر را در شهر «وان» دستگیر و به منظور مرگ زجرآور، آنان را به داخل گونی کردند و داخل دریاچه وان انداختند (۱۸).

---

1 . Bitlis

سیاست ترکیه بعد از شورش احسان نوری پاشا بر اخراج دسته جمعی روستائیان کرد، تبعید شیخ و آغا و جلب اجباری جوان های کرد به ارتش ترکیه تاکید داشت. حکومت، همچنین در خلال این دوره به سرکوب از کردها و نظارت شدید بر اقدامات آنان، ادامه داد و در برخی موارد هم چنین رفتارهائی را به طور قانونی تایید می‌کرد. برای مثال ماده یک قانون شماره ۱۸۵۰:

> از بیستم ژوئن ۱۹۳۰ تا دهم دسامبر ۱۹۳۰ قتل ها ودیگر اعمالی که در دوره تعقیب و پایان دادن به شورش ها ارسیس [1]، زیلان[2]، آگری داغ (آرارات) [3] و مناطق اطراف، شامل پالامور[4] در استان ارزینجان[5] و منطقه تحت نظارت یکم ، به صورت فردی یا جمعی توسط نمایندگان دولت - مقامات نظامی و غیر نظامی، مقامات محلی، در استان، نگهبانان و شبه نظامیان صورت گرفته - مرتکب شده باشند چه در ارتکاب آن همکاری داشته اند، به عنوان جرم و جنایت در نظر گرفته نمی شوند (۱۹).

تصویب این قانون در آرام ساختن منطقه تحت نظارت یکم - شامل مناطق اصلی کردستان، مانند: دیار بکر، بیتلیس، حکاری و ماردین - مفید واقع شد. سومین قیام بزرگ کردستان در نیمه اول قرن بیستم، شورش شیخ سعید رضا در درسیم [6] - که اکنون تونچلی[7] نامیده می شود - در شمال غربی کردستان ترکیه بود. شورش شیخ رضا در سال ۱۹۳۷ شروع و تا اواخر ۱۹۳۸ ادامه یافت، یعنی هنگامی که توسط ارتش ترکیه در هم شکسته شد. هنگامی که یک شورش ملی‌گرای کرد، در نوامبر ۱۹۲۰ در میان عشیره کوسجیری [8] در حمایت از مفاد پیمان سور و استقلال سرزمین کردستان رخ داد، در سور علیه سلطه ترکیه، شورشی ایجاد کرده بود (۲۰). در آوریل ۱۹۲۱، شورش کوسجیر از ترک ها

1. Ercis
2. Zilan
3. Agridag (Ararat)
4. Pulumur
5. Erzincan
6. Dersim
7. Tuncely
8. Kocgiri

شکست خورد. شورش شیخ رضا در درسیم از چهارچوب عشیره ای خارج شد و ثابت کرد که از شورش‌های قبلی تداوم بیشتری دارد. شیخ رضا علاوه بر کسب حمایت عشیره خود – اباسوشقی [1]– موفق به کسب حمایت حداقل دو عشیره دیگر – عشیره های یوسف خان [2] و دمنان [3] – شد. شیخ رضا بعد از گردآوری بیش از پانصد نفر نیروی چریکی به مراکز اقتدار ترکیه، مانند ژاندارمی درسیم، حمله کرد و پلیس روستائی را به ترک نمودن پست هایشان وادار نمود. شورش شیخ رضا، سپس به دیگر مناطق گسترش یافت و نیروها شامل مجرب ها و افراد قدیمی شورش شیخ شعید، از سوریه به آن پیوستند. قیام درسیم، برخلاف شورش های شیخ سعید واحسان نوری، درگیر جنگ متعارف بین دو ارتش متخاصم نبود.

در درسیم، ارتش ترکیه با یک نیروی کوچک اما مصمم و منسجم، روبه رو بود که به تاکتیک ضربه و فرار چریکی می‌پرداخت. شیخ رضا و دو پسرش و چندین رئیس عشیره دیگر، دستگیر و محاکمه و سپس در نوامبر سال ۱۹۳۷ به مجازات مرگ محکوم شدند. اما قیام چندین ماه ادامه یافت. این قیام سرانجام در اکتبر ۱۹۳۸، بعد از حملات پیاپی و طولانی مدت علیه درسیم، توسط نیروهای ترک، با استفاده گسترده از گاز سمی، توپخانه و بمباران هوائی سرکوب شد (۲۱). نیروهای کرد که قادر به تجدید تدارکات نبودند و با قلع و قمع کامل روبرو شدند، انتخابی به جز پایان دادن به قیام خود، نداشتند و متعاقب آن نیز سرکوب بسیار شدیدی به وجود آمد. تمام روستاها یا خالی از سکنه و یا قتل عام شدند. ویرانی و تخریب درسیم به تونچلی و محاصره کامل منطقه تا سال ۱۹۵۰، درصد پاک کردن خاطره این رخداد خونین بود (۲۲). استفاده از کلمات «کردستان» و «کردها» ممنوع شد و حتی اشاره به آنها، در کتاب های تاریخ و نشریات برداشته شد. ضربه روحی درسیم، مرحله کاملاً جدیدی را در مبارزه کردهای ترکیه، تا اوایل سالهای ۱۹۶۰ – دوران ظهور جنبش های چپ و

---

1. Abbasushghi
2. Yusufkhan
3. Demenan

دمکراتیک و احیا کننده ملی‌گرایی کرد - پدید آورد. تا ۱۹۵۰، سیاست در ترکیه، در قلمرو انحصاری حزب خلق جمهوری باقی مانده بود. اما در اواخر دهه ۱۹٤۰، عصمت اینونو - جانشین آتاتورک - تصمیم گرفت که کشور را به طرف یک سیستم سیاسی و اقتصادی لیبرال تر، از طریق توسعه بیشتر فضای رقابتی و دمکراتیک در کشور، سوق دهد. در نتیجه - همانطور که انتظار می رفت - جنبش های سیاسی برای مبارزه با انحصار حزب سیاسی مسلط بر کشور - حزب خلق جمهوری - به ظهور رسیدند. انتخابات پارلمانی ۱۹۵۰ - نخستین انتخابات چند حزبی و رقابتی در جمهوری ترکیه - منتهی به شکست حزب خلق جمهوری اینونو و پیروزی حزب دمکراتیک تازه تشکیل شده و به قدرت رسیدن یکی از بنیانگذاران حزب دمکراتیک به نام عندنان مندرس، به عنوان نخست وزیر جدید آن کشور شد. حزب دمکراتیک، از طرف مجموعه ای از گروه های ناراضی از اقتدارگرائی فزاینده سیاسی کشور مورد حمایت قرار گرفت. حزب دمکراتیک، به عنوان مخالف جدی سیستم اقتصادی دولتمدار و به عنوان قهرمان خود خوانده اقتصاد آزاد، موفق به جلب حمایت بسیاری از صاحبان صنایع، بازرگانان و مالکین اضری عمده شد. روشنفکران شهری، روزنامه نگاران و طبقه متوسط تحصیل کرده نیز از چشم انداز دمکراسی بیشتر، استقبال و از حزب دمکراتیک حمایت کردند.

کردها در واکنش به سرکوب حاکی از سیاست های کمالیستی، تماماً همه به حزب دمکراتیک، رای دادند (۲۳). شماری از کردها هم برای مجلس ملی ترکیه انتخاب شدند و تعدادی از کرسی ها را به دست آوردند. از همه مهمتر، حزب دمکراتیک به آغاها و شیخ ها و خان های تبعید شده، اجازه بازگشت داد و آنها را در سیستم جدید به همکاری پذیرفت. و به جای اعاده اقتدار سنتی آنها، این رهبران کرد در یک سیستم سیاسی آمریکایی در شهرهای بزرگ مورد استفاده قرار گرفتند. بر این مبنا آنان شمار بزرگی از آرای محلی را با توزیع پول در میان پیروان خود کنترل کردند. از این رو موقعیت این رهبران سنتی در مقابل حکومت مرکزی و حتی مردم محلی تقویت شد(٢٤).

در همان زمان از خانواده های متمول و کردهائی که در سیاست اقتصاد آزاد

حکومتی برای توسعه اقتصادی کردستان ذینفع بودند، شمار فزاینده ای از کردها، به شهرها آمدند و زمینه «شرقی گرائی» را فراهم کردند. فلسفه ای که بر اساس طرفداری از تغییر اقتصادی و توسعه در کردستان ترکیه بود، چون رسماً به جای کردستان، «شرق» نام گذاری شده بود. هر چند، رهبران از کار در درون نظام رنج می بردند و از سیاسی شدن عمومی جنبش خودداری می کردند اما حکومت، سرانجام نسبت به انگیزه های درون آنها مظنون شد و دستور دستگیری حدود ۵۰ نفر از رهبران را در دسامبر ۱۹۵۹ صادر کرد. این امر در رابطه با اقلیت کرد کشور، محدودیت دمکراسی ترکی را به خوبی نشان داد. بعضی از روشنفکران کرد معتقدند که سرکوب شرق گرایایی توسط حکومت، عمدتاً ناشی از وضعیت وخیم اقتصادی در ترکیه بوده که موجب شد تا مندرس، نخست وزیر، درصدد ایجاد سپر بلا و تاکتیک های سرگرم کننده برآید (۲۵). علاوه بر آن، ارتش ترکیه که نفوذ خود را به عنوان سرپرچمدار کمالیسم از دست داده بود و اعضای آن محرومیت اقتصادی را به علت تورم و قیمت های بالا تجربه کرده بودند، به طور فزاینده نسبت به حکومت مندرس کم تحمل شدند. ارتش ترکیه، همچنین درباره نفوذ قیام ملامصطفی در کشور همسایه - عراق- به شرق کشور منطقه کردنشین ترکیه - نگران بود و قابلیت و توانائی دولت غیرنظامی برای جلوگیری از قیامی مشابه در ترکیه، برایشان جای سوال و تردید داشت.

در ۲۷ ماه مه ۱۹٦۰، نظامیان ترکیه پس از انجام یک کودتا، دولت عدنان مندرس[1] را سرنگون ساختند و یک سال بعد هم وی را اعدام نمودند. هر چند کردها در دوره آخر تصدی اقتدار گرایانه مندرس قربانی شدند اما شورای رهبری نظامی، بیش از مندرس هراس داشتند و در واقع یکی از اولین اقداماتی که توسط کمیته جبهه ملی - گروه حاکم - انجام شد، همانا توقیف شماری از کردهای سرشناس و تبعید داخلی بسیاری دیگر از آنها در ترکیه بود. به شیوه ای اجباری ترکی کردن اسامی کردی کودکان و نام های روستاهای کردستان انجام شد. در نوامبر ۱۹٦۰، رهبر شورای رهبری نظامی، ژنرال جمال گورسل[2] ،به

---

[1]. Adnan Menderes

[2]. General Cemal Gursel

کردهای ترکیه هشدار داد که از قیام ملامصطفی در عراق حمایت یا هم چشمی نکنند در غیر این صورت نیروهای مسلح ترکیه تردیدی در بمباران شهرها و روستاهایشان و با خاک یکسان نمودن آنها به خود راه نخواهند داد (۲٦). با این حال، گروه نظامی، اقدامات ویژه ای را برای تحکیم روش های توسعه یافته و اقتدارگرایانه رژیم سابق انجام داد. برای مثال، افسران انعطاف ناپذیر را تصفیه کرد و یا آنان را به عنوان رجال سیاسی به شهرهای دور اعزام داشت. شورای رهبری نظامی، همچنین به تشکیل مجلس موسسان و انتشار قانون اساسی جدید در سال ۱۹٦۱، پرداخت که آزادی های دمکراتیک بیشتری را از قانون اساسی قبلی ارائه می داد با این وعده که قدرت را به یک حکومت غیرنظامی منتخب بازگرداند و در سال ۱۹٦۱ هم چنین کرد و از موفقیت دو کودتای راست گرایان علیه حکومت جدید غیرنظامی، جلوگیری کرد (۲۷). بر اساس تصمیمات جدید قانون اساسی، درباره آزادی مطبوعات و اجتماعات و انجمن های کرد، کردها بار دیگر توانستند از طریق انجمن ها و نشریات ترکی، تمایلات خود را بیان کنند، حتی تعداد اندکی نشریه هم انتشار یافت که به تاریخ و فرهنگ کرد می پرداختند گرچه هنوز از نام منطقه شرق - هنگام اشاره به کردستان - استفاده می کردند و عاقبت، این نشریات یکی پس از دیگری توقیف شدند و به محاق سانسور رفتند اما آزادی ها قانون اساسی ۱۹٦۱، امکان تجلی و بروز فرهنگی کردها را تا میزانی محدود، فراهم ساخت.

• رشد جنبش کرد و جناح چپ گرای ترکیه

در انتخابات ۱۹٦۱، هیچ کدام از احزاب سیاسی، قادر به کسب اکثریت آرا نگشتند اما کاندیداهای حزب عدالت، آراء زیادی را به دست آوردند. حزب نوین، رقیب اصلی حزب عدالت در کردستان ترکیه بود اما رای گیری در کردستان به تقسیم بندی مساوی آراء این دو حزب منجر شد. هر چند که حزب عدالت از لحاظ مالی پشتوانه قدرتمندی در ترکیه داشت و بسیاری از کردها تصور می کردند که اگر حزب نوین ترکیه به قدرت برسد، منافع آنان بهتر حفظ

خواهد شد چون یکی از رهبران آن به نام دکتر یوسف عزیز اوغلو [1] کرد بود و ارتباط هائی نزدیک با دوگوسو [2] در دیار بکر داشت. چون هیچ کدام از احزاب سیاسی در انتخابات، تسلط بیشتری را به دست نیاوردند، عصمت اینونو از حزب خلق جمهوری به نسخت وزیری رسید و یک حکومت ائتلافی پدید آمد. حکومت ائتلافی در ژوئن ۱۹٦۲، به علت رقابت فشرده بین دو بخش تشکیل دهنده و اصلی آن - یعنی حزب عدالت و حزب خلق جمهوری - سقوط کرد. حزب عدالت از ائتلاف بیرون آمد و در ۲۵ ژوئن یک حکومت ائتلافی جدید تشکیل شد که حزب خلق جمهوری در آن سلطه بیشتری داشت و شامل حزب ترکیه جدید وحزب ملی دهقانان جمهوری خواه شد. اما اینونو، پست خود را در کابینه جدید حفظ کرد. دکتر عزیزاوغلو - از حزب ترکیه جدید - به عنوان وزیر بهداشت، منصوب شد. عزیز اوغلو در خلال دوره کوتاه تصدی خود در وزارت ، توجه ویژه ای به بهبود استانداردهای بهداشتی در مناطق شرقی کشور - کردستان- داشت و بیمارستان های بیشتری در کردستان بنا کرد که از نظر تعداد، نسبت به همه حکومت های قبلی، بیشتر برد و این مسئله برای وی، محبوبیت زیادی به ارمغان داشت (۲۸). سرانجام دکتر عزیز اوغلو با همکاران کمالیست خود در کابینه، دچار اصطکاک و وادار به استعفا شد زیرا که وی را به اعتلای ملی‌گرایی قومی کرد و جدائی طلبی متهم می کردند.

آزادی سیاسی نسبی در صحنه سیاسی ترکیه در خلال دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ امکان ظهور گروه های چپ گرای گوناگون را در میان روشنفکران کرد و ترک فراهم ساخت. بخش مهمی از گروه چپ ترکیه، خود را تحت عنوان حزب کارگران ترکیه در دهه ۱۹٦۰ سازماندهی کرد و در رقابت انتخاباتی شرکت جست. در انتخابات پارلمانی ۱۹٦۵، کاندیداهای حزب کارگران ترکیه در مجلس ۱۵، کرسی را به دست آوردند. حزب کارگران ترکیه، تعدادی چهره‌های کرد بودند که به واسطه تلاش های اعضای کرد خود به تدریج به شناسائی اهمیت مسئله کردها در ترکیه پرداختند. حزب کارگردان ترکیه در چهارمین کنگره اش

---

[1]. Dr . Yusuf Azizoglu

[2]. Dogucu

در نوامبر ۱۹۷۱ قطعنامه ای را تصویب کرد که در قسمتی از آن نوشته شده است که : «در شرق ترکیه، مردمی کردزبان وجود دارند... حاکمان فاشیست که نماینده طبقات حاکم هستند، مردم کرد را مورد سیاست یکسان سازی و تهدید قرار داده اند که اغلب به یک سرکوب خونین منتهی می شود» (۲۹).

صدور این بیانیه انقلابی بیانگر آن بود که برای اولین بار در ترکیه نوین، یک حزب سیاسی ترک به طور علنی، موجودیت کردها - هویت کردی- را به عنوان یک اقلیت مورد ستم واقع شده به رسمیت می شناخت اما این امر به موقعیت قانونی حزب کارگران ترکیه، لطمه زد و رهبران آن به اتهام تضعیف اتحاد ملت به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. این رهبران، سرانجام به واسطه برنامه عفو حکومت در ۱۹۷٤ از زندان آزاد شدند. روشنفکران کرد با استفاده از این دوره فضای باز سیاسی در ترکیه[1] در سال ۱۹٦۹، جمعیت فرهنگی انقلابی شرق را به عنوان اولین سازمان قانونی کرد، سازمان دهی کردند. «جمعیت» چون درصدد افشاء سرکوب کردهای مخالف و توسعه نیافتگی اقتصادی در مناطق کردستان بود، انزجار ماموران دولت و کارگزاران کمالیست را برانگیخت (۳۰). عضویت کردها در حزب کارگران ترکیه و «جمعیت» که تا اندازه ای با هم اصطکاک داشتند، نمایانگر شکل گیری جناح چپ در جنبش نوظهور کرد ترکیه بود که مارتین وان برونین به آن اشاره داشت (۳۱).

در خلال دهه ۱۹٦۰، جنبش نوظهور چپ کرد، خود را در برابر یک گروه ملی گرای بورژوا در داخل جنبش کرد ترکیه یافت. جناح ملی گرای جنبش کرد با حزب ملامصطفی در عراق مقایسه می شد و خواهر حزب دمکرات کردستان عراق نامیده شد. تنش بین جناح سنت گرا و محافظه کار و چپ کردستانی، تهدیدی برای تضعیف جنبش کرد در ترکیه بود، در حالی که جناح طرفدار حزب دمکرات عراق تنها خواستار استقرار خودمختاری در کردستان بود. چپ کردستان نه تنها تقاضای حقوق فرهنگی داشت، بلکه خواهان نوسازی بسترهای اقتصادی و اجتماعی و تغییر جامعه سلسله مراتبی در کردستان و تقاضای فراهم

---

1. کانون فرهنگی انقلاب شرق

شدن زمینه برقراری تساوی در داخل جامعه کردنشین را نیز داشتند. از آن پس در میان کردهای طرفدار حزب دمکرات عراق، شکافی ایجاد شد.

دسته افراطی تر به رهبری دکتر شوان [۱] - سعید قرمزی توپوراک - خود را از عرصه بیرون کشید و برای تدارک مبارزه مسلحانه علیه حکومت ترکیه به کردستان عراق رفت. این امر ملامصطفی را متحیر کرد چون وی پیشنهادهائی را برای گرفتن حمایت از حکومت های ایران و ترکیه در برابر رژیم عراق نموده بود. دسته دیگر در جناح طرفدار حزب دمکرات عراق، تحت رهبری سعید الجی [۲] تا کودتای نظامی در سال ۱۹۷۱، که الجی را وادار به فرار به عراق کرد، همچنان در ترکیه ماند. رقابت بین شوان والجی در عراق، ادامه یافت که منجر به قتل هر دو آنها در وضعیتی اسرارآمیز و مبهم شد. الجی طبق روایتی، توسط شوان کشته شد. ملامصطفی به تلافی مرگ او، شوان را به مرگ محکوم و دستور اعدام وی را صادر کرد[۳] (۳۲).

البته نظریات شایع، سرویس جاسوسی ترکیه [۴] را مسئول طرح این قتل ها می دانند اما در هر صورت از سر راه برداشتن الجی و شوان، هر دو دسته طرفدار حزب دمکرات عراق را از اعمال نفوذ مهمی در جنبش کرد ترکیه بازداشت. در مارس ۱۹۷۱، جنبش کرد با مانعی دیگر روبرو شد و آن هم زمانی بود که بار دیگر نظامیان در سیاست های ترکیه مداخله کردند و حکومتی را با رهبری نهادهای نظامی مستقر ساختند. فعالیت «حزب کارگران ترکیه» و «جمعیت فرهنگی انقلابی شرق» غیر قانونی و رهبران و فعالین آنها هم زندانی شدند و نظامیان دور جدیدی از حملات پیاپی علیه روستاهای کرد آغاز کردند که به تخریب روستاها و اخراج ساکنین این روستاها منجر شد. تا زمان بازگشت

---

1 . Dr. Sivan

2 . Sait Elci

3 . ملا مصطفی به دستور سازمان جاسوسی ترکیه، آنها را اعدام کرد و این خدمت وی به آنها در سال ۱۹۷٦ جبران شد و ترکیه به ترور افراد وابسته به جناح جلال طالبانی در داخل خاک ترکیه پرداخت. بارزانی نمی خواست که در ترکیه یا ایران، هیچ حرکتی کردی شکل بگیرد.

4 . MIT

دمکراسی پارلمانی و به قدرت رسیدن بلونت اسویت[1] نخست وزیری غیر نظامی - در ژانویه ۱۹۷٤- کردها قادر به شناسائی هویت سیاسی خود نشدند. این جنبش جوان، نسبت به جنبش کرد در دهه ۱۹٦۰، پایگاه اجتماعی وسیع تری داشت و با «تقاضاهای افراطی‌تری» نیز همراه بود.

تعدادی از عوامل به افراطی کشاندن احزاب سیاسی کرد در سالهای ۱۹۷۰ یاری کرد. همان گونه که وان برونین [2] ذکر کرد، مهم ترین عوامل در تندروی و افراطی شدن جنبش کرد، همانا شهرنشینی کردها، مهاجرت های گسترده - داوطلبانه و غیر داوطلبانه - روستائیان کرد به شهرها و عدم توانائی اقتصاد تحت فشار ترکیه در جذب آنها و داشتن زندگی معمولی بود (۳۳). کردهای مهاجر به شهرهای غربی ترکیه از تبعیض ها و اختلافات فاحش موجود بین مناطق غربی و شرقی کشور در زمینه سطح مطلوب زندگی، توسعه اقتصادی، فرصت های آموزشی، دستیابی به تسهیلات بهداشتی و تمام مشخصه های زندگی مطلوب، آگاه شدند (۳٤). گرچه کشاورزی، تنها منبع اصلی درآمد در منطقه شرقی باقی ماند و کردها به خوبی از اهمیت منطقه خودشان برای ترکیه - به عنوان تنها منطقه تولید کننده نفت - آگاه شدند. گرچه منطقه کردستان از هیچ لحاظی از نفت سودی نمی برد، چون قسمت اعظم منافع تولید نفت به دیگر بخش های کشور صادر می شود. درآمد حاصل از تولید نفت در سال ۱۹۷۱، ۲/٥ میلیون دلار و سال بعد به ۱۰ میلیون دلار رسید (۳٥) اما کمتر از پنج درصد درآمد حاصل شده برای توسعه منطقه کردستان، هزینه شد. هر چند تعداد مدارس متوسط در کردستان و دانشجویان دانشگاه ها سیر صعودی اش را پیمود اما دانش آموزان و دانشجویان بیشتر به سیاست متمایل شدند و نسبت به تبعیض قانونی و اجتماعی علیه کردها حساس تر. موج تندروی و افراط دانشجویان چپ گرا، نهادهای آموزشی ترکیه را درگرفت و کردهای جوان مهاجر، عامل گسترش آگاهی های مسایل مبارزه طبقاتی، توسعه نیافتگی ، استثمار و امپریالیسم «به خارج از محافل روشنفکری شدند... معلمان آموزش دیده شهری و دانشجویان

---

1. Bulent Eevit

2. Van Bruinessen

در بازگشت به روستاهایشان، عقاید سیاسی جدید را در شکل و زبانی ساده تر به روستاها آوردند و برای بسیج دهقانان تلاش کردند» (۳٦). هر چند که، جنبش کردها در سالهای ۱۹۷۰ با تهدیدات و خطرات جدی مواجه شد. تجدیدنظر در قانون جزا و قانون اساسی کشور در ۱۹۷۰ تعقیب فعالان جنبش کرد را آسانتر ساخت. با این حال تا زمان وضع قانون کلی برای مناطق کردستان – در سال ۱۹۷۹ – حکومت های مختلف ائتلافی که در خلال سالهای دهه ۱۹۷۰ بر ترکیه حکومت کردند، در اجرای یک سیاست سرکوب و مداوم نسبت به کردهای کشورشان ناتوان بودند.

عامل دیگر که جنبش کرد در ترکیه را به چپ سوق داد، بیگانگی جمعیت کرد با دسته ها و جرگه های «مترقی» حاکم بود. برای مثال بلونت اسویت [1] قبل از اینکه در ژانویه ۱۹۷٤ به نخست وزیری برسد، به منطقه شرق – کردستان – سفر کرد و به کردها وعده داده که اگر حزب جمهوری خلق در انتخاب پیروز شود، وی به توسعه نیافتگی مناطق کردستان، توجه بیشتری مبذول خواهد داشت. اما هنگامی که کردها و هواداران وی، مسئله خودمختاری کردها را مطرح ساختند، اسویت مانند اسلاف خود، واکنش تندی نسبت به این قضیه نشان داد. چپ ترکیه تنها بخشی از جامعه بود که به وضعیت وخیم کردستان اعتراف کرد و خواستار پایان سیاست کمالیستی یکسان سازی اجباری و سرکوب ها شد. اما اهداف و تاکتیک های متفاوت، روابط بین چپ کرد و ترک را تحت فشار قرار می داد. برای کردها، انقلاب سوسیالیستی و ملی گرایی، آرمان هایی ناسازگار نبودند و می بایست به طور همزمان دنبال می شدند. از طرف دیگر، چپ ترک پافشاری کردها بر استقلال قومی را امری بی فایده، تفرقه انداز و زیان آور برای بقای چپ سیاسی می دانست. آنان معتقد بودند که استقلال قومی با رهبری طبقه کارگر ترکیه سوسیالیست به دست خواهد آمد. رابطه نزدیک هر دو طرف ، بهم خورد و چپ کرد به طور جداگانه، در پی سازمان دهی احزاب سیاسی برآمد.

در خلال سالهای ۵-۱۹۷٤ ، اعضای سابق «جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی»

---

[1]. Bulent Ecevit

که فعالیت آنها ممنوع شده بود، تجدید سازمان کردند و به انجمن های فرهنگی و انقلابی و دمکراتیک تبدیل شدند. گمان می رفت که جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی زمینه نزدیکی سازمان های مختلف به همدیگر را فراهم سازند اما اختلافات ایدئولوژیکی و درگیری شخصی، سبب ایجاد شکاف ها درون جمعیت فرهنگی انقلابی شرق شد و به ایجا گروه های جدیدی منتهی شد. یک گروه «اوزگورلوک یول - راه آزادی[1]» نام گرفت که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ نشریه ماهانه ای را تحت همان نام، انتشار می داد. بسیاری از اعضای آن را فعالین حزب کارگران ترکیه تشکیل می دادند که فعالیت و عملکرد آنان ممنوع شده بود. آنان از اتحاد با طبقه کارگر ترک برای سرکوب کردها طرفداری می کردند. «راه آزادی» در بخش بزرگی از جمعیت مناطق کرد نشین نفود کرد اما تا اندازه ای از طرف روشنفکران محافل در اتحادیه اصناف، حمایت می شد. در سال ۱۹۷۹ ساختاری رسمی تر به خود گرفت و به حزب سوسیالیست کردستان ترکیه تبدیل شد. حزب سوسیالیست کردستان ترکیه به علت ریشه داشتن در اتحاد «جمعیت فرهنگی انقلابی شرقی و حزب کارگران ترکیه»، نسبت به چشم انداز همزیستی کردها و ترک ها در درون یک نظام سوسیالیست و دمکراتیک، به طور خوش بین باقی ماندند. حزب سوسیالیست کردستان ترکیه پیش بینی می کرد که انقلاب سوسیالیستی در ترکیه در دو مرحله رخ خواهد داد:

> چون هنوز کردستان، استقلال ملی خود را کسب نکرده است و فئودالیسم را پشت سر گذاشته، ویژگی این مرحله انقلابی که مردم کرد با آن روبرو هستند همانا انقلاب ملی - دمکراتیک است. این انقلاب که زنجیره های استعماری را از گردن مردم برمی دارد، سلطه خارجی را محو می کند و کردها را آزاد ... حزب ما به خوبی می داند که تنها «سوسیالیسم» می تواند به استثمار و عقب ماندگی پایان دهد از این رو انقلاب ملی دمکراتیک بایستی توسط یک انقلاب سوسیالیستی به انجام رسد (۳۷).

کودتای نظامی ۱۹۸۰، در ترکیه که به ساختار سیاسی کشور و احزاب صدمه

---

1 . Ozgrluk yollu

زیادی وارد آورد، به حبس و تبعید بسیاری از اعضای حزب سوسیالیست ترکیه انجامید. دبیر کل حزب، کمال بورکای[1] به عنوان رهبری در تبعید - عمدتاً از سوئد که در آنجا اقامت داشت - حزب را اداره می کرد. گروه چپ گرای دیگری با نشریه رزگاری[2] (رستگاری) در سال ۱۹۷٦ سازمان دهی شد و شهرت رسید. بر خلاف «راه آزادی»[3]، رهبران «رزگاری» به عملی شدن پیشنهادهای کردها به حکومت ترکیه، حتی اگر یک میانه رو مانند اسویت رهبری کند، به عنوان امری غیر ممکن یا غیر سودمند می نگریستند. آنان با استدلال این که کردها به عنوان یک ملت مستعمره در ترکیه، به جای درگیر شدن در توطئه های سیاسی ملت استعمارگر، بایستی بر مشکلات خودشان تمرکز نمایند از اسویت و حزب وی در انتخابات ۱۹۷۷ حمایت نکردند. «رزگاری» معتقد بود که تنها یک انقلاب سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر کرد، حقوق ملت کرد را در ترکیه تضمین خواهد کرد (۳۸).

در سال ۱۹۷۹، عدم توافق بر سر مسایل ایدئولوژیکی و استراتژیکی، منجر به شکاف در درون رزگاری شد. گروه جدا شده به نام ئالای رزگاری[4] (پرچم رستگاری) آن را به انقلاب سوسیالیستی توسط طبقه کرد را به چالش کشید. استدلال «ئالای رزگاری» این بود که پرولتاریای کرد برای شروع چنین اقدام بزرگی و پیروزی بر قدرت مسلط دولت ترکیه، بیش از حد ضعیف است. آنان در عوض، خواستار اتخاذ مواضع ایدئولوژیکی ملایم‌تری شدند که به واقعیت کردستان توجه داشته باشد و برای انطباق با واقعیت، تعدیل و تطبیق لازم در تز مارکسیستی صورت گیرد. ئالای رزگاری، همچنین از اتحاد شوروی و نقش آن در برابر کردها انتقاد کرد که سبب شد برخی بدگویان، تهمت تروتسکیستی[5] بودن - آموزه سیاسی انقلابی روس - را به آن بزنند. هر چند که این ادعا را

---

1. Kemal Burkay
2. Rizgari
3. Ozgurluk yolu
4. Ala Rizgari
5. Trotskyite

توسط شواهد تجربی می توان تایید کرد زیرا ضد شوروی بودن[1] و جزء تشکیل دهنده و مهم جنبش سازمان یافته مائوئیستی کرد - جریان مائوئیستی کاوه - در سال ۱۹۷٦ بود.

اسم کاوه، از کاوه آهنگر [2] ، چهره قهرمان حماسه اصلی شاعر ایرانی شاهنامه فردوسی گرفته شد (کاوه آهنگر علیه ستمکار اهریمنی ضحاک ماردوش جنگید و با وجود قدرت نابرابر وی را شکست داد). جریان مائوسیتی کاوه حملاتی جسورانه علیه پایگاه های مرزی ترکیه در نیمه دوم ۱۹۷۰ انجام داد. اما عضویت گروه به تنها تعداد اندکی از دانشجویان ساکنین شهرها محدود شد در سال ۱۹۷۸ رهبری کاوه، به خاطر عدم توافق در باره سیاست خارجی چین و الگوی سه جهانی مسلط بر سیاست خارجی مائوئیستی، دچار اختلاف شد (۳۹) . همان گونه که قبلاً گفته شد، ترور شوان و الجی، اساساً شاخه حزب دمکرات عراق در ترکیه را تضعیف کرد. پایان قیام ملامصطفی [3] در سال ۱۹۷۵، شاخه ترکیه آن حزب را بیشتر ناتوان و ضعیف ساخت اما در سال ۱۹۷۷ بخشی جوانتر و جنگجوتر حزبی جدید به نام «حزب ملی آزادیبخش کردستان» سازماندهی کردند. مرکز حمایت از این حزب در استان ماردین ۵ - در جنوب شرق ترکیه نزدیک مرز عراق و سوریه بود. حزب ملی آزادی بخش کردستان ، از حزب دمکرات قیاده موقت - بعد از تشکیل آن توسط پسران ملامصطفی - حمایت کرد. حزب ملی آزادی بخش کردستان در سال های دهه ۱۹۸۰ درصدد ایجاد یک اتحاد با دیگر گروه های کرد - خصوصاً با حزب سوسیالیست کردستان ترکیه - تحت عنوان یک جبهه دمکراتیک متحد مبتنی بر اصول نظری بود (۴۰).

حزب ملی آزادی بخش کردستان در درگیری با دیگر حزب چپ گرای کردستان یعنی حزب کارگران کردستان - پ . ک. ک - تلفات زیادی را متحمل شد. بقایای حزب ملی آزادی بخش کردستان از عناصر فئودال حزب دمکرات عراق و طرفدارانشان در ترکیه جدا شدند و ادعای پذیرفتن مارکسیسم - لنینیسم

---

[1]. Anti - Sovietism

[2]. Kaweh - Ahangar

[3]. افسانه رهبری مصطفی بارزانی اما در واقع برنامه کودتای شاه و ساواک در عراق

داشتند. پ. ک. ک. برجسته ترین وموثرترین سازمان کردی بود که در خلال رنسانس یا تجدید حیات چپ گرایی در دهه ۱۹۷۰ پدید آمد، ریشه پ. ک. ک. به سالهای ۱۹۷٤ باز می گشت هنگامی که یک گروه کوچک از دانشجویان کرد دانشگاه در آنکارا انجمن میهن پرستانه دمکراتیک آموزش عالی آنکارا را سازمان دهی کردند. فعالیت های اصلی آنها در ابتدا بر شناسائی رسمی حقوق فرهنگی و زبان کردی متمرکز بود. رهبری اصلی و نیروی محرک پشت سر انجمن، بر عهده عبدالله اوجالان[1] مشهور به (آپو) – دانشجوی سابق علوم سیاسی – در آنکارا بود.

در اولین جلسه این گروه غیر از اوجالان ، ده نفر دیگر حضور داشتند که یکی از آنان شامل یلدریم بود، [2] تنها زنی که بعداً با اوجالان ازدواج کرد و به یکی از رهبران با نفوذ پ. ک. ک. تبدیل شد. اما هنگامی که یلدریم، سیاست ها و تاکتیک های اوجالان را به چالش کشید از وی دور شد و سال ۱۹۸۸ به قصد پیوستن به دسته منشعب پ. ک. ک. در اروپا، وی را ترک کرد (٤١). مطبوعات ترکیه گزارش دادند که اوجالان به گونل تپ [3] علاقمند شده و وی را به عنوان سازمان دهنده اصلی عملیات در تونچلی و بینگون [4] تعیین کرده است. (٤٢). پ. ک. ک. مانند کومه له در ایران، مارکسیسم – لنینیسم را با ملی گرایی قوی کردستان ترکیب کرده است و از استقرار یک جمهوری مارکسیست کرد در جنوب شرقی ترکیه – با هدف نهائی ایجاد یک کردستان مستقل که مناطق کرد را در خاورمیانه به هم متحد سازد – طرفداری می کند (٤٣).

آنچه که پ. ک. ک. را از دیگر سازمان‌های سیاسی کرد جدا می سازد، طرفداری آشکار و بی پرده این حزب از استقلال کامل کردستان است. دیگر گروه های کرد در خاورمیانه (همچون حزب دمکرات کردستان ایران و حزب دمکرات عراق) یا خواهان خودمختاری کردستان هستند و یا (مانند حزب ملی

1 . Oclan (APO)
2. Kesire Yildirim
3 . Gonulg Tepe
4 . Tunceli & Bingon

آزادی بخش کردستان و حزب سوسیالیست کردستان ترکیه) به شیوه ای دو پهلو و مبهم در باره مسئله استقلال کامل سخن می گویند. بعد از تشکیل انجمن میهن پرستانه دمکراتیک آموزش عالی آنکارا، در ۱۹۷٤، عضویت در آن به خارج از محافل دانشگاهی گسترش و با دیگر بخش های جامعه کرد، ارتباط برقرار کرد.

این گروه در سال ۱۹۷۷، در دیار بکر ملاقات کردند و سندی را صار نمود که منعکس کننده تحلیل گروه از وضعیت کردها در ترکیه بود. این سند، چهارچوبی را مطرح کرد که پ. ک. ک. از زمان تشکیل در ۱۹۷۹ به عنوان یک حزب سیاسی کرد مارکسیست - لنینیست در این چهارچوب عمل کرده است. این سند به طور مخفیانه، تحت عنوان «راه انقلاب کردستان» در سراسر ترکیه توزیع شد. این سند، کردستان را به عنوان یک موجودیت مستعمرهٔ کلاسیک، تعریف می کند زیرا که در پایان فئودال کرد و بورژوازی وابسته یا طبقات حاکم در کشورهای مستعمره خصوصاً در ترکیه همکاری می کنند با استثمار دهقانان و طبقه کارگر کرد را ادامه می دهند. این سند از روشنفکران کرد به خاطر ترک شدن نگرش و رفتار و میراث خودشان انتقاد می کند. این سند یک انقلاب دو مرحله ای، راه ملی و سپس راه دمکراتیک را برای راه حل مشکل کرد، پیشنهاد می کند.

در مرحله ملی، انقلاب کردستان شامل ایجاد یک کردستان مستقل به عنوان امری گریزناپذیر و حتمی برای کسب حقوق کردها خواهد بود. در مرحله دمکراتیک، انقلاب تضادهای بجا مانده از قرون وسطی را از جامعه همچون استثمار فئودالی و بورژوازی وابسته، عشیره گری، فرقه گرائی مذهبی و وابستگی - مانند زنان - را از میان برخواهد داشت(٤٤). این سند بیانگر آن بود که تغییر در جامعه کردستان - تنها ایجاد جامعه ای بدون طبقه - تنها می تواند از طریق یک انقلاب مارکسیست - لنینیست انجام شود و مبارزه مسلحانه به عنوان شیوه ای در جهت تحقق این اهداف است و پ. ک. ک. سعی دارد آنچه را که اعلام کرده، انجام دهد و به منصه ظهور برساند. در اوضاع تقریباً نمیه هرج و مرج و غالب در ترکیه در اواخر دهه ۱۹۷۰ در هنگامی که حکومت به خاطر عدم توانائی درجلوگیری از درگیری های خشونت آمیز بین راست و چپ

افراطی فلج شده بود، پ. ک. ک. حملاتی علیه پایگاه های حکومت ترکیه، در بخش جنوب شرق این کشور انجام داد و حضوری قوی خود را در منطقه اعلام داشت.

فعالیت های پ. ک. ک. مانند فعالیت های دیگر احزاب سیاسی و جنبش ها با کودتای نظامی در سپتامبر ۱۹۸۰ متوقف شد. نظامیان ترکیه با رهبری فرمانده کل، ژنرال کنعان اورن[1]در ۱۲ سپتامبر اعلام کردند که با قبضه قدرت مجریه و مقننه، نظم و دمکراسی را به کشور باز گرداند. این کودتایی بود که سومین بار از اواخر سالهای ۱۹٤۰ نظامیان ترکیه در سیاست دخالت کرده بودند. اما بر خلاف دو مداخله قبلی نظامی ها، دیگر این بار نظامیان به راحتی از کنترل بخش های مقننه و مجریه حکومت دست نشستند. در واقع تا انتخابات اواخر ۱۹۸۳، کابینه و پارلمان غیر نظامی مستقر نشد (٤٥).

هر چند ظاهراً کودتا به منظور اعاده دمکراسی نه از بین بردن آن انجام شده بود (٤٦)، اما نظامیان ترکیه، فعالیت های سیاسی اپوزیسیون را سرکوب کردند. احزاب سیاسی ممنوع شدند و رهبران آن - شامل نخست وزیر بر کنار شده قبلی سلیمان دمیرال[2]، از حزب محافظه کار عدالت و رقیب اصلی وی بلونت اسویتی از حزب جمهوری حلق - دستگیر شدند. تورگوت اوزال [3]، که طراح اصلی اقتصادی در حکومت عزل شده دمیرل بود، بنا به یک سری مصالح دستگیر نشد. در عوض، اختیارات زیادی به وی برای بازسازی ساختار اقتصادی کردستان به منظور پیوند زدن آن با بازار جهانی سرمایه داری داده شد. این امر، ضامن تغییر جهت منابع اقتصادی از صنایع کوچکتر سنتی به سوی بخش هائی از جریان سرمایه‌داری بود که قادر به تطابق با این جهت گیری مجدد بود (٤٧). اجرای نظم جدید اقتصادی طبعاً نیروی کار مطیعی را لازم داشت ، بنابراین شورای رهبری نظامیان، به عنوان اولین اقدام، تمام فعالیت های اتحادیه های اصناف را به حالت تعلیق درآوردند. شورای رهبری نظام ها کنفدراسیون شرقی

---

[1]. Kenan Evren
[2]. Suleyman Demirel
[3]. Turgut Ozal

اتحادیه های اصناف مبارز – در کردستان- را هدف سرکوب خود قرار داد. در مارس ۱۹۸۳ شورای رهبری نظامی به دستگیری حدود بیست هزار مظنون مبادرت کرد که اکثریت آنان فعالین یا هواداران گروه های چپ گرا بودند. تعداد مظنونین که بلافاصله بعد از کودتای ۱۹۸۰ دستگیر شدند و به ترویج جدائی طلبی متهم شدند به رقمی بالغ بر حدود سه هزار نفر می رسید. بیش از نیمی از آنهائی که به خاطر فعالیت های تجزیه طلبانه دستگیر شدند، اعضای پ. ک. ک. بودند (٤٨).

هر چند که تعداد کل کردهائی که دستگیر و محاکمه شدند از سه هزار نفر بیشتر بود و بسیاری از آنها در گروه های سیاسی وکارگری ممنوع شده عضویت داشتند، به ارتکاب انواع گوناگون جنایات علیه کشور متهم شدند. بعد از کودتا و به دنبال آن دستگیری گسترده فعالین چپ گرا و کرد، مبارزه کردها – خصوصاً مبارزه ای که پ. ک. ک. به راه انداخته بود – به خشونت گرایید. شورای رهبری نظامی همچنین برای جلوگیری از ترویج بیشتر زبان و فرهنگ کردی اقداماتی انجام داد. در سال ۱۹۸۲ شورای رهبری نظامی مجلس موسسان غیر نظامی را به منظور تصویب یک قانون اساسی جدید تشکیل داد. قانون اساسی سال ۱۹۸۲، که در یک همه پرسی تصویب شد، استفاده از زبان کردی محدودیت هایی قائل شد. خصوصاً مواد ۲٦ و ۲۸ و ۸۹ قانون اساسی این موضوع را کاملاً روشن می سازند:

ماده ۲٦: «نباید هیچ زبانی که توسط قانون ممنوع شده است، برای بیان و پخش افکار مورد استفاده واقع شود. هر سند نوشته یا چاپ شده، عکس ، نوارهای مغناطیسی یا ویدئویی و دیگر لوازم رسانه ای که بر خلاف این ماده مورد استفاده واقع شوند بایستی مصادره شوند.»

ماده ۲۸: «انتشارات نباید به زبانی که قانون آن را ممنوع ساخته است، انجام شود.»

ماده ۸۹: «هیچ حزب سیاسی نمی تواند از هیچ زبان یا فرهنگ غیر ترکی دفاع کند تا آن را توسعه و ترویج نماید و نمی تواند خواستار ایجاد اقلیت های در درون مرزهای ما گردند یا اتحاد ملی ما را تخریب کنند» (٤٩).

علاوه بر اعمال ممنوعیت های قانون اساسی در مورد زبان کردی، در قانون جزای ترکیه به منظور از بین بردن بروز هویت قومی کرد، تجدید نظر شد. این مسائل همراه با ممنوعیت موجود استفاده از عناوین «کرد» یا «کردی» و «کردستان»، جنبش کرد و - مشهورترین طرفدار آن - پ. ک. ک. را افراطی تر کرد. قانون جزای ترکیه که در سال ۱۹۳۸ تدوین شد به شیوه ای گسترده برای سرکوب پیمان وفعالیت سیاسی آزاد، مورد استفاده واقع شد و به شیوه ای بسیار موثر از آن، علیه کردها استفاده شد. این قانون جزا شامل برخی از اقدامات سخت و شدید بود. برای مثال مواد ۱٤۱ و ۱٤۲ سازمان دادن تشکیلات یا سازمان‌های «کمونیست» و یا «جدائی طلب» و پخش عقاید کمونیستی و جدائی طلبانه را محکوم می‌سازد. مواد ۱۸۵ و ۱۵۹ توهین به رئیس جمهور، پارلمان و حکومت و مقامات نظامی را ممنوع می‌دانست. کردها، به طور معمول به خاطر نقض این مواد، تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند(۵۰) حتی وکلائی که مدافع کردهای متهم به ترویج جدائی طلبی بودند، نیز تحت پیگرد قانونی قرار گرفتند. برای مثال حسین یلدریم[1] - حقوقدان کرد و وکیل مدافع پ.ک.ک - در اکتبر ۱۹۸۱ توسط نظامیان دستگیر و تا ژوئیه ۱۹۸۲ در زندان نظامی نگهداری شد و در خلال این مدت نیز تحت شرایط سختی مانند شکنجه فیزیکی به سر برد و صرفاً به این علت که وی متوقف نمودن دفاع از موکل‌هایش را در دادگاه نپذیرفت (۵۱).

هم رهبر شورای رهبری نظامی و هم رئیس جمهور - ژنرال اورن[2] - و نخست وزیر - دریادار بلوند اولوسو[3] - در خلال دوره تصدیشان، مرتباً به کردها در مورد نقض قانون جزای کشور هشدار می‌دادند و آنان را تهدید می‌کردند. تأکیدی جدید بر احیاء این تئوری صورت گرفت که «کردها، صرفاً یک عشیره دیگر ترک در آسیای مرکزی هستند و بنابراین ریشه‌ای ترکی دارند». سیل مقالات در مجلات و نشریات علمی ظاهر شد که این خط فکری را دنبال

---

1 - Huseyin Yildirim
2 . General Evren
3 . Bulen Ulusu

می‌کردند و اشاعه می‌دادند و نیز در نوشته‌های سوکر[1] و مهمت سکبان[2] - کرد مبلغ سیاست ملیت آتاتورک - این تئوری احیا شد. «سکبان یک شبه، تاریخ کردها را با یک سری اصطلاحات تقریباً زبان شناسی، به طور قاطع در میان مردم خانواده ترک تثبیت کرد» (۵۲) اما هیچ تحقیقی جدی درباره تاریخ کرد یا ترک، تئوری های سکبان را معتبر نمی‌دانست و در میان کردهای عادی هم مقبولیتی نیافت. سرکوب روز افزون ملت کرد، توسط رهبری نظامی‌ها خونتا، بخش گسترده‌ای از جامعه را فرا گرفت. برای مثال در مارس ۱۹۸۱، سرافتین السی[3] - که به عنوان وزیر امور عمومی در دولت اسویت، در سال ۹-۱۹۷۸ خدمت کرده بود - به خاطر انجام تبلیغات کردی و جدائی طلبانه به ۲ سال و سه ماه حبس محکوم شد. (۵۳)

محکومیت وزیر سابق کابینه، اولین مورد علیه یک سیاستمدار بلندپایه با اصالت کرد، از زمان به قدرت رسیدن رهبری نظامی‌ها بود و این امر برای نشان دادن تصمیم حکومت در جهت ریشه کن کردن تمام اشکال مختلف ملی گرایی کرد، طرح‌ریزی شده بود. محکومیت السی براساس اظهارات منتشر شده‌ای بود که از تسامح و تساهل حکومت در مورد نیازهای اقتصادی و اجتماعی منطقه جنوب شرق انتقاد می‌کرد و براساس مبارزه آشکار وی علیه ممنوعیت به رسمیت شناختن موجودیت و هویت کردها درکشور بود. در جایی - که به عنوان مدرک اصلی علیه وی استفاده شد - گفته بود: «من یک کرد هستم، پس در ترکیه، کردها وجود دارند»(٥٤)

محکومیت السی، زمینه را برای محاکمات صوری شمار زیادی از فعالان ملی گرا و مبارزین کرد در آوریل ۱۹۸۱ فراهم ساخت. رهبری نظامی‌ها با پخش یک برنامه تلویزیونی نود دقیقه‌ای در ماه مارس، در محکوم کردن فعالین کرد، زمینه آمادگی افکار عمومی را برای این محاکمات نمایشی فراهم کرد. این برنامه، اعتراف‌های زیادی را توسط جنگجویان و دهقانان کرد در محکوم کردن اهداف

---

1 - Sukru
2 - Mehmet Sekban
3 - Serafettin Elci

و برنامه و فعالیت‌های پ.ک.ک نشان داد. یک دهقان سالخورده به طور غم‌انگیزی اظهار داشت که «پ.ک.ک. از اشغالگران اروپائی بدتر است و اینکه جنگجویان، پسر وی را وادار به قتل مادر و خواهش کرده‌اند. این برنامه همچنین به این منظور پخش شد که با معرفی کردن چریک‌های کرد، خصوصاً نیروهای پ.ک.ک به عنوان تروریست و قاتل ملت کرد که سعی در افزایش قدرت خودشان را دارند، در میان جامعه کردها، حمایتی برای سیاست‌های حکومت به دست بیاورند.

• بازگشت به حکومت غیر نظامی: دوران پس از ۱۹۸۳

در سال ۱۹۸۳، رهبری نظامی جامعه برای بازگشت به حکومت غیر نظامی، خود را آماده می‌کرد و مقدمات انتخابات پارلمانی را فراهم آورد. انتخابات نوامبر ۱۹۸۳ پیروزی حزب سرزمین ماموی یا مام وطن وابسته به تورگوت اوزال را در پی داشت. به قدرت رسیدن اوزال، به عنوان نخست‌وزیر جدید غیر نظامی، نفوذ نظامیان را کاهش نداد. در واقع، ژنرال اورن به عنوان رئیس جمهور به خدمت خود ادامه داد و کنترل کامل مسایل امنیتی داخلی و خارجی همچنان در دست نظامیان – با آزادتر کردن نخست وزیر در امور اقتصادی – باقی ماند. حتی بعد از انتخابات سال ۱۹۸۹، که ریاست جمهوری به تورگوت اوزال، رسید و به استقرار قوه مجریه – غالباً غیر نظامی‌ها – انجامید، سلطه نظامیان در اداره امور استان‌های کرد همچنان بدون تغییر کماکان باقی ماند. دانکوارت روستو[1] اعتقاد داشت که «نهادهای دمکراتیک از سال ۱۹۸۳ تحکیم یافته است و فرصت‌های بیشتری برای مشارکت سیاسی شهروندان ترکیه، قابل دستیابی نباشد. بن بست پارلمانی سالهای ۱۹۷۰ و فلج سیاسی به دنبال کودتای ۱۹۸۰ معکوس شده است»(٥٦)، هر چند که در مواردی، شواهد تجربی در حمایت از تحلیل روستو وجود دارد. اما کردها از اصلاح سیاسی – که از زمان بازگشت حکومت غیر نظامی به ترکیه انجام شده بود – بهره‌ای نبرده‌اند. یک مانع جدی در برابر توجه به تقاضاهای کردها، ایدئولوژی‌های قوی و نافذ کمالیستی می‌باشد که در درون

---

1 - Dankwart Rustow

محافل حاکم و بخش قابل توجهی از جمعیت کشور همچنان وجود دارد.

چنانکه آنتونی هیمان[1] گفت «فقدان همدردی عمومی، نسبت به تقاضاهای ناسیونالیستی کردها در ترکیه، عمدتاً ناشی از این واقعیت است که بیش از پنجاه درصد از اجداد شهری ترک‌های طبقه متوسط از کشورهای بالکان، مصر، کریمه، آسیای مرکزی، قفقاز و دیگر مناطق مجاور آمده‌اند. با توجه به این واقعیت، برای ترکیه امروزی، حفظ تمامیت ارضی و وضع کردها اولویت باقی می‌ماند و ترک‌ها به شیوه‌ای دردناک از عواقب گسیختگی ناسیونالیسم غیر ترک آگاهند و به آن به عنوان آفت بقای کشورشان می‌نگرند».(۵۷)

از زمان اعاده حکومت غیر نظامی‌ها در اواخر ۱۹۸۳، راهبردهای ترکیه نسبت به ناآرامی‌های کردستان دارای دو وجه اساسی بوده است. از یک طرف، حکومت درصدد آرام کردن مردم کرد با اختصاص دادن کمک اقتصادی بیشتر به جنوب شرق ترکیه برای احیاء اقتصاد آن – خصوصاً کشاورزی و از طریق اتحاد و پیوند اقتصاد محلی کردستان به جریان اصلی اقتصاد ترکیه – بوده است. پروژه عظیم سد آتاتورک نیز در سالهای دهه ۱۹۸۰ به همان منظور شروع شد. بهبود زیر ساخت‌های منطقه، خصوصاً تلاش حکومت برای مدرن‌سازی تسهیلات و جاده‌های ارتباطی به صورت جدی دنبال شده است(۵۸). از طرف دیگر، حکومت، به بیان گروه حقوق بشر دیده‌بان هلسینکی فنلاند برای از بین بردن هویت قومی کردها ادامه داده است علیه آنهائی که در ترویج ملی‌گرایی قومی تلاش می‌کنند، افزایش تدابیر علیه فعالیت کردها، توسط اوزال با احیاء فعالیت‌های پ.ک.ک در سال ۱۹۸٤، همزمان بود. بعد از کودتای ۱۹۸۰ و دستگیری چند هزار نفر مبارز و ملی‌گرای کُرد، بسیاری از اعضای باقیمانده پ.ک.ک. ترکیه را ترک کردند و در کشورهای همسایه – یعنی عراق و سوریه – هسته‌های فعالیت سیاسی، را پایه‌ریزی کردند. در تابستان ۱۹۸٤، پ.ک.ک. تاسیس تیپ‌های (نظامی) آزادیبخش کردستان را اعلام کرد و از پایگاه‌هایش در شمال عراق حملاتی را علیه واحدهای ارتش ترکیه و مقرهای پلیس واقع در

---

1 - Anthony Hyman

روستاهای جنوب شرق ترکیه انجام داد. ارتش ترکیه با اعزام فوری واحدهای زرهی به کردستان واکنش نشان داد اما آنچنان که در نظر داشت به دستگیری چریک‌های پ.ک.ک. که حملات را آغاز داده بودند، موفق نشد. حملات چریکی پ.ک.ک. شدت بیشتری گرفت و در مه ۱۹۸۵ پ.ک.ک. تشکیل یک ائتلاف گسترده از نیروهای مختلف را، تحت عنوان «جبهه آزادیبخش ملی کردستان» اعلام داشت(٦٠). پ.ک.ک. در این تشکیلات سلطه کامل داشت عنوان و بنابر گفته یک تحلیلگر، تنها شامل پ.ک.ک. و چند تن اندک دیگر بود که به عنوان فعالین مستقل و نه به عنوان نمایندگان دیگر سازمان‌ها به آن پیوسته بودند (٦١). از ژوئن تا نوامبر سال ۱۹۵۸، چریک‌های جبهه آزادی بخش ملی کردستان در حدود ٥٠ عملیات مختلف نظامی علیه نیروهای ترکیه و همدستان کرد آنها انجام دادند به گفته جبهه آزادی‌بخش ملی کردستان «این عملیات چهار دسته ارتش را کاملاً از بین برد و بیش از ۸۰ سرباز و مزدور را کشت» (٦٢).

شیوهٔ نظامی و سیاسی، عملیات پ.ک.ک را در داخل ترکیه محدود می‌کرد. همکاری ترکیه و عراق دراواسط دههٔ ۱۹۸۰ و نیز رقابت پ.ک.ک و حزب دمکرات عراق، ادامه حملات علیه نیروهای ترکیه را برای پ.ک.ک به طور فزاینده‌ای مشکل‌تر ساخت با از دست دادن آزادی عمل در خارج از مناطق مرزی کوهستانی ترکیه و عراق، پ.ک.ک. می بایست بر استقرار پایگاه‌های عملیاتی خود در سوریه تمرکز نماید که مرز منطقه نسبتاً هموار ترکیه و سوریه، کنترل فعالیت‌های چریکی را آسان‌تر می‌ساخت. در ژوئیه ۱۹۸۷ تورگوت اوزال، نخست وزیر ترکیه با سوریه توافقنامه‌ای امضاء کرد که خواستار همکاری نزدیک‌تر بین دو کشور، درباره امور امنیتی شده بود که مقامات سوریه را به منع نمودن پ.ک.ک از استفاده از خاک سوریه به عنوان پایگاه عملیات علیه ترکیه می‌کرد. هر چند، مقامات سوریه تا حد زیادی فعالیت‌های پ.ک.ک را متوقف کردند اما دمشق استفاده از بازی کارت کردها را – برای کسب امتیاز از ترکیه بر سر مسئله مورد مناقشه آب رودخانه فرات – سودمند دانست. کنترل سرچشمه رودخانه فرات برای نیاز به آبیاری، موضوع نگرانی عراق و سوریه است. به نظر می‌رسید که اگر مسئله رودخانه فرات به طور حل نشده باقی بماند و تا زمانی که

با این مسئله سیاسی بازی نمایند، دمشق به پ.ک.ک. یا دیگر چریک‌های کرد، اجازه خواهد داد که همچنان به عنوان یک مشکل جدی برای ترکیه باقی بمانند. اما نه به آن صورت که ترکیه را به انجام اقدامات نظامی علیه سوریه، تحریک بنمایند»(٦٣). در سال ۱۹۸۸، مطبوعات ترکیه انتشار داستان‌ها و حکایاتی درباره همکاری پ.ک.ک با حزب دمکرات کردستان ایران پرداختند. با ازدست دادن آزادی عمل در شمال عراق و با تجدید حرکت‌ها توسط حکومت سوریه، گفته شد که پ.ک.ک. برای ضربه زدن به ترکیه از جهت شرق – کردستان به زیر چتر حمایتی حزب دمکرات کردستان ایران رفته است(٦٤). پ.ک.ک. برای ضربه زدن به مناطقی در «وان، قارص، واگری» در جنوب شرق ترکیه از موقعیت خوبی می‌بود. مطبوعات ترکیه، تعهد ایران را در پیمان سال ۱۹۳۷ سعدآباد کردها یادآوری کردند که از خاک ایران به عنوان سکوی پرش جهت حمله به ترکیه بهره‌برداری نکنند (٦٥).

پیمان سعدآباد، که امضاکنندگان آن کشورهای ایران و عراق و ترکیه و افغانستان بودند، یک پیمان غیر تهاجمی بود که در آن هر کدام از طرفین پیمان بر موارد زیر توافق کردند: خودداری از مداخله در امور داخلی همدیگر، همکاری در مسایل امنیتی و حفظ مصونیت و حرمت مرزهای مشترک و مطبوعات ترکیه در ژانویه ۱۹۸۹ «اعترافات» امین گرگر[1] را منتشر کردند – فعال پ.ک.ک. که در دیار بکر مورد محاکم بوده –که اظهار می‌داشت «اتحاد شوروی در یک اتحادیه سه جانبه با سوریه و پ.ک.ک.، بانی اصلی عملیات چریکی در جنوب شرق ترکیه است(٦٦). بلغارستان، دیگر همسایه ترکیه نیز توسط برخی از محافل داخلی ترکیه، به حمایت از پ.ک.ک. متهم شد. رئیس انجمن فرهنگی ترک بالکان، اظهارداشت: «هنگامی که مرز ترکیه و بلغارستان در سال ۱۹۸۹ به روی پناهندگان ترک تبار بلغاری گشوده شد. مبارزین پ.ک.ک. همچون ترک‌های بلغاری تغییر قیافه داده و به ترکیه نفوذ کرده‌اند» (٦٧)

مقامات ترکیه همچنین برخی از عناصر نظامی و امنیتی یونان را جزو عوامل

---

1 - Emine Gerger

کمک کننده به پ.ک.ک. می‌دانستند. اسماعیل سزگین[1] - عضو سابق پ.ک.ک. - ظاهراً مقامات ترک را از اردوگاه آموزشی پ.ک.ک. در جزیره یونانی لاوریون[2] مطلع ساخته بود و ژنرال ماتافیاس[3] – فرمانده سابق گارد ملی قبرس یونان – به عنوان مربی چریک‌های پ.ک.ک. در اردوگاههای داخل سوریه چهره‌ای شناخته شده بود(٦٨). البته این اتهامات علیه پ.ک.ک. دقیقاً زمانی مطرح شد که پ.ک.ک. به استقرار پایگاه‌هائی در عمق داخل ترکیه موفق شد و گرماگرم عملیات نظامی علیه روستاهای کردستان بود. حکومت ترکیه با معرفی پ.ک.ک. به عنوان سازمانی بدون پایگاه مردمی، امید به دور ساختن مردم محلی از پیش مرگه‌ها و تضعیف هواداری مردمی از آنها را در سر می‌پروراند. اما آشکار است که بدون حمایت مردمی – به هر میزانی – پ.ک.ک. در برابر حملات سخت و کوبنده نیروهای ترکیه دوام نمی‌آورد. برای بسیاری از کردها پخش گزارش‌های حکومتی آنهم براساس «اعترافات» فعالین دستگیر شده پ.ک.ک. پذیرش تلویحی این امر توسط حکومت اوزال است که در ترکیه «مشکل کرد و کردستان» وجود دارد. در واقع تورگوت اوزال، مدت کوتاهی بعد از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۹ در یک نشست خبری به طور بی‌سابقه‌ای نه تنها به نزاع قومی در ترکیه بلکه همچنین به ترکیب چند فرهنگی بودن ترکیه نوین به طور رسمی اعتراف نمود. بنا به گفته اوزال مردم ترکیه «از منشاء‌های مختلف، بقایای یک امپراطوری هستند. تئوری یک ملت صحیح تر از نظریه یکی از اقوام می‌باشد ... کشوری که تصور درست نداشته باشد و در انحصار تابوها و کلمات ممنوعه بماند، نمی‌تواند توسعه یابد»(٦٩).

بعضی از تحلیل‌گران، اعتراف غم انگیز چند قومی بودن ترکیه توسط اوزال را به عدم توانائی حکومت او در جلب افکار عمومی مردم کُرد نسبت می‌دهند. برای مثال، بنا به گفته شهردار نصیبین[4] - یک شهر بزرگ کرد نشین در نزدیک

1 - Esmail sezgin
2 - Laveion
3 - Matafias
4 - Nusaybin

مرز سوریه که صحنه مهم مبارزات ضد حکومتی بوده است - شمار زیادی از مردم به علت تندروی وحشی گونه تیم‌های ویژه عملیاتی ترکیه علیه مردم غیر نظامی برای همکاری با پ.ک.ک. تحریک شده‌اند(۷۰). سیرناک[1]- شهر کردی در دامنه کوهستان گودی[2] در جنوب شرق ترکیه - مقدس‌ترین زیارتگاه زیدی[3] می‌باشد. زیرا که یک دخترجنگجوی شانزده ساله پ.ک.ک. در اواسط ۱۹۸۰ در نبرد با نیروهای حکومتی ترک کشته شد. والدین کرد، کودکان خود را نزدیک گور زیدی دفن می‌کنند و اعتقاد دارند که دفن کودکان در نزدیکی قبر یک قهرمان، خوش یمن است و زنانی که آرزوی آبستن شدن را دارند، به شیوه‌ای معمول با گل به زیارت قبر وی رفته و از روح وی می‌خواهند تا برای آنان و کودکانشان دعای خیر کند(۷۱). اوزال به منظور اتخاذ یک سیاست جدید نسبت به کردها - که در حمایت احزاب عمده سیاسی برخوردار باشد - یک گردهمائی ویژه از مقامات را همراه با اردال اینونو[4] (رهبر حزب خلقی دمکراتیک) سلیمان دمیرل (رئیس حزب راستگرای راه حقیقت) و یلدریم آکبلوت (نخست وزیر) در دوم آوریل ۱۹۹۰ برگزار نمود. تمام شرکت کنندگان توافق داشتند که باید اقداماتی فوری برای «آرام ساختن» کردستان اتخاذ شود. پرزیدنت اوزال، ریاست یک جلسه اضطراری کابینه را در ۹ آوریل برای اقداماتی که باید برای جلوگیری از قیام‌های احتمالی در جنوب شرق انجام شود، بر عهده داشت.

همان‌گونه که توضیح داده خواهد شد، به فرماندار دیاربکر اجازه انجام هر اقدام لازم جهت مقابله با پ.ک.ک. و طرفدارانش صادر و محدودیت‌هایی شدید هم در مورد اخبار قیام کردستان در رسانه‌ها اعمال شد. در ژوئیه ۱۹۹۰، اپوزیسیون سوسیال دمکرات - که خود را وارثین حقیقی میراث سیاسی آتاتورک می‌دانند - با خواستار شدن اعمال سیاستی که به کردها اجازه سخن گفتن به

---

1 - Sirnak
2 - Gudi
3 - Zaydie
4 - Erdal inonu

زبان مادری‌شان را بدهد، اوزال را در موضعی تدافعی قرار دارند. سوسیال دمکرات‌ها با انتقادی عمده از قوانین زبانی ترکیه، اظهار داشتند که «ساختار قانونی که واقعیت‌های کشور ما و عصر ما را انکار می‌کند، این واقعیت را فراموش کرده که مردمان جهان و نیز مردم ما علاوه بر زبان رسمی به زبان بومی و محلی خود نیز سخن می‌گویند»(۷۲) این امر، واکنش منفی حزب حاکم «مام وطن» و دیگر حزب‌های عمده اپوزیسیون، یعنی حزب راه حقیقت را هم برانگیخت – اسات کیرات لیوگلو[1] – یک مقام ارشد حزب راه حقیقت اصرار می‌کرد که در ترکیه مشکل زبان وجود ندارد و پرزیدنت اوزال اظهار داشت که در ترکیه تنها باید یک زبان رسمی – ترکی – وجود داشته باشد (۷۳)

علاوه بر این مسایل، رقبای سیاسی سوسیال دمکرات‌ها و حتی بسیاری از کردها هم تصور می‌کردند که طرفداری حزب از حقوق زبانی کردها، سیاست فرصت‌طلبانه‌ای است که به منظور کسب آرای کردها در کسب اکثریت مجلس ملی ترکیه، اتخاذ شده است. اما در واقع یک سال پیش‌تر، سوسیال دمکرات‌ها، صرفاً به علت حضور در کنفرانسی درباره حقوق فرهنگی کردها – در فرانسه – از نمایندگی مجلس ملی هفتم، اخراج شدند. در سال ۱۹۹۱، مسایل مربوط به شناسایی حقوق کردها با سیاست‌های بین حزبی ترکیه مبهم باقی ماند زیرا احزاب حاکم و اپوزیسیون بر سر آرای کردها در شرق و جنوب شرق با هم رقابت می‌کردند. پرزیدنت اوزال در ۲٤ ژانویه ۱۹۹۱ در سبقت جستن بر تغییر در موقعیت قانونی زبان کردی، حکمی را صادر کرد که براساس آن زبان‌هائی را که زبان اول کشورهائی نباشد که ترکیه با آنها روابطی دیپلماتیک دارد، به رسمیت می‌شناخت(۷۱). بعد از مصاحبه‌های چالشی در ۲۷ ژانویه ۱۹۹۱، کابینه ترکیه تصمیم گرفت که لغو قانون شماره ۲۹۳۲ را – که در سال ۱۹۵۸ تصویب شد و استفاده از زبان کردی را اعم از گفتار و نوشتار در تمام مکان‌ها منع می‌کرد – به مجلس محلی پیشنهاد کند. پرزیدنت اوزال در دفاع از موضع جدید خود اظهار داشت که «از هر شش نفر ترک، یک نفر کرد است»(۷۵).

---

[1] - Esat kirat lioglu

حکومت وی می‌بایست واقعیت حقوق زبانی کردها – به عنوان نشانه هویت کردی – را به رسمیت بشناسد. بخش‌هایی از مطبوعات ترکیه، مقاله‌هایی را در حمایت از سیاست زبانی پیشنهاد شده توسط اوزال منتشر کردند و با این استدلال که چنین امری نه تنها روابط بین قومی را در کشور بهبود می‌دهد، بلکه همچنین چهره ای بهتر از ترکیه را در اروپا مطرح خواهد کرد و به ورود آن کشور به اتحادیه اروپا کمک شایانی خواهد نمود(۷٦). رقبای اوزال در حزب سوسیال دمکراتیک توده‌گرا و حزب راه حقیقت سریعاً وی را به بهره‌برداری از این مسئله در جهت مقاصد خاص یا منافع سیاسی متهم کردند. اردال اینونو ابراز رضایت خود را نسبت به اوزال و در جهت سیاست اتخاذ شده او که در اصل توسط حزب وی پیشنهاد شده اعلام داشت اما توسط حزب حاکم مام وطن مورد قبول واقع نشد. سلیمان دمیرل، نخست وزیر سابق و رئیس حزب محافظه کار راه حقیقت، با شک و تردید این پرسش را مطرح کرد: «آیا آنها - حکومت و حزب حاکم - قصد دارند که استفاده از زبان کردی را در مدارس و رادیو و تلویزیون، به رسمیت بشناسند؟ آیا آنها می‌خواهند به استفاده از زبان کردی در ادارات را مجاز بدانند؟ اگر مسئله چنین نیست، پس این امر صرفاً نوعی سوء استفاده و بهره‌برداری ازمسئله کردها خواهد بود»(۷۷)

بیشتر اپوزیسیون ترکیه، خصوصاً روشنفکران جامعه کرد خارج، ضمن رعایت جوانب احتیاط، طرح اصلاح گرایانه زبانی توسط پرزیدنت اوزال را تائید می‌کردند اما کردهای ترکیه همچنان نسبت به صداقت حکومت ابراز تردید داشتند. کندال نزان[1] - رئیس انستیتوی کرد پاریس – در مصاحبه‌ای با مجله «نکته» در ترکیه [2] به این مساله اشاره کرد «که در مورد پرزیدنت براساس گفته‌هایش نه براساس رفتار و اعمالش، داوری خواهد شد. اوزال در تاریخ، ممکن است به عنوان یک قهرمان مشابه دکلرک[3] که به گونه‌ای دیگر نظام آپارتاید را در آفریقای جنوبی برانداخت، یا همچون سیاستمداری آشفته که

---

1 - Kendal Nezan
2 - Nocta
3 - Deklerk

وعده‌های خود را فراموش کرده و زمانی که خطر رفع شد دوباره به محافظه کاری پرداخت، یاد می‌شود. روشی که در ماه‌های آینده اتخاذ می‌کند، نشانگر آن خواهد بود که وی کدام یک از دو راه را برگزیده است» (۷۸) طرح پیشنهادی اوزال، از جانب جناح راست ترکیه و از جانب بعضی از اعضای حزب حاکم علاوه بر شک و تردید با انتقادهای فراوانی هم روبرو شد. برای مثال «ترکمن[1]» روزنامه محافظه کار و با نفوذ به اوزال و هیات حاکم در کشور هشدار داد که سیاست آزادسازی زبان کردی، بیشتر جنبه‌ای سیاسی و افراطی دارد و در آینده کردها را ترغیب به ارائه تقاضاهای سیاسی جدائی طلبانه خواهد کرد(۷۹). این احساسات توسط برخی از اعضای حزب اوزال هم ابراز شد. وزیر کشور کمیل سنک[2] بیم آن داشت که در زمان حل مسئله زبان، کردها خواهان به رسمیت شناختن هویت و موقعیت آنان به عنوان یک اقلیت خواهند شد و سپس تقاضای خودمختاری یا استقلال را نیز مطرح خواهند کرد. یک نظرسنجی عمومی نشان داد که ٤۷ درصد از ترک‌ها فکر نمی‌کردند که اگر سیاست زبانی اوزال اتخاذ شود، به ساختار اتحاد ملی در این کشور لطمه‌ای وارد سازد. در حالی که ٤۱ درصد تصورشان برآن بود که اگر طرح پیشنهادی به قانون تبدیل شود، اتحاد ترکیه لطمه خواهد دید(۸۰).

طرح پیشنهادی پرزیدنت اوزال در مارس ۱۹۹۱، با مخالفت دور از انتظار مجلس ملی ترکیه روبرو شد. با توجه به این واقعیت که حزب حاکم – مام وطن – اکثریتی قاطع در مجلس ملی داشت، هر چند که پارلمان ترکیه به طور معمول لایحه‌های اوزال را تصویب می‌کرد و مخالفت با لایحه طرح پیشنهادی اصلاح گرانه زبانی، موجب بروز اختلافات عمیق در درون محافل حاکم شد و به کاهش محدودیت‌های استفاده از زبان کردی کمکی نکرد. طبق گفته یک ناظر «هنوز خاطره تجزیه امپراطوری عثمانی در ترکیه جدید، بسیار زنده است و ترک‌ها نمی‌خواهند شاهد تجزیه مجدد کشورشان آنهم در قرن بیستم باشند»(۸۱). منشاء دیگر مخالفت از جانب آنهائی بود که تاثیر طرح پیشنهادی اوزال را کم اهمیت

---

1 - Tercuman

2 - Kemil Cicek

تلقی می‌کردند زیرا لایحه محدودیت‌های انتشار کتاب و روزنامه به زبان کردی و یا تدریس زبان کردی در مدارس را لغو کرد (۸۲).

یکی از بغرنج‌ترین مشکلات تشخیص حقوق کامل کردها در ترکیه، ماده ۳۰۱ قانون مجازات عمومی کشور است، که استهزا و اهانت به ترکیه یا ترکی بودن را غیرقانونی می‌داند. مفاد قانون ۳۰۱ برای تعقیب آنها که خواهان خودمختاری فرهنگی کردها هستند یاافسرانی که در اماکن عمومی به زبان کردی تکلم کنند، مورد استفاده و اجرا قرار می‌گیرد. به عنوان مثال، لیلا زانا[1] - فعال حقوق بشر و چهره شناخته شده کرد زبان و نمایندهٔ منتخب پارلمان ترکیه – به ۱۵ سال زندان محکوم شد. صرفاً به خاطر اقدامات وی که گفته می‌شود علیه ترک بودن و اتحاد ملی ترکیه بوده است. هر چند موقعیت زانا به عنوان نماینده مجلس مشمول نوعی مصونیت می‌شود، حکومت ترکیه از طریق ساختار قانونی فعالیت حزب دمکراتیک را ممنوع اعلام کرد. حزبی که زانا به آن تعلق داشت و بدین جهت مصونیت نمایندگی پارلمان وی را برداشت. در سال ۲۰۰۱، دادگاه اروپایی حقوق بشر[2] پروندهٔ محکومیت زانا را مورد بررسی قرار داد و علیه حکومت ترکیه، رأی صادر کرد. هر چند که ترکیه آن را مردود دانست. در ۲۰۰۳ قانون هماهنگی و سازگاری جدید را پذیرفت که اجازه می‌داد اعاده دادرسی براساس احکام دادگاه اروپایی حقوق بشر، صورت گیرد.

در آوریل ۲۰۰٤، ترکیه لیلا زانا و دیگر متهم‌های مشابه وی را بازنشسته کرد و دادگاه محکومیت اولیه را مجدداً تأیید کرد. هر چند که تحت فشار جهانی و به خاطر تأثیر منفی گذاشتن بر شانس ترکیه در پیوستن آینده این کشور به اتحادیه اروپا، محکومیت زانا به موجب یک تبصره قانونی لغو شد. در ژوئن ۲۰۰٤ دادگاه عالی استیناف ترکیه حکم آزادی زانا و همکارانش را از زندان صادر کرد. در سال ۲۰۰۵ مجدداً دادگاه اروپایی حقوق بشر، زانا را مورد حمایت قرار داد و در این راستا حکومت ترکیه را وادار ساخت تا به وی و دیگر همکاران زندانی او – به موجب زیر پا نهادن حقوق آزادی بیان آنان – به هر کدام ۹۰۰۰ یورو

---

1. Leyla Zana
2. ECHR

پرداخت کند.

مدت کوتاهی پس از آن، زانا و همکارانش، تأسیس انجمن جنبش دمکراتیک را اعلام داشتند و حرف آنها به چالش کشاندن محدودیتها و مشکلات سیاسی و موانعی بود که هنوز بر سر راه به رسمیت شناختن حقوق کردها – و هویت آنان – در این کشور، وجود دارند. در ماه اوت، انجمن دمکراتیک به حزب مردمی دمکراتیک طرفدار کردها پیوست تا حزب جامعه دمکراتیک[1] را – به عنوان حزب پیشرو طرفدار کرد در ترکیه – تشکیل دهند. در نوامبر ۲۰۰۷، به نخست وزیر – رجب طیب اردوخان – و حزب وی – عدالت و توسعه[2] – اعلام داشتند که کردهای ساکن جنوب، خودمختاری کامل داده شود. تا درجهت تأسیس یک سیستم فدرال دمکراتیک در ترکیه گام بردارند. اگر چه حزب جامعه دمکراتیک، ۲۰ کرسی را در انتخاب ژوئیه ۲۰۰۷ در پارلمان این کشور به دست آورد و شاید نخستین قدم بود که حقوق کردها در پارلمان ترکیه به رسمیت شناخته شود. این توسعه‌های مورد اشاره، روزنه‌ای از فرصت‌ها را برای حکومت ترکیه و اقلیت کردها گشود تا به تدریج یک جانشین کارساز بیاید تا مقیاس‌های شدید و حاد در روابط کرد – ترک کشور، اندک اندک برداشته شوند.

• مسایل حقوق بشر و مبارزه کردها درترکیه

چالش کردها در ترکیه، علاوه بر مسایل ملیت، مسایل حقوق بشر را نیز مطرح ساخته است. همان‌گونه که در جنگ‌های چریکی نقاط دیگر جهان معمول است، تجاوز به حقوق بشر توسط هر دو طرف صورت گرفته است. حکومت ترکیه پ.ک.ک. را محکوم می‌کند که به عنوان یک سازمان تروریستی، قربانیانش عموماً غیر نظامیان بی دفاع کرد بوده است اما این محکوم کردن به منظور توجیه سیاست‌های حکومت انجام می‌شود، هر چند شواهدی تجربی وجود دارد که قتل‌هائی با انگیزه‌های سیاسی توسط مبارزین پ.ک.ک. در سالهای اخیر انجام

---

1. DTP
2. AKP

شده است. در ۲٤ و ۲۵ نوامبر ۱۹۸۹، فعالین پ.ک.ک. ۲۸ تن غیر نظامی کرد در روستای ایکی کایا[1] در حکاری، شامل ٦ زن و ۱۳ کودک را کشتند. در ۲٦ فوریه ۱۹۹۰ طبق گزارشی، چریک‌های پ.ک.ک. کدخدای سابق یک ده را همراه همسر و کودکش در ناحیه سیلوپی[2] در ماردین به قتل رساندند. در اواسط مارس، پ.ک.ک. نه نفر مستخدم یک کارخانه دولتی را در الازیک[3] ربودند و سپس ترور کردند(۸۳)

حملات پ.ک.ک. به پاسداران روستاها و شبه نظامیان طرفدار حکومت نیز به خشونت گرائیده شد. در ۱۰ ژوئن ۱۹۹۰، طبق گزارشات، نیروهای پ.ک.ک. در برخوردی نظامی ۲٦ روستائی را کشتند و سپس بر منازل چهار نفر گارد روستائی بنزین ریختند و آنها را آتش زدند و این در حالی بود که خانواده‌های آنها را در داخل منازل حبس کرده بودند(۸٤). اما پ.ک.ک. به شدت مرگ غیر نظامیان را در جنوب شرق ترکیه انکار کرد. (و مسئولیت آن ترورها را نپذیرفت!) عبدالله اوجالان، رهبر پ.ک.ک در مصاحبه‌ای با روزنامه ترکیه، تاکید داشت که مشروط به تمایل حکومت بر انجام مذاکره، متعهد می‌گردد که تلفات غیر نظامیان را به حداقل برساند و حتی جنگ را نیز متوقف کند(۸۵) اظهارنظر اوجالان خصوصاً به سبب اینکه در زمان قیام عمده کردها در جنوب شرق کردستان دارای اهمیت می‌باشد.

سه قیام کردها در ۱۲ مارس ۱۹۹۰ در استان ماردین و در ناحیه ساوور[4] با برخوردی بین واحدهای ارتش ترکیه و ارتش آزادی‌بخش خلق کردستان[5] - یعنی ارتش منظم پ.ک.ک.- شروع شد. بنا به گفته منابع کردی، بیش از ٤۰ سرباز ترک و ۱۳ جنگجوی واحدهای ارتش آزادی بخش در خلال این زد و خوردها کشته شدند. روز بعد در حدود شش هزار کرد در مراسم تدفین جنگجویان کرد حضور یافتند. هنگامی که جمعیت شعار «زنده باد پ.ک.ک.» و

---

[1]. Ikikaa
[2]. Silopi
[3]. Elazig
[4]. Savur
[5]. Argk

«مرگ بر استعمار ترکیه» را سر دادند، نیروهای امنیتی ترکیه در ماجرا مداخله کرد و با جمعیت درگیر شد. که در نتیجه آن، ۳۳ نفر از مردم، کشته و زخمی شدند که در روز بعد هم در جریان دفن قربانیان اخیر، برخورد دیگری با نیروهای امنیتی ترکیه پدید آمد(۸۶).

قیام در دیگر مناطق کردستان، توسعه یافت و اعتصابات مهم و تحریم مدارس وادارات حکومتی، بخش‌های جدایی ناپذیر از قیام شدند. قیام که در شش ماه اول سال ۱۹۹۱ ادامه یافت، جدی‌ترین مبارزه با اقتدار ترکیه در جنوب شرق کردستان بود. هر چند، نیروهای امنیتی موفق به جلوگیری از قیام در اواسط ۱۹۹۱ شدند، اما قیام مردمی پراکنده در منطقه همچنان ادامه یافت و البته ممکن است بار دیگر تبدیل به یک قیام توده‌ای دیگر شود. حکومت ترکیه همواره با خشونت و سرعت، علیه هرگونه تجلی یا ترویج حقوق کردها واکنش نشان داده است. مجازات‌های طولانی مدت برای کسانی در نظر گرفته شد که هرگز در اقدام یا عملیاتی خشونت‌آمیز علیه حکومت شرکت نکرده بودند، بلکه صرفاً به صورت نوشته یا شفاهی از حقوق کردها دفاع کرده بودند. پیگرد دکتر اسماعیل بیشکچی[1] به یک مسئله‌ای تبدیل شد که توجه جهانی را به مسئله تجاوز به حقوق بشر در ترکیه جلب کرد.

بیشکچی - جامعه‌شناس ترک - کتابی در سال ۱۹٦۹ تحت عنوان «نظم آناتولی شرقی، بنیادهای اقتصادی اجتماعی و قومی» منتشر کرد و در آن با افسانه کمالیستی در مورد «کرد و کردستان» به مقابله برخاست. بیشکچی از فراموش کردن استان‌های جنوب شرقی - کردستان - توسط حکومت ترکیه، سخت انتقاد کرد و استثمار اقتصادی- اجتماعی و سرکوب سیاسی کردها را تحلیل نمود. حکومت بلافاصله وی را به عنوان «دشمن» ملت ترک و عامل کمونیست که تبلیغات کردی می‌نماید، متهم کرد. هر چند که هیچ گونه رد و انکار علمی و عملی از یافته‌های پژوهشی وی توسط جامعه شناسان و اهل فن در ترکیه ارائه نشد. بیشکچی سریعاً از کرسی تدریس در دانشگاه آتاتورک ارزروم عزل شد.

---

1 - Dr.Ismail Besikci

وی در سال ۱۹۷۱ زندانی و سپس در سال ۱۹۷٤ – هنگامی که نخست وزیر، اسویت یک عفو عمومی را برای زندانیان سیاسی اعلام کرد – از زندان آزاد شد. دکتر بیشکچی در سال ۱۹۷۹، به جرم اتهام‌هایی مشابه که چند سال قبل علیه وی اقامه شده بود، دوباره دستگیر شد که البته در این فاصله سه پژوهش تازه درباره کردهای ترکیه منتشر کرد. این بار وی به مدت ۳ سال، زندانی و سپس آزاد شد (و مجدداً به مدت ۲ ماه حبس شد). وی در نامه‌ای تشکرآمیز به رئیس اتحادیه نویسندگان در سویس، نوشت که او متهم به انتشار اطلاعات نادرست و بی‌پایه و اساس در کشوری خارجی در مورد امور داخلی ترکیه بوده که به موجب آن، نفوذ و اعتبار کشور را پائین می‌آورد(۸۷) هر چند بیشکچی، در ماه مه ۱۹۸۷ از زندان آزاد شد اما در دسامبر ۱۹۸۸ به علت مصاحبه‌ای با اوزگور جلسک[1] – که در آن وی از حقوق قومی کردها دفاع کرده بود – به زندان باز گردانده شد و بعد از مدت کوتاهی آزاد شد تا اینکه برای چندمین بار در فوریه ۱۹۹۰ دستگیر شد. که علت آن هم نوشتن یک کتابی جدید تحت عنوان «کردستان، یک مستعمره داخلی» بود. این کتاب تحلیلی - تاریخی از مناطق کردستان ترکیه و یک ویژگی‌های سیاست‌های ترکیه در آرام ساختن کردها و علت شکست سیاست حکومت در این باره، حکایت داشت(۸۸). بیشکچی در یک اظهار نظر مقدماتی ۱۸ آوریل ۱۹۹۰ به قضات دادگاه گفت:

«... دولت ترکیه و ایدئولوژی رسمی آن، موجودیت و هویت ملت کرد و زبان کردی را انکار می کند. به کردها به عنوان عشیره ای ترک و به زبان کردی به عنوان لهجه ای ترکی نگریسته می شود. به این صورت واقعیات جامعه شناختی توسط ایدئولوژی انکار می شود... ایدئولوژی، رسمی - و اجباری - حکومت یک ایدئولوژی عادلانه نیست. ایدئولوژی رسمی، متضمن مجازات و الزام قانونی است... آنهائی که – دگراندیش باشند و - از محدوده های ایدئولوژی - اجباری حکومت - خارج شوند، راه زندان به آنها نشان داده می شود. فشارهای ایدئولوژی رسمی، مانع از پیشرفت علم و تحلیل علمی می شود. این فشارها فکر را فلج کند و ما را کودن می نماید... من در نظریاتی که در کیفرخواستم بیان شده،

[1]. Ozgur Gelecek

دخالتی ندارم، زیرا این نظریات، یک تجلی ایدئولوژی رسمی است و بر اساس دروغ و انکار واقعیت نگاشته شده است. ممکن است این چیزها در قانون موجود باشند اما مشروع نیستند، چه بنج تن ژنرال یا ٤٥٠ تن نماینده آن را وضع کرده باشند، به هر حال تفاوتی در اصل موضوع نمی کند. قوه مقننه ای که موجودیت و زبان و فرهنگ و هویت ملت کرد را انکار کند، به طور کلی نمی تواند مشروعیت داشته باشد. در قانون، مشروعیت از قانونیت مهم تر است (۸۹) .

اسماعیل بیشکچی قبلاً از حمایت خویش از ایجاد یک کشور کرد دفاع کرد:

کردها در کردستان به مدت ٤۰۰۰ سال زندگی کرده اند در حالی که ترک ها از آسیای مرکزی در نیمه قرن یازده از طریق خراسان به داخل ایران، کردستان، عراق، سوریه و آناتولی حرکت کردند ... آنان در این سرزمین به مدت کمتر از یک هزار سال، زندگی کرده اند. آنان صاحبان اصلی – و اصیل – این سرزمین ها را خود رویت کردند... از بین بردن و خشکانیدن ملت کرد و زبان و فرهنگ و هویت شان، امری وحشیانه است... ملت ترک سزاوار آن نیست که به عنوان انجام چنین توحشی شناخته شود ... من می خواهم اندکی درباره «افتخار ملی» تامل نمایم. این خواسته که ملت کرد آزاد باشند و در شرایط مساوی با مردم ترک زندگی کنند، به عنوان تبلیغات تضعیف کننده افتخار ملی ترک ها تلقی می شود. در واقع تقاضای تساوی برای مردم کرد با برداشتن ممنوعیت ها بر زبان و فرهنگ کردی ، یقیناً نمی تواند افتخار ملی ترک ها را تضعیف نماید بلکه برعکس، تحقق این امر، آنها را تحکیم می بخشد زیرا که دفاع از حقوق بشر و آزادی احساس های ملی را تحکیم می بخشد (۹۰).

توجه بین المللی به اسماعیل بیشکچی و پذیرفتن وی به عنوان «زندانی وجدان» توسط سازمان عفو بین الملل، یقیناً عامل حفظ جان وی بود. اما تبلیغات منفی، مقامات زندان را از شکنجه بیشکچی باز نداشت. همان گونه که سازمان دیده بان هلسینکی[1] و سازمان عفو بین الملل [2] و مدافع حقوق بشر در کردستان – گروه حقوق بشر مستقر در آلمان – و دیگر منابع مستقل حقوق بشری به طور مستند ثابت کردند که در بازداشتگاه ها و مراکز پلیس ترکیه، در مورد

[1]. Helsinki
[2]. Amnesty International

کردها، شرکت اعمال شکنجه وجود دارد (۹۱). هر کس به اتهام کمک - شامل کمک پزشکی ، فردی و دفاع حقوقی - به چریک های کرد، دستگیر می شد. برای مثال، دکتر عبدالله بولکا[1] - پزشک و مدیر بیمارستان سزار[2] دراستان ماردین - در سپتامبر ۱۹۸۹ دستگیر شد زیرا که پلیس معتقد بود که عضو پ. ک. ک. را معالجه کرده است.

دکتر بولکا قبل از آزاد شدن به مدت ۱۵ روز تحت شکنجه قرار گرفت. سپس وی را از مقامش عزل نمودند و به منطقه یوزگات[3] در غرب ترکیه تبعید کردند. پس از آزاد شدن از بازداشت، دکتر بولکا گفت: «من روابطی با پ. ک. ک. ندارم، صرفاً وظیفه من به عنوان یک دکتر، ارائه خدمات درمانی به هر شخص نیازمندی است. من از کجا می توانم تشخیص دهم که آیا مریض من، یک تروریست است یا خیر، وانگهی من تعهدی درتعیین صحت و سقم آن ندارم، این مسئله هم وظیفه من نیست» (۹۲). از دیگر ابزار سرکوب «هویت قومی کردها» می توان به اخراج گسترده مردم از روستاهای اجدادی‌شان اشاره کرد. اساس قانونی برای اخراج در قانون شماره ۲۵۱۰ - در ژوئن ۱۹۳٤ - وضع شده است. طبق این قانون، شخصی که زبان مادری اش، ترکی نیست به دلایل نظامی، سیاسی، فرهنگی و امنیتی - در صورت صلاحدید وزارت کشور - ممکن است در جایی دیگر، اسکان مجدد داده شود . از اواسط سالهای ۱۹۸۰، اخراج روستائیان کرد و اسکان مجدد در مناطق غرب ترکیه به طور منظم توسط مطبوعات ترکیه گزارش شده است (۹۳). بسیاری از روستاهای خالی از سکنه، در امتداد مرز - ترکیه با ایران و عراق - واقع شده بودند که تخلیه جمعیت آنجا ظاهراً به دلایل امنیتی و جلوگیری از تماس بین کردها در ترکیه با - مناطق کرد نشین - کشورهای همسایه انجام گرفت. تعیین آمار مردمی که به دیگر مناطق انتقال داده شده اند، تقریباً غیر ممکن است. بیش از چندین هزار نفر از مردم در هر نوبت، اخراج شده اند. در نمونه ای دیگر، دو روستا در حکاری با جمعیت

---

1. Bolca
2. Cizar
3. Yogat

کل ۱۰٦۰۰ نفر در اوایل ۱۹۹۰ برای اخراج در نظر گرفته شدند (۹٤).

بسیاری از اخراج شدگان از این نکته شاکی بودند که مقامات نظامی، قبل از تصمیم حکومت در مورد تخلیه روستاهایشان، به آنها اطلاعی نداده اند. آنان همچنین شکایت داشتند از این که آنان را به امضاء فرم هائی سفید وادار نموده و بعداً دریافته اند که دستور تخلیه - از محل اسکان - است و هنگامی که اعتراض نموده اند به آنان پاسخ داده شده که روستاهایشان به دلایل امنیتی، سوازنده می شود (۹٥).

ممکن بود علاوه بر دلایل نظامی و امنیتی، جهت مجازات نیز از اخراج استفاده شود. در نمونه بارز دیگری، مقامات نظامی ترکیه ۹ کرد را در تونچلی، اخراج کرد زیرا در روستای خود، رفتاری مخالف حکومت داشتند. اکثریت کامل این اخراج های تنبیهی - و پی در پی _ بدون حکم دادگاه انجام شد و به اخراج شدگان تنها ٤۸ ساعت فرصت داه می شد که خانه هایشان را ترک کنند. علاوه بر آن هزینه سفر به غرب ترکیه هم به عهده خود آن گذاشته شده بود. اخراج تنبیهی ممکن بود چند ماه طول بکشد یا حتی دائمی باشد (۹٦). حکومت، موقعیت خود را در برابر چریکهای کرد با به خدمت گرفتن دهقانان به عنوان شبه نظامیان مسلح طرفدار حکومت، تقویت کرد و به آنها هم حقوق ماهیانه‌ای می پرداخت. در اواسط سال ۱۹۹۰، حکومت ۲۱٤۸۰ نفر پاسدار روستایی به خدمت گرفت و آنان را در واحدهائی تحت عنوان پلیس محلی، سازمان داد که ارتش ترکیه، را یاری دهند (۹۷). پاسداران روستائی همواره هدف ترور پ. ک. ک. بوده اند. زیرا آنان را همدست با رژیم استعمارگر توصیف می کردند با توجه به وضعیت سخت و بحران اقتصادی در کردستان و رشد بیکاری که در بعضی مناطق جنوب شرق - کردستان - حتی به ٥۰ درصد نیز می رسد، بدون شک ملاحظات مالی تا اندازه ای در تصمیم آنها برای پیوستن به گروه پاسداران روستایی، می‌تواند عاملی موثر بوده باشد. همچنین ممکن است، احساسات ضد پ. ک. ک. و تاکتیک های خشونت آمیز آنان در مقابله با نیروهای ترکیه، بعضی از دهقانان کرد را در پیوستن به گاردهای روستائی - به منظور تامین امنیت

زندگی شان – ترغیب کرده باشد. در ماه مه ۱۹۸۸ وزیر کشور، مصطفی کالمی [۱] اظهار کرد که عضویت در پاسداران روستائی، امری کاملاً اختیاری و داوطلبانه است. طبق سخنان کالمی، حکومت ترکیه هرگز کسی را وادار به ثبت نام اجباری به عنوان پاسدار روستائی، نکرده است «ما تنها داوطلبین میهن پرستی را داریم که مخالف جدائی طلبی هستند» (۹۸).

سازمان حقوق بشر به طور مستقل، شواهد و مدارکی جمع آوری کرد که با ادعاهای کالمی در تناقض بود. تحقیقی توسط دیده بان هلسینکی در مه ۱۹۹۰ در شهر سیریت [۲] و روستاهای اطراف آن انجام شد که شامل مثال های زیادی از خودداری دهقانان کرد اجباری از پیوستن به پاسداران روستائی و وادار کردن اجباری آنان به ترک منازلشان بود(۹۹). عفو بین الملل در یک بیانه و اقدام فوری – که در ژانویه ۱۹۹۰ منتشر ساخت – استفاده گسترده از تهدید و ارعاب را به عنوان وسیله ای برای استخدام پاسداران روستائی را گزارش می دهد. این بیانیه همچنین نشانگر آن بود که در کوکورکا [۳] – در استان حکاری – پاسداران روستائی که اسلحه هایشان را بر زمین گذارده و به خدمتشان خاتمه داده اند، بدون استثناء دستگیر و به خاطر هواداری از پ. ک. ک. و پذیرفتن عقاید جدائی طلبانه، مورد بدرفتاری و شکنجه واقع شده اند. مطبوعات ترکیه نیز مواردی را از شکنجه منتشر کردند. روزنامه حریت[۴]، گزارش و روایت کاملی را از سوء رفتار با اسماعیل کسلین[۵] ارائه داد. دهقان کردی که به خاطر عدم پذیرش پاسدار روستائی شدن در مقر فرماندهی ارتش در حکاری مورد شکنجه قرار گرفته بود (۱۰۰). به نقل از هفته نامه تمپو[6]، یک عضو مجلس ملی ترکیه از خارص[۷] در رابطه با کارگذاری مین توسط حکومت در چندین روستا[۸]، برای مجازات

---

1. Xaleme
2. Sirit
3. Cukurca
4. Hurriyet
5. Keskin
6. Tempo
7. Xars
8. Cakurca

روستائیانی که شرکت در سیستم پاسدار روستا را نمی پذیرند، نطقی ایراد کرد (۱۰۱).

ابزار قانونی کاملاً فراگیرنده جدیدی برای نبرد با ملی‌گرا کرد توسط حکومت ترکیه، ابداع شد. در ۹ آوریل ۱۹۹۰، فرمان شماره ٤۱۳ توسط شورای وزیران صادر شد که به فرماندار کل ده استان شرقی - مناطق کرد نشین - تحت وضعیت اضطراری، هایر کوزاک لیوگلو[1]، اختیارات نامحدود برای برخورد با قیام کردها می داد. فرمان ٤۱۳ به فرماندار کل اجازه می دهد که:

«مطبوعاتی که اخبار مرتبط به وقایع رخ داده شده در استان ها تحت وضعیت اضطراری را به طور نادرست منعکس می کنند و داستان های خبری تحریف شده را در میان خوانندگان خود پخش می کنندو سبب ایجاد نگرانی و تشویش اذهان عمومی در میان مردم منطقه و جلوگیری از انجام وظیفه شغلی نیروهای امنیتی می شوند را از طریق ممنوع ساختن، مصادره و جرائم سنگین انتشاراتی دیگر، سانسور نماید که عبارتند از:

- تعطیل نمودن چاپخانه هایی که چنین چیزهائی چاپ می کنند.
- تبعید نمودن کسانی که «علیه کشور عمل نمایند» به دیگر قسمت های ترکیه، محل استقرار مجدد توسط وزارت کشور انتخاب می شود.
- کنترل یا ممنوعیت فعالیت های اتحادیه ای شامل اعتصابات و تعطیل کار، جلوگیری از تحریم، کم کاری و بستن محل های کار.
- لزوم اجازه دادستانهای دادگاه امنیتی کشور در طرح دعوی علیه کسانی که فرمان ٤۱۳ را نقض نمایند.
- تخلیه روستاها بنا به «دلایل امنیتی» بدون اطلاع قبلی.
- تغییر مستخدمین یا کارمندان مضر به حال کشور (۱۰۲).

فرمان ٤۱۳ هم به دیگر اقدامات محدود کننده جلوه قانونی بخشید. به وزارت کشور و شورای امنیت ملی، اختیار کنترل تمام مراکز رادیوئی و تلویزیونی در استانهای کرد نشین - تحت وضعیت اضطراری - داده شد. به مجازات های موجود در قانون جزای ترکیه برای پخش اطلاعاتی که علیه رئیس جمهور، پارلمان، قضات، وزیران کابینه و دیگر ماموران بلند پایه حکومت باشد، جرائم

---

[1]. Hairy kozak lioglu

اضافی نیز ضمیمه شد. بنابراین اگر نشریه ای فرمان ٤١٣ را نقض کند، نه تنها ممکن است سر دبیر آن به ۳ سال زندان بلکه ممکن است به پرداخت ٤٠٠٠٠ دلار جریمه هم محکوم شود. در ۱۹۹۰ شورای وزیران، قدرت عزل قضات و دادستانها و افسران نظامی مشغول هیچ گونه در منطقه تحت اختیار فرماندار کل استانهای کرد را به وی داد (۱۰۳).

فرماندار کل، عملاً در مورد اعمالش هیچ‌گونه پاسخی را ارائه نمی‌داد، قدرتی که البته رئیس جمهوری هم دارای آن نبود. حتی فرمان ٤١٣، به شدت گزارش از مناطق کردنشین را متوقف ساخت. سردبیران نشریاتی که گزارش هایی را بدون تصویب فرمانداری کل منتشر می کردند، خطر زندانی شدن و توقیف انتشارات شان توسط حکومت، امری حتمی بود. خصوصاً با مطبوعات چپ به سختی برخورد شد زیرا که پلیس از چاپخانه آگاه بود و گاه روزنامه‌ها و مجلات مشخصی را هم منتشر نمی کردند. نشریه «به سوی سال ۲۰۰۰[1]»، یکی از بانفوذترین و پرخواننده ترین نشریات کشور، به طور گسترده ای درباره مسایل کردستان، گزارش می داد. این نشریه ٤ روز بعد از صدور فرمان ٤١٣، هنگامی که چاپخانه این نشریه از بیم توقیف، قراردادش را با نشریه مزبور لغو کرد، و لاجرم نشریه هم از انتشار بازماند. علاوه بر سانسور رسمی، خودسانسوری هم معمول شد همچنین گزارش های مطبوعات خارجی در این باره، محدود شد. تنها بعد از مهاجرت آوارگان کرد از عراق - پس از جنگ خلیج - گزارشگران خارجی، اجازه تهیه گزارش از جنوب شرقی ترکیه را داشتند. حتی پس از آن ، پوشش خبری محدود به مهاجرت آوارگان کرد پرداخت و عموماً شامل وضعیت یا شرایط کردهای ترکیه نبود. همچنین باید از شرایط آوارگان کرد در ترکیه به عنوان یک مسئله حقوق بشری نام برد. از زمان پایان دهه ۱۹۸۰، دو موج عمده آوارگان کرد در عراق وارد ترکیه شدند.

موج اول در سال ۱۹۸۸ بعد از استفاده عراق از سلاح های شیمیایی علیه مردم کرد در خلال جنگ رژیم ایران و عراق بود. موج دوم آوارگان بعد از

---

[1]. 2000'dogru

حملات صدام حسین به کردها پس از قیام کردها علیه رژیم صدام بود که در مارس و آوریل ۱۹۹۱ وارد ترکیه شد.[1] هر چند جامعه بین المللی برای کمک به آوارگان کرد اقداماتی انجام داد و به برگشت آنان به میهن شان بعد از موج ۱۹۹۱ کمک کرد اما آوارگان سال ۱۹۸۸ توجه بین المللی چندانی را به خود جلب نکرد. آنان کمک اندکی دریافت داشتند و در برابر مقامات ترکیه و عوامل جاسوسی عراق که موفق به نفوذ در اردوگاه های آوارگان شده بودند، بی دفاع به حال خود رها شدند. به سبب فقدان ثبت بین المللی آمار آوارگان کرد، تعیین دقیق شمار آوارگان کرد که در ۱۹۸۸ از عراق به ترکیه گریختند، امری مشکل است. در ٦ سپتامبر وزیر خارجه ترکیه، یلماز [2] شمار آوارگان کرد را ٦۳۰۰۰ اعلام کرد و روز بعد، وی این تعداد را با اعلام ۵۳۳۷۷ نفر اصلاح کرد، در حالی که مقامات وزارت کشور این تعداد را ۱۲۰۰۰۰ تخمین زدند (۱۰٤).

در اواخر سپتامبر، آمار رسمی حکومت، شمار کل آوارگان کردی را در اردوگاه‌های ترکیه ٤۸۵۰۰ اعلام کرد (۱۰۵). این آوارگان در ابتدا در اردوگاه‌های چادری – واقع در مناطق دیار بکر و حکاری و ماردین – جای داده شدند. اما در اواخر ۱۹۸۸، تمام آوارگان کرد در سه اردوگاه – اولی در دیار بکر، دومی در شهرستان موس[3] و سومی در قزل تپ[4]، در حدود ۸ مایل در جنوب مرکز استانی ماردین – اسکان داده شدند. اردوگاه های آوارگان در موس، کوچکترین و دور افتاده ترین اردوگاه از سه اردوگاه برپا شده برای اسکان آوارگان کرد بود که هشت هزار و پانصد آواره را در اطاقک های موقت که ده سال پیش تر به عنوان سکونت گاه موقتی برای قربانیان زمین لرزه شهر وارتو [5] ساخته شده بود، اسکان داد. طبق تحقیق انجام شده توسط کارشناسان دو دانشگاه ترکیه، اطاقک های موقت برای سکونت انسان مناسب نبودند (۱۰٦). زمستان سخت، شرایط زندگی را در این اطاقک های موقتی، بسیار سخت می‌ساخت. آمار افزایش تلفات

---

[1]. در فصل ۵ همین کتاب به آن اشاره شده است.

[2] .Mesut yilma

[3] . Mus

[4] . Bulen Ulusu

[5] . Varto

کودکان در موس، نشان دهنده شرایط غیر قابل سکونت آن است. طبق گزارش سال ۱۹۸۹، یک سازمان نجات بخش پزشکی - که در میان گروه های آواره فعال است - نزدیک به ۳۰۰ کودک به علت سردی را کمبود مواد سوختی گرم کننده، در موس جان خود را از دست دادند. سکونت گاه های موس، بندهای زندان را به یاد می اورد که هر واحد با مساحت ٦٥ متر مربع، ۲۰ تا ۲۵ آواره را اسکان داده است. عبور و مرور آوارگان دقیقاً کنترل می شد. به استثناء چند تنی که اجازه ترک اردوگاه را برای چند ساعت در روز می یافتند، آوارگان در موس اجازه ترک محوطه را نداشتند (۱۰۷).

شرایط در اردوگاه نزدیک دیار بکر تا اندازه ای بهتر از موس بود اما هنوز شرایط پستی بود. این اردوگاه بیش از یازده هزار آواره را در آپارتمان‌های بلوکی سیمانی که به تناسب چهار هزار نفر طرح شده بود، سکونت داد. ۳۰ تا ۳۵ آواره را به فضائی به اندازه ٦۰ متر مربع «با برق نوبتی و آب کثیف» (۱۰۸) جای داده بودند. قزل تپ، یعنی بزرگترین و در عین حال بحث انگیزترین اردوگاه، در حدود ۱۲ هزار آواره را در دو هزار چادر اسکان داده بود این آوارگان به مدت بیش از دو سال - حتی بعد از رسیدن به ترکیه - در چادر زندگی می کردند. چادرها، آوارگان را در برابر یخبندان زمستان سرد و گرمای شدید تابستان محافظت نمی نمود. بیماری و هوای سرد، چند هزار آواره را کشت که بسیاری از آنها را کودک تشکیل می دادند. هنگامی که آژانس های خیریه بین المللی در سال ۱۹۹۰، چهارده میلیون دلار را به دولت ترکیه پرداخت کرد تا برای استقرار یا اسکان مجدد آوارگان از چادرها، به سکونت گاه های دائمی اقدامی بکند،حکومت به انتقال آنها به محلی در استان یوزگات در شرق آنکارا پرداخت. اما حکومت به طور غیر منتظره، طرح را به علت «مخالفت‌های محلی» لغو کرد. در ماه دسامبر ۱۹۹۰، جمهوری فدرال آلمان، یک میلیون مارک را جهت خرید چادرهای عایق - غیرقابل نفوذ در برابر باد، آب و... - به منظور محافظت آوارگان در اردوگاه قزل تپ از شرایط آب و هوایی سخت، به دولت ترکیه پرداخت کرد. با این حال شرایط زندگی در اردوگاه همچنان به صورتی وحشتناک باقی ماند (۱۱۰).

مشکل آواراگان کرد و ترکیه در کنار مسایل انسان دوستانه، برخی مسایل قانونی را هم مطرح ساخت. مسئله اصلی، عدم تمایل حکومت به تعمیم و گسترش حفاظت قانونی به آوارگان بود. طبق گزارش عفو بین‌الملل، فقدان حفاظت قانونی آوارگان کرد را در خطر بازگرداندن اجباری قرارداد، عنوان قانونی در اشاره به تسلیم به کشوری که در آنجا ممکن است وی با نقض حقوق بشر – شامل شکنجه و اعدام – روبرو شود (۱۱۱). اقدام به برگرداندن اجباری آوارگان، استانداردهای پذیرفته شده بین‌المللی حقوق بشر را نقض می‌کند. ترکیه یکی از امضاءکنندگان کنواسیون ۱۹۵۱ ژنو، دربارهٔ آوارگان می‌باشد و به پروتکل ۱۹٦۷ هم پیوسته است. اما ورود ترکیه به کنوانسیون، دارای یک شرط جغرافیایی است که بر طبق آن، ترکیه تنها با اعطای مقام پناهندگی به افراد از اروپا موافقت کرده است و حتی به پناهندگان کرد عراق هم به عنوان پناهنده نمی‌نگریست، بلکه به عنوان میهمانان موقت در نظر می‌گرفت. از این رو حکومت ترکیه تنها اجازه ساخت پناهگاه‌های موقتی را برای میهمانان موقتی داده است (۱۱۲). بنابراین تعهد ترکیه، حقوق به رسمیت شناخته شده بین المللی آوارگان کرد بهعنوان پناهنده را انکار کرده است.

هر چند طبق کنوانسیون ۱۹۵۱ ژنو و پروتکل ۱۹٦۷ آن شرط جغرافیایی به ترکیه اجازه می‌دهد که تنها آنهایی را به عنوان پناهنده بپذیرد که از اروپا فرار کرده‌اند، این کشور متعهد به وفادار ماندن به مفهوم عدم بازگرداندن اجباری – بهعنوان یک اصل به رسمیت شناخته شده حقوق بین الملل عمومی – شده است. این است که تمام کشورها باید به اصل عدم بازگرداندن اجباری - بدون توجه به تعهدات پیمانی ویژه ایشان با کشور مبدا - پناهندگان مربوطه احترام بگذارند(۱۱۳). هر چند مقامات ترکیه بر تعهد کشورشان برای اتخاذ برخوردی انسان دوستانه با این پناهندگان، تأکید مجدد کرده‌اند اما بر جانبداری از تفسیر دقیق حقوق پیمانی خود در رابطه با کردها پافشاری کرده‌اند. حکومت ترکیه به طور خاص تأکید نموده است که هیچ کس بدون رضایت به عراق تسلیم یا بازگردانده نخواهد شد. علی رغم انکارهای ترکیه نمونه‌های زیادی از بازگرداندن اجباری آوارگان به عراق وجود دارد، گزارش عفو بین الملل در بین مارس و

اوایل ژوئن ۱۹۹۰، در حدود ۲۵٤۸ آواره – به این خاطر که عفو عمومی در ۱۰ مارس توسط حکومت عراق اعلام شده – به عراق فرستاده شدند. بیشتر بازگردانده شدگان ۱۹۲۳ نفر از اردوگاه موس بودند که ممکن است شرایط بسیار سخت زندگی – در آن اردوگاه – به تصمیم آنها مبتنی بر بازگشت به عراق کمک کرده باشد. اما موارد زیادی وجود دارد که تهدید و ارعاب و ضرب و شتم و زندانی نمودن توسط مقامات ترکیه، از علت‌های اصلی بازگشت آنها به میهن خود بوده است (۱۱٤). بازگشت آوارگان کرد به عراق، به طور معمول بدون دخالت کمیته بین المللی صلیب سرخ بود، هر چند که در سپتامبر ۱۹۸۸ حکومت ترکیه موافقت کرد که سازمان صلیب سرخ جهانی اجازه ثبت پناهندگان و نظارت بر بازگشت آنها را بدهد. اما این کشور بعد از این که عِراق به سازمان صلیب سرخ جهانی گفت که آوارگان کرد، یک موضوع داخلی بین دو حکومت است و این که چون عراق و ترکیه دارای روابط دیپلماتیک هستند تمام بازگرداندن افراد براساس توافق دو جانبه انجام خواهد شد و از این رو دخالت طرف سومی، غیر لازم است و حتی از سازمان صلیب سرخ جهانی، امتناع کردند (۱۱۵).

آنچه که مسئله بازگرداندن به میهن را آشفته‌تر می‌کند، گزارش‌ها مداوم از ارتکاب سوء رفتارها با افراد بازگشته توسط مقامات عراقی است. همان گونه که در فصل ۵ در این باره بحث خواهد شد، شرایط ایجاد شده بعد از شکست عراق در جنگ خلیج فارس و به دنبال آن هجوم آوارگان کرد به داخل ترکیه، منجر به بعضی نظارت‌های بین المللی بر شرایط آوارگان در ترکیه شده است. اما هرگونه بهبود پایدار بایستی از داخل حکومت ترکیه و از تغییرات در قوانین داخلی و از قواعد برخورد با مشکل «وارد بیت شدهٔ» کردها نشأت بگیرد. امروزه روز، موضوع پناهندگی کرد در ترکیه مسأله‌ای قابل تردید و نکته‌ای قابل بحث است اما توافق ترکیه ممکن باز هم مشکل مشابه برای پناهندگان – البته در شرایط متفاوت – پدید آورد.

• پ.ک.ک در دهه ۱۹۹۰ و پس از آن: نزاع برای مناسبت

با وجود تعصب اولیه کردی برای دور جدید قیام‌ها در کردستان، پر واضح است که پ.ک.ک در اوایل دهه ۱۹۹۰ که استراتژی آن به طور مستقیم مقابله و منازعه با ارتش ترکیه بود، یک استراتژی و سیاست ویرانگر و شوم برای آن سازمان و منطقه کردنشین کشور بود. در نتیجه آن، در ۱۷ مارس ۱۹۹۲، عبدالله اوجالان آتش بس یک طرفه و بدون قید و شرط را اعلام داشت و نیز خاطرنشان ساخت که پ.ک.ک نمی‌خواهد که از جدایی کردستان ترکیه حمایت کند و به جای آن آرزو، به حل مشکل کردستان در داخل مرزهای ترکیه می‌اندیشد (۱۱۶).

در ۱۹ مارس، اوجالان در سوریه با کمال بورکای[1]، رهبر حزب سوسیالیست کردستان و یکی از منتقدان پ.ک.ک دیدار کرد. و آنگاه به طور مشترک پروتکلی را امضا کردند که به طور رسمی تکرار گفته‌های اوجالان در ۱۷ مارس بود و نیز بر وعده همکاری طرفین برای یافتن یک راه حل صلح‌آمیز برای مشکل کردستان ترکیه مبتنی بود (۱۱۷). حکومت ترکیه، به مقدمه چینی اوجالان توجیهی نکرد و آن را غیر حقیقی و دروغ خواند و وعده دادند که به جنگ برای محو پ.ک.ک در روی خاک ترکیه، ادامه دهند.

در حقیقت، پ.ک.ک، آتش بس یک‌طرفه‌اش را در مه ۱۹۹۳ شکست و ۳۳ سرباز غیرمسلح ترک را ترور کرد. بااین وجود، اوجالان دربارهٔ آغاز سقوط پ.ک.ک به عنوان نیروی نظامی مؤثر علیه ارتش ترکیه، سیگنال‌های روشنی ارائه داد. در طی دهه ۱۹۹۰، پ.ک.ک، گرچه هنوز از حمایت قابل توجه جمعیت کردنشین ترکیه برخوردار بود، اما بنا به ضربات سنگینی که توسط ارتش ترکیه وارد آمد، وادار به عقب نشینی شد. در عرصه سیاسی، پ.ک.ک و حامیانش همچنان خود را در محاصره پیوسته‌ای گرفتار دیده‌اند. حزب کار مردمی[2] به عنوان مجرای دفاع از حقوق کردی در پارلمان ترکیه عمل کرد و «اگر آنکارا تصمیم به تعاملی در جهت یافتن راه حل درست می‌گرفت، این حزب به آسانی

---

1. Kamal Burkay
2. HEP

مانند یک جانشین غیررسمی برای گروه جنگجوی پ.ک.ک عمل می‌کرد» (۱۱۸). اما ترکیه در آن زمانی که پ.ک.ک رو به انحطاط می‌رفت، در آن حالتی نبود که مفهوم راه حل سیاسی را بپذیرد. درکنار این مسائل، مرگ ناگهانی ریاست جمهوری ترکیه، تورگوت اوزالان در آوریل ۱۹۹۳ شاید مهمترین حامی تعامل با مشکل کردها در میان ساختار سیاسی کرد ترکیه را را از دست داد. درست اندکی پس از مرگ اوزال، دادگاه عالی ترکیه با اکثریت آراء – به این اتهام که هدف نهایی آنها، شباهت با اهداف تروریستی پ.ک.ک است – به تعطیلی حزب کار مردمی رأی داد (۱۱۹). به جهت اجتناب از وابستگی به پ.ک.ک، بسیاری از اعضای حزب کار مردمی، وفاداری خود را به حزب جدیدالتاسیس دمکراتیک[1]، حتی قبل از تعطیلی کشانیدن حزب کار مردمی، اعلام داشتند. از آغاز آن – در بهار ۱۹۹۳ – حزب دمکراتیک، در جستجوی یک حزب کردی برگزیده بود و نه اینکه صرفاً ابزاری سیاسی برای طرفداران پ.ک.ک باشد. هر چند که، در دوران پس از اوزال، حکومت ترکیه دوباره سیاست خود را نسبت به کردها، تغییر داد و به حالت سخت و انعطاف پذیر و تند روانه سابق بازگشت.

نخست وزیر - تانسو چیلر[2] - و رئیس جمهور - سلیمان دمیرل[3] - هیچ تمایلی برای ادامه سیاست اوزال از خود نشان ندادند. به جای آن، آنها اختیار تام به نیروهای نظامی دادند تا سرانجام پ.ک.ک و حامیانش را سرکوب و مقهور کند. در نتیجه، مقامات حزب دمکراتیک به طور علنی نسبت به رشد دستگیری و کشتار فعالان کرد، اعتراض کردند. در سپتامبر ۱۹۹۳، محمد سینکار[4]، نماینده مجلس وابسته به حزب دمکراتیک و آنهایی که وی را در آن سفر همراهی می‌کردند، نیروهای امنیتی ترکیه را مورد سرزنش قرار دادند که موجبات ترور سینکار را فراهم کرده‌اند «با توجه به اینکه در طی آن سفر و بازدید، پلیس آنها را

1. DEP
2. Tansu Ciller
3. Suleyman Damirel
4. Mehmet Sincar

مورد تعقیب قرار داد، اما دیگر در روز ترور، خبری از حضور آنان نبود» (۱۲۰).

با ترور سینکار، حزب دمکراتیک راه افراطی گرایانه‌ای در پیش گرفت که سرانجام در دسامبر ۱۹۹۳ به انتخاب هاتیپ دیکل[1]، نماینده مجلس و نماینده جناح رادیکال حزب دمکراتیک به عنوان دبیر کل، انجامید. در همان زمان، پ.ک.ک عملیات نظامی خود را به مناطق غربی ترکیه گسترش داد. در فوریه ۱۹۹٤، پ.ک.ک در ایستگاه قطاری[2] در استانبول، بمبی را منفجر ساخت که به کشتن ٥ نفر و زخمی شدن ۳۱ نفر انجامید. پ.ک.ک از عمل خود با این توجیه، دفاع کرد که هدف آنها، کشتن دانشجویان دانشکده نظامی بوده است. دو روز پس از واقعه بمب گذاری، دفتر حزب دمکراتیک در آنکارا بمب گذاری شد و ٤ روز بعد، بمب تخریبی در مرکز ستاد رهبری حزب در آنکار منفجر شد. دیکل، نخست وزیر ترکیه، چیلر – را و همچنین نیروهای امنیتی کشور را به خاطر آن بمب گذاری‌ها - به شدت مورد انتقاد قرار داد. و در آن هنگام وزیر کشور ترکیه، حزب دمکراتیک را به بمب گذاری مرکز ستاد رهبری خود، متهم می‌کرد. همانطور که در مارس ۱۹۹٤ انتخابات محلی برگزار شد، پ.ک.ک خواهان تحریم آن بود و حزب دمکراتیک را تحت فشار قرارداد که در آن انتخابات مشارکت نداشته باشد. در اوایل ماه مارس، پارلمان ترکیه خواهان برداشته شدن مصونیت قانونی از ٥ نماینده عضو حزب دمکراتیک و یک نماینده مستقل کرد بود تا سرانجام به بازداشت آنان منتهی شد. در ماه ژوئن، حزب دمکراتیک مانند اسلاف خود، بنا به رأی دادگاه عالی ترکیه تعطیل شد و اتهام آنها هم جدایی طلبی و حمایت از تروریسم بود.

حزب دمکراسی مردمی[3] جانشین آن شد، که فعالیت آن هم توسط رأی دادگاه در سال ۲۰۰۳ توقیف شد و به جای آن حزب دمکراتیک مردمی[4] ظهور کرد. همان طور که قبلاً به آن اشاره شد، در اوت ۲۰۰۷ این حزب و ساختار

---

1. Hatip Dicle
2. Tuzla
3. Hadep
4. Dehap

جدید سیاسی کردستان، یعنی حزب جنبش جامعه دمکراتیک، در یکدیگر ادغام شدند و حزب جامعه دمکراتیک[1] را بنیان نهادند.

صورت معکوس شانس‌های پ.ک.ک و شکست آن در اندیشیدن طرح عملیات نظامی و استراتژیک مؤثر علیه نیروهای ترکیه، مانع پیش تازی اوجالان نشد. در ایام کنگره پنجم پ.ک.ک در ژانویه ۱۹۹۵، او به گروهی مأموریت داد تا به اعمال فشار نظامی برای به دست گرفتن کنترل منطقه جنوب شرقی بپردازند. اوجالان به نظر می‌رسید که نسبت به شکست اخیر حزب خود بی‌اطلاع است و فرماندهان خود را مورد سرزنش قرارداد که چرا دستورات او را به طور کامل اجرا نکرده‌اند. برای چند سال بعد، اوجالان، در طی کنگره پنجم حزبی، موقعیت رسمی پ.ک.ک را با اسلام در هم آمیخت و به عنوان یک مارکسیست - لینیست، اوجالان در گذشته اسلام را به عنوان مانعی در جهت بازشناخت حقوق کردها می‌شناخت اما اکنون او ایدئولوژی خود را تغییر داد و اظهار داشت که دیگر نگرش منفی نسبت به اسلام ندارد. شاید عشوه‌گری – دروغین – اوجالان نسبت به اسلام، برای تقویت پایه‌های حمایتی‌اش، نوعی حرکت تاکتیکی جدید بود. در جنگ خلیج فارس – سال ۱۹۹۱ – به طور مؤثر بر سلطه بغداد در منطقه شمال عراق، همانا سرزمین کردستان، پایان داد. در نتیجه این خلاء قدرت، پ.ک.ک – بدون این که مجازات شوند – در منطقه خودمختار کردستان عراق دست به عملیات زدند.

هر چند، فعالیت‌های نظامی پ.ک.ک در شمال عراق، جانشین دو حزب دمکرات کردستان و اتحادیه میهنی کردستان، با موقعیتی بی‌ثبات و ناپایدار و آسیب‌پذیر در برابر فشار ترکیه، مواجه ساخت. از زمانی که حزب دمکرات کردستان عراق (پارتی) بسیاری از جاهایی را که تحت سلطه پ.ک.ک بود، دوباره به دست آورد. بارزانی، پیشمرگه‌های خود را در برابر پ.ک.ک صف آرایی کرد. نزاع‌ها و زد و خوردهای بین نیروهای بارزانی و اوجالان در ظاهر امر به پایان رسید اما پ.ک.ک هنوز مجاز به اداره مراکز و پایگاه‌های نظامی خود در

---

1. DTP

این منطقه است، البته تحت نظارت حزب بارزانی می‌باشد[۱] در اواسط ۱۹۹۵، حضور پ.ک.ک در سوریه نیز کم اهمیت شد[۲].

---

[1]. عیسی پژمان معتقد است که بنا به کمک و حمایت سازمان اطلاعاتی «موساد» اسرائیل که نمایندگان آنها – از سال ۱۹۶۷ به بعد – نزد ملا مصطفی و داخل حزب دمکرات کردستان بودند با تأسیس یک مرکز اطلاعات و امنیت در داخل خود این حزب، در ایجاد و تشکیل شبکه‌های اطلاعاتی در عراق که نتایج مفید و مؤثر آن در دوران اشغال – در سال ۲۰۰۳ – وسیله نیروهای متحد و در رأس آنها آمریکا کاملاً آشکار و هویدا گردید که خیلی از خبرگان و مجربین در مسائل اطلاعاتی از آن آگاهند. ادامه کمک و یاری به امیال و خواسته‌های آمریکا و اسرائیل از جمله میراث ارزنده و ثمربخش بازمانده مصطفی بارزانی برای فرزندان و نوه‌های اوست که امروز مصدر مشاغل مهم و حساس دولت به اصطلاح خودمختار کردستان عراق هستند مسرور – پسر مسعود بارزانی – رئیس سازمان اطلاعات و امنیت منطقه شمال عراق است که کلیه عملیات حزب پ.ک.ک هم چنین اکراد ایرانی که خواهان خودمختاری در ترکیه و ایران هستند، و همانطور که اشاره رفت پ.ک.ک و جناح ایرانی آن، پژاک، با اسرائیل رابطه دارند و کاملاً طبیعی است که شاهد نظارت حزب بارزانی بر فعالیت پ.ک.ک باشیم.

[2]. از همان اوایل، مقامات آنکارا معتقدند که پ.ک.ک، پدیده‌ای خارجی است و با قطع ارتباط آن با پایگاه‌هایش در بقاع (لبنان)، در سوریه و عراق، به سهولت قلع و قمع می‌شود. این تئوری نهایتاً اوزال را تحت تأثیر قرار می‌دهد و اعلام می‌کند: می‌دانیم لانه فساد کجاست. ترکیه از حیث نظامی، قدرتمندترین کشور منطقه به حساب می‌آید. در صورت لزوم، قوای نظامی می‌توانند با عبور از مرز، ریشه ترور را نابود سازد (Libération, 25. Aug. 1989) از سال ۱۹۸۳ ارتش ترکیه از طریق مرز عراق، مخفیانه یا آشکارا به عملیات نظامی دست می‌زند. با جانبداری از تئوری «خارجی بودن» پدیده پ.ک.ک، جبهه‌ها افزایش می‌یابد (سوریه، عراق، ایران) روشن است که سوریه از سالها قبل «تسهیلاتی به عنوان پشتیبانی» برای پ.ک.ک فراهم می‌آورند. پ.ک.ک، همانند سازمانهای دیگر کرد ترکیه از روابط نزدیک سازمان آزادیبخش فلسطین برخوردار است، نخستین افراد پ.ک.ک در اردوگاههای فلسطین در لبنان دوره‌های؛ آموزشی طی کردند. در این اردوگاه که کمال پیر، مسئول نظامی پ.ک.ک در دوره ویژه شرکت می‌کند و سپس به ترکیه بازگشته و چند روز قبل از کودتای نظامی ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ در دیاربکر زندانی می‌شود و در سال ۱۹۸۲ در آنجا می‌میرد. برخی از احزاب کرد از اوجالان انتقاد می‌کنند که با یک کشور «استعمارگر» متحد شده و او در پاسخ می‌گوید: «این یک پیمان تاکتیکی است و باید از دشمن استفاده کرد». در این زمان طرفداری او از شوروی شروع می‌شود، بنا به گفته بری مسئولین توصیف حزب کاوه، اوجالان تا آن زمان، شوروی را به عنوان می‌کرد. پس از وحدتش با سوریه در سال ۱۹۸۲ آپو در گفتن این که شروی «در رأس کشورهای سوسیالیستی پیش می‌رود» تردید به خود راه نمی‌دهد. اختلافات سوریه با ترکیه، روشن است: سوریه، هیچ گاه الحاق اسکندرون را نپذیرفته است. روی نقشه سوریه، این منطقه این منطقه به عنوان سرزمین ملی به حساب می‌آید و مورد دیگر اختلاف: ابهای فرات، که بازدهی آن از زمان بستن سدها توسط ترکیه، به طور قابل ملاحظه، تقلیل یافته است. دمشق به منظور فشار بر روی آنکارا، بابرگ ارمنی و سپس کارت پ.ک.ک بازی کرده است. با بمباران پایگاه بقاع که چریکهای پ.ک.ک در آنجا مشغول تعلیم بودند آنکارا در جستجوی راه حلی از راه کذاکره با دمشق می‌باشد. اوزال در زمان نخست وزیری خود، به سوریه سفر می‌کند و

دو محوطه حزبی در نزدیکی دمشق، محل اسکان ۲۰۰ نفر بود که یک سال را برای شستشوی مغزی در آنجا صرف می‌کنند که پ.ک.ک آن را تعلیم و آموزش سیاسی می‌نامد. هر از گاهی، ساکنین پای سخنرانی‌های گاه به گاه اوجالان می‌نشستند که از مجوعه گسترده ای از موضوع‌ها – از تحلیل تاریخی او تا خاطرات کودکی‌اش – را شامل می‌شد و شاید صرفاً برای تقویت روحیه جنگجوها در نظر گرفته شده بود. اما تعداد زیادی از فرماندهان پ.ک.ک به این نتیجه رسیدند که دیگر اوجالان یک رهبر نظامی موثر و کارآمد نیست و از درک شرایط واقعی رویارویی جنگجویان پ.ک.ک عاجز است. به عنوان مثال، او مرتباً هر توصیه‌ای درباره کمبود غذا و امکانات و مهمات و ... جنگجویان را رد می‌کرد، افرادی که با آن کمبودها نمی‌توانستند از خود دفاع کنند. برای اوجالان، تحقیر و استهزاء علنی فرماندهان مجرب و کار کشته پ.ک.ک، امری غیرمتعارف نبود. به عنوان مثال، در سال ۱۹۹۷ اوجالان به سمدین سکیک[1]، یکی از مجرب‌ترین فرماندهان پ.ک.ک دستور داد که به منطقه هاتای[2] در نزدیکی مرز سوریه برود و علیه ارتش ترکیه، دست به عملیات نظامی بزنند.

اما سکیک به خوبی می‌دانست که افراد منطقه را عمدتاً کردها تشکیل می‌دهند و شاید تعدادی دیگر از ملیتهای گوناگون – مانند عربها، ترکها و

قراردادی پیرامون مسایل امنیتی به امضاء می‌رسد، اما مقامات سوریه با رعایت احتیاط چند ماه بعد پشتیبانی خود را از پ.ک.ک تجدید می‌کنند. پنج سال بعد، ترکیه می‌پنداشت که با فروپاشی شوروی، می‌توان با سوریه به توافق رسید، در پی اقداماتی دیپلماتیک در ماه مارس ۱۹۹۲، بعد از تهدید سلیمان دمیرل مبنی بر این که «اجازهٔ سوریه به تروریستهای پ.ک.ک برای وجود پایگاه‌ها در بقاع قابل قبول نمی‌باشد»، عصمت سزگین، وزیر کشور به اتفاق ژنرال اشرف تبلیس در اتایل ۱۹۹۲ به دمشق سفر کرده با اسد ملاقات می‌کند. سزگین با قرارداد امنیتی تازه به آنکارا مراجعت می‌نماید و اطمینان از این که موضوع پشتیبانی سوریه از پ.ک.ک به راه حلی منتهی شده است: پایگاه‌های بقاع بسته می‌شوند و پ.ک.ک غیرقانونی می‌گردد. در واقع مسئولان ترک نسبت به حسن نیت سوریه سوءظن دارند: آکادمی نظامی کرکماز بسته می‌شود اما پایگاه‌های دیگر در مناطق دیگر گشایش می‌یابند... در واقع، پ.ک.ک برگ برنده‌ای بسیار گرانبهاتر از آن است که سوریه بتواند به سهولت از آن چشم بپوشد، خاصه آن که هزاران کرد سوریه در صفوف پ.ک.ک می‌جنگند. ضربهٔ اسد مصاعف است: او هم خود را از مشکل کردهای «خود» رها می‌کند، در عین حال بر همسایه‌اش ترکیه نیز فشار می‌آورد.

1. Samdin Sakik

2. Hatay

ارمنی‌ها – هم در آن باشند. همچنین پ.ک.ک جز نیروهای باقیمانده در منطقه، نمی‌تواند هیچ حمایت فراساختاری دیگری را جذب کند. در یکی تخمین، کل نیروهای پ.ک.ک در منطقه در اواخر دهه ۱۹۹۰، چیزی در حدود ۵۰ تا ٦۰ نفر بودند (۱۲۱) مهمتر از همه اینکه منطقه هاتای نسبت به کوهستانه، سطح‌تر است و چندان برای عملیات نظامی پ.ک.ک جایی مناسب نیست. به این دلایل، سکیک دستور غیر منطقی و بی‌خردانه اوجالان را اجرا نکرد و به جای رفتن به منطقه، تصمیم گرفت به کمپ نزدیک آن منطقه برود، و این موجب شد تا اوجالان او را به دمشق فرا بخواند و به زندان بیفکند. بر خلاف همه وفاداری و خدمات دراز مدت او به اوجالان، سکیک را تحقیر و خوار کرد زیرا او مرتکب گناهی مهم شده است و آن هم خلاف دستور اوجالان، عمل کردن می‌باشد. سپس سکیک به کمپ گار[1] در نزدیکی دهوک در شمال عراق منتقل شود، جایی که کمپ نظامی و زندان پ.ک.ک وجود دارد. به کمک نگهبانهای هوادار، سکیک از کمپ کار گریخت و به حزب دمکرات کردستان عراق پناهنده شد، جایی را مسعود بارزانی، امنیت و سلامتی را تضمین کرد. هر چند، در ۱۳ آوریل ۱۹۹۸، نیروی نظامی ترکیه، با اطلاع نیروهای امنیتی خود در داخل کردستان عراق، سمدین سکیک و برادرش را دستگیر کردند و به ترکیه بازگردانیدند و سرنوشت مشابهی که در انتظار خود اوجالان نیز بود. برای ترکیه دستگیری سکیک نوعی اقدام قاطع امنیتی به شمار می‌رفت. طبق سخنان روزنامه نگار آمریکایی، آلیزا مارکوس[2] که پژوهشی گسترده بر روی پ.ک.ک انجام داده است «سکیک به جزئیات و اطلاعات جدید حمایت سوریه از گروه شورشی پ.ک.ک، اعتراف کرد و در همان زمان، ترکیه به طور آشکار به دستاوردهای نظامی‌اش بیشتری در منطقه جنوب شرقی نائل شد که در واقع پیروزی نظامی بر سوریه تعبیر می‌شد». (۱۲۲)

دولت سوریه، رغبتی به رویارویی نظامی با ترکیه بر سر سرنوشت اوجالان حزب وی نداشت، و شاید آن اقدام‌ها، پیام روشنی از طرف ترکیه بود مبنی بر

---

1. Gare
2. Aliza Marcus

اینکه اوجالان اخراج و کمپ پ.ک.ک در سوریه تعطیل شود. در اواسط سپتامبر ۱۹۹۸، ترکیه با گردآوری ۱۰۰۰۰ سرباز در نوار مرزی خود با سوریه عملاً از هشدار شفاهی خود، حمایت کرد. سوریه، از جانب خود به طور بی‌پرده بااوجالان مطرح کردند که یا باید خاک آن کشور را ترک کند و یا اینکه توسط پلیس این کشور، دستگیر و سپس به مقامات ترکیه تحویل می‌شود. در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۸، اوجالان به آرامی سوریه را ترک کرد و در جستجوی پناهدگی سریع بود. دیگر اوجالان به طور آشکار به چهره‌ای تبدیل شده بود، اما تصور کرد یونان پناهندگی سیاسی او را با توجه به روابط تند بین آنکارا و آتن و نیز نظر موافق افکار عمومی یونان نسبت به وضعیت مصیبت بار کردهای ترکیه، خواهد پذیرفت.اما طُرفه اینکه پس از آن که هواپیما به خاک یونان نشست، سه ساعت به اوجالان مهلت دادند تا کشور را ترک کند و این مایه شگفتی اوجالان شد. سپس وی اجازه پرواز مسکو را دریافت نمود، جایی که پارلمان روسیه نسبت به اعطای پناهندگی سیاسی به وی نظر موافق داشت. هر چند که کرملین، تمایلی به خلق بحران سیاسی به خاطر سرنوشت اوجالان نداشت و حضور اوجالان در مسکو را مخفی نگه داشت.

اوجالان و همکاران وی[1] در پ.ک.ک در پی جلب رضایت حکومت ایتالیا برای صدور مجوز حق ورود اوجالان به این کشور بود و در ۱۲ نوامبر ۱۹۹۸ وی خاک شوروی را ترک کرد و وارد رُم شد. آنکارا به شدت خواستار آن شد که اوجالان فوراً به ترکیه برای حضور در دادگاه محاکمه، بازگردانده شود. هر چند که قانون ایتالیا، بازگرداندن افرادی به کشورهایی مانند ترکیه را که به مجازات مرگ متهم‌اند را ممنوع کرده است. گرچه اوجالان از ایتالیا تقاضای پناهندگی سیاسی کرده بود، که بیشتر تقاضای استرداد وی به ترکیه را پیچیده‌تر می‌ساخت. هیچ کشوری در اروپا، تمایلی به اسکان اوجالان نداشت و به طرز

---

[1]. البته یک نظر وجود دارد که یکی از همراهان کرد و قابل اعتماد وی – ماهر ولات، جاسوس دو جانبه روسها و ترکیه – (از ابتدای امر تا ورود به ترکیه، اوجالان را همراهی کرده است و ناگهان از حضور در انظار عموم غیب می‌شود)!

غم انگیزی به وضع ناگوار و مخمصه‌اش می‌نگریست. در همان حال، نماینده پ.ک.ک در مسکو به تعامل می‌اندیشید که طبق قانون آنها، وقتی اوجالان در ١٦ ژانویه ۱۹۹۹ به مسکو رسید، مقامات روس وی را تا ۲۹ ژانویه – وقتی که به سن پطرزبورگ پرواز کرد – تحت مراقبت باشد. اما در یک هواپیمای شخصی از پطرزبورگ به یونان – بنا به لطف دلسوزانه یک افسر نیروی دریایی یونان – بازگشت. مقامات یونان به اوجالان گفتند که او مجاز به اقامت در این کشور نیست و اوجالان آنها را قانع کرد که وی عازم نایروبی در کنیا است و در آنجا در ویلای سفیر یونان، منتظر دریافت پاسخ پناهندگی سیاسی از کنیا یا کشور آفریقایی دیگر می‌ماند.

در ۲ فوریه به کنیا رسید و– به همراه، مأموران یونانی – به طور آشکار از کنترل پاسپورت، عبور داده شد. حضور اوجالان در کنیا، فوراً آشکار شد زیرا وی از مسایل شخصی‌اش مرتباً استفاده می‌کرد و نیروهای امنیتی آمریکا با ردیابی آن، قادر به پیدا کردن محل دقیق اقامت اوجالان شدند. این مسأله باعث شد که دیگر برای دولت یونان، اقامت اوجالان در داخل اقامتگاه این کشور در داخل کنیا، امری غیرممکن بنمایاند. دولت کنیا همچنین به سفارت یونان اخطار داد که خواهان ماندن اوجالان در کنیا نیست. یونان به اوجالان اطلاع داد که هلند تمایل دارد به وی پناهدگی سیاسی اعطا کند و اوجالان راهی نداشت جز وفادار ماندن به قول سفارت یونان و آنچه آنها می‌خواهند، انجام دهد. پایان سفر طولانی وی ١٥ فوریه ۱۹۹۱ بود که وی از اقامت‌گاه سفیر یونان در نایروبی به فرودگاه منتقل شد با این سودا که هواپیما به سوی هلند پرواز کند. اما اتومبیلی که اوجالان را به فرودگاه می‌برد، تحت کنترل نیروهای امنیتی ترکیه بود که وی را دنبال می‌کردند و سپس چشم بند زده وی را به ترکیه بازگردانیدند. بسیاری از کردها و حتی دیگران، تصور کردند که دستگیری اوجالان، یک طرح از پیش طراحی شده آمریکا، ترکیه و اسرائیل بوده است. تصاویر و ویدئوها کاملاً نشانگر خواری و سرافکندگی اوجالان بود که در کنار پرچم ترکیه ایستاده است و از رهبری خود در پ.ک.ک و اعمالش تبری می‌جوید و آن صحنه موجب شگفت‌زدگی و گاه

خشم کردها شد. اوجالان به عنوان یک زندانی در جزیره غیر مسکونی ایمرالی[1] در سواحل مارمارا[2] نگهداری می‌شود. محاکمه وی در ۳۱ مه ۱۹۹۹ شروع شد. در دادگاهی که وی به عنوان زندانی و متهم، به عذرخواهی از خانواده‌های سربازان ترکی که در جنگ با نیروهای پ.ک.ک کشته شده‌اند، پرداخت.

حتی اوجالان بارها و بارها آتاتورک و سیاست وی را غرق ستایش کرد و یک کلمه در دفاع از حقوق کردها به زبان نیاورد و موجب شد که شیوهٔ دفاع وی را کردها به نوعی دفاع اجباری و تحت شکنجه، تفسیر کنند. اما دیگران بر این اعتقاد بودند که اوجالان همیشه به زندگی خود و خانوادگی‌اش و موقعیت شخصی بیشتر ارزش می‌نهاد تا اینکه برای دمکراسی و حقوق بشر در میان کردها ارزشی قائل باشد[3]. به دیگر سخن منتقدان اوجالان و حتی بسیاری از افراد داخل پ.ک.ک مدعی آن هستند که محاکمه اوجالان، ذات حقیقی و شخصیت واقعی او را در برابر همگان نشان داد. مقامات ترکیه همچنان تحت تأثیر چهره جدید اوجالان قرار نگرفتند. وی را به مرگ و بعدها به زندان ابد، محکوم کردند. پ.ک.ک اکنون بدون حضور موسس و رهبر خود به کلی دگرگون شده است. به دنبال دستگیری اوجالان و تقاضای او برای یافتن راه حل مسالمت آمیز در حل بحران کردهای ترکیه، پ.ک.ک آتش بس دیگری را در ۱۹۹۹ اعلام داشت و اسم خود را به کنگره آزادی و دمکراسی کردستان[4] تغییر داد. هدف این حرکت، اساساً توسعه پایگاه حمایتی از پ.ک.ک و محافظت سازمان از ثبت قانونی آن در فهرست سازمان تروریستی بود.

به دیگر سخن، این تغییر نام، حرکتی صوری و غیرواقعی بود. تغییر اسم، تأثیری بر موقعیت نیروهای حمایتی مردم[5] و شاخه نظامی پ.ک.ک نگذاشت. بنا

---

1. Imrali
2. Marmara
3. اما این نظر را مردم عوام و هیجان زده و متعصب و ناآگاه، باور نمی‌کنند و همیشه بر الهی بودن و تقدس کاذب رهبران افسانه‌ای خود، اصرار دارند. رهبرانی که جز خون و سیه روزی ثمره‌ای برای مردمان نداشتند.
4. Kadeh
5. HPG

به استدلال کنگره آزادی و دمکراسی کردستان، که سازمان باید همواره توانایی دفاع از خود را داشته باشد، از پذیرفتن خلع سلاح خودداری کردند. در ژانویه ۲۰۰۷، پ.ک.ک فهمان حسین[1] با اسم مستعار دکتر بهوز[2]، به رهبری نیروی حمایتی مردم برگزیده شد. انتخاب این تندرو که کرد سوریه است برای رهبری شناخته نظامی پ.ک.ک در بین ساختار قدیمی سازمان و اعضای طرفدار سوریه - شامل خود بهوز – و نیز اعضا جدید و جوان - که اعتقاد دارند ۱میلیون کرد سوریه را اقلیت تحت ظلم و فشار هستند و به آزادی نیاز داند – احتمال ایجاد تنش وجود دارد (۱۲۳)

در سال ۲۰۰٤، پ.ک.ک و کنگره آزادی و دمکراسی کردستان اعلام داشتند که دیگر اسم دوم بهکنگره ملت (کنگره گل[3]) تغییر می‌یابد. جدیدترین اسم سازمانی مفهوم پ.ک.ک را در میان ترکها تغییر نداد. اگر هر چیزی حتی اساسی تغییر کند، نشانگر تلاشی جدایی طلبانه پ.ک.ک است که مرتبط به رویارویی بنیاد رهبری با چالش‌های اساسی است (۱۲٤). سازمانی که اوجالان، بنیان‌گذاری کرد هنوز پ.ک.ک نام دارد، رهبری فعلی پ.ک.ک مورات کارایلان[4] فعالیت نظامی سازمان از مرکز و فرماندهی خود در کوه های قندیل[5] – در داخل کردستان عراق و نزدیکی مرز ایران و عراق – کنترل می‌کند. هم خاک و هم حمایت گاه به گاه – اما آشکار – حکومت اقلیم کردستان به پ.ک.ک اجازه داده است تا عملیات موثری علیه دشمنان و مخالفان خود، سازماندهی و راه اندازی کنند (۱۲۵).

علاوه بر رهبری نظامی و یا اقدامات تروریستی علیه ترکیه، پ.ک.ک تحت رهبری جدید عملیات خود را در داخل ایران، از طریق شاخه ایرانی خود، پژاک، توسعه داده است و همچنان اوجالان، به اظهار نظر علیه فرماندهان سابق و اعمال آنها می‌پردازد و البته اگر هنوز مسئولیت رهبری پ.ک.ک را داشته باشد.

---

1. Fehman Hoseyn
2. Dr. Bahoz
3. Gel
4. Murat Karayalan
5. Kandil

برخلاف چرخش او پس از دستگیری، اوجالان هنوز از برخورداری حمایتهای ریشه‌دار مردم عالی جنوب شرقی ترکیه، خرسند به نظر می‌رسد. تمایل ترکیه در پیوستن به اتحادیه اروپا، پیامدهای غیرمنتظرانه‌ای برای اجرای بعضی اصلاحات در داخل کشور – برخلاف محدودیتهای قوانین خشک و سخت – به همراه داشته است. به عنوان مثال، بنا به ماده ۸ قانونی ضد ترور، مدعی العموم‌های ترک اجازه مجازات عباراتی مبنی بر خواسته‌های صلح آمیز کردی را داراست.

قبل از تصویب پارلمان اروپا برای پیوستن ترکیه به این اتحادیه، چیلر – نخست وزیر – از پارلمان ترکیه خواستار آن شد که ماده قانونی ۸ را مجدداً بازبینی کنند که مدعی العموم مجبور به اثبات و تبیین خواسته و نیت فرد متهم به اقدام علیه تمامیت ارضی باشد. قبل از آن که وی را مشمول مجازات قانون ضد ترور نماید در حقیقت، پارلمان عبارت «بدون توجه به نیت و خواسته» را از ماده ۸ قانون برداشت و برای چیلر این امکان را فراهم ساخت تا به اروپا نشان دهد که کشورش در پرداختن به موارد مورد توجه اتحادیه اروپا – مانند مسایل حقوق بشر کردها – بسیار جدی است.

پیامد پیروزی حزب رفاه اسلامی شرقی در انتخابات این بود که رهبر حزب نجم الدین اربکان[1] یک دولت ائتلاف را – با رقیب سکولار خود تانسو چیلر به عنوان طرف جزء – پدید آورد. پذیرفتن نخست وزیری اربکان در ژوئن ۱۹۹۶ برای ساختار قانونی کشور نوعی اعلام خطر بود. به عنوان یک حزب که اسلام چراغ رهنمای حکومت اوست، حزب رفاه منتقد مطلق گرایان سکولار در اصول کمالیستی شدند. آنچه حزب سرانجام در تئوری برای تغییر اصول محدود کمالیستی موافقت کرد، همانا برداشتن یک سری محدودیتها در مورد حقوق کردها بود. هر چند اربکان کاملاً مراقب نظامیان ترکیه و نخبگان سکولار بود که اگر وی از جدایی از منطقه و سیاست حمایتی بکند دیگر باوری به وی نخواهند داشت.

سرانجام، اربکان موانع را در جهت به رسمیت شناختن هویت کردها، تا

---

[1]. Necmetttin Erbakan

حدی برداشت. در حقیقت در فوریه ۱۹۹۷ وی توسط سازمان صاحب نفوذ شورای ملی امنیت ملی مورد اخطار قرار گرفت که «فعالیت‌های اسلامی» حزب رفاه را محدود سازد. و این یک پیام روشن به اربکان بود که دوران نخست وزیری‌اش به پایان رسیده است.در ژوئن ۱۹۹۷ نیروی نظامی اربکان را تحت فشار قرار داد که استعفا دهد مدتی بعد فعالیت حزب اسلامی متوقف شد. بعد از دو دولت سکولار کوتاه عمر حزب عدالت و توسعه، به عنوان یک حزب اسلامی در سال ۲۰۰۲ به قدرت رسید. مانند پیشینیان، این حزب تحت فشار و در لفاف مورد تهدید ساختار کمالیستی قرار گرفت.

هر حرکتی شامل آنهایی که در ارتباط با موقعیت کردها نظری دارند، توسط مخالفان سکولار مورد بررسی و نظارت قرار می‌گرفت. شکست دفاع حزب جدید در انتخابات موجب شد تا مخالفان به غیر قانونی اعلام کردن آن به خاطر تهدیدی در راستای ساختاری کمالیستی، رأی دهند. هر چند که حزب بد سختی از توقیف قانونی – با یک رأی اختلاف، دادگاه عالی ترکیه – به سلامت حسبت و موقعیت قانونی‌اش را تا ژوئیه ۲۰۰۸ که اخطار گرفت مبنی بر اینکه به مسائلی وحدت ملی کشور را به مخاطره بیفکند، نپردازد. به طور خلاصه، احزاب سیاسی مشکلات زیادی در تغییر سیاسیت‌های ترکیه و رفع محدودیتهای قانونی آن کشور دارند که ممکن است بیشتر از سکولارها، برای کردها مفید فایده باشند، اما ساختار کمالیستی ترکیه اعتمادی به این قضایا ندارد.

فصل ۵ - سیاست کردها در بافت منطقه ای

در بخش های قبلی و در مورد متغیرهائی منطقه ای و بین المللی که سیاست های کردها را شکل داده و بر موقعیت کردها در قرن بیستم تاثیر گذاشته است مباحثی را مطرح کردم . اکنون چهارعامل منطقه ای بسیار موثر و ویژه بر شرایط کردها را بررسی می کنم: ۱. روابط ایران عراق در طول سلطنت محمدرضا شاه پهلوی، ۲. جنگ سال های ۸-۱۹۸۰ ایران - عراق، ۳. جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس و ٤. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و سقوط رژیم صدام حسین در بغداد.

• روابط ایران – عراق و امنیت خلیج فارس

از زمان شکست ایران از اعراب - در قرن هفتم میلادی - تنش ها و اختلافات قومی و مذهبی در روابط ایرانیان و اعراب، ایجاد تنش کرده است. گرچه ایرانیان، اسلام را پذیرفتند اما در برابر عربی شدن همچنان مقاومت کردند و تمایزات فرهنگی و قومی را نیز حفظ کردند به عنوان مثال، دو قرن پس از تهاجم و سلطه اعراب، احیاء مهم فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - که روابط ایرانیان و اعراب را تحت فشار قرار داد - پدید. آمد این روابط خصوصاً هنگامی تحت فشار قرار گرفت که اعراب «جنبه های جهانی و مساوات اسلام را فراموش کردند و به خواستگاه عرب بودن خود به عنوان دلیل اصلی برتری قومی خود نگریستند و علیه مریدان غیر عرب و تازه گرویده به اسلام ، تبعیض قائل شدند» (۱).

روی آوردن ایرانیان به اسلام شیعی در قرن شانزدهم، ایران را بیشتر نسبت به اعراب حکمفرمای مسلط بیگانه کرد. در خاورمیانه قرن بیستم نیز درگیری

وسیع و نسبتاً زیاد اجتماعی - فرهنگی در بین ایرانیان و اعراب، یک بعد سیاسی را ایجاد کرد. هنگامی که امپراطوری عثمانی تجزیه شد و دولت های عربی، مستقل و سرانجام دارای حاکمیت و اقتدار ظاهری شدند، ملی گرایی ایرانی و عربی، خصوصاً با رشد ملی گرایی پیرو اتحاد عرب در خاورمیانه، به درگیری و برخورد انجامید. پیروان اتحاد عرب، در صدد اتحاد تمام اعراب بودند و جدائی مناطق عرب را از کشورهای غیر عرب ترویج می دادند، به نحوی که این مناطق بتوانند بخشی از ملت متحد عرب شوند. ایران، مانعی جدی برای تحقق اتحاد عرب تلقی می شد زیرا ملتی که بعضی از پیروان اتحاد عرب درصدد ایجاد آن بودند، شامل خوزستان، استان نفت خیز ایرانی، هم می شد.

شکاف بین ایران و طرفداران پیروان اتحاد عرب، پس از سقوط پادشاهی طرفدار غرب در مصر - در سال ۱۹۵۲- و ظهور جمال عبدالناصر - به عنوان قهرمان ناسیونالیسم عرب - بیشتر شد و وسعت بیشتری یافت. اعتلاء ملی گرایی عرب توسط رهبر جدید، مصر را در جبهه سیاست دنیای عرب، به عنوان مشعلدار مبارزه ضد اروپائیان و ضد امپریالیسم قرار داد. در رابطه با خلیج فارس، مسئله غیر قابل تحمل برای ناصر، ارتش انگلیس و حضور سیاسی آن، خصوصاً تسلط آنها بر کشور وابسته اش، عراق، بود. بنابراین، سقوط حکومت ملی گرایی دکتر مصدق در ایران - به واسطه کودتای آمریکائی - انگلیسی در ۱۹۵۳ و دستیابی شاه طرفدار غرب به تخت سلطنت - بیم ناصر را از محاصره و احاطه رژیم پیرو اتحاد عرب خود توسط غرب، افزایش داد. بعد از استقرار مجدد سلطنت محمدرضا پهلوی، ایالات متحده «ایران را به ایجاد تدابیر رسمی وغیر رسمی امنیتی با دیگر متحدان ایالات متحده در منطقه - در دهه های بعد از کودتای۱۹۵۳- ترغیب کرد» (۲).

در حالی که دکتر مصدق از پیوستن به اردوگاه های شوروی و غرب اجتناب کرده بود و می خواست روابط حسنه ای با ملی گراهای عرب برقرار سازد، اما شاه با توجه به نیاز فوری حمایت غرب به منظور تحکیم رژیم خود و هراس وی از بی ثباتی مورد حمایت شوروی و نگرانی اش درباره تاثیر پیروی افراط آمیز در اتحاد عرب ، ایده پیوستن به یک اتحاد امنیتی ائتلاف گونه با غرب را

مورد توجه قرار داد. شاه خصوصاً به طرحی که مورد حمایت جان فاستردالس[1] وزیر خارجه آمریکا، برای ایجاد اتحاد در کشورهای «خط شمال» - شامل کشورهای ایران، ترکیه و پاکستان - بود، جلب شد. این تدبیر، پیشنهادی امنیتی به منظور امکان دفاع کشورهای «خط شمال» از خودشان با کمک ایالات متحده، علیه گسترش یا نفوذ کمونیسم شوروی و جهت جلوگیری از آلودن ملی گرایی عرب به ایدئولوژی کمونیستی(۳) طراحی شده بود. اما بریتانیا با یک سیستم امنیت و ائتلاف منطقه ای - که کشور وابسته اش، یعنی عراق را شامل نگردد - مخالف بود.

از طرف دیگر ایالات متحده نمی خواست که مصر و دیگر نیروهای ناسیونالیست عرب را با انضمام عراق پادشاهی در این چنین ائتلافی برنجاند، زیرا پادشاهی هاشمی در نظر ملی‌گراهای عرب به عنوان ضمیمه امپریالیسم انگلیس مطرح بود. بنابراین پرزیدنت آیزنهاور[2] نسبت به شامل شدن عراق در یک ترکیب امنیتی مورد حمایت ایالات متحده، نظر مساعدی نداشت. هر چند طرح اتحاد و ائتلاف دالس تحقق نیافت اما بریتانیای کبیر موفق به ایجاد یک سیستم امنیت منطقه ای شد. در فوریه سال ۱۹۵۵، انگلیس کشور عراق را وادار کرد تا موافقتنامه دفاعی دو طرفه، به نام پیمان بغداد با ترکیه را امضا کند. نشانه هایی وجود داشت که حاکی از آن بود. پاکستان نیز توسط بریتانیا به پیوستن به ائتلاف وادار شود که در سپتامبر سال ۱۹۵۵ این کشور نیز به آن پیوست. ایران نیز بعد از دریافت موافقت واشنگتن در اکتبر آن سال به پیمان بغداد پیوست. هر چند که ایالات متحده رسماً به پیمان بغداد نپیوست اما این کشور به حامی عمده نظامی تبدیل شد و تسلیحات به اعضای این اتحاد می داد تا به نیروئی محرکه و هدایت کننده در پشت سر پیمان بغداد مبدل شد (٤).

همچنانکه مارک گازیوروسکی[3] ذکر نموده است «پیمان بغداد از آغازش به واسطه مشکلاتی فلج شد» (٥). جمال عبدالناصر به واسطه تصمیم عراق مبنی بر

---

1. John Foster Dulles
2. Dwight Eizenhawer
3. Mark Gasiorowski

پیوستن به یک ائتلاف طرفدار غرب، تحت رهبری بریتانیای کبیر، که به واسطه سیاست ها ی استعماری‌اش، مورد تنفر ملی‌گراهای عرب بود، آشفته و مضطرب شد.

در نتیجه، مصر برای بی‌ثبات نمودن سلطنت عراق، سیاستی را در پیش گرفت و برای خرید سلاح - بعد از نپذیرفتن آن توسط غرب - به بلوک شرق - شوروی - روی آورد. اولین خرید عبدالناصر از چکسلواکی، در سال ۱۹۵۵، برای مقابله ومخالفت با محاصره فزایند. غرب بود که او آن را به منظور منزوی ساختن مصر در منطقه می‌پنداشت. در عوض، شاه نیز پیوندهای در حال افزایش و روابط در حال ظهور مسکو - قاهره را به عنوان تهدیدی علیه منافع امنیتی ایران تعبیر کرد. از این رو ، دوره جنگ سرد عبدالناصر و شاه شروع شد (٦). از جانب عبدالناصر تاکتیک هائی علیه شاه به کار برده شد. تاکتیکی که بیشتر موجب خشم شاه شد و احساس ملی گرایی ایران را جریحه دار ساخت و آن هم به جای به کار بردن خلیج فارس و خوزستان اشاره مداوم قاهره به «خلیج عربی» و «جنوب اشغال شده» بود (۷). گرچه عبدالناصر در متقاعد ساختن عرب ها در فراموش کردن یا نادیده گرفتن نام تاریخی منطقه تا اندازه ای موفق شد اما در بی ثبات کردن رژیم شاه و یا به دست آوردن جایگاهی دائمی و ثابت در منطقه خلیج فارس، موفقیت کمی را به دست آورد. تاکتیک دیگر مورد استفاده عبدالناصر افزایش تنش فارس و عرب - یا ایران و اعراب - و مشابه ساختن «مهاجرت ایرانیان به کشورهای خلیج فارس ومهاجرت اولیه صهیونیست ها به فلسطین» بود (۸). پیروی از اتحاد عرب جمال عبدالناصر، اشتیاق زیادی را در میان رژیم های محافظه کار عرب در حوزۀ خلیج فارس ایجاد کرد و نیز پیوندی نزدیک را با نیروهای ضد سلطنت و ضد انگلیس - که در عراق عمل می کردند- پدید آورد.

هنگامی که این نیروها در ژوئیه ۱۹۵۸، موفق به سرنگونی پادشاهی هاشمی در عراق شدند، پیمان بغداد با ضربه بزرگی مواجه شد. رژیم جدید جمهوری عراق، جلسه های پیمان بغداد را تحریم و سپس به طور رسمی در مارس ۱۹۵۹، از آن خارج شد. اعضای باقیمانده نیز پیمان عضویت خود را به یک پیمان

جانشین به نام سازمان پیمان مرکزی یا سنتو که مرکز جدید آن در آنکارا بود، انتقال دادند. عضویت ایران در پیمان بغداد، هرگز مقبولیت مردم ایران را به دست نیاورد، زیرا که رژیم شاه را گماشته غرب و فاقد مشروعیت مردمی می دانستند. اما شاه در تصمیم خود مبنی بر باقی ماندن ایران به عنوان عضو فعال پیمان بغداد – هم به عنوان عامل بازدارنده تهدید شوروی و هم به عنوان تضمینی علیه قیام داخلی علیه رژیم خود – پابرجا بود. حتی بعد از سرنگونی خشونت آمیز رژیم سلطنتی و پادشاهی عراق، تصمیم شاه برای باقی ماندن به عنوان عضو فعال سنتو، بیشتر آشکار و قطعی می شود.

در همان زمان، شاه دریافت که عضویت ایران در سنتو، غرب را متعهد به مداخله اجباری به نفع وی در صورت حمله خارجی نخواهد کرد. بنابراین وی برای انعقاد یک توافقنامه دفاعی دو جانبه با ایالات متحده – که در مارس ۱۹۵۹ امضاء شد – تلاش و تاکید کرد. طبق مفاد این موافقتنامه، در صورت بروز حمله‌ای علیه ایران، ایالات متحده اقدامات مناسب را برای دفاع از ایران – با استفاده از نیروهای مسلح، مشروط به توافق طرفین – انجام خواهد داد (۹). عضویت ایران در سنتو، علاوه بر افزایش تنش میان ایران و مصر و به خراب شدن سریع روابط ایران با رژیم افراطی عبدالکریم قاسم در بغداد کمک کرد. هنگامی که روابط سیاسی بین قاهره و تهران، سرانجام در تابستان ۱۹۶۰ قطع شد، عبدالناصر حملات آشکار را به موضع طرفداری از غرب ایران تسریع کرد و این حملات را با حملات مشابهی از طرف بغداد ، همگام و هماهنگ نمود. شاه از طریق توسعه روابط ایران با کشورهای محافظه کار حوزه خلیج فارس که احساس می کردند از جانب پیروی از اتحاد عرب افراطی عبدالناصر و حمایت قاسم از اهداف سیاست خارجی مصر، مورد تهدید قرار گرفته اند به طور تلافی جویانه ای، درصدد مقابله با این حرکات برآمد(۱۰).

با وجود هراس مصر و عراق از محاصره، توسط کشورهای غربی و وابسته های منطقه ای آنها، سنتو هرگز به یک سیستم ائتلافی و اتحاد منسجم و کامل تبدیل نشد. این سازمان بیش از یک دهه بعد از تشکیل، هنوز قادر به تصویب یک نقشه عملی و برنامه اصولی برای رهبری جنگ های محدود یا ایجاد یک

ساختار فرماندهی مشترک نشد. گرچه طبق گزارش‌های سیاست‌گذاران، ایالات متحده نقشه‌ای را برای استفاده از سلاح ها و اعمل تاکتیک در منطقه – در صورت وقوع جنگ با اتحاد شوروی – طرح کرده بودند اما این نقشه، خارج از چهارچوب سنتو طرح شده بود و شاید اندک کشورهای عضو از آن اطلاعی نداشتند. علاوه بر این، اقدامات مشترک نظامی که تحت نظارت سنتو اداره می‌شد، حاشیه‌ای یا فرعی بود و در توانائی های جنگی و دفاعی دولت های عضو، سهمی نداشت (۱۱).

کمیته ضد خرابکاری و براندازی سنتو ، اقدامات اندکی برای طرح توسعه و گسترش برنامه های همکاری در نبرد با مبارزات داخلی علیه دولت های عضو، انجام داد. اما اعضای منطقه ای سنتو، گاه همدیگر را در سرکوب قیام های عشیره ای کمک می کردند. اما چنین همکاری هایی بر طبق پیمان های دو جانبه انجام می شد(۱۲). هر چند سنتو تا سال ۱۹۷۹ – وقوع انقلاب ایران – به حیات خود ادامه داد، اما هنگامی که ایران و پاکستان از آن پیمان، خارج شدند در اواخر سالهای ۱۹٦۰ این پیمان دیگر اثربخشی خود را به عنوان یک سیستم اتحاد نظامی از دست داد. با این حال، پیمان مزبور از لحاظ سیاسی، همچنان با اهمیت باقی ماند و به ایجاد اصطکاک در روابط ایران و عراق تا سقوط رژیم شاه در ۱۹۷۹ ادامه داد.

تا زمان سقوط نظام پادشاهی عراق، چندان از جانب ایران و عراق از کارت کردها در بازی سیاسی علیه همدیگر استفاده نشده بود. گرچه مرزشکنی های گاه گاه کردها وتعقیب سرسختانه آنها، باعث شده بود که هر دو طرف، نسبت به نقض تمامیت ارضی همدیگر اعتراض کنند اما هر سه کشور ایران و عراق و ترکیه، در اجرای مفاد پیمان ۱۹۳۷ سعد آباد تلاش کردند. اما بعد از ظهور جمهوری عراق در سال ۱۹۵۸ و به قدرت رسیدن یک گروه ملی گرای طرفدار اتحاد عرب، به یک سلاح جذاب سیاسی و نظامی علیه حکومت شاه تبدیل شد. عبدالکریم قاسم مدت کوتاهی بعد از نشستن بر کرسی قدرت، اعلام کرد که پیمان ۱۹۳۷ بین ایران و عراق – که مرز بین دو کشور را مشخص و حقوق حاکمیت آنها را بر شط العرب ترسیم نموده – دیگر اعتباری ندارد. قاسم سپس

مدعی تمام آبراه شد و در سال ۱۹۵۹، وی به نیروهای عراقی دستور منع استفاده تانکرهای ایرانی از شط العرب را صادر کرد.

همان گونه که در فصل سوم بحث شد، قاسم همچنین کوشش نمود که مشکل کردها را از طریق مذاکرات و گفتگوهای صلح آمیز با مصطفی بارزانی[1] حل نماید. قاسم به عنوان «نشانه حسن نیت و حرکتی خوش بینانه» حتی سلاح هایی در اختیار ملامصطفی گذاشت و به پیش مرگه های وی اجازه داد تا از خاک عراق برای انجام حملات نظامی علیه ایران استفاده نمایند. تهاجمات به داخل ایران از نظر نظامی، دارای اهمیت نبود و تنها منجر به ایجاد ناآرامی های اندک در شهرهای مرزی – همچون بانه و مریوان – شد. ولی قاسم با استفاده از کارت کردها علیه حکومت شاه یک «منبع مشکلات» را باز کرد و شاید به شکل دهی محاسبه استراتژیک شاه در رابطه با کردها کمک نمود. در واقع، تاکتیک قاسم در استفاده از ملامصطفی برای بی ثبات کردن رژیم شاه، نتیجه معکوسی علیه عراق را در پی داشت زیرا شاه با همراهی اسرائیل و ایالات متحده در اوایل دهه ۱۹۷۰، ملامصطفی را در برنامه بی ثبات کردن رژیم عراق وارد بازی کرد. روابط امنیتی ایران با اسرائیل، در دوره بعد از ۱۹۵۳، برای هر دو کشور دارای اهمیت شد. در واقع به استثنای پیوندهای امنیتی دو طرفه اش با ایالات متحده، هیچ کشور دیگری – همچون اسرائیل – موفق به ایجاد روابط امنیتی بدان حد نزدیک با رژیم شاه نشد (۱۳).

هر چند که تاریخ پیدایش و تکوین روابط ایران با اسرائیل به دهه ۱۹۵۰ باز می گردد، یعنی هنگامی که رژیم شاه دولت یهودی را به صورت بالفعل به رسمیت شناخت. روابط نظامی و امنیتی بین دو کشور در سال ۱۹۶۰ استحکام یافت، هنگامی که اولین تیم افسران اطلاعاتی اسرائیل برای آموزش ارتش و عملیات ساواک ایران به تهران رسیدند، محور اطلاعات نظامی به زودی به مهمترین جنبه گسترش روابط ایران – اسرائیل تبدیل شد. شبکه اطلاعاتی اسرائیل، موساد و سازمان اطلاعات و امنیت کشور ایران (ساواک)، برای مدتی

---

[1] . بنا به غلط مشهور و تبلیغات رسانه‌ای وی به «ژنرال یا مُلا» ملقب شده است، اما در واقع هرگز چنین نبوده و این عناوین جعلی و تقلبی است.

در حدود نزدیک به ربع قرن ، همکاری کردند. همکاری آنان در سال‌های ۱۹۷۰ از تبادل اطلاعات و ارائه آموزش به مقامات رسمی ساواک - هم در ایران و هم در اسرائیل - تا تدارک و تهیه پول و اسلحه برای نیروهای کرد در عراق به طور متغیر، بسط و گسترش یافت. روابط اقتصادی ایران با اسرائیل نیز گسترده بود. در اواسط سال‌های ۱۹۷۰، ارزش صادرات اسرائیل به ایران بالغ بر ۷۰ میلیون دلار در سال شد و ایران به تهیه کننده اصلی نفت اسرائیل تبدیل شد (۱٤). طبق گزارشی، ماده ای از پیمان متارکه جنگ بین اسرائیل و مصر - در سال ۱۹۷۵- تصریح دارد که بعد از این که مصر، کنترل میادین نفتی سینا را مجدداً به دست آورد، ایران اقدامات مناسب و مقتضی را برای تهیه نیازهای نفتی آینده اسرائیل انجام خواهد داد (۱۵).

اسرائیل و ایران برای ایجاد یک اتحاد غیر رسمی علیه عراق و دیگر اعراب افراطی و طرفداران اتحاد اعراب دلایل عملی داشتند. طبق یک گزارش سیا CIA، هدف اساسی و اصلی سیاست خارجی اسرائیل، توسعه و گسترش روابط عملی با ملتهای مسلمان غیرعرب خاورمیانه است. این گزارش تشکیل غیر رسمی یک توافق سه جانبه را در سال ۱۹۵۸، بین موساد اسرائیل، سرویس اطلاعاتی ترکیه[1] و ساواک ایران شرح می دهد. هدف عمده و اصلی از این توافق، گسترش و ایجاد یک سیاست ضد عرب در میان مقامات بلندپایه در آنکارا و تهران بود(۱٦). در رابطه با ایران، از طریق انتقال گزارشات اطلاعاتی اسرائیل، درباره مسائل موثر و مربوط به ایران - شامل تحولات عراق و مصر - و مساعدت به حکومت شاه - در حمایت از قیام کردها در عراق - به ایجاد یک موضع ضد عرب کمک وحمایت می شد (۱۷).

گزارش سیا عملاً خلاصه ای از عقیده حاشیه‌ای در سیاست خارجی اسرائیل بود که توسط نخست وزیر - «دیوید بن گورین»[2] ترویج می شد. این عقیده، متضمن تشکیل یک پیمان پیرامونی شامل «دسته ای از کشورهای واقع در پیرامون خاورمیانه و در یک ارتباط سه جانبه با اسرائیل و ایران و ترکیه در شمال

---

1. MIT
2. David BenGuzion

و اتیوپی در جنوب» (۱۸) بود. وجه مشترک میان این کشورها، ترس آنان از ملی گرایی افراطی عرب و ضدیت با شوروی بود. انگیزه اساسی این توافق، پیشبرد و ارتقا نگرش و هدف اسرائیل در مورد اهمیت عناصر ضد عرب در صحنه سیاسی خاورمیانه بود. نگرشی که برای شاه ایران واضح بود، همان گونه که بن گوریون اظهار داشت: «خاورمیانه، یک منطقه منحصراً عرب نیست و بلکه برعکس، اکثریت ساکنین آن هم عرب نیستند. بلکه ترک ها و فارس ها و یهودی ها – بدون به حساب آوردن کردها و دیگر اقلیت های غیر عرب – بسیار پیشتر از عرب ها در خاورمیانه هستند» (۱۹).

همان گونه که شاه به یوری لوبرانی [1] – دیپلمات ارشد اسرائیل در تهران – گفت، یکی از دلایل اصلی برای ائتلاف کشورش با اسرائیل این است که دولت یهود به عنوان بازدارنده حمله عراق به دیگر کشورهای اعراب، با ایران عمل می نماید. «از دیدگاه شاه، اتحاد ایران با اسرائیل به عنوان نوعی شگرد استراتژیک، به منظور دور ساختن و منحرف کردن توجه و منابع اعراب از تقابل با ایران بود. شاه معتقد بود که ارتباط وی با اسرائیل، بازدارنده رژیم های عرب خواهد بود. زیرا این اتحاد انرژی را ایجاد خواهد کرد که اگر یک دولت عرب به ایران قصد حمله را داشته باشد، اسرائیل از این دستاویز برای حمله به جناح غربی عراق، بهره برداری خواهد کرد» (۲۰). هر چند ممکن است، درک شاه از واکنش اسرائیل در برابر احتمال حمله عراق به ایران با دریافت تصمیم گیرندگان ودرک سیاستگذاران اسرائیل – نسبت به این امر – متفاوت بوده باشد. اما اسرائیل وایران در تمایل به استفاده از کردها برای مشغول ساختن نیروهای عراقی با مسایل داخلی و انصراف آنها از اعمال فشار بر جناح شرقی اسرائیل و مناطق مرزی ایران، هم رای بودند. اولین همکاری منظم و منسجم ایران و اسرائیل، همانا مسئله کردها بود که در اوایل سالهای دهه ۱۹۶۰ – که مقامات ساواک به عنوان واسطه بین ملامصطفی و ارتش و افسران اطلاعاتی اسرائیل عمل کردند. ایرانیان، ملاقاتی را بین ملامصطفی و یک هیئت اسرائیلی به ریاست رئیس ستاد

---

1. Uri lubrani

سرتیپ تسوی تسور [1] ترتیب دادند. مقامات اسرائیلی را بعد از بردن به شهر پیرانشهر، لباس کردی پوشاندند و پیاده از مرز به داخل کردستان عراق بردند. هیئت در داخل خاک عراق با ملامصطفی گفتگو انجام داد و وعده آنها تهیه سلاح و تربیت نیروهایش بود، به نحوی که کُردها را قادر به انجام حمله ای تمام عیار علیه نیروهای عراقی نماید. با آغاز سال ۱۹۶۳، اسرائیل به فرستادن کمک های نظامی وسیعی برای نیروهای ملامصطفی از طریق ساواک شاه اقدام نمود. مشاوران نظامی اسرائیل، محموله های ملامصطفی از کردها همراهی می کردند و در اوت ۱۹۶۵، آنان اردوگاه های دائمی آموزشی را در کوه های کردستان برای آموزش سربازان بارزانی برپا ساختند (۲۱).

بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن سال ۱۹۶۷، تعداد محموله های سلاح برای کردها به شدت افزایش یافت، چون گروه ملامصطفی را با تسلیحات شوروی - که از ارتش های سوریه و مصر در طی جنگ به غنیمت گرفته شده بود- تدارک می نمودند. ملامصطفی به بهانه دریافت کمک - مالی و - نظامی بیشتر، در سپتامبر ۱۹۶۷ از اسرائیل دیدن نمود که منجر به تعهد اسرائیل، مبنی بر پرداخت ماهانه ۵۰ هزار دلار به نیروهای وی شدند (۲۲). طبق ارزیابی مرکز ملی ارزیابی خارجی حکومت ایالات متحده راجع به موفقیت های دخالت اسرائیل و ایران در کنترل کردستان، می‌توان به این نتیجه رسید که علی رغم چندین حمله بزرگ و شدید نظامی علیه کردها، نیروهای ملامصطفی، قادر به مقاومت در برابر حملات سخت نظامی عراق بوده اند. این گزارش، موفقیت نیروهای ملامصطفی را هم به سطح کمک های نظامی ایران و اسرائیل به کردها و هم به سیاست شاه برای اجازه دادن به کردها در استفاده از خاک ایران به عنوان راه تدارکاتی و پناهگاه کردها، نسبت داد. علاوه بر این، گزارش مذکور نتیجه می‌گرفت که شاه درباره تاثیر گسترش موفقیت‌های ملامصطفی بر مناطق کردنشین ایران نگرانی نداشت. استدلال شاه این بود که جریان واقعی یک قیام و شورش در میان

---

[1]. Tsvi Tsur

کردهای ایران وجود ندارد و به این دلیل، وی توانست از بازی کارت کردها علیه عراق با مصونیت از عواقب آن، استفاده نماید (۲۳).

همکاری ایران و اسرائیل به طور سری انجام شد. ولی در سپتامبر ۱۹۷۲ روزنامه نگار آمریکائی، جک آندرسن[1]، از پرداخت کمک نقد ماهانه ۵۰ هزار دلاری اسرائیل به بارزانی و نقش موثر شاه در این مسئله گزارش داد. گزارش آندرسون که بر اساس تحلیل سازمان سیا از وضعیت کردستان عراق بود، همچنین اظهار می داشت که انگیزه های اسرائیل و ایران در حمایت از قیام و شورش کردها در عراق بر اساس تمایل دو طرفه برای درگیر ساختن رژیم عراق و آشفته نگه داشتن موضع داخلی آن بود (۲٤) دخالت اسرائیل و ایران در حمایت از کردها، شدیدا توسط هر دو طرف تکذیب شد و مورد اعتراض احزاب کرد - منتفع- هم قرار گرفت. ملامصطفی در مصاحبه ای در سال ۱۹۷٦ - به کذا - ادعا کرد که وی هرگز حقوق ۵۰ هزار دلاری از اسرائیل ها را نپذیرفته است[2]زیرا از نظر او، آینده آرمان کردها به طور تنگاتنگ به سرنوشت «اعراب، ترک ها، و مردم ایران پیوند خورده است و آنچه برای آنها مقرر است اتفاق بیافتد، برای کردها هم پیش می آید» (۲۵). اما نخست وزیر اسرائیل - مناخم بگین[3] - اقرار کرد که اسرائیل ، از نظر تامین پول، سلاح و مشاوران نظامی برای ملامصطفی، به منظور تداوم جنگ وی علیه رژیم عراق، نهایت همکاری را کرده است (۲٦).

ایفای نقش ایالات متحده در تقویت قیام کردها در عراق - در طی دهه ۱۹۷۰ - اهمیت چندانی نداشت. در طول سال‌های ۱۹٦۰، ملامصطفی به منابع - کشورهای - گوناگون متوسل شد و خواستار حمایت از انقلاب کردها بود. هنگامی که او در اوایل دهه ۱۹٦۰ با مقامات ایالات متحده وارد گفتگو شد، آنان

---

1 . Jack Anderson

2. اما بر اساس اسنادی که بعدها منتشر شد، سخن بارزانی، کذب محض بود و حتی مقادیر زیادی از کمک مالی ساواک در حساب شخصی وی در سویس ذخیره شد وهرگز برای کرد و کردستان هزینه نشد و اساساً وی خواهان جنگ در کردستان بود تا همواره مطرح و زمینه سوء استفاده وی فراهم باشد.

3 . Menachem Begin

پاسخی مناسب و مساعد به وی ندادند (۲۷). اما هنگامی که رژیم بعثی در سال ۱۹٦۸، در بغداد - با جهت گیری افراطی و مرام پیرو از اتحاد عرب و ضد امپریالیستی به قدرت رسید، ایالات متحده در مواضع خود تجدید نظری به عمل آورد. مقامات ایالات متحده مانند دو متحد منطقه ای خود - اسرائیل و ایران - به کردها به عنوان یک سرمایه استراتژیک برای استفاده از آنها در جهت عقب راندن و یا محدود ساختن رژیم بعث می نگریستند. ادموند قریب [1]، گزارشی را به نقل از یک نشریه لبنانی طرفدار عراق - به نام الاحد - مطرح کرده است که بیان می کند ۲ افسر نظامی ایالات متحده وابسته به سنتو به مقر فرماندهی ملامصطفی پرواز کردند و مذاکرات گسترده ای با وی انجام دادند که منجر به امضاء موافقتنامه ای شد که به واسطه آن ملامصطفی ١٤ میلیون دلار از ایالات متحده دریافت کرد (۱۸). توافق مخفی و موافقتنامه محرمانه، انتظارات هر طرف را ترسیم و شامل تعدادی نکات خاص و نکته هائی ویژه بود. برخی از مهمترین مواد این موافقتنامه عبارتند از:

۱. موضوع کمک ایالات متحده بایستی از نظر همه، شامل اعضای بلندپایه درون جنبش کرد، پوشیده و محرمانه باشد و مخفی بماند.

۲. هدف ناآرامی و شورش، براندازی و سرنگونی رژیم بعث است.

۳. جنبش کرد در آینده نباید آسیبی به ایران بزنند، به ویژه با حمایت از کردهای ایرانی هیچ زیانی را به ایران نرساند. در عوض حکومت ایران عملی خصمانه نسبت به جنبش کرد انجام نخواهد داد.

٤. باید درها به روی کمونیست هایی که خواستار پیوستن به جنبش هستند، بسته شود وجنبش کردها نباید از آنها حمایت کند.

٥. تمام پیشنهادات کمک از جانب شوروی نباید مورد پذیرش قرار گیرد و ایالات متحده فوراً از چنین پیشنهادهائی مطلع شود.

٦. حکومت ایالات متحده، بارزانی را مسئول جنبش کرد می داند و تنها اعتراض های وی را خواهد پذیرفت (۲۹).

---

[1]. Edmound Ghareeb

اگرچه ایالات متحده وجود این موافقتنامه را انکار کرد اما به زودی روشن شد که سازمان سیا به شدت درگیر قیام کردها در نیمه اول دهه ۱۹۷۰ بوده است و جزئیات درگیر بودن ایالات متحده در قیام کردها، در خلال رسیدگی کمیته پایک - گزارش پایک [1]- آشکار شد که بخش هائی از آن در نشریه ویلیج ویس [2] انتشار یافت، طبق گزارش پایک، هنگامی که شاه ایران در مه سال ۱۹۷۲، با پرزیدنت نیکسون و وزیر خارجه وی - هنری کیسینجر - ملاقات کرد، از آنها خواست در حمایت از قیام کردهای عراق به ایران بپیوندند. هر چند که ایالات متحده از درگیر شدن در مسایل مربوط کردها خودداری می کرد اما نیکسون و کیسینجر پیشنهاد شاه را جالب توجه یافتند. در نتیجه در مه ۱۹۷۲، نیکسون طرح و نقشه ای را برای سازمان سیا جهت انتقال محرمانه ۱٦ میلیون دلار به ملامصطفی، در مدت سه سال را تصویب نمود (۳۰). هم نیکسون و هم کیسنجر درصدد بودند که این تواقق را محرمانه نگهدارند. پیوندهای سازمان سیا و ملامصطفی و گشایش روابط آنان، حتی از وزارت خارجه ایالات متحده، به طور مخفی، محفوظ ماند (۳۱).

و این پرسش مطرح شد که: «چرا ایالات متحده موضع خود را که مخالفت با دخالت در شورش یا قیام کردها با عراق بود، تغییر داد و خود را به طور تنگاتنگ در قیام کردها در عراق درگیر ساخت؟» توضیحاین است که شاه ایران و اسرائیل، سرانجام موفق به جلب حمایت ایالات متحده از جنبش ملامصطفی [3] شدند. اگرچه ممکن است شواهدی برای اثبات این موضوع وجود داشته باشد. اما چرخش سیاست و تغییر موضع ایالات متحده نیاز به تحلیل مشخص در چهارچوب تغییرات سیاسی عراق دارد. در اوایل سال ۱۹۷۲، حزب بعث عراق به این نتیجه رسید که روابط نزدیک تری با اتحاد شوروی برای کمک به تعدیل فشار ایران - به واسطه پیامدهای سنگین استفاده از بازی کارت کردها علیه

---

[1]. Pike

[2]. Village Voice

[3]. غلط مشهور است، آن جنبش کُردی بدون حمایت ساواک ایران هرگز صورت نمی گرفت و یا ابداً ادامه نمی یافت.

عراق توسط شاه - ایجاد کند . در این تصمیم، آرمانگرایی کمی وجود داشت. علی رغم اینکه حزب بعث از سوسیالیسم غیر مذهبی، طرفداری می کرد اما صدام حسین هرگز یک محصل جدی مارکسیسم - لنینیسم نبود و درک وی از اتحاد شوروی همیشه بنا به مصالح بوده است.

از نظر وی، مسکو احتمال حل چندین درگیری در یک زمان را بررسی می کرد و وزنه تعادلی خوبی در برابر تهدید ایران بود... مادامی که ایران همواره از همسایه بزرگش در شمال، هراس داشت، نمی توانست همسایه کوچکش را تهدید کند... صدام حسین استدلال می کرد که ایجاد محور شوروی - عراق، مانع تحقق رویاهای شاه می شود (۳۲). هر چند که همکاری رسمی شوروی - عراق، امکان وارد نمودن محموله های بزرگ سلاح از اتحاد شوروی به بغداد را ممکن می ساخت و رژیم بعث قادر می شد تا قدرت تدافعی علیه رژیم شاه را افزایش دهد. همچنین به علت پیوندها و روابط بلند مدت بین ملامصطفی و اتحاد شوروی، حزب بعث استدلال می کرد که پیوندهای نزدیک تر عراق - شوروی ، به مسکو این امکان را خواهد داد که به عنوان یک میانجی بین بغداد و ملامصطفی برای حل مناقشه و مساله کردستان عمل کند و محرک دیگری برای ارائه پیشنهاد صدام حسین به مسکو- در خلال تابستان سال ۱۹۷۲- وجود کسب حمایت از تصمیم حزب بعث مبنی بر ملی کردن شرکت نفت عراق بود. بسیاری از عناصر افراطی و ملی گرای عرب در درون بعث، می خواستند که عراق برای استقلال اقتصادی آینده خود، تفکر و سیاستی اساسی پی ریزی کند و اقداماتی برای کنترل منابع خود، خصوصاً منابع بی‌کران نفت به عمل آورد.

رهبری بعث نیز از این مساله آگاه بود که طرح ها و نقشه های توسعه اقتصادی - اجتماعی جاه طلبانه اش را برای کشور نمی توان بدون یک تغییر بزرگ و چرخش اساسی در سیاست های نفتی کشور، به شیوه ای رضایت بخش تکمیل و یا اجرا نماید. در این چهارچوب، سرانجام شرکت نفت عراق در یکم ژوئن سال ۱۹۷۲، ملی شد. حکومت بعث، قبل از ملی کردن رسمی شرکت نفت عراق، موفق به امضای یک موافقت نامه همکاری با اتحاد شوروی شد. پیمان دوستی و معاهده همکاری عراق - شوروی در آوریل سال ۱۹۷۲ امضا شد. در

واقع برای دومین بار بود که شوروی ها چنین پیمانی را با یک کشور خاورمیانه ای امضا می کردند. اولین بار پیمانی مشابه با دولت مصر امضا شد که به دستور مسکو - هنگامی که روابط شوروی و مصر رو به وخامت می گرایید - انجام شد. از طرف دیگر، این معاهده با عراق به اصرار بغداد به امضا رسید که غیر از دیگر مسایل، به تامین سپرهای روانی و حامی سیاسی برای ملی کردن نفت نیاز داشت. حکومت بعثی به خوبی از کودتای آمریکائی - انگلیسی در ایران آگاه بود که بعد از این که منابع نفت در ایران توسط دولت مصدق در ١٩٥٣ ملی شد، سازمان دهی شده بود. با وجود توجه عمومی وحرکات افراطی که مقدم بر ملی کردن شرکت نفت عراق بود، ملی کردن، جز ارزش صوری، چیزی بیشتری به همراه نداشت و وابستگی عراق را به شرکت های نفتی غربی تغییر نداد (٣٣). برای مثال کمپانی نفتی فرانسه که در شرکت نفت عراق مشارکت داشت، در دوره بعد از ملی کردن، معامله اختصاصی را پیشنهاد کرد و صدام حسین با فروش ٢٣,٧٥ درصد از نفت تولید شده توسط شرکت عملیات نفتی عراق -که همان شرکت نفت ملی شده بود - موافقت کرد و خود این امر، نمایانگر همکاری دو شرکت نفتی فرانسه و عراق در سابق بود (٣٤).

امضاء پیمان همکاری با اتحاد شوروی و ملی کردن شرکت نفت عراق، به تیم نیکسون - کیسینجر در مورد خطر احتمالی افزایش نفوذ شوروی در منطقه عاملی هشدار دهنده و موثر بود و منجر به التزام آمریکا در پیوستن به تهران و تل آویو در حمایت از شورش در کردستان شد. مدت کوتاهی بعد از ملی کردن شرکت نفت عراق، مصطفی بارزانی به ایالات متحده وعده داد که اگر پیش مرگه های وی بر نیروهای عراقی پیروز شوند و به ایجاد پایگاهی در کرکوک موفق شوند، وی میادین نفتی کرکوک را در اختیار ایالات متحد خواهد گذاشت و ایالات متحده می تواند به یک متحد قابل اطمینان در اوپک، اتکا داشته باشد (٣٥). ملامصطفی در مصاحبه ای با روزنامه واشنگتن پست در ژوئن سال ١٩٧٣ با ذکر این مطلب که اگر حمایت ایالات متحده جدی باشد، کردها می توانند کرکوک را دوباره به دست بگیرند و میادین نفتی را برای بهره برداری به کمپانی های ایالات متحده واگذار کنند و از این رو برنامه ملی کردن اخیر شرکت نفت

عراق را خنثی کنند (٣٦). وی با انجام این مصاحبه، مجدداً ایالات متحده را به وعده خودش متعهد گرداند.

اما ایالات متحده، ادعاهای ملامصطفی را جدی نمی گرفت. حکومت عراق از اظهارات وی برای توجیه مظنون شدن حزب بعث در مورد نقشه معروف و سه جانبه اسرائیل، ایران و ایالات متحده برای تجزیه عراق و ایجاد یک دولت دست نشانده در کردستان مستقیماً استفاده کرد. بیم عراق از تجزیه، بنا به گزارش های پی در پی درباره دخالت مستقیم شمار زیادی از سربازان ارتش ایران در جنگ به نفع کردها، مرتباً افزایش می یافت. بنا به گفته یک تحلیلگر عراقی در ١٩٧٥، ایران دو هنگ نظامی را وارد عراق کرده بود(٣٧). اما بنابه گزارش «پایک»، همان گونه که سقوط قیام کردها به روشنی نشان داد، نه شاه و نه ایالات متحده نمی خواستند که ملامصطفی از لحاظ نظامی بر نیروهای عراقی غلبه کند بلکه هدف آنها صرفاً تضعیف منابع و امکانات عراق بود، بدون این که سبب مرگ دولت عراق شوند. اما این هدف اصلی «برای حامیان و ما [کردها]، که تشویق و تحریک به ادامه جنگ شده بودند، سودی در بر نداشت» (٣٨).

حمایت ایالات متحده از ملامصطفی از لحاظ روانی، عاملی تعیین کننده بود. چنانکه وی بعدها اعتراف کرد که هرگز به شاه اعتمادی نداشته است و نمی توانست تداوم تدارک سلاح و دیگر حمایت ها از کردهای عراقی را به حساب «حسن نیت» بگذارد و چندان به وی دلخوش باشد. برای ملامصطفی، مشارکت ایالات متحده به عنوان ضمانتی در برابر چرخش ناگهانی سیاست حکومت شاه بود: «فکر می کردم ایالات متحده به شاه اجازه نخواهد داد که به طور ناگهانی، حمایت خود را از جنبش کردها قطع کند (٣٩). چنانکه وقایع بعدی نشان داد، ملامصطفی در محاسبه مقاصد ایالات متحده کاملاً اشتباه کرد و موفق به درک اهداف کلان سیاست خارجی ایران در منطقه نشد. اما چرا ملامصطفی راه مسالمت آمیزتری را برای کسب خودمختاری برای کردستان عراق، مطابق اعلامیه مارس ١٩٧٠ ، چنین مضمونی را دربرداشت، دنبال نکرد؟

و چرا هنگامی که مشخص شد که حکومت بعث قصد امتیاز دادن به خواسته های کردها را دارد، وی آینده خودمختاری کردستان را در گرو منافع ایالات

متحده و اسرائیل و ایران گذاشت؟ طبق گزارشات عراقی ها، خودداری او از مذاکره مستقیم و منطقی با بغداد، صرفاً تمایل شخصی وی برای جلوگیری از برگشت اوضاع عادی به کردستان بود که به رهبری وی بر جنبش کرد و تسلط او بر حزب دمکرات کردستان تاثیر می گذاشت. علاوه بر آن عراقی ها، سرسختی ملامصطفی را به عنوان دام هائی پهن شده از جانب موساد (اسرائیل)، ساواک (شاه) و سازمان سیا (ایالات متحده) برای استفاده از کردها به منظور ممانعت از توسعه عراق مترقی و مستقل از لحاظ اقتصادی، تعبیر می کردند (٤٠).

هر چند همان گونه که دیده ایم ، در تعبیر بعثی ها از موضع خصمانه وی نسبت به بغداد، حقیقتی وجود داشت اما مقداری از عوامل دیگر به توسعه شکاف بین ملامصطفی و حکومت بعث یاری رسانید. بعد از اعلام بیانیه مارس و قبل از اجرای یک جانبه آن توسط حکومت، دو مورد تلاش ناموفق برای قتل ملامصطفی انجام گرفت، هر چند حکومت هر دو تلاش را محکوم کرد اما ظنی قوی وجود داشت که عناصر بعثی در پشت پرده آن مسایل هستند(٤١). در حقیقت، عناصر مرکز امنیتی حزب دمکرات کردستان[1]، شواهد ومدارکی ارائه دادند که احتمال دست داشتن حکومت در این تلاش ها برای ترور ملا مصطفی را نشان می داد. علت دیگر تنش بین ملامصطفی و رژیم بعثی در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ بود که به تبعید پنجاه هزار نفر شهروند عراقی - ایرانی تبار - به ایران انجامید. این مسئله، اولین و آخرین باری نبود که رژیم عراق، شهروندان خود را تبعید و به کشور همسایه – ایران – می راند. بسیاری از این عراقی‌ها، در آنجا به مدت چندین نسل زندگی کرده بودند و دیگر اصل و نسب ایرانی، برای آنها اهمیتی نداشت. زیرا آنها به فارسی صحبت می کردند اما تمایل و قرابتی به فرهنگ و سیاست ایرانی نداشتند و هویت عراقی آنها، کامل بود. اما رژیم بعث،

---

[1]. در سال ۱۹٦۷ در داخل حزب دمکرات کردستان عراق، توسط ساواک و مرساد بخش اطلاعات و امنیت حزب پارتی درست شد و علاوه بر جاسوسی در میان ارگان های عراق و دادن اطلاعات به اسراییل و ایران، به ترور مخالفان خود در جناح ابراهیم احمد و جلال طالبانی هم می پرداخت و در سال ۱۹۷۵ تنها پیکره آن باقی ماند که در اختیار ادریس و مسعود بارزانی بود.

از آنها به عنوان سپر بلای سیاست های شاه و شکست خود استفاده کرد. آنچه که تبعید سال ۲-۱۹۷۱ این افراد را از دیگر موج های تبعید متمایز ساخت، شمار بزرگی از آنها بود که در مناطق بین خانقین[1] و عماره[2] می زیستند، البته شمار نسبتاً زیادی از کردهای شیعه هم در آنجا ساکن بودند. ملامصطفی، اخراج این کردها را به عنوان تلاشی دیگر توسط حکومت برای کاهش جمعیت کردها تعبیر کرد، در حالی که همچنان وعده خودمختاری[3] می داد (٤٢).

یک منشاء جدی تر درگیری بین حکومت بعث و ملامصطفی، تداوم سیاست تعریب - یا عربی کردن - بود که حکومت در دوره - به اصطلاح - انتقال در طی سال‌های ٤-۱۹۷۰ آن را دنبال کرده بود. همان گونه که در فصل سوم بحث شد، عربی کردن، اشکال زیادی داشت که شامل انتقال های وسیع و بزرگ جمعیت عرب به مناطق کرد و اسکان مجدد کردها در مناطق بیابانی و جنوب غربی کشور بود. خودداری حکومت مبنی بر شامل شدن کرکوک ومیادین نفتی آن به عنوان بخشی از منطقه خودمختار کردستان هم بر این موارد اضافه می شد. با در نظر گرفتن تمام مسایل و ائتلاف ملامصطفی با ایران، اسرائیل و ایالات متحده - براساس منافع - اقدامی عقلانی از طرف وی بود، زیرا منافع اش را به حداکثر و ضررهایش را به حداقل می رساند.

اما از دیدگاه کردها، امری تاسف برانگیز بود تا وی بیش از پیش از بعثی ها، بیگانه و دورتر شود. شاه به دنبال کاهش تنش ایران - اعراب و ایجاد سازشی موقت با همسایگان عربش بود. عقب نشینی در شرف وقوع انگلیس از خلیج فارس، به کاهش تنش کمک کرد و به یک رشته اقدامات اعتمادسازی توسط شاه و اعراب انجامید. با این حال شاه، عراق بعثی را همچنان به عنوان یک تهدید بی ثبات کننده در امنیت خلیج فارس می نگریست[4] و بدین ترتیب نشانه هائی از بهبود ، در روابط مصر - ایران مشاهده می شد. عبدالناصر رئیس جمهور مصر،

---

1. Khaneqain
2. Amara
3. وعده ای فریبنده که همواره رهبران سیاسی کرد، در اکثر مراحل تاریخ معاصر ایران و عراق تکرار کرده‌اند.
4. پیش بینی شاه، درست بود.

اعتقاد داشت که «عربیسم» در خلیج فارس، یکی از نگرانی های مهم دولت مطبوعش باقی خواهد ماند و اظهار داشت که به فراهم کردن زمینه به ظهور کشورهای ساحلی عرب – تحت عنوان نگهبانان منافع عرب در منطقه – تمایل دارد (۴۳). در اکتبر ۱۹۶۸، شاه با انجام یک سفر مبتنی بر حسن نیت به عربستان سعودی، سعی کرد تا در ایجاد روابط نزدیک تر با رژیم های محافظه کار عرب در خلیج فارس، تلاش کند.

شاه در طول دیدار و سفرش، چندین بار ضرورت و لزوم همکاری نزدیک تر را بین ایران و جهان عرب به منظور جلوگیری از توسعه افراطی گری عرب و نفوذ شوروی تکرار کرد. این امر نشانگر تفکر شاه بود که در ژانویه سال ۱۹۶۹، در دهلی نو مبنی بر این که وی با اجبار بحرین را به ایران مجدداً ضمیمه نمی سازد، بلکه اجازه حکمفرما شدن اجرای خواسته های جمعیت محلی را – که هم اکنون اکثراً عرب است – خواهد داد. به بیان دیگر، شاه از ادعاهای دراز مدت ایران نسبت به شیخ نشین های بحرین چشم پوشید، بنابراین هراس عربستان سعودی را نسبت به توسعه طلبی ایران فرونشاند و مشکلات وخیم و مهم بین ایران و کشورهای عرب (به طور عام) و کشورهای خلیج (به طور خاص) ، از میان برداشته شد (۴۴).

هنگامی که مقامات بعثی از شیوه برخورد و عملکرد عبدالناصر با درگیری اعراب واسرائیل به تندی انتقاد کردند، تهران و قاهره به گونه ای قاطع، خودشان را «در یک سو در تضاد با یک کشور عرب» (۴۵) یافتند. با مرگ جمال عبدالناصر در سال ۱۹۷۰ و به قدرت رسیدن انور سادات، روابط نزدیک تری بین مصر و ایران برقرار شد. هنگامی که رژیم سادات به تدریج از تکیه و اعتماد خود به اتحاد شوروی فاصله گرفت و درصدد اتخاذ سیاست طرفداری از غرب برآمد، تغییری مشخص در سیاست خارجی قاهره نسبت به کشورهای خلیج فارس رخ داد. در حالی که سادات درصدد حفظ نقش رهبری مصر در صحنه سیاست جهان عرب بود با این وجود، وی فعالیت کمتری نسبت به آرمان طرفداری از اعراب و موضع سازشکارانه ای نسبت به کشورهای طرفدار عرب در خلیج فارس – که شامل ایران نیز می شد – اتخاذ کرد. در نتیجه، تغییر رویکرد در

سیاست خارجی مصر و اظهار علاقه شاه به عربستان سعودی، محور تهران - قاهره - ریاض را در مقابله و مخالفت با محور مسکو - بغداد - دمشق در منطقه قرار داد. همچنان که روابط و پیوندهای ایران و مصر محکم تر شد، عراق خود را به طور فزاینده ای منزوی شده می یافت. هنگامی که شاه، موفق به بهبود روابط ایران با سوریه شد، این انزوا روز به روز افزایش یافت. در اواسط ۱۹۷٤، صدام حسین به ناچار پذیرفت که به منظور رفع انزوای عراق و شکست قیام کردها در جبهه سیاسی، وی به سازش و توافقی با حکومت شاه نیاز دارد. ملک حسین - شاه اردن - که روابط خوبی را با شاه و صدام حسین برقرار کرده بود، در فراهم کردن زمینه نزدیکی برای تجدید روابط ایران - عراق ، نقش مهمی را ایفا کرد. در طی اجلاس سران عرب در سال ۱۹۷٤ - در رباط - شاه حسین ملاقاتی را بین نمایندگان عراق و هیئتی از ایران که به منظور ملاقات با عراقی ها به مراکش سفر کرده بودند، ترتیب داد (٤٦).

دیگر میانجی های عرب، مانند الجزایری ها، به انجام ملاقات هائی بین دو طرف - در مدت باقیمانده سال ۱۹۷٤ تا مارس ۱۹۷۵ - ادامه دادند. هنگامی که اتحاد شوروی در اوایل سال ۱۹۷۵ تصمیم گرفت تا ارسال تسلیحات به عراق را متوقف کند، فوریت رسیدن به یک توافق با شاه، بیشتر و بیشتر مشخص شد. چنانکه بعداً صدام حسین اعتراف کرد که در آن زمان که وی تصمیم گرفت با شاه ایران توافق نماید، ارتش عراق تنها دارای سه موشک سنگین و تعداد بسیار کمی گلوله توپ بود (٤٧). اگر شاه و ایالات متحده می خواستند رژیم عراق را سرنگون سازند، در اوایل ۱۹۷۵، برای تحقق این امر از موضعی خوب و موقعیتی مناسب برخوردار بودند. روشن نیست که چه چیزی موجب شد تا مسکو، ارسال سلاح را متوقف کند، سلاح هایی که عراق به آنها نیاز مبرم داشت. شوروی ها ممکن است از انزوای عراق در جهان عرب، سرخورده و مایوس بودند و به خاطر قطع ارسال تسلیحات به وقوع تغییر در رژیم عراق امید داشتند. مهم‌تر اینکه شوروی‌ها نمی‌خواستند شانس خود را برای بهبود روابط با ایران از بین ببرند. آنهم کشوری که آنان به توسعه روابط اقتصادی گسترده با آن امیدوار

بودند و کشوری که در برنامه طرح جغرافیای سیاسی شوروی در خاورمیانه، بسیار مهمتر از عراق بود.

مذاکرات بین عراق و شاه، وضعیت کردها را آشفته ساخته بود. ملامصطفی به خوبی از تلاش کشورهای مختلف عرب همچون اردن، الجزایر و مصر برای پایان دادن به منازعه و درگیری بین ایران پادشاهی و عراق بعثی، آگاه شده بود. حزب دمکرات کردستان عراق در اواخر فوریه سال ۱۹۷۵، یک هیئت بلندپایه را جهت بیان نگرانی از معامله احتمالی بین عراق (تضعیف شده) و ایران – که بالطبع برای آرمان کردها مضر خواهد بود – به قاهره فرستاد. هیئت بلند پایه حزب دمکرات کردستان عراق، از انور سادات خواست که از نفوذش برای حفظ منافع کردها، در صورت نزدیکی ایران و عراق، استفاده کند. بنا به گزارش‌های موجود، سادات به کردها مکرراً اطمینان داد که مذاکراتی بین دو طرف، وجود ندارد(٤۸).

چنانکه بعدها معلوم شد که پرزیدنت سادات نمی‌خواست که مذاکرات در شرف وقوع بین ایران و عراق را با پذیرش خواسته کردها و اعتراف نزد آنان، از مسیر عادی خود، منحرف و خارج سازد. تلاش‌های چند جانبه برای حل بحران ایران و عراق در مارس سال ۱۹۷۵، یعنی هنگامی که بومدین [1] – رئیس جمهور الجزایر – ملاقات تاریخی بین شاه و صدام حسین – یعنی معاون شورای رهبری و فرماندهی انقلابی عراق و گرداننده بالفعل امور در عراق – را ترتیب داد. این ملاقات در خلال اجلاس سران سازمان کشورهای صادر کننده نفت - اوپک – در الجزیره صورت گرفت و منجربه امضاء توافقنامه الجزیره در ٦ مارس ۱۹۷۵ شد. به علت اینکه موضع دیپلماتیک و نظامی عراق در آن زمان در برابر ایران تضعیف شده بود، توافقنامه الجزیره امضاء شد. عراق در بهترین حالت می‌توانست امیدوار باشد که این توافقنامه، صرفاً تعهدی از جانب شاه برای پایان دادن به حمایتش از قیام کردها می‌باشد.

---

1 - Boumedienne

در عوض، عراق می‌بایست شماری اصلاحات و تعدیلات ارضی، شامل پذیرش خط تالوگ[1] یا نیم کانال شط‌العرب به عنوان مرز بین دو کشور را بپذیرد. از آنجا که آبراه شط‌العرب تنها راه خروجی عراق به خلیج فارس بود، رژیم بعث همیشه بر سر کنترل کامل این رودخانه، پافشاری می‌کرد و مدعی بود که بقای اقتصادی عراق وابسته به حاکمیت و اقتدار کامل بر شرط‌العرب است. از سوی دیگر، ایران پافشاری می‌کرد که آبراه مزبور برای مقاصد اقتصادی و کشتیرانی این کشور نقشی تعیین کننده دارد و طبق اصول حقوق بین‌المللی در حکمرانی بر یک آب مشترک - مانند شط‌العرب - خط تالوگ، مرز بین دو کشور می‌باشد(٤٩). امتیاز صدام حسین در این زمینه، ضربه‌ای تند و تلخ را به اعتبار رژیم بعثی وارد ساخت. توافقنامه الجزیره به پروتکلی در رابطه با تعیین حدود یا تحدید مرزها و حسن همجواری اضافه شد. در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵، در بغداد توسط وزیر خارجه ایران - عباس خلعتبری - و همتای عراقی وی - سعدون حمادی[2] - امضاء شد (۵۰). علاوه بر این، توافقنامه الجزیره خواستار ایجاد یک کمیسیون مشترک ایرانی – عراقی، برای اجرای مفاد و مواد آن شد و قرار بود تمام موارد نقض موافقتنامه به این کمیسیون – که از آن پس خواستار حل هرگونه درگیری و منازعه بود – گزارش شود. هر دو کشور، همچنین توافق کردند که الجزایر را به تمامی جلسات کمیسیون ایرانی – عراقی دعوت نمایند. برخی تحلیل‌گران استدلال می‌کنند که عامل اصلی رضایت صدام حسین به دادن امتیاز به ایران در زمینه ارضی یا مرزی، عمدتاً از فشار دیگر کشورهای عرب نشأت می‌گیرد تا عراق وادار شود خود را از بحران بی‌ثباتی رها کند.

به نحوی که این کشور بتواند نیروی خود را علیه دشمن مشترک – دولت اسرائیل – متمرکز کند. در واقع صدام حسین ادعا کرد که توافقنامه الجزیره به منظور نفع بیشتر مردم عرب امضاء شد (۵۱). فشار اعراب به آوردن دو طرف بر سر میز مذاکره، نقشی اساسی را بازی کرد اما عدم توانائی عراق در شکست دادن قیام کردها و فشار فزاینده نظامی ایران، شاید به همان اندازه – و نه ذره‌ای

---

1 - Thalweg

2 - Sa'dun Hamadi

بیشتر- در وادار کردن صدام حسین به دادن امتیازات عمده، تاثیرگذار بود. در پایان امر، کمی تردید در این که در توافقنامه الجزیره چه کسی بیشترین امتیازات را کسب کرد، وجود داشت. در جایی که صدام حسین به منظور آشتی دادن شاه - با اعتراف به حاکمیت و اقتدار ایران بر نیمی از شط العرب – از خط مشی خود خارج شد. اما شاه امتیازی عملی را نداد مگر اینکه صرفاً عدم دخالت در امور داخلی یک کشور دارای حاکمیت و مقتدر دیگر را بتوان به عنوان یک امتیاز در نظر گرفت. در توافقنامه الجزیره، صدام حسین مصونیت مرز عراق را – که یک خصوصیت اساسی و خودبخود آشکار کشور بود - به بهای گران امتیازات ارضی، به دست آورد (۵۲) اگر کسی توافقنامه الجزایر را به طور دقیق - طبق امتیازات داده شده توسط بغداد - تحلیل و بررسی کند، ناچار خواهد بود که با این قضاوت موافق باشد. از طرف دیگر در سال ۱۹۷۵ آنچه که بیشترین اهمیت را برای صدام حسین داشت، بنای رژیم بعثی و حل مشکل کردها مطابق با خواست خود آن‌ها بود. رژیم بعثی با مشاهده این چشم انداز و میدان عمل محدود، بدون توافقنامه الجزیره، ضربتی قاطع و تهاجم بزرگی را متحمل می‌شد. در عوض آرمان کردها و رهبری ملامصطفی، دچار ضربه‌ای بزرگ شد. در خلال ساعت‌های صدور توافقنامه الجزایر، بغداد علیه پیش مرگه‌های کرد به تهاجمی عمده دست زد و هرگونه مقاومت قابل توجهی را در طی دو هفته از میان برداشت (۵۳).

به دنبال اعلام توافقنامه الجزیره و دستورات ملامصطفی برای دست کشیدن از جنگ، هزاران کرد به سوی ایران آواره شدند.[1] سپس ارتش عراق برای اجرای سیاست حکومتی مبنی بر تخلیه جمعیت روستاهای کردنشین و اخراج ساکنین آنها به مناطق صحرائی در جنوب غربی کشور، آزادی عمل داشت. بنا به گفته‌های سمیر الخلیل[2]:

---

1 - بارزانی در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات اظهار داشت: اراده خدا بود و کار من تمام شد! و شاید به تاوان کارهایش، به سرطان دچار شد!

2- Samir al-khalil

> خانواده‌های کرد، دسته دسته در کامیون‌های ارتش کنار هم به گونه‌ای متراکم، قرار گرفتند و به اردوگاه‌های تازه ساخته شده یا به روستاهای عرب در غرب فرات انتقال می‌یافتند، جائی که در گروه‌های کوچک اسکان داده شدند... نیروها، روستائیان [کرد] را در کامیون‌هایی قرار دادند تا شبانه در کاروان‌هائی جداگانه، در جاده‌های قرق شده (از نظامی‌ها) به جاهای دور انتقال یابند. با رسیدن به مقصد، به خانواده‌ها چادری داده می‌شد و به صورت خانواده‌های پنج نفری در – به اصطلاح –روستاها دسته بندی شدند. هرگونه تحرک، به جز برای کار رسمی، ممنوع شده بود. مردان با دستمزد ثابت به کار گمارده شدند(٥٤).

از کردهائی که از محل آوارگی در ایران تصمیم به بازگشت به روستاهایشان را گرفتند، از عفو عمومی پیشنهادی توسط حکومت عراق استفاده کردند. در حدود هشتاد و پنج درصد از آنان، جمع‌آوری و به صحراهای جنوب غربی عراق تبعید شدند. تعداد برآورد شده کردهائی که مورد سیاست اخراج بعث در بعد از شکست ملامصطفی واقع شدند، از ۵۰۰۰۰ تا ۳۵۰۰۰۰ براساس منابع مختلف، متغیر است(٥٥). حکومت عراق با اعلام اینکه سیاست حکومت برای ایجاد یک کمربند امنیتی ۱۰ کیلومتری در امتداد مرز ایران و اینکه روستائیان واقع در کمربند امنیتی، بایستی به جائی دیگر در کشور انتقال یابند، به گونه‌ای غیر مستقیم به انتقال جمعیت کردها، اعتراف کرد (٥٦). در جبهه سیاسی، یکی از اثرهای توافقنامه الجزیره، تجزیه و انشعاب جبهه کردها به جنبش‌های رقیب و احزاب سیاسی دیگر بود که منجر به ضعف اتحاد کردها در عراق شد.

• جنگ ایران – عراق و کردها

انقلاب سال ۱۹۷۸ در ایران، تغییرات عمیقی را در سیاست داخلی و بین‌المللی ایران پدید آورد. حکومت جدید جمهوری اسلامی در ایران که بینش‌های طرفدار اسلام را تلفیق و حمایت کرد، از جانب عراق به عنوان تهدیدی نسبت به ایدئولوژی غیر دینی – سکولاریسم – تلقی می‌شد. بازگشت پیروزمندانه آیت ا.. خمینی به ایران در فوریه ۱۹۷۹، با موج فعالیت و قیام ناگهانی فعالین سیاسی شیعه در عراق همزمان شد. در اوایل سال ۱۹۷۹ تظاهرات

ضد بعثی زیادی در شهرهای مقدس جنوب – کربلا و نجف – گزارش شدند. تظاهرات ضد رژیم حتی به – تکریت- شهر صدام، شهری دارای جمعیت اندک شیعه و در مجاورت بغداد – سرایت کرد و موج اعتراضات تا آنجا هم گسترش یافته بود. منشاء این تظاهرات کاملاً محلی بود، چنانکه آنان تحت حمایت الدعوه – گروه اپوزیسیون شیعه – سازمان‌دهی شدند. اما هیچ جای انکاری وجود ندارد که پیام آیت ا... خمینی مبنی بر احیاء اسلام، اثری عمیق بر فعالیت‌های تازه شکل گرفته شیعه عراق داشت. بسیاری از تظاهرات کنندگان، عکس‌های زیادی از آیت ا... خمینی را حمل می‌کردند و پرچم‌هائی در دست داشتند که شعارهائی مانند «اسلام آری، نه عفلق – یکی از بنیانگذاران اصلی بعثی‌گرائی- نه صدام»(۵۷) بر روی آنها نوشته شده بود. به علاوه آیت الله محمد باقر صدر، یک روحانی و محقق برجسته شیعه و هدایت کننده الدعوه، آشکارا به حمایت عمومی از اهداف انقلاب اسلامی ایران پرداخت و امید داشت که عقاید مشابهی نیز در عراق ریشه خواهد گرفت.

اعتراضات عمومی علیه سکولاریسم بعثی، مقامات عراقی را نگران کرد که آرمان‌های انقلاب ایران به کشورشان سرایت خواهد کرد و شیعه‌ها که بیش از ۵۵ درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، تحریک خواهند شد تا رژیم اقلیت صدام حسین را با ٤٥ درصد جمعیت سنی نشین و دیگر مذاهب براندازند. در واقع مقامات عراقی در مواقع زیادی از این موضوع بیم داشتند که مبادا سیاست‌های توسعه طلبی و سلطه جویانه و ملی گرایی بیش از حد افراطی نسبت به عراق با نصایح آیت ا... خمینی در مورد صدور انقلاب اسلامی به کشورشان، جایگزین شود(۵۸). در حقیقت روحانیون بلندپایه در ایران به سوسیالیسم بعثی عراق برچسب ضد اسلامی زده بودند و کمک‌های معنوی و مادی خود را به جنبش الدعوه تشدید کردند. واکنش عراق به جنبش شیعه، بسیار سریع و منشانه بود. رژیم، می‌خواست که قبل از اینکه جنبش شیعه رشد کند و به نواحی شمال کشور و مناطق کردنشین سرایت کند، آن را فوراً بخشکاند حتی اگر به سرکوب نیز بیانجامد. رژیم بعثی با انبوه دستگیری و اعدام‌های دسته جمعی فعالان شیعه و اعمال فشار به آیت الله صدر برای ترک نجف و دست

برداشتن از صدور فتوی علیه حکومت، فعالیت پیشگیرانهٔ خود را آغاز کرد. در مقابل، صدر به طور پی در پی – به عراقی‌ها – برای سرنگونی حکومت صدام حسین، توصیه می‌کرد. آیت الله صدر در پیامی، در ۱۲ ژوئن ۱۹۷۹، قویاً حکومت را محکوم می‌کرد و از مردم می‌خواست که از طرفداری عرب بعثی به عنوان عقیده و مذهب یا مرام سیاسی، اجتناب کنند و از الگوی ایران اسلامی پیروی کنند. اندکی بعد از آن، فتوائی هم مبنی بر ممنوعیت عضویت مسلمانان عراقی در حزب بعث را صادر کرد. احکام صدر موجب تظاهرات مهمی در سراسر عراق به انضمام مناطق کردنشین شد که در آن تظاهرات‌هائی در حمایت و همدردی با قربانیان شیعه در پی سرکوب حکومت، برگزار شدند. در ٦ ژوئیه، آیت الله صدر در پیامی از حاکمان عراق تحت عنوان قاتلین خون آشام و مستبد یاد کرد و از تمام عراقی‌ها خواست که نهایت تلاش خود را برای سرنگونی صدام و حزب بعث به کار گیرند(۵۹).

آیت الله صدر در یک پیام مهم و قوی دیگری که شاید در اوایل ۱۹۸۰ بیان شده باشد، بر اهمیت «همکاری شیعه و سنی و عرب – کرد در شکل دادن تلاشی متحد و منسجم برای براندازی و سرنگونی رژیم بعثی، اشاره کرد تا از طریق قیامی مردمی به نوسازی و تجدید بنای یک عراق باشکوه و آزاد، که در آن عدالت اسلامی اجرا می‌شود و شرافت و عزت انسان حاکم شود، بیانجامد» (٦۰). حکام بعثی که برای جلوگیری از شکل‌گیری یک قیام مصمم بودند، آیت‌الله صدر را در نجف در خانه‌ای تحت نظر قرار دادند و سپس با انتقال وی به بغداد، در آوریل ۱۹۸۰ وی را اعلام کردند. حکومت عراق، تظاهرات شیعیان را مثال‌هایی از مداخلهٔ ایران در امور داخلی عراق، توصیف کردند و از آن به عنوان دستاویزی برای توجیه اقدام به اشغال ایران در ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰ استفاده کرد. با وجود این ادعا، اکنون دلیل خوبی وجود دارد تا پذیرفت که صدام حسین به خاطر برقراری سلطه عراق در خلیج فارس و احیاء جاه طلبی توسعه طلبانه در خوزستان – استان نفت خیز ایران – به ایران حمله کرد. چنانکه فرد هالیدی[1]

1- Fred Halliday

گفته است، بعثی‌ها «کاملاً از دعوت آیت‌الله خمینی برای انقلاب و شورش مردم خوشحال بودند و همچنین به دقت منازعه و درگیری‌هایی را در امتداد نوار مرز ایران و عراق ایجاد کردند[1]، به نحوی که تنش‌هایی پدید بیاورند و روز به روز هم موج ناآرامی گسترش یابد» (۶۱).

همچنین مواردی ادعائی و فرضی دربارهٔ نقض توافقنامه الجزیره توسط ایران به عنوان توجیه اشغال ایران توسط عراق متهاجم ذکر شد. این نقض‌ها شامل مداخله ایران در امور داخلی عراق بود و نقض فرضی و ادعائی زمینی و هوایی عراق توسط نیروهای ایرانی در خلال آوریل و سپتامبر ۱۹۸۰ رخ داد(۶۲). صحت و درستی اتهامات عراق هرگز توسط منابع مستقل، تائید نشد. در واقع گری سیک[2] اظهار داشت «شواهد موجود حاکی از آن است که عراق در طی آوریل و سپتامبر ۱۹۸۰، با سازماندهی منظم نیروهای نظامی، خود را برای تهاجمی برق آسا [علیه ایران] تدارک دید». اشغال بعدی و تهاجم متعاقب به ایران – که شامل بمباران هدفهای مشخص در سراسر کشور و تصرف و تسخیر چهار هزار مایل مربع از سرزمین ایران بود – با تحریک نسبت داده شده به ایرانیان، تناسبی نداشت. حکومت بعث هیچگاه ادعا نکرد که ایران قصد اشغال عراق را داشته و یا ایران در امتداد مناطق مرزی با عراق نیرویی نظامی، جمع کرده است. «عدم حضور کامل و آمادگی نظامی ایران در چند هفته اول جنگ، بدون شک امری آشکار و بدیهی است»(۶۴). گذشته از اشغال ایران توسط عراق، دو طرف به طور معمول همدیگر را به نقض مرزها متهم می‌کردند. طبق یک بررسی ما بین ۱۱ آوریل و ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۰، عراق ۳۵۲ مورد حمله ایران به مرزها را اعلام داشت، در حالی که ایران عراق، را متهم به ۱۷۲ مورد دخالت و تهاجم نظامی به داخل سرزمین ایران کرد(۶۵). چنین رویدادها و حوادث فرعی در امتداد مناطق مرزی ایران- عراق، حتی قبل از ظهور جمهوری اسلامی ایران امری معمول بوده است و یقیناً هرگز به عنوان بهانه جنگ در نظر گرفته نشده بودند. در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۰، صدام حسین با اعلام ابطال توافقنامه الجزیره، که

---

1 - حمایت از بروز ناآرامی در کردستان توسط احزاب کومله و دمکرات کردستان ایران.
2- Gary Sick

وی با شاه بر سر آن مذاکره کرده بود و حتی پاره کردن یک نسخه از آن برابر دوربین تلویزیون، علامتی روشن را از آنچه که قرار بود در پنج روز آینده رخ دهد، نشان داد.

سپس صدام حسین اظهار داشت که عراق تصمیم گرفته است که اراضی و سرزمینش را با اعمال زور باز پس گیرد و آبراه شط‌العرب را دوباره به زیر کنترل کامل و حاکمیت عراق درآورد(٦٦). صدام حسین، در یک جلسه ویژه مجلس ملی عراق، با بیان این که جمهوری اسلامی ایران همچون رژیم قبلی – پادشاهی محمدرضا پهلوی – به سیاست حمایت و تحریک سازمان‌دهی شده از «شورش کردها در داخل عراق اقدام کرده است»(٦٧). مسئله کردستان را برای توجیه ابطال توافقنامه الجزیره به میان آورد. برخلاف ادعاهای صدام حسین، غیر محتمل به نظر می‌رسید که جمهوری اسلامی، منابع ضروری یا حمایت سازمان‌دهی شده‌ای را برای تداوم سیاست شاه نسبت به کُردها در برابر عراق دارا باشد،[1] خصوصاً از لحاظ این واقعیت که جمهوری اسلامی در بحبوبه نبرد با کردهای خود بود[2]. اما در واقع، عراق ورق بازی را برگردانده بود و کُردها را در داخل ایران تحریک می‌کرد. بنا به گفته اریک رولو[3] - خبرنگار لوموند، روزنامه پر تیراژ و با نفوذ پاریس – در مصاحبه با رهبر حزب دمکرات کردستان ایران – (دکتر قاسملو)، کشور عراق، منبع اصلی کمک و مساعدت خارجی به حزب دمکرات کردستان ایران بود.

دکتر بنی صدر، رئیس جمهور تبعیدی ایران در کتاب خود به زبان ایتالیایی به سندهایی به دست آمده از کردها اشاره دارد که نشان‌دهنده دخالت عراق در تمام اشکال مختلف آشوب کردستان در ایران، بعد از انقلاب ایران است (٦٨). گرچه تعیین میزان و وسعت دخالت ایران و عراق در تحریک قیام کردها در کشورهای همدیگر، قبل از شروع جنگ ایران – عراق امری بسیار مشکل به نظر می‌رسد،

---

1 – صرفاً در پاکسازی کردستان و مهاباد از وجود گروهک‌های مسلح کرد، از قیاده موقت فرزندان بارزانی کمک گرفتند.

2 – با کنار گذاشتن روند مذاکرات صلح، شیوه سرکوب نظامی را برای حذف گروه‌های مسلح در پیش گرفتند.

3– Eric Rouleau

اما بعد از شروع جنگ، دو طرف اقدامات ویژه‌ای را برای وارد کردن جمعیت‌های کرد آن دو کشور در جنگ انجام دادند. نخست عراق کارت بازی کُردها را به عنوان ابزاری استراتژیک جهت تضعیف ایران به کار برد. همچنین جنگ داخلی بین گروه‌های مختلف کرد، استفاده از بازی کارت کُردها را برای بغداد آسانتر می‌ساخت. برای مثال، اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی با حزب دمکرات کردستان عراق – قیاده موقت به رهبری برادران بارزانی – ادریس و مسعود– درگیر بود. حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو «از حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری بارزانی نفرت داشت[1]، زیرا از شاه سلاح پذیرفته بود» (۶۹). به طور کلی، به خاطر فقدان یک جبهه متحد کرد و در دو سال اول جنگ ایران و عراق، مؤثر بودن مقاومت کردها و کارآئی آنان در برابر عراق تضعیف شد.

در ژانویه ۱۹۸۱ هنگامی که حکومت بعث، یک راه تدارکاتی را برای پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان ایران به رهبری دکتر قاسملو در نزدیکی شهرهای قصر شیرین و نودشه ایجاد می‌کرد، اولین تلاش مؤثر عراق برای استفاده از بازی کارت کُردها، انجام شد. کنترل شهر نودشه، هدف اولیه عراق بود. چون موقعیت استراتژیک این شهر، ایران را از سودای تاسیس جاده ارتباطی تهران – بعداد باز داشت. به طور نسبی عراقی‌ها در شکست دادن و متلاشی کردن نیروهای سپاه پاسداران که دارای سلاح سبک و واحدهای نظامی و نیز ارتش منظم ایران – مستقر در منطقه – موفق بودند. حزب دمکرات کردستان ایران – با کمک و مساعدت‌های بغداد – یک مقر فرماندهی مهم را در نودشه ایجاد کرد و یک تهاجم سه ماه – با عملیات چریکی – علیه نیروهای ایرانی انجام داد که با برخی موفقیت‌ها هم همراه بود (۷۰).

حزب دمکرات کردستان ایران در ابتدای آوریل سال ۱۹۸۱، از جانب اتحادیه میهنی کردستان – به رهبری طالبانی – و گروه‌های چریکی اپوزیسیون و مخالف ایران – مانند مجاهدین خلق و چریک فدائیان خلق – و مهمات و تسلیحات

---

[1] – و حتی آنها را «جاش خمینی» یا وابسته به حکومت نامید و آنان را جنایتکاران آدم خوار و فرصت طلب دانست. (روزنامه کیهان ۱۳۵۹ر. ک: منابع)

حزب بعث عراق، مورد حمایت قرار گرفت و پاسداران را به عقب‌نشینی وادار کردند که از شهرهای مهمی در کردستان ایران، مانند سنندج - مرکز کردستان و یک مرکز مهم نظامی - بیرون بروند.

حزب دمکرات کردستان ایران و طرفدارانش سپس به مهاباد تهاجم نظامی کردند، آنهم حمله‌ای رو در رو به شهر مهاباد و ایجاد یک کانون آزاد شده کردستان؛ به همان روش و شیوه‌ای که کردها ٤۵ سال پیش‌تر در جمهوری ناکام مهاباد، ایجاد کرده بودند. نیروهای ایران در اسرع وقت، موفق به تجدید سازمان‌دهی شدند و یک رشته ضد حملات را علیه حزب دمکرات کردستان ایران انجام دادند. علاوه بر این، در آوریل سال ۱۹۸۲، حمله ایران در شمال، تلفات سنگینی را به نیروهای عراق وارد آوردند و آنان را به عقب نشینی از خاک ایران وادار کردند. در نتیجه، هنگامی که نیروهای زمینی ایران تحت فرماندهی سرهنگ صیاد شیرازی، به یک رشته حملات کاملاً موفقیت آمیز علیه نیروها و پایگاه‌های حزب دمکرات کردستان ایران را آغاز کردند، شانس و اقبال حزب دمکرات کردستان ایران در ماه مه ۱۹۸۲، سیر نزولی را پیمود.

استراتژی سرهنگ شیرازی در عین حال ساده اما موثر بود. وی با چرب زبانی و ترغیب و مهربانی، نیروهای دکتر قاسملو را به گسترش و پراکنده ساختن بیش از حد، ترغیب نمود. سپس نیروهای بیش از حد پراکنده شده و دور افتاده را محاصره و ضربه‌ای سخت به آنان وارد ساخت که دیگر هرگز نمی‌توانستند، جبران مافات نمایند. امید - کاذب- دکتر قاسملو به ایجاد یک منطقه و کانون آزاد شده در کردستان، محو شد و حزب دمکرات کردستان ایران به یک ابزار فرعی یا آلت حاشیه ای عراق در جنگ ایران در عراق مبدل شد(۷۱). دکتر قاسملو جهت جلوگیری از نابود شدن امیدهایش و نجات بعضی از شانس‌های خود با رئیس جمهور سابق ایران - دکتر بنی‌صدر- تماس گرفت و از وی دعوت کرد تا در ایجاد یک حکومت موازی، جهت سرنگون ساختن حکومت روحانیون حاکم در تهران به او بپیوندد. دکتر قاسملو به دکتر بنی صدر اطمینان داد که هدف جنبش وی «خودمختاری برای کردستان و دمکراسی برای ایران» است. دکتر بنی صدر با بیم از اینکه دکتر قاسملو انگیزه‌های جدائی طلبانه

را در ذهن پرورش می‌دهد اما اکنون آن را مخفی ساخته است، هرگز دعوت وی را نپذیرفت.

حکومت جمهوری اسلامی، بعد از کنترل قیام کُردهای خود و بیرون راندن نیروهای عراقی از کردستان ایران، به استفاده از بازی کارت‌کردها پرداختند. ایرانیان در مقایسه با عراقی‌ها در بهره‌برداری از منابع کردهای خودشان و استثمار سرمایه‌داری آنان در طول جنگ ایران – عراق بسیار موفق‌تر از عراقی‌ها بودند. جمهوری اسلامی نه تنها حمایت حزب دمکرات کردستان عراق به رهبری مسعود و اردیس بارزانی را - در ۱۹۸۳ - به دست آورد، بلکه همچنین موفق به جلب حمایت اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی – با این وجود که زمانی مارکسیست بودند- و تشکل یک جبهه کردستان متحد علیه رژیم عراق، شد. در سال ۱۹۸۷، طالبانی به طور غیر منتظره در پاسخ به درخواست تهران برای سرنگونی رژیم بعثی در بغداد و جایگزینی آن با یک جمهوری اسلامی، واکنش مثبتی نشان داد(۷۲). همچنانکه بیم رژیم عراق از چشم‌انداز وجود یک جبهه بالقوه بی‌ثبات کننده - کرد و ایران - در شمال این کشور فزونی می‌یافت. طبق گزارشات، صدام حسین تلاش‌هایی در جهت انجام مذاکرات مجدد و محرمانه با کُردها انجام داد(۷۳).

هر چند که رژیم عراق در پی ایجاد یک سازش موقت با گروه‌های کرد خود بود، اما از جانب آنکارا برای متوقف ساختن فعالیت کُردها در امتداد مناطق مرزی با ترکیه، تحت فشار شدید قرار گرفت. ترکیه ادعا داشت که از مناطق مرزی تحت کنترل حزب دمکرات کردستان عراق - مسعود و ادریس بارزانی - به عنوان پایگاه اصلی حملات ضد ترک، توسط کُردها استفاده می‌شود. همچنین حکومت ترکیه، کردهای عراقی را به خاطر آشفتگی و آشوب‌های مهمی که در سراسر جنوب شرق ترکیه رخ می‌دهد، مقصر می‌دانست. طبق اخبار متفاوت در فاصله سال‌های ۸۲-۱۹۸۱، هشتاد هزار نفر کُرد – و بیش از ۲ هزار نفر در ۱۹۸۳ – در ترکیه دستگیر شدند(۷٤).

چون نفت عراق از طریق خط لوله‌ای که میادین نفتی کرکوک را به ساحل مدیترانه متصل می‌ساخت، صادر می‌شد. حکومت بعث توانائی کامل دور نگه

داشتن ترکیه و به خطر انداختن شریان حیاتی‌اش را نداشت. در نتیجه، عراقی‌ها تسلیم فشارهای ترکیه شدند و در آوریل سال ۱۹۸۳، توافقنامه‌ای را در زمینه اقدامات امنیتی امضا کردند که به نیروهای ترکیه اجازه می‌داد تعقیب چریک‌های کرد به خاک عراق وارد شوند. در ماه مه ۱۹۸۳، چریک‌های کرد در پایگاه‌های عراق، به داخل ترکیه عبور کردند و چندین سرباز ترک را از پای درآوردند. ترک‌ها به توافقنامه امنیتی تعقیب چریک‌های کُرد، که در ماه آوریل منعقد شده بود، اشاره کردند و هزاران نفر از نیروهای آنان در یک مأموریت تفتیش و تخریب به کردستان عراق وارد شدند که در نهایت منجر به دستگیری صدها پیش مرگه کرد و حتی رهبران آنان شد. بسیاری از کردهای دستگیر شده به بغداد تحویل داده شد که در فوراً اعدام و یا به مجازات‌هایی مانند حبس طولانی مدت، محکوم شدند(۷۵). در تابستان ۱۹۸۳، یک جنگ مشترک عراق و ترکیه علیه کردها شروع شد. کردها، خصوصاً حزب دمکرات کردستان عراق (بارزانی)، به اتحاد با ایران برای مقابله با این تهدید جدید نیاز مبرم داشتند.

در ژوئیه سال ۱۹۸۳، ایران عملیات جدیدی تحت نام والفجر-۲ علیه نیروهای عراقی را آغاز کرد. این تهاجم نشانگر آن بود که برای نخستین بار، کردهای عراقی و نیروهای ایرانی، فعالیت‌های نظامی خود را در طول جنگ ایران – عراق، هماهنگ ساخته‌اند. در نتیجه عملیات والفجر- ۲، حزب دمکرات بارزانی با همکاری نیروهای ایرانی، منطقه حاج عمران را مجدداً تسخیر کردند. تصرف مجدد حاج عمران و حومه آن، دارای اهمیت استراتژیک و روانی بود. حاج عمران، منطقه‌ای بود که حزب دمکرات کردستان ایران – به رهبری دکتر قاسملو – یک پایگاه مهم و مقر بزرگ عملیاتی را در آن ایجاد کرده بودند و توسط نیروهای عراقی از آن به عنوان یک مسیر تدارکاتی استفاده می‌شد که از طریق آن به حزب دمکرات کردستان ایران و نیروهای خودشان کمک‌هایی ارسال می‌شد. حاج عمران، همچنین قبل از امضای توافقنامه الجزیره، یک سنگر یا دژ کوهستانی ملامصطفی بارزانی بود. تصرف مجدد حاج عمران یک اظهار وجود مجدد اما تند و سخت توسط پسران بارزانی بود که «حاکی از قیام مسلحانه چند ساله خانواده‌شان علیه یک حکومت مرکزی در عراق بود»(۷٦).

در سراسر تابستان، نیروهای ایرانی در انجام مانور در امتداد مناطق مرزی کرد، بر عراقی‌ها سبقت جستند. در ۱٦ سپتامبر، یک لشکر از ارتش ایران که توسط پیش‌مرگه‌های حزب دمکرات کردستان عراق – که حکومت جمهوری اسلامی ایران از آنان به عنوان گروهی از رزمندگان مسلمان عراقی نام می‌برد- کمک و حمایت می‌شد، به عمق خاک کردستان عراق نفوذ کردند و مقادیر زیادی اسلحه و تجهیزات نیز به دست آوردند که به کردهای ضد عراق داده شد. سه روز بعد، عراق با بمباران شهرهای بانه و مریوان در کردستان ایران، تلافی اقدام ایران را در آورد. ایران در ۱۹ اکتبر ۱۹۸۳، به اجرای عملیات والفجر-٤ علیه هدف‌های عراقی در سراسر جبهه شمالی پرداخت. هدف‌های فوری و اهداف وسیع عملیات والفجر-٤، عقب راندن نیروهای عراقی بود تا جایی که شهرهای مریوان و بانه – در کردستان ایران- دور از تیررس گلوله های توپ عراق باشند و کنترل ارتفاعات دره پنجوین، مجدداً تحت کنترل ایران درآید و بقایای حزب دمکرات کردستان ایران از پایگاه‌هایشان، بیرون رانده شوند. گروه پشتیبانی در والفجر – ٤ نه تنها شامل پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان عراق می‌شد، بلکه عناصر شیعه از جنوب و دیگر گروه‌های ضد صدام را نیز در بر می‌گرفت. موفقیت‌های والفجر -٤ علاوه بر اینکه مایه دغدغه و نگرانی رژیم عراق بود، بلکه همچنین جلال طالبانی، که اتحادیه میهنی تحت رهبری وی در انجام مانور از رقیبش – حزب دمکرات کردتان – عقب مانده بود، از این امر نگران بود.

صدام حسین و جلال طالبانی به منظور معکوس کردن و برگرداندن تاثیرات این امر، در نوامبر ۱۹۸۳ به مذاکره پرداختند. در اوایل دسامبر، اتحادیه میهنی کردستان با حکومت بعثی به تفاهمی ظاهری رسید و آتش‌بسی صوری اعلام شد. فایده فوری این آتش‌بس، تمرکز عراقی‌ها بر جنگ با ایرانیان و عناصر حزب دمکرات کردستان عراق در شمال بود و اتحادیه میهنی کردستان هم می‌توانست بر حمایت عراق در مبارزه‌اش با حریف، متکی باشد(۷۷). طالبانی به عنوان بخشی از یک توافقنامه فراگیر در زمینه حل مشکل کردستان که قرار بود دنبال شود – گسترش منطقه خودمختار کردستان به منظور در برگرفتن

بخش‌هایی از کرکوک، اختصاص ۲۰ تا ۳۰ درصد عایدات نفتی کرکوک برای توسعه اقتصادی کردستان، متوقف نمودن سیاست عربی کردن کردستان، اخراج و تبعید کردها، تشکیل یک نیروی دفاعی چهل هزار نفر کرد و آزاد ساختن تمام زندانیان سیاسی و نظامی توسط دو طرف - را خواستار شد(۷۸).

ظاهراً بغداد به سازش و پذیرش اکثر این خواسته تمایل داشت. حتی بر سر مسئله دشوار و آزار دهنده وضع کرکوک، طبق بعضی اخبار و روایات، یک نوع سازش انجام گرفت که به واسطه آن یک ریاست مشترک بین عرب و کرد و ترکمن بر شهر کرکوک، دارای میادین نفتی، مدیریت خواهد کرد، در حالی که بقیهٔ استان کرکوک بخشی از منطقه خودمختار کردستان خواهد شد(۷۹). هنگامی که قبل از اجرای توافق، موانع جدی‌تری رشد کردند، توافقنامه عراق و اتحادیه میهنی هرگز به طور آشکارا افشاء نشد. در مارس ١٩٨٤، عراق ۲۲ نفر کرد را به اتهام فرار از خدمت دستگیر کرد. سپس آنان علی‌رغم دخالت اتحادیه میهنی کردستان و طرفداری از حقوق آنان، متعاقباً اعدام شدند. در همان زمان، زد و خورد بین نیروهای حکومت با دانشجویان کرد در دانشگاه اربیل صورت گرفت که شمار نامعلومی از دانشجویان و سربازان عراقی در این حادثه کشته شدند. به طور همزمان، هنگامی که نیروهای طرفدار حکومت، برادر طالبانی و دو دختر وی را کشتند، روابط طالبانی و صدام حسین رو به وخامت و تیرگی نهاد. مهمتر این که، بطلان توافق بین اتحادیه میهنی و حکومت عراق به فشار ترکیه بر صدام حسین افزود تا امتیازاتی مهم به کردها ندهد. در اواسط اکتبر سال ١٩٨٤، یک هیئت نمایندگی ترک به ریاست وزیر خارجه، وحید هلف اوغلو[1] از عراق دیدار کرد.

طبق گفته اتحادیه میهنی، هلف اوغلو به عراق هشدار داد که در صورت ارائه، امتیازات مهم به کردها توسط بغداد، ترکیه خط نفت کرکوک را خواهد بست و بدین طریق از لحاظ اقتصادی، عراق را فلج می‌کرد. ترکیه، آشکارا در مورد تاثیر امتیازات عراق به کردها، بر روی جمعیت کردهای ناآرام و ناراضی

---

1 - Vahid Helef-Oglu

ترکیه نگران بود(۸۰). در ۱۸ اکتبر، طالبانی با مقامات عراقی مذاکرات را پایان داد و ماه عسل کوتاه و مختصر سیاسی بین دو طرف به پایانی سخت یا خاتمه‌ای ناگهانی رسید. در همان ماه یک توافقنامه دیگر امنیتی در بین عراق و ترکیه به امضاء رسید که به هر طرف، اجازه اقدامی فراتر از تعقیب شدید و آنی در توافقنامه قبلی را می‌داد. هر دو کشور، اکنون می‌توانستند در تعقیب پیش مرگه‌های کُرد به داخل خاک همدیگر نفوذ کنند و جهت به انجام رسانیدن مأموریت‌شان حتی تا مدت بیش از ۳ روز در آنجا بمانند(۸۱). در اواخر سال ۱۹۸٤ و اوایل سال ۱۹۸٦، جنگ ایران و عراق وارد مرحله آرام و ملایمی شد که در آن زمان هر دو طرف، تنها به حملات زمینی محدودی اقدام می‌کردند. اما حمایت ایران از حزب دمکرات کردستان عراق – به رهبری پسران بارزانی – در خلال این دوره موجب شد تا این حزب، تعداد حملات خود را علیه هدف‌های عراقی و اتحادیه میهنی کردستان – به رهبری طالبانی – افزایش دهد. در ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵، ایران و متحدان عراقی‌اش، حمله‌ای را علیه نیروهای عراق شروع کردند و بیش از ۲٤۰ کیلومتر مربع از خاک و اراضی کردستان عراق را به تصرف خود درآوردند. اگرچه این خاک و اراضی جدید، که در غرب ایران و شهر پیرانشهر واقع شده بود، ارزش استراتژیک اندکی در تعیین نتیجه جنگ داشت اما به روشنی نشان داد که «ایران، اکنون به خاطر شرکت کُردها در جنگ، تسلط بیشتری داشته و می‌تواند از متحدانش برای پیشروی محدود در خاک عراق بهره‌برداری کند»(۸۲).

همچنانکه از بازی کارت کردها علیه صدام حسین بیشتر و بیشتر استفاده شد، ترکیه حملات فرامرزی را به داخل خاک عراق افزایش داد. ترکیه همچنین ایران را تهدید کرد که اگر تهران، کمک به گروه‌های کُرد ضد عراق را ادامه دهد، تجارت و بازرگانی خود را با این کشور، قطع خواهد کرد. بعد از تجدید و بهبود روابط طالبانی و جمهوری اسلامی ایران، هراس ترکیه از تجزیه عراق به مرحلهٔ جدیدی رسید. حتی مطبوعات جناح راست ترکیه هم ادعا کردند که هدف ایران، تصرف کرکوک و میادین نفتی آن است(۸۳). برخی از ترک‌ها همچنین در این باره معتقد بودند که ایالات متحده به عنوان وسیله‌ای برای محروم ساختن ایران

از یک پیروزی قطعی در جنگ با عراق – قبل از این که عراق تجزیه شود – ترکیه را به تصرف کرکوک تشویق می‌کند(٨٤). به عبارتی دیگر، حکومت ترکیه، تلاشی هماهنگ را برای آگاه ساختن ایران آغازید. از اینکه حمایت این کشور از گروه‌های کُرد، نتایج نامطلوب و معکوسی را بر آنان خواهد داشت. در اکتبر ۱۹۸٦ وزیر خارجه ترکیه، وحید هلف اوغلو، اهمیت مسایل کردستان و قضیه کُردها را برای هیئت بلندپایه و مقامات رسمی وزارت خارجه ایران تشریح کرد. وی به هیئت ایرانی خاطر نشان ساخت که ترکیه دوست دارد که در جنگ ایران و عراق در موضع بی‌طرف بماند. در عین حال، وی اظهار داشت که شوروی می‌خواهد که خط لوله نفت کرکوک و اسکندرون هم از حملات مستقیم ایران و هم از حملاتی که توسط کُردهای حمایت شده از طرف ایران انجام می‌گیرد، مصون بماند. اگرچه معاون وزیر خارجه ایران، پذیرش خود را نسبت به اهمیت این خط لوله برای اقتصاد ترکیه نشان داد، با این حال اظهار داشت: «ما با عراق در حال جنگ هستیم و به هیچ کشوری نمی‌توانیم اطمینان و یا تضمینی بدهیم»(٨٥).

اگرچه ایران در دوره جنگ ایران و عراق این خط لوله را مورد حمله قرار نداد اما این مسئله به صورت نکته‌ای بحث‌انگیز بین به آنکارا و تهران باقی ماند. در اواخر سال ۱۹۸٦، نیروی هوائی ترکیه به بهانه تخریب اردوگاه‌های پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) شماری از روستاهای کُرد واقع در شمال عراق را بمباران کرد. جمهوری اسلامی ایران بر سر بمباران کردهای عراقی، اعتراضی شدیدی را به ترکیه اعلام داشت، خصوصاً از لحاظ موقعیت ایران، حمله‌ای نابهنگام و نامناسب بود. چون جمهوری اسلامی با همکاری کُردهای عراقی برای شروع حمله‌ای دیگر از طریق حاج عمران علیه نیروهای شمالی دشمن در حال تدارک بودند. جمهوری اسلامی در پاسخ به تنش در حال افزایش بین ایران و ترکیه بر سر مسئله کُردها و به منظور کاهش هراس از جاه طلبی ارضی ایران در برابر عراق، در تهران در دسامبر سال ۱۹۸٦، یک گردهمائی را، تحت عنوان کنفرانس همکاری مردم عراق، سازمان‌دهی کرد. این کنفرانس، نمایندگان عناصر ضد صدام حسین، یعنی کُردها را هم گرد هم آورد. در حالی که آیت اله سید

علی خامنه‌ای، ریاست جمهوری وقت، بر تعهد ایران نسبت به تمامیت ارضی عراق تأکید مجدد داشت، اظهار کرد که ایران در مورد مبارزه با دخالت کشور دیگر در امور عراق، شک و تردیدی نخواهد کرد. در همان راستا، مهندس میر حسین موسوی - نخست وزیر وقت- به دیگر کشورها هشدار داد که از تضعیف عراق بر جهت تجدید حیات ادعای ارضی قدیمی علیه این کشور استفاده نکنند(۸۷).

هر چند که در این هشدارها، هرگز نامی از ترکیه برده نشد، اما کاملاً واضح و روشن بود که توجه حکام ایران و حکومت جمهوری اسلامی به مقامات ترکیه به تکرار ادعاهای قدیمی آنان نسبت به موصل و کرکوک است. در اوایل سال ۱۹۸۷، ایران به حمله‌ای علیه عراق دست زد. در ۹ ژانویه، ایران حمله‌ای مهم را علیه بصره – در جنوب – آغاز کرد که آغاز عملیات کربلای- ٥ بود. چند روز بعد، نیروهای ایرانی در شمال، عملیات کربلای- ٦ را اجرا کردند. این دو عملیات برای وادار ساختن عراق به دفاع از خود به صورت همزمان در دو جبهه، طرح ریزی شده بود. اما به نظر می‌رسید که کربلای- ٦ به عنوان تاکتیکی انحرافی و کربلای- ٥ به عنوان هدف اصلی و ضربهٔ واقعی به عراق آغاز شده باشند. در کربلای- ٦، نیروهای ایرانی خواستار نفوذ به خطوط دفاعی عراق نبودند(۸۸). آنان به راحتی تپه‌های مشرف بر مواضع عراق را تصرف کردند و به متحدان کُرد خود اجازه دادند که قبل از عقب نشینی آنان، آنجا را اشغال نمایند و نیروهای عراقی را سرگرم سازند. در ۱۲ فوریه سال ۱۹۸۷، ایران حمله‌ای دو روزه را در نزدیک حاج عمران انجام داد و ادعا کرد که هدف، پیشروی به سوی شهر اربیل است. ماهیت حمله و دوام مختصر آن نشان داد که این یک حرکت انحرافی از طرف ایران بود. اما اندکی بعد از آن، ایران حمله مهم دیگری را در شمال، تحت عنوان کربلای- ۷ انجام داد. که در ٤ مارس ۱۹۸۷ شروع شد. این عملیات در نزدیک ارتفاعات گردمند[1]، - در مجاورت حاج عمران و در بخش شهر کُرد نشین رواندوز- صورت گرفت. عملیات کربلای- ۷ واحدهای ارتش

---

1 - Ger Mand

منظم ایران و سپاه پاسداران و نیز یک نیروی مرکب کُرد، را در بر می‌گرفت که اکنون دیگر شامل پیشمرگه‌های حزب دمکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان می‌شد. ۲٤ ساعت بعد از شروع کربلای- ۷، واحدهایی مرکب از ایرانیان و کردها، ارتفاعات گردمند را فتح کردند و دیگر مواضع واقع در بالای شهر کردنشین عراق، مانند چومان (مصطفی) را هم به تصرف خود درآوردند(۸۹).

با وجود این پیروزی‌ها – و به عبارتی پیشروی‌ها- نیروهای عراقی در شهرهای مهم در شمال عراق – مانند کرکوک – در خطر تهاجم و تجاوز نبودند و به سختی از خطوط لوله نفت و شاهراه‌های مهم ارتباطی در شمال، در برابر حملات مشترک نیروهای ایران و کُردها دفاع شد. علاوه بر آن «بیرحمی، بی‌باکی و پایداری» قابل توجه حکومت عراق در زمینه همکاری ترکیه و عراق، اقدامات کُردها را در مناطق مهم کردستان در عراق، خنثی کرده بود(۹۰). با این حال مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران در ماه مه، اصرار داشتند که کُردهای ضد عراق در حقیقت، عملیات خرابکارانه موفقیت آمیزی را علیه اهداف نظامی و اقتصادی داخل کردستان عراق انجام می‌دهند و اینکه حملات مشترک ایران و کردها علیه نیروهای عراقی در تخریب روحیه نیروهای صدام حسین در کردستان موفق بوده است(۹۱). موفقیت‌های ظاهری همکاری ایران و کردها، صدام حسین را ناچار کرد که دستور ویرانی و تخریب صدها روستای کرد متخاصم را صادر کند.

در سراسر سال‌های ۱۹۸۸ و تا ۱۹۸۹ و حتی بعد از آتش‌بش جنگ ایران و عراق، تخریب‌ها این روستاها ادامه یافت. کردهای عراقی ادعا کردند که بیشتر تخریب، از طریق ترکیب سلاح‌های شیمیایی و شیوه‌های ساده ایجاد رعب انجام شده است (۹۲). در ژوئیه سال ۱۹۸۷، عراقی‌ها بیش از سی و پنج هزار نفر را به عنوان مأمور آرام‌سازی روستاهای کرد تعیین کرده بودند که سبب شد تعداد پیش مرگه‌ها تا حدود ده هزار جنگجو افزایش یابد (۹۳). این امر، علامتی روشن از نگرش جدی عراق به تهدید کردها در شمال بود و هنگامی که جنگ در جبهه شمالی ادامه یافت، نیروهای عراقی تخلیه جمعیت روستاهای کرد را تسریع

کردند و بمباران روستاها را افزایش دادند. این سیاست‌ها سبب آسیب رسانی به سیاست عراق در آرام سازی کردستان شد؛ آنان در برابر هر نفری که کشتند یا زندانی کردند، حداقل دو نفر چریک را تدارک دیده بودند. برای نخستین بار، حزب دمکرات کردستان و گروههای مشابه به تهدید کنترل مناطق حومه‌ای و خارج از شهرها پرداختند و علت اصلی پیشروی آهسته و آرام ایران در مناطق استراتژیک شمال شدند (۹٤).

در ماه مارس سال ۱۹۸۸، در جبهه شمال، تهاجم و حمله جدید ایران و کردها آغاز شد. در این هنگام، ایالات متحده به واسطه توقف دوباره تانکرهای نفتی کویت و رویاروئی با جمهوری اسلامی در خلیج فارس، شدیداً عراق را به باد انتقاد گرفت و علاوه بر آن، غرب و متحدان عربش در خلیج فارس، بدین نتیجه رسیدند که به هر شیوه ممکن از پیروزی ایران جلوگیری شود و از این رو آنان کمک‌های نظامی، سیاسی و مالی خود را به رژیم صدام حسین افزایش دادند. صدام حسین با جلب حمایت مستقیم و غیر مستقیم ایالات متحده به بین‌المللی کردن جنگ موفق شد و نیز ادامه جنگ را برای حکومت جمهوری اسلامی ایران و متحدان کرد آنان دارای ارزش ساخت، اگر چه حمایت ایالات متحده از صدام حسین نتایج مثبت در جبهه جنوب را نشان داد و عراقی‌ها را قادر ساخت که به تدریج عقب‌نشینی‌های میدان نبرد را در باتلاق‌های جنوب و مناطق مجاور عراق معکوس سازند اما نیروهای صدام حسین هیچگونه پیروزی قابل ذکری در جبهه شمالی به دست نیاوردند. در مناطق کردنشین اشتباهات تاکتیکی در جلوگیری از نیروهای صدام - در بهره‌برداری از امتیاز نفرات و سلاح علیه نیروهای ایران و کردها - کاملاً مؤثر بود. طبق نظر آنتونی کردزمن[1] و آبراهام واگنر[2]:

> واحدهای عراقی از بسیاری از ارتفاعات و برآمدگی کوه‌ها در منطقه عقب نشینی کردند، اما بعد در جهت دفاع از شهرهای مرزی صف‌آرائی در جهت و سمت جلو بود. سرزمین سخت کوهستانی، امکان محاصره نیروهای عراقی را

---

1 - Anthony Cordesman
2 - Abraham Wagner

می‌داد و بدون دفاع از ارتفاعات مجاور نگهداشتن چندین شهر ممکن و مقدور بود... نیروهای عراقی در برخورد با نفوذ کردها به پشت خطوط ارتباطی خود مشکل بیشتری داشتند و طبق بعضی گزارش‌های، ایران حتی موفق به استفاده از قایق‌های تندرو و سریع برای حرکت دادن و انتقال نیروهایش از میان قسمتی از دریاچه مصنوعی شد (۹۵).

در نتیجهٔ اشتباهات تاکتیکی در شمال، بیش از ٤ هزار سرباز از لشکر چهل و سوم عراق کشته شدند و این کشور مقادیر زیادی سلاح‌های سبک، مهمات، قطعات توپخانه، خودروهای زرهی و تانک از دست داد. اما ایران نتوانست که مشابه پیروزی‌هایش در کردستان و مناطق، شمال عراق، در جنوب - میدان اصلی نبرد جنگ ایران و عراق – هم داشاه باشد. ایران با استفاده از بهترین نیروهایش در شمال نتوانست جهت دفاع از جناح خود در برابر ضد حملات جسورانه عراق نیروی کافی جمع نماید.

در ژوئن ۱۹۸۸، اوضاع ایران در جنوب سریعاً به وخامت گرائید و نیروهای ایرانی، اراضی تصرف کرده عراق را ترک کردند. گزارش‌ها و اخبار در رسانه‌های ایران، این شکست‌ها را به عنوان عقب نشینی‌های تاکتیکی در میدان نبرد، توصیف می‌کردند اما برای بیشتر مردم، شامل رهبری حکومت مذهبی، روشن بود که ایران نمی‌تواند در برابر نیروهای برتر عراق و متحدان غرب و ایالات متحده، این کشور پیروز شود. عراقی‌ها به منظور ایجاد مشکلات و به هم زدن امور برای حکومت تهران، به استفاده گسترده از سلاح‌های شیمیائی علیه هدف‌های ایرانی متوسل شد. در این شرایط بود که ایران رسماً پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد را در تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۸۸ اعلام کرد که منجر به آتش‌بس بین دو کشور متخاصم و در حال جنگ شد.[1] اندکی بعد از اعلام پذیرش قطعنامه سازمان ملل متحد از جانب ایران، بغداد به انجام عملیاتی مهم در کردستان عراق دست زد. در ابتداء، پانزده هزار نفر نیرو برای انجام این

---

[1] - در تحلیل‌های تاریخی مختلف سیاسی، «صدام حسین» به عنوان آغازگر جنگ «و آیت ا.. خمینی» و دیگر سران حزب جمهوری رابه عنوان ادامه دهندگان جنگ – از مقاطعی که زمینه صلح فراهم بود. اما به خاطر استقرار حکومت نپذیرفته‌اند، در تاریخ دو ملت ایران و عراق مطرح هستند و همواره مورد بحث‌های مختلف تاریخی بوده است.

عملیات صف‌آرائی و آرایش قشون داده شد اما اواسط اوت ۱۹۸۸، شمار آنان به شصت هزار نفر رسید (۹۷). چند روز بعد از اجرا و عملی شدن آتش‌بس در ۲۰ اوت، صدام حسین دستور عملیات پاکسازی را علیه آن دسته از روستاهای کرد که در خلال جنگ با حکومت وی مخالفت کرده بودند، صادر کرد. ارتش عراق در ۲۵ اوت تمام راه‌های ارتباطی روستاهای کرد را - با همدیگر و با خارج از منطقه کردستان - اشغال کرد و نیروی هوائی عراق به انجام حملات هوائی علیه روستاهای کرد و پرداخت از سلاح‌های غیرمتعارف و شیمیایی استفاده کرد(۹۸). سختی و شدت این حملات به نحوی بود که - در فاصله زمانی بین ۲۵ اوت و ۱ سپتامبر - بیش از پنجاه هزار نفر آواره کرد از روستاهای خود در عراق به سوی ترکیه فرار کردند (۹۹).

گروهی از متخصصین بهداشت - از جانب پزشکان مدافع حقوق بشر مستقر در ماساچوست آمریکا - جهت معاینه و بررسی اوضاع و شرایط آوارگان کرد عراق و جهت رسیدگی به نحوه استفاده از سلاح شیمیائی و گاز سمی علیه کردها به کردستان ترکیه اعزام شدند. در گزارش این گروه در فوریه ۱۹۸۹ نتیجه‌گیری زیر منتشر شد:

> ۱. هواپیماهای عراقی، روستاهای کرد را در شمال عراق با بمب‌های حاوی گاز سمی و کشنده، در ۲۵ اوت ۱۹۸۸، بمباران کردند. این نتیجه بر اساس پاسخ به پرسش‌نامه‌هایی به شیوه منظم تهیه شده، پاسخ شاهدان عینی ضبط شده بر روی نوار ویدئو و یافته‌ها براساس آزمایشات و معاینه فیزیکی آنهائی که در اردوگاه‌های آوارگان در جنوب شرق ترکیه در هنگام مأموریت ساکن بوده‌اند، می‌باشد.
>
> ۲. بمب‌های دارای گاز سمی، انسان‌ها و حیوانات مجاور را می‌کشد و سبب رنج شدیدی در میان بازماندگان می‌شود. آوارگان به طور پیوسته گزارش دادند که حملات توسط هواپیماهای جت انجام شد که در ارتفاع پائین، در اوایل صبح ۲۵ اوت ۱۹۸۸، پرواز می‌کردند و پس از بمباران‌ها، ابرهای زردی در محل انفجار بمب ظاهر شد ... از کسانی که کمتر از ۵۰ متر با انفجار بمب فاصله داشتند، کسی زنده نمانده است.
>
> ۳. بازماندگان حتی هنگامی که در اردوگاه‌های جداگانه‌ای ساکن بودند و فرصت ارتباط با همدیگر را نداشتند، داستان‌های یکسانی را در مورد حملات ۲۵ اوت بازگو کردند. تحلیل آماری پاسخ به پرسش‌نامه‌ها نشان داد که آوارگانی که

منشاء آن‌ها یک روستا بود، در رابطه با زمان حمله، شرایط جوی، تعداد هواپیماهای حمله کننده و تعداد تلفات در روستاهای آنها پاسخ‌های یکسانی ارائه دادند.

٤. علائم بالینی و یافته‌های پزشکی از بازماندگان، نشانگر در معرض گاز قرار گرفتن آنان بود. «مایک مرد میان سال که قربانی حملات گاز سمی بود را معاینه کردیم. وی بر روی پشت و پهلویش چندین زخم حاکی از سوختگی شیمیائی توسط یک گاز سمی تاول‌زا، همچون گاز خردل بود... دو قربانی دیگر کودک بودند، اما نوع جراحت آنان متفاوت بود ... بیش از ده، دوازده نفر آواره دیگر و بیمار ضایعات پوستی را به ما نشان دادند که تقریباً به خوبی بهبود یافته بودند. شیوه توزیع زخم‌ها بر صورت، دست‌ها، گردن و دیگر سطح پوستی در معرض قرار گرفته با تاریخ قرارگیری بیماران در معرض عوامل شیمیائی تاول‌زا، یکسان بود.

٥. روایات شاهدان عینی بر شیوه و الگوی گزارش شده علائم بیماری و مشاهده فیزیکی انجام شده توسط دیگران، دلالت دارد و استفاده از گازهای سمی کشنده - شامل خردل سولفور - را به اثبات می‌رساند اما تنها به این موارد محدود نمی‌شود... شیوه جراحت و زمان لازم یا دوره زمانی بروز علائم با مشاهدات انجام شده توسط تیم‌های تحقیق و بررسی ملل متحد بر روی قربانیان [ایرانی] سلاح‌های شیمیائی عراقی، از ١٩٨٤ تا ١٩٨٨ ، در سردشتیکسان بودند ... لکن روایات شاهدان عینی مبنی بر مرگ چند دقیقه بعد از انفجار را نمی‌توان توسط فقط گاز خردل صورت گرفته باشد. نتیجه و مجموعهٔ شواهد بیشتر با استفاده از حداقل یک عامل به اضافه خردل سولفور سازگار است (١٠٠).

این نتایج توسط آن گروه از منابع مستقل حقوق بشر و روزنامه نگاران غربی تایید شد که از مناطق کرد دیدار کرده و با قربانیان حملات عراق مصاحبه کرده بودند (١٠١). در واقع استفاده از گاز سمی، در اوت ١٩٨٨، نشانگر آن بود که این اولین باری نیست که حکومت بعثی علیه دشمنانش از سلاح شیمیائی استفاده کرده است. در خلال جنگ ایران و عراق، بغداد به طور معمول چنین سلاح‌هائی را علیه هدف‌های ایرانی به کار برد و بعداً هم پذیرفت که از سلاح‌های شیمیائی علیه ایرانیان – که دشمن نامید – استفاده کرده است. سازمان دیده‌بان حقوق بشر و یک متخصص ناظر امور خاورمیانه اظهار داشت که حتی ممکن است عراق به استفاده از گاز سمی در مقیاس محدود علیه کردها در اوج

شورش ملامصطفی در سال‌های ۷۵-۱۹۷٤ متوسل شده باشد (۱۰۲). اما اولین حمله شیمیائی مهم عراق علیه کردها که توجه افکار عمومی جهان را به خود جلب کرد، در مارس ۱۹۸۸ رخ داد. نیروهای عراقی در ۱٦ و ۱۷ مارس – ۳ روز قبل از نوروز – با استفاده از – ترکیبی از گاز سمی خردل و سایر – مواد شیمیائی غیر قانونی، شهر کردنشین حلبچه را مورد حمله قرار دادند و پنج هزار نفر از ساکنان کرد این شهر را کشتند (۱۰۳). استفاده رژیم بعثی از سلاح‌های شیمیائی در همه موارد، صرفاً یک نقض آشکار پروتکل ۱۹۲۵ ژنو نیست – استفاده از گاز سمی را در جنگ منع می‌سازد – این استفاده، یک جنایت جنگی علیه غیر نظامیان بی‌دفاع کرده بود که در آغاز – این جنایت بشری – به واسطه انکار قتل عام کردها توسط عراق، اهمیت آن مکتوم و پایمال شد (۱۰٤).

در طی جنگ ایران – عراق، شهر حلبچه مرکز جنش‌های کرد ضد صدام حسین و صحنه چندین پیروزی نیروهای ایران و کردها در برابر عراق بود. از این رو آنچه بر سر مردم حلبچه آمد بدین خاطر بود که در ظاهر طرف ایران را گرفتند و از حکومت جمهوری اسلامی طرفدار کردند. ظاهراً عراق بیش از مقابله با نیروهای ایرانیان و کردها با سلاح‌های متعارف، تصمیم گرفت تا از سلاح شیمیایی به عنوان اسلحه و شیوه‌ای وحشت آور برای وادار ساختن و مجبور کردن کردها به دست کشیدن از مبارزه با نیروهای بعثی در شمال، استفاده کند. هنگامی که اخبار رسانه‌های دنیا، تلفات انبوه غیر نظامیان در حلبچه منتشر شد، برخی گزارشات بیان کردند که جمعیت غیر نظامی در میان یک نبردی سنگین ایران و عراق گرفتار شده و به واسطه استفاده رژیم عراق از گاز سمی، قربانی شده‌اند. در بین دیگر کشورها، ایالت متحده – شاید – به سبب ابهام موجود در وقایع حلبچه از انتقاد کردن از عراق، خودداری کرد. در هر صورت، شهادت بازماندگان حمله – سبعانه صدام – روشن ساخت که زمانی که بمب شیمیائی فرو ریخته شد، که جنگ بر سر حلبچه، به پیروزی نیروهای ایرانی و متحدان کرد آنها منجر شد و اختیار شهر کاملاً در کنترل عناصر ضد عراق بود. گرچه جامعه بین‌الملل به گونه‌ای غیر منتظره، درباره کشتار حلبچه ساکت ماند اما ایران قویاً به سازمان ملل متحد اعتراض نمود و تقاضا کرد که دبیر کل ملل متحد یک

تیم تحقیق و بررسی را به منطقه اعزام دارد. محققین سازمان ملل متحد به سرپرستی دکتر مانوئل دومینگز[1] به ایران و عراق سفر کرد و بازماندگان حمله شیمیائی را معاینه کرد. بیمارانی که دکتر دومینگز در ایران مورد معاینه قرار داد، بیشتر آنها جزو افراد غیر نظامی بودند که به عنوان قربانیان سلاح شیمیایی، در تاریخ‌های بین ۱٦ و ۱۸ مارس، نام نویسی شده بودند ... [در حالی که عراقی‌ها] قربانی و یا شاهدی را برای اثبات ادعاهای خود مبنی بر اینکه حمله شیمیائی در حلبچه در اواسط مارس، توسط خود ایرانی‌ها صورت گرفته، ارائه ندادند» (۱۰۵).

استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه جمعیت مناطق کردنشین، سبب حرکت سیل‌آسای آوارگان کرد شد. در اکتبر ۱۹۸۸، شصت هزار کرد به ترکیه فرار کرده بودند. از این تعداد، هفده هزار درخواست انتقال داوطلبانه به ایران کردند که در آنجا می‌توانستند به حزب دمکرات کردستان عراق - تحت رهبری مسعود بارزانی - بپیوندند (۱۰٦). برخی رهبران کرد تلاش داشتند که ایالات متحده را تشویق کنند تا به دخالت در جهت منافع کردها اقدامی نماید. جال طالبانی، دبیر کل اتحادیه میهنی کردستان در ژوئن ۱۹۸۸، به واشنگتن رفت و با مقامات نیمه رسمی حکومتی این کشور، گفتگوهائی انجام داد. عراق نیز به نشانه اعتراض، دیدار از قبل برنامه‌ریزی شده بین وزیر خارجه آمریکا – جورج شولتز[2] – و همتای عراقی وی – طارق عزیز – را لغو کرد. البته بغداد، لغو دیدار شولتز و عزیز به عنوان ایجاد مانع کوچک در روابط عراق – ایالات متحده می‌نگریست. زیرا در آن هنگام، ایالات متحده سعی می‌کرد که اتحاد و ائتلافش را همچنان با بغداد تقویت کند و اهمیت استفاده صدام حسین از سلاح شیمیائی را در برابر قیام کردها، کاهش دهد (۱۰۷).

اما در نوامبر ۱۹۸۸، هنگامی که حکومت عراق «هی ورد رانکین»[3] به رئیس بخش سیاسی سفارت ایالات متحده در بغداد، به خاطر سفر غیر مجازش به

1 - Dr. Manuel Dominguez
2 - Georg Shultz
3- Hayword Rankin

منطقه کردنشین، دستور ترک عراق را صادر کرد، روابط عراق و ایالات متحده با مانعی دیگر مواجه شد. حکام بعثی از سفر بدون اجازه رانکین به منطقه کردستان در شمال کردستان خشمگین بودند (۱۰۸). حکومت عراق در مورد هرگونه تماس خارجی با کردها ابراز نگرانی می‌کرد. در طی تابستان ۱۹۸۸، هنگامی که شواهد استفاده از گاز سمی علیه کردها توسط عراق در حال افزایش بود، رژیم بعث در موضع دفاعی قرار گرفت. قانونگذاران ایالات متحده هم علائمی به نشانه نارضایتی در مورد روابط ایالات متحده و عراق بروز دادند. در ماه سپتامبر، هنگامی که مجلس سنای ایالات متحده به تحمیل و اجرای تحریم‌های اقتصادی علیه عراق – در تلافی استفاده از سلاح‌های شیمیائی – را صادر می‌کرد، حکام بعثی به شدت به ایالات متحده اعتراض کرد که «آنان دخالتی ناموجه و غیر مجاز در امور داخلی عراق انجام داده‌اند که صرفاً براساس شایعه‌های بی اساس و شهادت اثبات نشده است». کویت – متحد نزدیک صدام حسین در آن زمان - با متهم کردن رسانه‌های خارجی و وسایل ارتباط جمعی جهانی به ساخته و پرداختن و جعل حملات گاز سمی علیه کردها – به منظور تخریب دوستی رو به رشد بین ایالات متحده و کشورهای عرب مسلط در خلیج فارس – به دفاع از کشور عراق برخاست (۱۰۹). طبق منابع عراقی، دهها هزار عراقی در مقابل سفارت آمریکا در بغداد، راهپیمائی کردند و رأی مجلس سنا را محکوم کردند. صدام حسین بیانیه‌ای صادر کرد و اظهار داشت که منظور واقعی از رأی ضد عراق، منحرف ساختن توجه افکار جهانی از قیام فلسطین در سرزمین اشغالی – اسرائیل – است (۱۱۰). در اکتبر سال ۱۹۸۸، هنگامی که مجلس سنای ایالات متحده برای تحریم اقتصادی و نظامی عراق، قطعنامه‌ای را صادر کرد و به این وسیله، موضع سیاسی محکمی در پیش گرفت. طرح پیشنهادی سنا، خواهان منع ارسال تسحیلات و تجهیزات حمایت کننده و تکنولوژی مربوط به صنایع نظامی به عراق شد و خواستار «وتوی» بدهی‌های آژانس‌های وام دهنده بین‌المللی به بغداد، توسط ایالات متحده شد. این لایحه همچنین موجب محدود کردن روابط دیپلماتیک با عراق شد تا زمانی که این حکومت، حملات شیمیائی خود را به هدف‌های کرد متوقف نسازد. در اواخر ۱۹۸۸ به نظر می‌رسید که روابط ایالات

متحده و عراق به نقطه‌ای شکننده بر سر مسئله استفاده عراق از سلاح شیمیائی رسیده است. اما در نوامبر، دولت رایگان به منظور هموار ساختن روابط ایالات متحده و عراق با تصویب یک بیلیون دلار اعتبار تضمین شده برای بغداد، به منظور خرید کالاهای کشاورزی از ایالات متحده، دخالت کرد.

عراق در طی دوران نیمه دوم ۱۹۸۸ و نیمه اول ۱۹۸۹، بر منحرف کردن محکومیت بین‌المللی خود در استفاده از گاز سمی علیه کردها، متمرکز شد و در عین حال اعلام عفو عمومی را برای کردهائی صادر کرد که خواهان بازگشت از اردوگاه‌های آوارگان در ترکیه و ایران بودند. رژیم بعث به انکار عدم استفاده از سلاح شیمیائی علیه کردها ادامه داد. ترکیه بارها بیانیه‌هائی را در حمایت از عراق مبنی بر عدم استفاده عراق از سلاح شیمیائی، صادر کرد. آنکارا بیشتر با بازگشت آوارگان به موطنشان مشغول بود و بیشتر از آن خواسته دیگری نداشت. علاوه بر آن، ترکیه نمی‌خواست توافق‌های تجاری پرسود خود را با عراق به خطر بیاندازد و هم بهانه و عذری به بغداد بدهد تا از بازپرداخت بدهی ۲ بیلیون دلاری‌اش به آنکارا خودداری کند. بنابراین به نظر می‌رسید که تائید و هماهنگی ترکیه بر انکارهای عراق به جای برخورد با واقعیات و شواهد، بیشتر بر ملاحظات بازرگانی و منافع تجاری متکی بوده است (۱۱۱). سپس معلوم شد که حکومت ترکیه با صدام حسین به تفاهمی ضمنی رسیده است تا از دسترسی کامل تیم‌های سازمان ملل به اردوگاه‌های آوارگان و پناهندگان در جنوب شرقی ترکیه جهت مصاحبه با قربانیان حملات گاز شیمیایی، ممانعت و جلوگیری شود.

در اوایل سپتامبر ۱۹۸۸، مقاماتی رسمی به نمایندگی از کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل متحد و کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، از آوارگان کرد عراقی در پناهگاه‌های ایرانی در استان آذربایجان غربی دیدار کردند. آنان اظهار داشتند که علی‌رغم گزارشات آوارگان مبنی بر استفاده از سلاح‌های شیمیائی، اعضای تیم شواهدی از این امر را مشاهده نکردند. در همان زمان، یک تیم دو نفره کمیساریای عالی پناهندگان سازمان پناهندگان ملل متحد در میان اردوگاه آوارگان در جنوب شرق ترکیه بازدید کردند. این گروه گفت که از مقامات بهداشتی ترکیه گزارشی دریافت نکرده و شواهدی هم مشاهده نکرده‌اند تا ادعای

آوارگان را مبنی بر استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها اثبات کنند. طبق این گزارش‌ها، وزارت خارجه ترکیه در ١٤ سپتامبر، اعلام کرد که اجازه ورود کارشناسان ملل متحد، به منظور تعیین استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها، صادر نخواهد شد (۱۱۲). اما بسیاری از روایات شاهدان عینی و تحقیق‌های سازمان‌های مستقل حقوق بشری و تیم‌های پزشکی، استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی را افشاء می‌کند. در ۸ سپتامبر ۱۹۸۸، عفو بین‌الملل طی درخواستی جدی از شورای امنیت سازمان ملل متحد، ادامه حملات منظم نیروهای عراقی به روستاهای کرد را محکوم کرد که «از قدرت فراگیر شامل سلاح‌های شیمیائی استفاده می‌کنند ... کشتارهای انبوه و قتل عام دسته‌جمعی، بخشی از سیاست تعمدی و منظم توسط حکومت عراق برای از میان برداشتن شمار بزرگی از کردها می‌باشد» (۱۱۳). بعدها عفو بین‌الملل، گزارش مفصلی را درباره قربانی کردن و قتل عمدی کودکان منتشر کرد و تعدادی از رخ‌دادهای کشتار تعمدی کودکان در حمله‌های عراق به شهرها و روستاهای کردستان را به عنوان سند محکمه‌پسند مطرح کرد.

حکومت بعثی بدون توجه به محکومیت سیاستش نسبت به کردها، یک سلسله اقدامات عمومی و جنگ روانی را برای ترغیب آوارگان کرد جهت بازگشت به عراق انجام داد. در اوایل سپتامبر ۱۹۸۸، صدام حسین یک عفو عمومی را برای کردها صادر کرد و پس از یک ماه، مقامات عراقی اعلام کردند که بیش از شصت و یک هزار آواره کرد به خانه‌های خود بازگشتند که البته حکومت عراق برای اسکان آنان پیش‌بینی کرده بود و یک ماه بعد، حکومت با شیوه‌ای فریبکارانه و تخمینی خوش‌بینانه‌تر اعلام کرد که شهر جدید حلبچه در قلمرو استانداری سلیمانیه ساخته خواهد شد و حکومت تا حد ممکن به اندازه مردم حلبچه – که اکنون شهری ویران شده است- قطعه‌هایی زمین را به آن اختصاص خواهد داد (۱۱۵).

علی‌رغم تخمین و برآورد خوشبینانه حکومت عراق، شمار آوارگان و پناهندگان کردی که به عراق باز می‌گشتند، بسیار پایین بود. در نتیجه، در ۲ مارس ۱۹۸۹، صدام حسین دومین عفو را برای تمام کُردها، بجز برای رهبری

جنبش مقاومت کردها و عوامل حکومت ایران، اعلام کرد و به کردها تا آخر ماه آوریل، مهلت داده شد که از قانون دومین عفو پیشنهادی استفاده کنند در غیر این صورت، دیگر حق بازگشتشان به کردستان وجود ندارد (۱۱۶). بنابراین در آوریل با انجام برنامهٔ پی‌گیر و مداوم تخلیه جمعیت روستاهای واقع در امتداد مرز با ایران و ترکیه – به منظور ایجاد یک منطقه یا کمربند حفاظتی ۳۰ کیلومتری- عفو پیشنهادی اجرا نشد و این امر به عنوان ضرورتی برای افزایش امنیت ملی عراق توجیه می‌شد (۱۱۷). ایجاد منطقه حایل و حفاظتی و انتقال‌های جمعیت به متقاعد کردن آوارگان کرد انجامید تا از ایران و ترکیه به کردستان عراق، مراجعت نکنند. بنابراین در مارس سال ۱۹۹۰، صدام حسین سومین پیشنهاد عفو را صادر کرد. این بار وی عفو پیشنهادی‌اش را به تمام عراقی‌ها، حتی شامل رهبران گروه‌های چریکی اپوزیسیون و مخالف حمایت شده از طرف جمهوری اسلامی ایران، تعمیم و گسترش داد (۱۱۸). با این حال، کردها در پذیرش پیشنهاد صدام، همچنان محتاط و نگران باقی ماندند.

انتخابات پارلمانی سپتامبر ۱۹۸۹، در منطقه خودمختار، از جانب حکام بعثی، به عنوان شروع دوره جدیدی در روابط عراق و کردها اعلام شد و حکومت از کردهای خود خواست که به صورت همه جانبه در آن شرکت کنند. حکومت، بعداً اعلام کرد که اجرای انتخابات، گواه موفقیت سیاست‌هایش دربارهٔ کردها می‌باشد و مشارکت در حدود صد درصدی مردم سه استان کردنشین – سلمانیه، اربیل و دهوک – را گزارش داد. انتخابات منجر به موفقیت حزب بعث در به دست آوردن سی کرسی از پنجاه کرسی شورای قانون‌گذاری منطقه خودمختار شد و بقیه کرسی‌ها یا توسط نامزدهای مستقل و یا اعضای احزاب کرد طرفدار حکومت، اشغال شد (۱۱۹) و این در حالی بود هیچ کدام از افراد و رهبران اتحادیه میهنی (جلال طالبانی) و حزب دموکرات کردستان (مسعود بارزانی) به این انتخابات اعتراضی نکردند. شاید هیچ عامل خارجی جز مساله کردها در تقویت اعتماد صدام حسین برای رسیدگی و پرداختن به برنامه‌های امور داخلی‌اش، از روابط رو به گسترش و توسعه عراق با ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰ مهمتر نبوده باشد. هنگامی که این رابطه در بین سیاستگذاران در ایالات

متحده مهم تلقی شد، نگرانی دولت ریگان در مورد صدور انقلاب اسلامی ایران به دیگر کشورها - بدون شک، اصلی متغیر در رشد آن شیوه تفکر در واشنگتن بود (۱۲۰). آغاز دوران ماه عسل در بین واشنگتن و بغداد در اواخر سال ۱۹۸۱ و اوایل سال ۱۹۸۲، یعنی هنگامی که ارتش متجاوز و اشغالگر صدام حسین توسط نیروهای نظامی ایرانی به داخل خاک عراق رانده شد، باز می‌گردد. هنگامی که موقعیت نظامی صدام تضعیف شد، علامت‌هائی را به ایالات متحده، جهت امید بهبود روابط و کسب حمایت این کشور از عراق در جنگ علیه جمهوری اسلامی، فرستاد. ایالات متحده که هنوز به خاطر از دست دادن کشور ایران - پس از سقوط محمدرضا پهلوی و سلسله پادشاهی - آزرده و تلخ‌کام بود و خاطره بحران گروگان‌گیری در ایران در سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ را همچنان در ذهن داشت، مشتاق به کمک‌رسانی و حمایت از عراق بود. اقدام و فعالیت دولت ریگان برای شیطانی کردن و بد جلوه دادن ایران و ترسیم آن به عنوان «سرزمین باطله و بی‌حاصل تحت سلطه گروهی متعصب و متحجر و مرتجع و کشوری که مردان بر آن حکم می‌رانند و از قربانیان یا پیروانی تشکیل شده است که هیچ سوال و بازخواستی از رژیم حاکم‌شان دارند» یاد کرد (۱۲۱). و این نکته، دوستی تازه ایجاد شده با آمریکا را برای حکومت بعثی در عراق توجیه کرد. ظاهراً دولت ریگان از چالش‌های بالقوه در ایجاد یک اتحاد ضد حکومت جمهوری اسلامی ایران با بغداد آگاه بود. بنا به گفته جفری کمپ[1] متخصص ارشد امور خاورمیانه در شورای امنیت ملی دولت ریگان: «هدف آن نبود که ما بخواهیم عراق پیروز میدان جنگ باشد، بلکه صرفاً ما نمی‌خواستیم که عراق جنگ را به ایران ببازد. حقیقتاً آن قدر ما ساده نبودیم. می‌دانستیم که صدام حسین یک حرام زاده است اما وی، حرام زادهٔ ما بود» (۱۲۲).

اولین نشانه محسوس و علامت مشخص گرایش واشنگتن به طرف بغداد، در مارس ۱۹۸۲ بود هنگامی که وزارت خارجه، عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم بین‌المللی حذف کرد. چنانکه نوئل کوخ[2]، مقام ارشد و رسمی ضد

---

1 - Geoffery Kemp

2- Noel Koch

تروریسم وزارت دفاع، افشاء کرد؛ ایالات متحده، عراق را هنوز به عنوان اولین حامی تروریسم در نظر می‌گرفت. اما دولت ریگان می‌خواست رژیم صدام حسین را برای موفقیت در جنگ ایران و عراق کمک نماید، از این رو عراق را از لیست کشورهای حامی تروریسم خارج کرد و عراق در چهارچوب بزرگتر و مفهوم وسیع‌تر سیاست ریگان در خلیج فارس، مدنظر قرار گرفت. این اقدام و حرکت به ایالات متحده امکان داد که ۲ بیلیون دلار اعتبار را به عراق – شامل ۳۰۰ میلیون دلار برای خرید برنج و گندم از ایالات متحده – تخصیص دهد که به واسطه آن فشارهای سخت اقتصادی را که عراق دامنگیر آن شده بود، سبک می‌شد (۱۲۳).

علی‌رغم تلاقی رو به رشد یا یکسانی و همسوئی فزاینده منافع بین واشنگتن و بغداد، دو طرف هنوز روابط دیپلماتیک را برقرار نکرده بودند که بعد از جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹٦۷ قطع گشته بود. روابط دیپلماتیک رسمی بین ایالات متحده و عراق در ۲٦ نوامبر ۱۹۸٤، مجدداً برقرار شد. طارق عزیز – وزیر خارجه عراق- برقراری مجدد روابط دیپلماتیک عراق و ایالات متحده را به عنوان بازتاب اهمیت فزاینده عراق در جهان و بلوغ سیاسی آن توصیف کرد(۱۲٤). هنگامی که پیوندهای ایالات متحده و عراق تحکیم می‌شد، دولت ریگان پیشنهادهائی به حکومت جمهوری اسلامی ایران ارائه داد که به عنوان مسئله ایران – کنترا یا ضد ایران[1] شناخته شد. در ایالات متحده، فروش‌های محرمانه سلاح به ایران – از طریق کشور اسرائیل – به عنوان تلاش‌هائی بی‌ثمر و آشفته توسط دولت ریگان، به منظور بهره‌برداری از مجرای جغرافیایی ایران از طریق تملق در برابر جناح‌های میانه‌رو جمهوری اسلامی یا برای نفوذ در ایران، جهت کمکی برای نزدیک ساختن آزادی گروگان‌های ایالات متحده تفسیر می‌شد که اعتقاد بر آن بود که در لبنان توسط گروه‌های طرفدار ایران نگهداری می‌شوند. اگرچه این عوامل ممکن است بر ایالات متحده در مجرایابی استراتژیکی به ایران در اواسط دهه ۱۹۸۰، تأثیر گذاشته باشد اما متغیرهای مهم

1- Iran- Contra

دیگری هم وجود داشتند که در زمینه فروش سلاح به جمهوری اسلامی ایران بر دولت تأثیر گذاشتند.

در تابستان ۱۹۸۵، تحلیل‌گران شورای امنیت ملی در دولت ریگان و سازمان سیا، گزارشی را آماده کردند که سقوط قریب الوقوع حکومت آیت‌ا.. خمینی و حکومت مذهبی ایران را پیش بینی می‌کرد(۱۲۵). یکی از تحلیل‌گران مسایل ایران در سازمان سیا، گراهام فولر[1]، تنازع قدرت و کشمکش بیرحمانه بر سر قدرت را، به عنوان نشانه مرگ و سقوط حتمی حکومت جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی کرد (۱۲٦) و حتی شورای امنیت ملی براساس اطلاعات جاسوسی، پیش‌بینی کرد که اگر ایران دچار تجزیه داخلی شود، منافع درازمدت ایالات متحده تهدید – و سطحی – خواهد شد (۱۲۷). در واقع تحلیل‌های مذکور در این گزارش‌ها، ناقص بودند اما با این وجود به اتخاذ تصمیم فروش سلاح توسط دولت ریگان به جمهوری اسلامی انجامید(۱۲۸). توضیحی دیگر برای فروش سلاح ایالات متحده به جمهوری اسلامی ایران بر این تئوری استوار است که هدف اصلی یا گزایش جغرافیای سیاسی دولت ریگان به جمهوری اسلامی، تشویق به انجام یک کودتای نظامی در داخل ایران بود که گروهی دیگر را به قدرت برساند که دشمنی و خصومت کمتری با ایالات متحده و اسرائیل دارند (۱۲۹).

این امید وجود داشت که شاید سلاح‌ها به دست رهبران کودتا منتقل شود. همچنین فرض می‌شد که فروش سلاح از طریق مشغول ساختن عراق به جنگ با ایران، برای تضعیف جناح شرقی مخالفین عرب اسرائیل، به اهداف ژئوپولتیکی اسرائیل خدمت کند. چنانکه بعداً آشکار شد، اسرائیل در انتقال سلاح به ایران و تقویت سیاست‌های ایالات متحده نسبت به ایران، نقش مهمی را ایفا کرد(۱۳۰). بدون توجه به علل مسئله ایران – کنترا یا ضد ایران، افشاء معاملات محرمانه دولت ریگان با مقامات جمهوری اسلامی ایرانی، گردابی سیاسی ایجاد کرد که به گرایشی دیگر از جانب ایالات متحده به سوی عراق منجر شد. دولت ریگان

1- Graham Fuller

با اتخاذ موضعی منفعل‌تر نسبت به عراق و سرکوب کُردهای این کشور، از پیامدهای مسئله ایران - کُنترا فاصله گرفت. علاوه بر گزارش‌های سازمان‌های مستقل حقوق بشری دربارهٔ تخریب روستاهای کرد توسط عراق، ایالات متحده، گزارش‌های جدیدی از مقامات بررسی کننده خود، در اختیار داشت که اتهامات وارده به رژیم بعثی را از جانب سازمان‌های مستقل تائید می‌کرد. به عنوان مثال، پیتر گالبرایث[1] - عضو کارکنان کمیته روابط خارجی - که در سال ۱۹۸۷ از کردستان عراق دیدن کرد، گزارشی جامع و منسجم را ارائه داد که تخریب روستاهای کرد توسط عراق را مستند می‌ساخت. طبق بیان گالبرایت «کردستان عراق، نوعی سکوت وهم‌آور و زیبائی دارد اما آنچه که زمانی منطقه‌ای پر از روستا و جای زندگی مردمانی در حدود ۲ میلیون نفر بوده است به ناگهان، خالی شده. روستاهای کرد که تقریباً در سال‌های گذشته در آنجا بوده‌اند، ساکنان‌شان به اردوگاه‌های متمرکز که با عجله در اطراف چند شهر بزرگ بنا شده‌اند، منتقل شدند».(۱۳۱)

اگرچه سنای ایالات متحده، قطعنامه‌هائی با هدف تنبیه رژیم عراق تصویب کرد، خصوصاً بعد از آن که گزارشاتی در مورد استفاده از گاز شیمیائی علیه کردها آشکار شد، اما ریگان و بوش، هیچ‌کدام اقدامی مؤثر به عمل نیاوردند و تنها بعد از اشغال کویت توسط عراق - در ۱۲ اوت ۱۹۹۰ - بود که دولت بوش، سیاست خوش‌بینانه و نوازش‌گرانه خود را نسبت به عراق و صدام حسین تغییر داد. البته تنها دلالان قدرت در واشنگتن در برابر شرارت‌های عراق ساکت ماندند. چنان که کریستوفر هیچنز[2] به تندی و با لحنی نیشدار اظهار داشت:

> چه تعداد از افراد گروه فشار و دست‌فروش‌های سلاح، چه شب‌هائی را سر میز شام سفیر عراق در ایالات متحده، در واشنگتن - نزار حمدون - صرف کردند؟ و تصور می‌کنید چند بار از حمدون، دربارهٔ تداوم کشتار و قتل عام مداوم کردها، شامل زنان و کودکان بی‌سلاح، توسط حکومتش، پرسشی مطرح می‌شد(۱۳۲)؟

1- Peter Galbraith

2- Christophir Hichens

برخی نخبگان سیاسی که اسیر لفاظی ضد ایرانی خود شده بودند، دولت را برای دنباله‌روی روی یک سیاست خارجی طرفدار بعث، تشویق می‌کردند. اظهارات کریستوفر هیچنز، ارزش تکرار را دارند:

«دیدن برخی از طرفداران سینه‌چاک سابق صدام، سرگرم کننده است. اجازه دهید به بیانیه نشریه جمهوری جدید در ۲۷ آوریل ۱۹۸۷ اشاره کنم که در آن به گونه‌ای افشاکننده، کوششی را تحت عنوان «پشتیبانی از عراق» توسط دانیل پایپس[۱] و لوری میلروئی[۲] مطرح می‌سازد که این مفسران مؤسسه شناخته شده، تحت عنوانی فرعی اکنون زمان انتقاد و حمله ایالات متحده است موفق شدند تا سه سال پیشتر، بحران اخیر و حمله عراق به کویت را پیش‌بینی کنند و متاسفانه آنان نام دشمن را اشتباهی گرفتند» (۱۳۳).

در موردی دیگر، گزارشی مشابه توسط سه تحلیل‌گر نظامی در دانشکده جنگ ارتش ایالات متحده آماده شد و درست قبل از اشغال کویت از جانب عراق منتشر شد و در آن گزارش، ادعا شده بود که صدام حسین از حمایت مردمی قابل توجهی برخوردار و بهره‌مند است و این حمایتی از صدام به شمار می‌رفت. گزارش، نتیجه می‌گرفت که «بنابراین ما امروزه در عراق، رژیمی داریم که حکومتش مشروع و قانونی است و ارتشی قابل اعتماد و حامی سیاست رژیم دارد که به موجب آن، تمام مخالفت‌های داخلی عراق از بین رفته است و جنبش کردها شکست داده شد... عراق امروز، همان کشوری نیست که در زمان آغاز جنگ با ایران در سال ۱۹۸۰ بود ... ما باید برای درک و قدردانی از وسعت و دامنه این تغییرات، هر آنچه راکه در توان داریم، انجام دهیم»(۱۳٤). گزارش در زمینه استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی ، درصدد تبرئه حکومت بعثی برآمد. با بیان اینکه شواهد قاطعی وجود ندارد که بغداد علیه جمعیت مرد خود از گاز شیمیایی استفاده نموده است. نویسندگان این گزارش، وزارت دفاع آمریکا - پنتاگون، توجیه تکراری صدام حسین را برای دارا بودن سلاح‌های شیمیائی تکرار می کردند:

1- Daniel Papes
2- Laurie Mylroie

«بغداد در مورد خاص، داشتن و دارا بودن سلاح شیمیائی در جهت حفظ امنیت ملی را به عنوان توجیهی مطرح ساخته است با این استدلال که سلاح‌های شیمیائی، پاسخی به ایرانیان متعصب مذهبی می‌باشند. سلاح‌های شیمیائی، ایرانیان متعصب مذهبی را به هراس می‌اندازند و از این رو برای درهم شکستن تلاش و حملات موج انسانی آنان، عاملی مؤثر است. با نگرش از این دریچه، می‌توان گاز شیمیایی را به عنوان مهمترین عامل بازدارنده عراق تعبیر کرد(۱۳۵).

با توجه به این تحلیل‌ها، اقدام صدام حسین که با وقاحت و با مصونیت خاص، که به استفاده از سلاح‌های شیمیائی متوسل می‌شود، امری بعید و غیر منتظره نبود.

• حمله به کویت، جنگ خلیج و شورش کردها

بعد از چندین هفته، اتهامات تلخ توسط صدام حسین علیه حکام کویت فزونی یافت، به خاطر افزایش تولید نفت و پائین آوردن قیمت‌ها – که منجر به تضعیف عراق می‌شد که نیاز به عایدات بیشتر نفتی جهت تأمین مالی پروژه بازسازی بعد از هشت سال جنگ با ایران – کشور همسایه داشت – در دوم اوت ۱۹۹۰ نیروهای عراقی کویت را اشغال کردند. صدام حسین بعد از اشغال کویت، ادعای قدیمی عراق را نسبت به کویت احیا کرد و آن را به عنوان استان نوزدهم عراق اعلام داشت(۱۳٦). بوش دستور عملیات «سپر صحرا» را صادر کرد تا شمار بزرگی از نیروهای هوائی، دریائی و زمینی ایالات متحده را در داخل و اطراف عربستان سعودی، صف‌آرایی کنند. هنگامی که در ژانویه ۱۹۹۱، با شروع جنگ از جانب متحدین علیه عراق، عملیات سپر صحرا به توفان صحرا تبدیل شد، ایالات متحده تعداد پانصد هزار نفر نیرو را در شبه جزیره عربستان مستقر و آرایش قشون داده بود. بوش با بزرگترین صف‌آرائی نیروهای ایالات متحده در خاورمیانه، از زمان اوج جنگ ویتنام، چهار هدف را مشخص کرد:

۱. عقب‌نشینی بی‌قید و شرط نیروهای عراقی از خاک کویت ۲. حفظ جان و زندگی شهروندان آمریکائی در کشورهای کویت و عراق ۳. دفاع از عربستان

سعودی و تعهد نسبت به امنیت و ثبات منطقه خلیج فارس ٤. به حالت اول بازگرداندن خانواده الصباح[1] به عنوان حکومت قانونی و مشروع در کویت (۱۳۷).

شاید به پنجمین هدف اشاره‌ای نشد که آن هم، سرنگون ساختن و براندازی رژیم صدام حسین به خاطر تهاجم عراق به کویت بود. البته متأسفانه در هیچ جای اهداف و برنامه کار ایالات متحده، از کمک به نهادها و نیروهای دمکراتیک مردمی یا کمک به مبارزه مردم خاورمیانه برای حق خودمختاری کُردها، سخنی به میان نیامد. ایالات متحده با آگاهی از سوابق و گزارشات حقوق بشر و ماهیت غیر دمکراتیک کشورهای عربستان سعودی و کویت، شاید در این رابطه از دخالت خود امتناع ورزید. رژیم عراق که در طی دهه ۱۹۸۰، از جانب ایالات متحده مورد حمایت قرار گرفت، یک شبه به یک موجود اهریمنی با جاه‌طلبی‌های یک ابرقدرت ظاهر شد. گزارشات مختلف درباره استفاده عراق از سلاح‌های شیمیائی علیه کردها و ایرانیان – که فراموش شد- بر رسانه‌های ارتباط جمعی ایالات متحده ظاهر شدند. که انگار زمان افشاگری‌های جدید بود. دیکتاتوری عراق به عنوان هیتلر دوم از جانب دولت بوش توصیف شد و به عنوان تهدیدی جدی و جهانی معرفی شد ... «عراق به خاطر رهبر منزوی و منفورش، کم کم محو و به پوچی کشانده شد»(۱۳۸). گروهی از تحلیل‌گران در محکومیت عراق، هم صدا شدند. گروهی از افراد آکادمیک، چه روزنامه‌نگار و چه سیاست‌گذار – که در دهه ۱۹۸۰ به هر شیوه‌ای از سیاست خارجی صدام حسین پشتیبانی کرده بودند – بدون ناراحتی وجدان و اظهار تأسف، به این نهضت مخالفان پیوستند.

در صبح اشغال کویت توسط عراق، جلال طالبانی که در منزل خود در دمشق بود – از خواب صبحگاهی بیدار شد – و توسط یک دوستش[2] از آخرین حرکت صدام حسین، اطلاع یافت. طبق گزارشات، رهبر کرد عراق با شنیدن این اخبار با این فکر که صدام حسین مرتکب یک اشتباه بزرگ تاریخی شده است،

1- al-sabah

2. عبدالرزاق کویی

نمی‌توانست ابراز خشنودی‌اش را پنهان کند و پیش‌بینی کرد که این امر منجر به سقوط نظام وی خواهد شد (۱۳۹) در ۱۲ اوت ۱۹۹۰، طالبانی، دومین سفر خود را به ایالات متحده – در طی ۲ سال – انجام داد. طبق روایتی، طالبانی با مقامات نیمه رسمی وزارت خارجه دوباره ملاقات کرد و پیشنهاد داد که به منظور کاهش فشار بر نیروهای ایالات متحده مستقر در عربستان سعودی، در عرض چند هفته در شمال عراق ارتشی سی هزار نفره را سامان‌دهی کند. طالبانی همچنین پیشنهادهایی جهت آغاز و انجام حملات چریکی در شهرهای عراق و تلاش برای صدام حسین از طرف ایالات متحده را ارائه داد. اما مقامات ایالات متحده حاضر به پذیرش پیشنهادهای طالبانی نبودند و این امر سبب شد که دستیار طالبانی در عوض، به انجام یک معامله با صدام اقدام کند زیرا «در این جهان، دشمنان دائمی، وجود ندارند» (۱٤۰). طبق اخبار، طالبانی در ایالات متحده با سناتور کلای بورن پل[1] – رئیس کمیته روابط خارجی سنا – و سناتور جان کری[2] – رئیس کمیته فرعی تروریسم – نیز ملاقات کرد. هیچ کدام از سناتورها، دخالت‌های ایالات متحده را در شورش مسلحانه کردها علیه صدام حسین تائید نکردند و در مورد تهیه پشتوانه یا کمک مالی ایالات متحده به جنبش‌های اپوزسیون عراق نیز وعده‌ای ندادند (۱٤۱).

با شروع حملات متحدین علیه عراق، کردها بیم آن داشتند که مبادا قربانی جنگی باشند که از آن حمایتی نکرده‌اند. به طور مشخص، کردها در مورد پیامدهای بمباران‌هائی که از پایگاه هوائی اینجرلیک[3] در ترکیه علیه اهدافی در مناطق کردنشین شمالی و غرب عراق صورت می‌گرفت، نگران بودند. آنان همچنین از واکنش شدید عراق در برابر ترکیه بیم داشتند، که منجر به حملات متقابل ترکیه می‌شد. چنانکه یک وکیل حقوق مدنی کُرد، اظهار داشت «ما به جنگ به عنوان یک فاجعه و مصیبت می نگریم ... اگر ترکیه با عراق بجنگد، عمدتاً این مردم کُرد هستند که صدمه خواهند دید»(۱٤۲)، مسعود بارزانی با رد

1- Claiborne Pell
2 - John kerry
3- Ingirlik

فشار خارجی، جهت گشودن و باز نمودن جبهه دوم علیه نیروهای صدام، درصدد برآمد که مناطق کرد عراق را از اشبح جنگ دور نگهدارد. نگرانی اصلی بارزانی آن بود که اگر جبهه دومی ایجاد شود، ممکن است صدام حسین با استفاده از سلاح‌های شیمیائی علیه روستاهای کُرد، مشابه سال ۱۹۸۸، به عمل تلافی جویانه‌ای دست بزند (۱۴۳).

با وجود تردید اولیه مسعود بارزانی در گشودن جبهه دوم علیه صدام حسین، کردهای عراقی در مارس ۱۹۹۱ - بعد از شکست نظامی صدام توسط نیروهای تحت رهبری ایالات متحده در صحنه جنوبی - مجدداً قیام کردند. یک ایستگاه رادیوئی سازمان سیا که برنامه‌هایش از شهر جده - در عربستان سعودی - پخش می‌شد به مدت چندین هفته، قیام کردها را تشویق می‌کرد و کردها به این نتیجه رسیدند تا باور کنند که اگر در انجام یک قیام علیه حکومت عراق پیشقدم شوند، از حمایت و کمک خارجی بهره‌مند خواهند بود(۱٤٤). کُردها در ابتداء کنترل چند شهر را به دست گرفتند اما توسط نیروهای عراقی که از زمین و هوا به آنان حمله می‌کردند، به عقب رانده شدند. در نتیجه، بار دیگر روستاهای کردستان ویران شدند و موج مهاجرت دیگری از آوارگان کُرد شروع شد. کُردها دریافتند که ملتی بی‌دفاع هستند و تقریباً حدود ۵۰۰,۰۰۰ نفر به ترکیه و ۱/۵ میلیون نفر هم به ایران فرار کردند. بنابراین شمار تلفات کردها در مقایسه با مناطق ویران شده شیعه‌نشین در جنوب - که از فشار بمباران‌های متحدین، لطمات سختی را دیده بودند - کاهش یافت (۱٤٥) بار دیگر هراس از انتقام، به عنوان عامل اصلی فرار و مهاجرت کُردها، در مارس و آوریل ۱۹۹۱، ظاهر شد. پسر عموی صدام حسین، علی حسن مجید[1]، که رهبری حملات گاز شیمیایی علیه کُردها را در ۱۹۸۸ به عهده داشت، بعد از شروع قیام کُردها، به وزارت کشور گمارده شد. طبق گزارش‌های عینی، وزیر جدید کشور به کرکوک مسافرت کرد و شمار بزرگی از جوانان را گرد هم آورد و آنان را از عواقب و نتایج سخت در پیش رو آگاه ساخت که تا زمان متوقف ساختن قیام‌شان، دامن گیرشان می‌شود(۱٤٦).

1- Ali Hassan Majid

طبق نظر شاهدان عینی کرد، از اوایل مارس – یعنی هنگامی که قیام شروع شد – مردم در دسته‌های بزرگ از کرکوک و دیگر شهرهای کُرد فرار کرده بودند. در سلیمانیه، بسیاری از مردم در سوم آوریل – درست قبل از رسیدن عراقی‌ها و شروع بمباران – فرار کردند. روایات شاهدان عینی بین‌المللی حاکی از آن بود که مردم می‌ترسند که آنچه در کرکوک رخ داد در سلیمانیه هم اتفاق بیافتد و قبل از این که بمب‌های ارتش عراق بر سر آنان فرود آید، از شهر فرار کردند(۱٤۷).

علاوه بر آن، ترساندن جمعیت غیر نظامی، تنبیه و مجازات صدام حسین در مورد قیام کردها، شکاف‌های عمیقی در اپوزیسیون پدید آورد. برخی از اعضای اپوزیسیون و مخالفان کرد، هنگامی که کارگران و افراد غیر نظامی کُرد را در دستگاه‌های حکومت و یا در پالایشگاه‌های نفت کار می‌کردند، با تهدید و فشار رفتار کردند، به وخامت اوضاع کمک کردند. در هر صورت، موفقیت و عملکرد نیروهای عراقی در فرو نشاندن شورش کردها و وضعیت نامناسب آوارگان، دو گروه اصلی درون جبهه کردستان عراق – اتحادیه میهنی کردستان و حزب دمکرات کردستان – را وادار کرد تا خواستار برقراری آتش بس و صلح با رژیم عراق باشند. بسیاری از کردها احساس کردند که در ادامه مبارزه با صدام حسین شکست خورده و زمان مناسبی است تا توافقنامه‌ای که چشم‌اندازهای کسب خودمختاری را در درون یک عراق فدرال به حداکثر برساند را امضا کنند. به علاوه، کُردها استدلال کردند که اگر شخص یا گروه دیگری در بغداد به قدرت برسد، تضمینی برای این که آنان به همان شیوه صدام حسین نسبت به کُردها رفتار نکنند، وجود نخواهد داشت. برخی از رهبران کُرد نیز تصور کردند که «بدون یک توافق صلح آمیز یا راه‌حل مسالمت‌آمیز، مشکل همیشگی آوارگان وجود خواهد داشت و زمینه مساعدی را برای قدرت‌های خارجی جهت استثمار و بهره‌برداری از وضعیت کُردها و رشد انواع گرایش‌های منفی» در میان جمعیت آواره، ایجاد می‌کند(۱٤۸). انگیزه دیگر برای تجدید رابطه عراق و کُردها، بهای سنگینی بود که سربازان کُرد به واسطه خدمت در ارتش عراق در ایام جنگ خلیج فارس پرداختند. با تخمین و برآوردی ساده، دویست هزار کُرد، جزو اعضای ارتش اشغالگر عراق در کویت بودند، اگرچه آماری از تلفات در دسترس

نیست اما می‌توان پذیرفت که (شماری از) سربازان کُرد در میان چندین هزار سرباز عراقی که در خلال بمباران‌های شدید هدف‌های عراقی در طول دوران جنگ کشته شدند، وجود داشتند زیرا بسیاری از فراریان گزارش شده در ارتش عراق که با سلاح‌هایشان به ایران فرار کردند، سربازان کُرد بودند(۱٤۹). شیخ سعودالصباح[1]، سفیر کویت در ایالات متحده، در مصاحبه‌ای با یک روزنامهٔ آمریکایی ادعا کرد که هشتاد درصد از سربازان اشغالگر عراق که به کیان کویت تجاوز و آن را غارت و چپاول کردند، کُرد بودند. «من شخصاً به اندازه شما با کُردها اظهار همدردی نمی‌کنم ... آنان موجوداتی بسیار بی‌رحم هستند. آنان از بقیه عراقی‌ها خشن‌تر هستند ... کردها افرادی هستند که همه چیز را در کویت دزدیدند و غارت کردند»(۱۵۰).

بروز چنین احساساتی غیر منتظره، شبیه ادبیات حکومت عراق بود که هنگام مجازات جمعیت کُرد از آن استفاده می‌کرد. بنا به گفته سمیرالخلیل[2]، این اصل به صورت قانونی به رسمیت شناخته شده بود و به گونه‌ای منظم در داخل عراق علیه کُردها انجام شد. این اصل به خاطر سرپیچی یک یا چند عضو یک گروه، تقصیر و گناه را به تمام افراد خانواده و یا گروه انتقال می‌داد(۱۵۱).

اولین دور مذاکرات عراق و کُردها در اواخر آوریل ۱۹۹۱ در بغداد، بین مقامات بعثی و دسته‌ای از مذاکره کنندگان کُرد به نمایندگی جبهه کُردستان به ریاست جلال طالبانی برگزار شد. دیگر اعضای هیئت کُرد، شامل رسول مامند[3] - دبیر کل حزب سوسیالیست کُردستان - نچیروان بارزانی[4] - فرزند ادریس بارزانی و نمایندگی حزب دمکرات کردستان - سامی عبدالرحمان[5] - دبیر کل حزب خلق کردستان - بود. حضور نمایندگان گروه‌های مختلف کرد به عنوان اعضای هیئت مذاکره کننده، شاید تنها به این منظور بود که نشان دهند که کردها، جبهه‌ای متحد» هستند! طالبانی مراقب بود که سطح انتظارات و توقعات را

1- Shaikh Saud al-Sabah
2- Samir al-khalil
3- Rasoul Mamand
4- Nashirwan Barzani
5- Sami Abdual Rahman

افزایش ندهند. وی اصرار داشت که او فقط به صورت ساده با عراقی‌ها مذاکره می‌کند و قصد امضاء توافق‌نامه‌ای با حکومت را ندارد. با این حال وی حالتی جدید از واقع‌بینی را در ارتباط با به رسمیت شناختن خودمختاری کردها در بغداد، بیان و توصیف کرد. همچنان که مذاکرات و گفتگوها جریان داشت، طالبانی اظهار کرد که وی قبلاً چنین شیوه برخورد مثبتی را — از حکومت - هرگز ندیده است. «ما نتوانستیم نیروهای بعثی را سرنگون کنیم و آنها هم نمی‌توانند ما را شکست دهند. بنابراین ما هر دو به دنبال راه حل دیگری هستیم که آن هم چیزی جز راه حل مسالمت‌آمیز و صلح طلبانه نمی‌باشد»(۱۵۲).

طالبانی و همکارانش در پاسخ به انتقاد از پیشنهادهایش در برابر صدام حسین، خصوصاً از جانب اپوزیسیون شیعه در جنوب، جواب دادند که هر کس در موقعیت آنان به خاطر جلوگیری از یک تراژدی مصیبت‌بار، همان کار را انجام می‌داد. «ما نمی‌توانیم تکرار ارمنستان دیگری را با بی‌سکنه کردن کردستان بپذیریم. در غیر این صورت، من مخالف انجام مذاکرات خواهم بود و نمی‌توانیم همانند یک حزب سیاسی عمل کنیم. ما سه میلیون آواره داریم که درباره آنها باید فکری کرد. می‌خواهم که آنان به خانه‌های خود بازگردند و دوباره آنها را بازسازی کنند ... ما دولت دوستی نداریم تا به ما کمک برساند... اگر ما از جانب دیگران حمایت می‌شدیم، طبعاً می‌توانستیم برای مدت طولانی‌تری بجنگیم اما بدون وجود مردم کرد در خانه‌هایشان، ما نمی‌توانیم هیچ کاری را انجام دهیم»(۱۵۳) علی رغم شروع مذاکرات، کردها تردیدی داشتند که بتوانند به مخالفت با رژیم ادامه دهند. از نظر برخی ناظرین، مذاکرات با صدام حسین، نوعی اعتراض به شکست جنگجویان کُرد و دست زدن به یک جنگ پایدار و متحد و تمام عیار علیه رژیم بود. حتی هنگامی که کُردها، شهری را اشغال می‌کردند، قادر به حکمرانی بر آن و یا استقرار نظم در آنجا نبودند. بنا به گفته یک پیرمرد کُرد «بین طایفه‌ها و قبایل، شکل رسمی و شناخته شده‌ای از همکاری وجود نداشت، آنان نمی‌دانستند که چگونه تانک‌ها و هواپیماها و هلی‌کوپترهای غنیمت گرفته شده از عراقی‌ها را به کار ببرند و حتی روشن کنند از آن غنایم چگونه باید استفاده کنند» (۱٥٤).

این احساسات توسط جلال طالبانی، منعکس شد البته هنگامی که از فقدان اتحاد و انسجام سازمانی کُردها اظهار تأسف می‌کرد (۱۵۵). سرانجام هیئت مذاکره کننده کرد، تحت رهبری طالبانی، توافقنامه‌ای با حکومت عراق به امضاء رسانید. اما دور دیگری از گفتگوهای عراق و کُردها در ژوئن ۱۹۹۱ شروع شد. این بار هیأت مذاکره کننده کردستان توسط مسعود بارزانی، سرپرستی شد. هنگامی که حزب دمکرات کردستان، قریب الوقوع بودن امضاء یک توافقنامه بر سر خودمختاری کردستان را اعلام کرد، مذاکرات این خوش‌بینی را ایجاد کرد که دیگر زمان صلح نزدیک است. موقعیت شهر کرکوک – که در بسیاری از مذاکرات قبلی، به صورت معضلی لاینحل باقی گذاشته شده بود و حتی مذاکرات را به بن بست کشانده بود، همچنان امری غیر قابل حل باقی ماند و سبب معامله قریب‌الوقوع اپوزیسیون با صدام حسین می‌شد. در همان زمان، ایران تشکیل جنبش اسلامی کرد را در مخالفت با ارائه هر امتیازی به رژیم عراق تشکیل داد (۱۵٦). گروه جدید که قرار بود توسط ادهم بارزانی رهبری شود، تمام عناصر اسلامی را در بر می‌گرفت که قبلاً مصالحه و سازش با رژیم بعثی را مردود اعلام کرده بودند. علت اصلی مخالفت جمهوری اسلامی ایران، این مورد از توافقنامه بود که کُردها را متعهد می‌ساخت که در جنگ با شیعیان جنوب، نیروهای صدام حسین را یاری دهند. ایران، همچنین با ترغیب کُردها برای حمله به نیروهای مجاهدین خلق در داخل عراق، قصد داشت که از همکاری نزدیک رژیم عراق با اپوزیسیون ایرانی – یعنی سازمان مجاهدین خلق – بهره‌برداری نماید. گزارش‌های شاهدان عینی که مشارکت سازمان مجاهدین خلق را در کنار ارتش عراق علیه قیام کردها آشکار ساخت به هدف ایران در این باره یاری رساند. روزنامه‌نگار انگلیسی، دیوید هیرست[1] از واقعه‌ای گزارش داد که در آن پیش‌مرگه‌های کُرد، هفتاد و پنج نیروی مسلح مجاهدین خلق ایران «شامل هفده زن» را در مدرسه‌ای به دام انداخته و تمام آنان را به رگبار گلوله بستند(۱۵۷).

1- David Hirst

گرچه جزئیات توافقنامه بارزانی با حکومت عراق به طور آشکارا بیان نشد، اما مذاکره‌کنندگان کُرد، چهارچوب کلی توافق را به طور آشکار اعلام کردند:

۱. جبهه کردستان متعهد به حمایت از انقلاب ۱۹٦۸ که حزب بعث را به قدرت رساند، خواهد بود (و بارزانی ادعا کرد که در توافق وی با صدام، خواستار جدا کردن حزب بعث از حکومت بوده است).
۲. جبهه کردستان برای تماس با حکومت‌ها و سازمان‌های خارجی، نیاز به اجازه بعث است.
۳. اولاً جبهه [کردستان] ملزم به پشتیبانی از حزب بعث علیه تمام دشمنانش خواهد بود - که در وهله اول منظور ایران است - ثانیاً [لازم خواهد بود] کُردها به سرکوب شیعیان در جنوب کمک کنند.
٤. تمام زندانیان سیاسی کُرد، فوراً آزاد شوند.
٥. ایستگاه‌های رادیویی مخفی کُردها تعطیل شوند و به گروه‌های کُرد در ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون حکومتی در منطقه کردستان فرصت لازم داده شود.
٦. با از سرگیری مجدد فروش نفت، بغداد و کُردها درباره تخصیص سهمی از عایدات با حکومت منطقه‌ای مذاکره خواهند کرد.
۷. بغداد با پرداخت مالی، ضررهای وارده به منازل کُردها را جبران خواهد کرد و به خاطر رنج و سختی که مردمان به خاطر حکومت مرکزی متحمل شده‌اند، غرامت می‌پردازد.
۸ چهره‌های شاخص سیاسی کُرد به مدت سه ماه بر منطقه، حکم خواهند راند که بعد از آن در مناطق خودمختار کردستان، انتخابات برگزار می‌گردد. انتخابات ملی بین شش تا دوازده ماه برگزار خواهد شد(۱۵۸).

تا مدتی به نظر می‌رسید که تمام چهره‌های سیاسی کرد شرکت کننده در جبهه کردستان عراق، قصد دارند با مسعود بارزانی و امضاء یک موافقتنامه صلح با بغداد موافقت کنند. اما اتحادیه میهنی کردستان به رهبری جلال طالبانی، طرح بارزانی را نپذیرفت. در عوض طالبانی، در اعلامی غیر منتظره از کشور ترکیه، پیشنهاد کرد تا ترکیه نقشی فعال‌تر در حل مشکل کرد عراق به عهده بگیرد و از عبدالله اوجالان[1] و حزب کارگران کردستان[2] برای ادامه مبارزه کردها علیه دولت

1- Abdullah Ocalan
2 - P.K.K

ترک انتقاد کرد(۱۵۹). و به این وسیله بار دیگر کردها، قربانی رقابت‌های شخصی و درون گروهی خود شدند. در ژوئیه ۱۹۹۱، مذاکرات در مورد خودمختاری کردستان از بغداد به شهر اردبیل در کردستان منتقل شد که در آنجا رهبران کرد با عزت ابراهیم، شخص دوم عراق بعد از صدام حسین، در شورای رهبری انقلابی حکومت دیدار و ملاقات کردند. کُردها علاوه بر خواسته‌های خودمختاری اعلام شده در مذاکرات قبلی، طرح پیشنهادی جدیدی را برای استقرار دمکراسی در عراق مطرح ساختند که اکثریت سرکوب شده شیعه را در بر می‌گرفت(۱۶۰). هر چند توافقی حاصل نشد اما شاید عراقی‌ها در اثر غفلت، به حضور مسلحانه بیشتر کردها در منطقه – از جمله شهرهای مهم اربیل و سلیمانیه- اجازه دادند. نزدیکی زیاد پایگاه‌های پیش‌مرگه‌های مسلح با نیروهای عراقی، سبب بروز تعدادی زد و خورد در بین دو طرف شد. روز ۲۱ ژوئیه پس از سه روز جنگ، پیش مرگه‌ها، عمدتاً از حزب دمکرات کردستان، نیروهای عراقی را از شهر سلیمانیه اخراج کردند(۱۶۱).

از زمان قیام ماه مارس، این نخستین باری بود که یک شهر مهم کردی، توسط نیروهای کرد مجدداً باز پس گرفته می‌شد. مقامات عراقی، ایران را – از طریق فرستادن پول، عوامل نفوذی و سلاح – متهم به تحریک کردها در حمله به عراقی‌ها نمود. این اتهام دخالت در امور داخلی عراق به شدت از جانب جمهوری اسلامی ایران انکار و تکذیب شد و دولت جمهوری اسلامی ایران، حکومت عراق را متهم کرد که به خاطر عدم توانائی‌اش در حل مشکل کُردها به صورت مسالمت‌آمیز، عوامل خارجی را مقصر می‌داند(۱۶۲). بعد از تصرف شهر سلیمانیه، شگفت آن که، پیش مرگه‌ها، ناچار به تأمین حفاظت امنیتی مقامات رسمی شدند که شامل فرماندار سلیمانیه می‌شد، فردی که توسط حکومت بر آن مقام، گمارده شده بود. قیام کُردها در عراق و مشکلات بعدی پناهندگان و آوارگان در بعد از جنگ خلیج فارس، ایالات متحده و متحدانش و ترکیه را دچار چالش مهمی کرد. ترک‌ها از هجوم ۵۰۰/۰۰۰ آواره و پناهنده کرد به کشورشان خشنود و خرسند نبودند. در واقع آنان با ورود دسته‌جمعی کُردها به داخل ترکیه، مخالف بودند و مرزهایشان را در فاصله چند روز بعد از ورود

اولین موج آوارگان به جنوب شرق ترکیه، بستند. در همان زمان، حکومت ترکیه که از این واقعیت هراسان بود که افزایش خودمختاری برای کردهای عراقی، انعکاس و تأثیرهایی غیر قابل پیش‌بینی در میان جمعیت سرکش کُردهای ترکیه خواهد داشت همین دلیل به گفتگوی محرمانه‌ای با رهبران کُرد عراقی ادامه داد. تصمیم اوزال[1] - نخست وزیر ترکیه - مبنی بر انجام گفتگو با کُردهای عراقی، ظاهراً بر این فرض استوار بود که آنان در آستانه کسب خودمختاری هستند و حتی ممکن است، به زودی استقلال خود را از عراق - که حکومت ترکیه با آن مخالف بود - اعلام کنند(۱٦۳).

وانگهی ترک‌ها می‌خواستند که از ایجاد اردوگاه‌های دائمی و نیمه دائمی آوارگان و فلسطینی شدن قضیهٔ کردها جلوگیری کنند. تا مبادا آن اردوگاه‌ها، محل پرورش چریک‌های کُردی شوند که در کنار پیش مرگه‌های طرفدار اوجالان، علیه حکومت ترکیه بجنگند. آنکارا همچنین بیم داشت که اگر غرب از آرزوهای ناسیونالیستی کُردها حمایت کند اردوگاه‌های آوارگان «منبع جدیدی برای اختلاف بین ترکیه و غرب خواهد شد» (۱٦٤). عاملی دیگر که ترکیه را به مخالفت با ورود انبوه آوارگان کُرد وادار کرد، این بود که این کشور به مهاجرت دسته جمعی آوارگان به عنوان توطئه‌ای عمدی و از پیش تعیین شده از جانب صدام حسین برای بی‌ثبات کردن اوضاع ترکیه می‌نگریست. یک افسر بلند پایه ارتش ترکیه اعتقاد داشت که «اگر صدام می‌خواست از مهاجرت انبوه کردها از عراق جلوگیری کند، وی به راحتی می‌توانست به نیروهای عراقی، دستور محاصره کردها را صادر کند تا این که با فشار آن ها را به طرف مرز ترکیه فراری دهد»(۱٦٥). برخلاف انتظار برخی از کشورهای خارجی، برای جلوگیری از سیل عظیم کُردهای عراقی به داخل ترکیه در بعد از جنگ خلیج فارس از جانب محافل کُرد در ترکیه نیز فشارهای اعمال شد. این امر یکی از معدود مواردی بود که منافع کردهای ترکیه و دولت همسو می‌شد. چنانکه یک عضو کمیته کردستان، اظهار داشت «اگر حکومت ترکیه، مرزها را باز کند ... جهان این مساله و مشکل

1- Ozal

را فراموش می‌کند. مشکل مسئله آوارگان کرد، تامین مالی است و ما کُردها باید سرزمین خودمان را فراموش کنیم»(۱٦٦).

هنگامی که نیروهای متحدین یک منطقه امن در عراق ایجاد کردند و هفده هزار نفر را در آنجا مستقر ساختند، ترکیه از این اقدام استقبال کرد. اما اصطکاک و عدم تفاهم ایجاد شده به واسطه حضور نیروهای غربی نزدیک مرز عراق و ترکیه به ناراحتی‌هائی در میان کُردها بر سر حاکمیت چنین نیروئی منجر شد. رهبران اپوزیسیون و مطبوعات ترکیه شکایت کردند که «فرماندهان آمریکائی و انگلیسی، همچون اربابان استعماری رفتار و عمل می‌کنند»(۱٦۷). متحدان غربی نیز در مورد این مسئله حساس بودند. هنگامی که یک واحد دریائی انگلیس با یک مقام بلند پایه ترک بدرفتاری کرد و از بازرسی وی از اردوگاه‌های کرد ممانعت به عمل آورد، فوراً دستور خروج این واحد صادر شد و وزیر دفاع انگلیس، تام کینگ[1]، جهت عذرخواهی رسمی از حکومت ترکیه به آنکارا فرستاده شد. چریک‌های پ.ک.ک با متهم کردن حکومت ترکیه به گرو گذاشتن آینده کُردها نزد امپریالیسم بین‌المللی و استعمار نو و فدا ساختن منافع ملی و حقوق حاکمیت ترکیه، از حضور نیروهای غربی بهره‌برداری کردند. در نتیجه پ.ک.ک انجام یک رشته حملات به اهداف حکومت ترکیه را آغاز کرد که به کشته شدن سه مقام بلندپایه استانی، در ۲۸ آوریل ۱۹۹۱ در سوهال[2] و کسب حمایت کلی از موضع خود در برابر حضور نظامی غرب در کردستان، منجر شد(۱٦۸). تجدید فعالیت پ.ک.ک. در سطحی وسیع با تهدیدات ناشی از عملیات انعکاس یافت که علیه تأسیسات متحدین در شمال عراق و ترکیه بود و نیز علیه مسعود بارزانی و جلال طالبانی – که آنان را خائن می‌دانستند، چون که درگیر گفتگو با حکومت‌های ترکیه و عراق هستند.

سرانجام، استقرار پنج هزار نیروی ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه، در خاک ترکیه که در ژوئیه ۱۹۹۱ تحت نام عملیات چکش تعادل (ایجاد توازن)– اصطلاح مشهور در رسانه‌ها – شروع شد و مشکلاتی برای ترکیه پدید آورد. این نیرو که

1- Tom King
2- Sohal

به عنوان مانع یا عامل بازدارنده‌ای در برابر اقدامات بیشتر نظامی عراق علیه کردها در نظر گرفته شده بود، تا در صورت عدم موفقیت در بازدارندگی، به عنوان یک نیروی واکنش سریع برای دخالت در عراق وارد عمل شود و این مسئله، مخالفت داخلی در درون ترکیه را افزایش داد. مطبوعات و رهبران اپوزیسیون ترکیه نسبت به استقرار نیرو در داخل خاک ترکیه واکنش منفی نشان دادند. بسیاری از ترک‌ها نه تنها بیم داشتند که اقتدار و حاکمیت ترکیه به واسطه حضور یک نیروی واکنش سریع غربی در کشورشان به مخاطرها حتمالی بیافتد، بلکه فکر می‌کردند که برای حکومت ترکیه بی‌احتیاطی است اگر که به واسطه همکاری با کشورهای غربی در دخالت در امور داخلی همسایه‌اش، آن را از خود بیگانه سازد. اردال اینونو[1] رهبر اپوزیسیون سوسیال دمکرات نیز انتقاد تندی نسبت به این موضوع داشت که «ترکیه وظیفه ندارد به عنوان محافظ یک گروه قومی در کشوری دیگر عمل کند» و «اگر قرار است چنین محافظتی تأمین شود، باید تحت نظارت سازمان ملل متحد باشد». روی هم رفته، طیف گسترده ترک‌ها که ناخشنودی خود را از دخالت کشورشان در ماجراجوئی نظامی متحدین ابراز کردند، بیم آن داشتند که در نهایت امر، نیروی واکنش سریع «چکش» و ترکیه نیز «سندان» عملیات چکش یا ایجاد توازن خواهد شد(۱٦۹).

در فوریه ۱۹۹۱، جنگ خلیج با شکست نظامی عراق و تسلیم بی‌قید و شرط صدام حسین، به پایان رسید. دولت بوش مطمئن بود که ارتش عراق، احتمالاً کودتائی انجام خواهد داد و صدام حسین را سرنگون می‌سازد. برآورد سازمان سیا این بود که در طول شش ماه تا یک سال بعد از بی‌نظمی و تسلیم کننده عراق و پذیرش شرایط تحمیلی ایالات متحده، رژیم صدام سقوط خواهد کرد(۱۷۰). هنگامی که سقوط پیش‌بینی شده صدام حسین به واقعیت نپیوست، واشنگتن در هماهنگی با مقامات انگلستان و عربستان سعودی برای جلب‌نظر گروه‌های مختلف اپوزیسیون عراق – که حتی شامل گروه‌های کم اعتباری که در لبنان و سوریه در تبعید به سر می‌بردند– می‌شد اقدام نمود. تحقیقات در این

1- Erdal Inonu

زمینه، تحت رهبری ایالات متحده برای یافتن یک جایگزین مناسب برای صدام حسین - که هم طرفدار غرب و یا طرفدار سعودی باشد - انجام شد اما به واسطه قیام اکثریت شیعه در جنوب - در اوایل مارس ۱۹۹۱ - و اقلیت کرد در شمال، بلافاصله شیرازه آن تحقیقات از هم گسیخته شد. ایالات متحده در آغاز، از بیم انحلال کشور عراق مداخله را در دفاع از قیام ضد صدام حسین ممنوع کرد. دولت بوش عدم پذیرش کمک را با این بیان توجیه کرد که تمایلی به دخالت در امور داخلی دیگر کشورها ندارد. در نتیجه در ۵ مارس، ٤ روز بعد از توصیه آشکار و تحریک کنندهٔ بوش به مردم عراق - برای خلاص شدن و رهایی از صدام - کاخ سفید بیانیه ای منتشر کرد که «ما [امریکا] قصد دخالت در امور داخلی عراق را نداریم»(۱۷۱).

با توجه به این واقعیت که ایالات متحده به طور گسترده خود را درگیر مسایل عراق کرده بود و نه تنها سرنگونی حکومت عراق را تشویق و ترغیب می‌کرد - ندائی که لحن آن، در سراسر تابستان ۱۹۹۱، هر بار تکرار و خشن‌تر می‌شد - بلکه اقدامات موثری برای بیشتر بی‌ثباتی عراق انجام داد، این اظهارها و گفته‌های بوش، متحیر کننده بود. عدم کمک ایالات متحده و کمبود مساعدتش به شورشیان کرد و شیعه، ارتباط اندکی با حفظ اصل رسمی عدم دخالت بین‌المللی در امور داخلی دیگر کشورها داشت. ترس از انحلال عراق و بی‌ثباتی منطقه‌ای پس از انحلال، عامل اولیه انصراف دولت بوش از کمک به شورشیان بود. وانگهی، دولت بوش به این نتیجه رسید که ناآرامی‌های داخلی، نمی‌توانند صدام حسین را از قدرت ساقط کنند. حکومتهای واشنگتن و ریاض هنوز احساس می‌کردند که اقدام به کودتا توسط افسران هواخواه ایالات متحده و منافع عربستان سعودی، انتخاب ارجح و گزینه‌ای بهتری - یا کم هزینه‌تر - است(۱۷۲).

بیم ایالات متحده از ایران نیز به تردید و دودلی دولت بوش در ارائه کمک فوری به شیعیان افزود. چنانکه یک مقام وزارت خارجه بیان کرد «ایالات متحده در نگرانی از به قدرت رسیدن شیعیان افراطی مورد حمایت ایران در عراق با عربستان سعودی، شریک است»(۱۷۳). هنگامی که قیام کُردها رخ داد، ایالات

متحده از سقوط کامل و اضمحلال نظامی بغداد و لبنانی شدن وضعیت عراق هراس داشت. علاوه بر نگرانی در دربارۀ سرایت اثرات موفقیت قیام کردها در عراق و پیامدهای پیچیدۀ آن برای ثبات داخلی ترکیه، دولت بوش را به اتخاذ موضعی خنثی و بی‌طرف، ترغیب نمود. استدلال آنان، حاکی از آن بود که حتی اگر ایالات متحده، تصمیم به دخالت گرفته باشد، هیچ تضمینی وجود نخواهد داشت که رنج کُردها تسکین داده شود. چنانکه شبلی تلهامی[۱]، استاد دانشگاه کورنل[۲]، در مقاله‌ای در صفحه دوم روزنامه نیویورک تایمز، استدلال کرد که «دخالت ایالات متحده، کُردها را گمراه می‌سازد زیرا ایالات متحده نمی‌تواند نظام سیاسی عراق را شکل دهد. درگیری ایالات متحده تنها کردها را به خونین‌تر ساختن جنگ تحریک می‌کرد و آنان بعداً به مدت چند دهه از سرنوشت خودشان مأیوس می‌شوند»(۱۷٤). دانیل پایپس[۳]- از موسسه تحقیقات سیاسی فیلادلفیا – همچنین به دولت بوش هشدار داد از درگیر شدن جسورانه در جنگ داخلی عراق – به امید در دست گرفتن کنترل کشور توسط نیروهای ایالات متحده و حکمرانی ژنرال شوراتسکف[٤] بپرهیزد. پایپس همچنان ادامه می‌دهد: «رویایی قابل تصور است، اما باید محتاط بود. و گرنه مانند اسرائیلی‌ها در جنوب لبنان در نه سال قبل، نیروهای آمریکایی سریعاً مورد تنفر واقع خواهند شد... ماندن در عراق، بسیار ناراحت کننده و دردناک، و ترک آن هم بسیار تحقیر کننده خواهد بود»(۱۷۵). هنگامی که وقایع داخلی عراق، دولت بوش را به دخالتی بیشتر – از تدارک غذا و پناهگاه برای شمار فزاینده آوارگان کرد – وادار کرد و لازم شد اقداماتی به منظور کسب اطمینان از حفاظت فیزیکی آنان انجام شود، بحث بر سر نحوۀ دخالت نظامی ایالات متحده در مسایل کردستان عراق، به بحثی آکادمیک تبدیل شد.

1- Shibley Telhami
2 - Cornel university
3- Daniel Pipes
4- Schwarz koft

به واسطه وجود هزاران کرد گرسنه و در حال مرگ - که در منطقه‌ای کوهستانی به دام افتاده بودند و هر لحظه شمار آنان هم در حال افزایش بود - فشار برای دخالت جامعه جهانی قوی‌تر شد. جامعه اروپا در جلسه اضطراری سران – در ۸ آوریل ۱۹۹۱، در لوگزامبورگ – طرح پیشنهادی از جانب جان میجر[1] - نخست‌وزیر بریتانیا – برای ایجاد یک پناهگاه امن برای کردها در شمال عراق را مورد تایید و تصویب قرار داد. هر چند پیش‌تر طرحی مشابه از سوی اوزال – رئیس جمهور فقید ترکیه – پیشنهاد شده بود که اگر پناهگاهی امن تحت نظارت سازمان ملل متحد، توسط نیروهای متحدین، اداره شود، متضمن روندی دو مرحله‌ای خواهد بود. مرحله اول پائین آوردن کردها از کوه‌ها و مرحله دوم مستلزم بازگشت امن کردها به خانه‌هایشان(۱۷٦). جان میجر عقیده داشت که طرح پیشنهادی وی در چهارچوب قطعنامه شورای امنیت می‌باشد و کمک‌های انسان دوستانه را به مردم عراق، مجاز می‌داند. انگلیس همچنین کنوانسیون کشتار دسته جمعی ۱۹٤۸ را به عنوان توجیهی قانونی برای اجرای طرح پیشنهادی‌اش – به منظور جلوگیری از کشتار دسته جمعی کردها – ذکر کرد. ایالات متحده با اشاره به سابقه سازمان ملل متحد در ایجاد، مناطق امن برای آوارگان هندوچین در مرز کامبوج و تایلند، از قانونی بودن ایجاد یک پناهگاه امن تحت کنترل سازمان ملل در شمال عراق حمایت خود را اعلام داشت. دولت بوش به عراق اطلاع داد که در تلاش‌های انسان دوستانه برای کمک به آوارگان کرد مداخله‌ای نکند. ایالات متحده از پرواز ارتش عراق در بالای مدار سی و شش درجه شمال – که درست در جنوب اربیل واقع شده است – جلوگیری کرد و سپس در ۱۷ آوریل به منظور تأمین مکان‌هایی برای ایجاد مناطق امن برای کردها تحت حمایت سربازان ایالات متحده، دولت‌های بریتانیا و فرانسه در کنار ایالات متحده، نیروهایشان را وارد شمال عراق کردند. از همان آغاز، قانونی بودن ایجاد یک واحد مستقل ارضی، خارج از مملکت و در داخل یک کشور مستقل و دارای حق حاکمیت، مورد بحث قرار گرفت. وزیر خارجه جدید عراق، احمد

1- John Major

حسین خدیر[1] اظهار کرد کشور وی و ملل متحد در جهت بهبود بحران کردستان به توافقی رسیده‌اند، تا از طریق آن به سازمان ملل متحد برای اداره مراکز انسان دوستانه جهت آوارگان در شمال و جنوب عراق، اجازه داده شود.

حمادی، نخست وزیر عراق، قصد کشورش را برای مقاومت با ابزار خاص خود در برابر تجاوز نظامی غرب – به بهانهٔ کردستان عراق - تکرار کرد(۱۷۷).

وزارت خارجه شوروی هم، بیانیه‌ای منتشر کرد که حاکی از ابراز شک و تردید در مورد قانونی بودن اقدام ایالات متحده بود. سخنگوی وزارت خارجه شوروی، ویتالی چورکین[2]، خاطر نشان ساخت که ایجاد یک پناهگاه امن بدون رضایت عراق، منشور ملل متحد را نقض و سابقه‌ای ناخوشایند ایجاد می‌کند و علاوه بر آن، چورکین اظهار داشت که وجود این چنین پناهگاه امنی برای شورای امنیت ملل متحد، در ارتباط با «نیاز به تعیین مرزها، موقعیت قانونی و بین‌المللی این منطقه و ترکیب قومی جمعیت آن (۱۷۸)»، مشکلاتی را پدید خواهد آورد.

اما ایالات متحده و متحدان غربی، شوروی را به منظور کنار گذاشتن مخالفت، تحت فشار قرار دادند و در اواخر آوریل، شوروی هم موافقت و تائیدی محتاطانه بر نظریه وجود یک منطقه امن در داخل عراق، ارائه داد. نیروهای غربی در مه ۱۹۹۱، یک منطقه امن – هفتاد و پنج در سی مایلی – ایجاد کرده بودند. گرچه ناظران سازمان ملل متحد در منطقه حاضر بودند و یک صد پاسدار سازمان ملل به منطقه منتقل شدند اما کاملاً روشن بود که منطقه بیشتر پایگاهی برای ایالات متحده بود تا سازمان ملل متحد. ولی مقامات ایالات متحده و دیگر نیروهای غربی عنوان کردند که به زودی از منطقه خارج خواهند شد و تمایل دارند که صرفاً سازمان ملل، منطقه امن داخل عراق را اداره کند. ایالات متحده در بیست و دوم ماه مه، تقاضا کرد که منطقه را تا دهوک – که درست خارج از منطقه امن اعلام شده برای کردها واقع بود- بسط دهند.[3] اگرچه

---

1 - Ahmad Hussein Khudayer

2- Vitaly Churkin

3 – پیشنهادی که کارشناسان موساد با سیا مطرح کرده بود.

بعضی‌ها ترسیدند که ایالات متحده به طور یک طرفه حضور نظامیش را در شمال عراق گسترش می‌دهد اما مقامات ایالات متحده اصرار داشتند که این حرکت یک اقدام موقتی تعیین شده در جهت اجازه دادن به دکترها، مهندسین و دیگر متخصصین جهت تهیه خدمات مورد نیاز است تا کُردها را به بازگشت به خانه، متقاعد سازد. سربازان عراق با توافق، دهوک را تخلیه کردند، اما مجاز به ماندن در چهار مایلی محدوده‌های شهر شدند(۱۷۹).

تا اواسط ژوئیه ۱۹۹۱، عقب‌نشینی نیروهای غربی از منطقه امن در شمال عراق به طور کامل صورت گرفته بود. چنانکه قبلاً ذکر شد، نیروهای غربی بعد از تخلیه عراق، یک نیروی واکنش سریع مستقر در سیلوپی[1] ترکیه ایجاد کردند که پنج مایل با مرز عراق فاصله داشت. گرچه اندازه، ساختار و مدت حضور این نیرو قرار بود که در مشورت با ترکیه قطعیت یابد، اما ماموریت بیان شده و ظاهری نیرو، جلوگیری از حمله دیگری از جانب عراق به کردها و از این رو رفع نیاز مهاجرت دسته جمعی کُردها به ترکیه بود. این نیروی واکنش سریع که در نزدیک رشته کوه کودی[2] واقع بود، توانست مشکلاتی را پدید آورد، زیرا این منطقه مدت زیادی به عنوان مخفی‌گاه اصلی چریک‌های پ.ک.ک مورد استفاده قرار می‌گرفت و به همین سبب، برخوردهایی متناوب بین نیروهای پ.ک.ک و سربازان ترک در نزدیک پایگاه سیلوپی رخ داد. در اوایل ژوئیه ۱۹۹۱، سیلوپی، صحنه زد و خوردی بین دو طرف بود (۱۸۰) در اوایل ماه اوت، نیروهای ترکیه که با هواپیما و هلی‌کوپتر حمایت می‌شدند، تهاجم گسترده و انبوه پنج روزه‌ای را علیه مواضع کردها آغاز کردند و حملات نظامی خود را به داخل عراق کشاندند. روستائیان کرد، نفرات متحدین مستقر در ترکیه را به شرکت در این عملیات متهم کردند. با توجه به مخالفت بیان شده، پ.ک.ک نسبت به حضور نظامی غرب در ترکیه، قابل تصور به نظر می‌رسد که نفرات نیروی واکنش سریع ممکن است به منازعه و کشمکش طولانی مدت و دارای نتایج غیر قابل محاسبه ترکیه و کردها بیانجامد.

1- Silopi
2 - Cudi

با وجود دخالت ایالات متحده به جانبداری از کردها، در درازمدت، محدوده سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه – نگرانی‌های عمده‌ای مانند حفظ ثبات رژیم‌های دوست و افزایش منافع استراتژیک از نظر سیاسی، اقتصادی – در منطقه تعیین خواهد شد. در این چهارچوب، ایالات متحده، ملی‌گرایی کُرد را تشویق نخواهد کرد و شمار اندکی از افراد در واشنگتن و یا در بغداد، به میزان خلوص شعار سیاسی چند بار تکرار شده کُردها مبنی بر «خودمختاری برای کردستان، دمکراسی برای عراق» باور و اعتماد دارند. چنانکه یک تحلیل‌گر خاورمیانه در دولت بوش اظهار داشت «امروز خودمختاری است اما فردا کشوری مجزا و جدا است و همه ما، این نکته را به خوبی می‌دانیم». یک مقام دیگر دولت بوش به گونه‌ای صریح‌تر آن را بیان کرد و گفت: «احتمال دارد سخت‌دلی و بی‌عاطفه‌گی و عدم احساس به نظر آید، اما ما هر کاری که بتوانیم برای نزدیک نشدن به قیام کردها انجام خواهیم داد. آنان مردمی خوب، زیبا و باهوش هستند اما حقیقتاً سرکش و راهزن هستند. آنان بیشتر وقتشان را صرف جنگ با همدیگر می‌کنند تا با حکومت مرکزی، پس طبعاً آنان، مردمانی بازنده‌اند»(۱۸۱) بدون شک، چنین نگرش بدبینانه و عیب‌جویانه به تنظیم سیاست‌های واشنگتن نسبتاً به قیام کردها در عراق سال ۱۹۹۱ کمک شایانی کرد. آخرالامر، لازم است که واکنش جمهوری اسلامی ایران به مشکل پناهندگان و آوارگان مورد بررسی قرار گیرد. برخلاف ترکیه، که مرزهایش را بر روی کردهای عراقی بست و فقط به خاطر انبوه فشار بین‌المللی و همچنین کمک‌های انسان دوستانه که توسط اژانس‌های بین‌المللی و غرب، ایران مجدداً مرزهایش را گشود. در واقع ایران از آغاز مرزهایش را برای ورود کردها باز کرده بود. شمار آوارگان کُرد در ایران سرانجام به ۱/۵ میلیون نفر – (درست رقمی معادل سه برابر ترکیه)- رسید. با توجه به این واقعیت که ایران اخیراً یکی از بزرگ‌ترین جمعیت‌های آوارگان، بیشتر افغان‌ها و شیعیان عراق را در خود جای داده، سیل کردهای عراقی سبب شد که جمهوری اسلامی بزرگترین جمعیت آواره را در جهان دارا شود. واکنش جامعه جهانی به مشکل آوارگان کُرد در ایران چندان جدی نبود. هنگامی که برخی کشورهای غربی تلاش‌هایی انسان دوستانه به

حکومت ایران کمک کردند، این واکنش در مقایسه با ترکیه در سطح پایین‌تری قرار داشت. عدم تناسب پاسخ غرب به وخامت پناهندگان و وضع نامساعد آوارگان در ایران حاکی از آن بود که انزوای ایران از غرب و خصوصاً ایالات متحده، نقطه کوری را در نگاه آژانس‌های خیریه بین‌المللی ایجاد کرد زیرا آژانس‌ها و سازمان‌ها تحت سیطره اهداء کنندگان غربی بودند.

ایالات متحده در اواسط مه ۱۹۹۱، بیش از ۲۰۰ میلیون دلار برای عملیات ایجاد آسایش پناهندگان هزینه کرده بود که کمتر از ۲۰ میلیون آن جهت مساعدت به پناهندگان کرد در ایران تخصیص یافت، اما به ازای هر دلار هزینه شده توسط آژانس‌های بین‌المللی دربارهٔ پناهندگی کُرد در ایران، ۷/۶۰ دلار برای یک پناهنده کُرد در ترکیه خرج شد. در همان حال، طبق گفته آژانس‌های مذکور، ایران روزانه ۱۰ میلیون دلار از بودجه بحث انگیزش را جهت مراقبت از پناهندگان کُرد صرف می‌کرد(۱۸۲). در ایران طبق تحلیل کمیته پناهندگان، نتیجه این عدم تناسب «کیفری بود که پناهندگان به خاطر عدم روابط حکومت میزبانشان با ایالات متحده، متحمل می‌شدند. تمایل سیاست خارجی که سیاست پناهندگی ایالات متحده را مشخص می‌کند، نه تنها نتیجه‌اش غذای کم و آب کثیف‌تر برای پناهندگان در ایران بود بلکه شاید برای جهان، یکی از دیدنی‌ترین موج‌های پناهندگی و برخورد جهان را با آن، به یادگار گذاشت»(۱۸۳).

ایران با وجود وضع نامساعد داخلی و اقتصادی‌اش اما به خاطر مساعدت و موافقت با نیازهای پناهندگان و مسئولیت پذیرش آنان، مورد ستایش کُردها قرار گرفت. همان طوری که یک کُرد عراقی اظهار داشت: «نکته این نیست که آیا پناهندگان ما خوب تغذیه می‌شوند یا خیر، ما باید اول از جمهوری اسلامی ایران تشکر کنیم که مرزهایش را به روی ما باز کرد و اجازه نداد مردم ما در برف و سرما، بمیرند»(۱۸٤). همانطور، چندین آژانس بین‌المللی از طرف پناهندگان کُرد از تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران، ستایش کردند. همانطوری که یک افسر برجستهٔ بین‌المللی سؤال کرد: «کدام کشور اروپایی یک چنین موج پناهندگان را می‌پذیرفت؟ (من) به واسطهٔ کارائی و سرعت دولت ایران می‌پذیرفت در اسکان پناهندگان، متأثر می‌شوم»(۱۸۵). مقامات ایرانی و چهره‌های مذهبی جمهوری

اسلامی ایران از آغاز اولین موج پناهندگان، حکم‌هایی را صادر کردند که از همه ایرانیان می‌خواست تا به عنوان یک وظیفهٔ ملی اخلاقی و دینی به کردها کمک کنند. در نتیجه، کُردها به صورت ساده در اردوگاههای پناهندگی، اسکان داده نشدند بلکه بیشترشان در خانه‌های ایرانیان در سراسر استان‌های کُردستان و آذربایجان غربی اسکان داده شدند و مورد استقبال مردمان قرار گرفتند.

در اواسط آوریل، جمعیت شهر پیرانشهر - با ورود آوارگان – از ۲۵۰۰۰ نفر به ۱۲۵۰۰۰ نفر رسید. مدارس، مساجد و دیگر مراکز در بسیاری از شهرهای ایران تبدیل به پناهگاه‌هائی برای اسکان کُردهای عراقی شدند(۱۸٦). اما هنگامی که شمار آوارگان بسیار افزایش یافت، منابع ایران به نقطه‌ای رسیدند که آن را مرحله شکننده می‌نامند. شرایط بهداشتی در برخی از اردوگاه‌های آوارگان رو به وخامت نهاد. اسهال خونی و فقدان خدمات پزشکی کافی، سبب تلفات در اردوگاه‌های بسیار شلوغ شد. تب تیفوئید در اردوگاه سلماس – که ۲۵۰۰۰ آواره در آن ساکن بودند- شیوع یافت که سبب ایجاد نگرانی در میان کادر پزشکی شد که بدون کمک خارجی تلفات در برخی اردوگاه‌ها به خاطر شیوع بیماری به سرعت افزایش یافت(۱۸۷). این واقعه و وقایع مشابه آن، مقامات جمهوری اسلامی ایران را به تقاضای کمک خارجی فوری وادار ساخت. موانع سیاسی، مانع از تلاش‌هایی برای جلب امدادها از غرب شد. نخست ایران، نسبت به کمک ایالات متحده مشکوک و مظنون باقی ماند. مقامات جمهوری اسلامی مشکوک بودند که ایالات متحده می‌خواهد با استقرار نیرو در منطقه - به بهانه ایجاد یک منطقه یا پناهگاه امن برای کُردها - منطقه را بی‌ثبات کند. چنانکه برخی از مقامات افراطی جمهوری اسلامی ایران آن را بدین گونه توصیف می‌کردند که هدف اصلی از ایجاد یک منطقه امن در شمال عراق تجزیه و تفکیک بالفعل عراق و ایجادی یک اسرائیل دوم در منطقه است(۱۸۸). ثانیاً، دولت بوش نمی‌خواست با ابراز نگرانی بسیار در مورد امداد رسانی به آوارگان در خاک ایران، چراغ سبزی نسبت به گشایش دیپلماتیک با ایران نشان داده باشد. اما در اواخر آوریل ۱۹۹۱، یک هواپیمای حمل و نقل سی – ۱٤۱ نیروی هوائی ایالات متحده، اجازه تحویل ۱٤٥۰۰۰ پوند بار – شامل پتوهای اهدایی شخصی

– به ایران را دریافت داشت که از سال ۱۹۷۹ شاید اولین باری بود که یک هواپیمای ایالات متحده در فرودگاه مهرآباد تهران، در یک مأموریتی رسمی و آشکار، به زمین نشست.

اندکی بعد از دریافت محموله ایالات متحده،ایران به شدت از کیفیت پائین اقلام فرستاده شده برای آوارگان شکایت کرد. ایرانیان از محموله دریافتی، به خاطر مستعمل و غیر قابل استفاده بودن، انتقاد کردند و حتی اظهار داشتند که محموله مرجوع خواهد شد. لباس‌های دست دوم که در اهداهای جامعه غرب، امری کاملاً معمول است و از جانب گیرندگان کمک در بسیاری کشورها پذیرفتنی است، موجب ترشروئی مقامات ایران شد. زیرا در چهارچوب فرهنگی ایران اسلامی، اهداء لباس دست دوم، با این نگرش که گیرندگان کمک بی‌ارزش هستند، مساوی است. مقامات ایالات متحده، ادعاهای ایران را مردود دانست و آن را اعتراضی بی‌پایه و اساس خواند و رسماً اعلام کردند که تمام اقلام و کالاهای فرستاده شده به ایران، قابل استفاده‌اند (گرچه جدید و نو نیستند)(۱۸۹).

کمک اروپا به ایران آغازی بهتر از شروع کمک ایالات متحده را در برداشت. ایران، کمک مالی و دیگر انواع کمک را از جامعه اروپا پذیرفت. حتی به نیروهای آلمانی اجازه ورود به ایران و انتقال تدارکات امداد به اردوگاه‌ها و نیز ساختن اردوگاه‌های آوارگان برای کردهای عراقی را صادر کرد. این امر، نخستین بار بود که جمهوری اسلامی به نیروهای نظامی خارجی اجازه استقرار یک پایگاه برای انجام هرگونه مأموریتی در داخل کشور را صادر کرد. اما به زودی بین مقامات حکومتی ایران و کمک کنندگان اروپائی موجب بروز مشکلاتی شد. برخی از کمک کنندگان و کادر پزشکی از تعیین خط قرمز و حد و مرز کاری و دخالت بی‌جا در عملکرد آنان، شکایت کردند. دیگران از ورودیه گزاف فرود – که گویا به برخی از آژانس‌های امداد تحمیل شد – شکایت داشتند. بنا به اخبار منتشر شده، در ماه مه، هواپیمای نروژی که تدارکات آسایشی افراد را حمل می‌کرد، هنگامی که از ورودیه فرود مطلع شد، استطاعت پرداخت آن را نداشت و به ناچار مأموریت خود را بدون نتیجه رها کرد(۱۹۰). شکایت مهم دیگر از جانب اهداء کنندگان اروپائی، عدم اقرار رسمی و اعتراف واقعی جانب مقامات

ایران به کمک‌های دریافتی بود. در نتیجه یک نماینده جامعه اروپا در تهران، در مه ۱۹۹۱، از مقامات حکومت جمهوری اسلامی ایران خواست که بیانیه‌ای رسمی در مطبوعات ایران چاپ کنند و در آن به طور مفصل تعداد و میزان کمک‌های داده شده از جانب جامعه اروپا به آوارگان کُرد را ذکر کنند. میزان این کمک که به ۲۵۰ میلیون دلار رسید که شامل چادر پتو و غذا بود. علاوه بر آن، در حدود ۱۵۰ میلیون دلار امداد رسانی از جانب گروه‌های مرتبط با کشورهای عضو جامعه اروپا ارسال شده بود(۱۹۱). این مشکلات نه تنها نشانگر فشارهای عظیم و تنگناهای اجتماعی – فرهنگی و اقتصادی – تحمیل شده بر ایران- بود که آژانس‌های امداد بین المللی آن باید فعالیت می‌کردند، بلکه همچنین سیاسی شدن کمک انسان دوستانه بین‌المللی را توسط کشورهای اهداء کننده و گیرنده نشان می‌داد و اثبات می‌کند.

• بازی شطرنج منطقه‌ای در کردستان (دوران پس از صدام)

توازن قدرت منطقه‌ای در هم پیمانان استراتژیک؛ به نحو عجیبی پس از حمله آمریکا، عراق و فروپاشی رژیم صدام حسین، تغییر کرد. شرایط کردها تحت تأثیر بازی شطرنج ترکیه، ایران، اسرائیل و مهمتر از همه، آمریکا قرار گرفت. همانطوری که در فصل سوم به آن اشاره کردم؛ سرنوشت کردهای عراق – و در معنی ضمنی آن، کردهای خاورمیانه – امروزه روز در بهترین موقعیت خود پس از جنگ جهانی اول هستند هر چند که روزنه فرصت‌های کردها در عراق به خاطر فراز و نشیب نزاع‌ها و معضل‌های داخلی عراق، تنگتر می‌شود. البته جرج بوش تصویر محکم و قابل اعتمادی از موقعیت را به نمایش گذاشت که حاکی از پیروزی در میدان جنگ عراق بود و اینکه در این کشور – به عنوان جامعه‌ای پر از اخلال و پریشانی – نوعی دمکراسی پدید آید. حمله به عراق و ادامه اشغال آن، پیامدهای ناخواسته ای را به همراه داشت که به نوار مرزی عراق، کشیده شد. پیتر گالبریث[1]، ناظر با تجربه امور عراق و کردستان بر این عقیده است که «کشور

---

1 - Peter Galbraith

هنوز از هم گسیخته و در بحبوحه دوران جنگی داخلی است. آمریکا نمی‌تواند کشور را به حالت سابق برگرداند و جنگ داخلی را مهار کند» (۱۹۲)

اگر این مورد مطرح باشد، آنگاه چه گزینه‌ای در برابر کردها وجود دارد تا دستاوردهای خود را از سال ۲۰۰۳ محفوظ نگاه دارند؟ برای گالبریث، مانند دیگر تحلیل‌گران آمریکایی، «استقلال کامل کردستان موضوع مربوط به زمان خود است، نه اینکه اگر رخ دهد، چه باید کرد. برای نسل جدید رهبران کرد – آنهایی که در دوران چهل سالگی یا حتی جوان‌تر هستند – در صورت رخداد چنین امری، به خاطر استقلال کامل تحت فشار قرار خواهند گرفت و آنگاه دیگر برای عراق، سودمند نخواهند بود». (۱۹۳) در حقیقت، طبق یک نظرسنجی، افکار عمومی در کردستان عراق نشانگر آن است که ۹۵٪ کردهای عراق، طرفدار استقلال از عراق هستند. ترکیه و ایران – به عنوان دو اهرم حائز اهمیت منطقه‌ای، در کردستان عراق – مانند آمریکا، خواهان برقراری استقلال کردستان نیستند. هر کدام از این بازیگران منطقه‌ای برای تأثیر در پیامد توسعه سیاسی کردستان و تحقق اهداف سیاسی خود، از بازی کردی استفاده می‌کنند. بر خلاف وجود روابط همکاری مشترک بین آمریکا و حکومت منطقه‌ای اقلیم کردستان، آمریکا اقدام‌هایی برای کاهش قدرت حکومت مرکزی به زیان دیگر بازیگران انجام داده است. اطمینان‌بخش‌ترین چیزی که برای حکومت عراق وجود دارد، شمول مسایل قانونی است که حرمت برای منطقه کردنشین کشور حائز اهمیت می‌باشد. اگر چه اکنون کمتر مشاهده می‌شود، اما برای واشنگتن غیر قابل تصور است که دوباره به کردها خیانت کند. اگر تصمیم بر این است که منافع بلند مدت آمریکا، وجود کنترل حکومت مرکزی مستحکم عراق است که می‌تواند با امکانات دراز مدت نظامی، واشنگتن را در برابر نمایش قدرت، عملیات ایذایی و دخالت ایران حمایت کند. بسیاری از تحلیل گران آمریکا معتقدند که یکی از مهمترین پیامدها و عواقب ناخواسته فروپاشی رژیم صدام حسین، افزایش قدرت و وزنه استراتژیکی ایران در عراق است (۱۹٤).

در پی کاهش قدرت محسوس ایران، طبق نظر بعضی از مفسران سیاسی آمریکا، محدودیتهای تفویض اختیار و انتقال قدرت عراق است، مبادا که موجب

تضعیف کشور شود. بررسی این مسأله در مجال این کتاب نمی‌گنجد تا که به گونه‌ای گسترده تر به بررسی مسأله آمریکا و ایران بپردازد. هر چند که همین قدر کافی است که بگویم، اگر واشنگتن و تهران به جنگ وکالتی خود در عراق ادامه بدهند، کردها به طور گریزناپذیری بنا به نتیجه بازی شطرنج ایران و آمریکا، تحت تأثیر قرار خواهند گفت. عواقب و پیامدهای خطر جنگ فرسایش ایران و آمریکا در عراق، موقعی آشکار شد که نیروی نظامی آمریکا در ۱۱ ژانویه ۲۰۰۷ به دفتر نمایندگی ایران در اربیل یورش بردند. هدف ظاهری این حمله دستگیری دو افسر برجسته سپاه پاسداراران ایرانی بود، او وقتی نیروهای آمریکایی به آنجا رسیدند، افسر پاسداری در محل وجود نداشت. به جای آنان، نیروهای آمریکا، ۵ دیپلمات نه چندان مهم و کارمند جزء را دستگیر کردند و به عنوان گروگان به زندان آمریکا در عراق، منتقل کردند. یورش آمریکایی‌ها برای دستگیری مقامات ایران، به عنوان موقعیت دیپلماتیک دشوار، حکومت اقلیم کردستان را مضطرب ساخت. طبق سخن هوشیار زیباری، وزیر خارجه کرد عراق، ایرانی‌ها در اربیل بنا به مجوز رسمی در دفتر ایران فعالیت داشتند، دفتری که از سال ۱۹۹۲ فعالیت روزانه و معمولی کنسولگری خود را – مانند صدور ویزا – آغاز کرده بود. علاوه بر این، ایران اعلام داشت که وضعیت آن دفتر به کنسولگری تغییر یافته و همه یادداشت تفاهم رسمی دیپلماتیک با حکومت اقلیم کردستان عراق مبادله شده است. همچنین دیپلمات‌ها در شرایطی دستگیر شده‌اند که طبق قرارداد وین در روابط کنسولی، دارای مصونیت – سیاسی - بوده‌اند.

مسعود بارزانی، رئیس حکومت اقلیم کردستان و رهبر حزب پارتی (دمکرات کردستان عراق)، دستگیری مقامات ایرانی را محکوم کرد و خاطرنشان ساخت که آزادی هر چه زودتر آنان، امری ضروری است. در یک رویارویی تنش‌زا، نیروهای اقلیم کردستان اتومبیل‌های نظامی آمریکا را محاصره کردند تا از اقدام نظامی دیگر آمریکایی‌ها، پیشگیری کرده باشند. در یک چالش مستقیم برای مقامات کردستان، نیروهای آمریکا در هتل سلیمانیه پالاس[1] – بهترین هتل شهر

[1] - Sulaymanieh Palace

سلیمانیه – در سپتامبر ۲۰۰۷، محمود فرهادی – مسئول هیأت امور ایرانی – را دستگیر کردند. میزبان‌های کرد که دعوت کننده این گروه تجاری از ایران بودند، برآشفته شدند. جلال طالبانی ریاست، جمهوری عراق که خود کرد سلیمانیه است، آن اقدام آمریکایی‌ها را غیرقانونی و حتی استاندار سلیمانیه - دانا مجید - آن را نوعی آدم ربایی نامید (۱۹۵). این دو حادثه برای کردها، روشن کننده پیامد نزاع‌های ناخوشایند ایران و آمریکا است. کردهای عراقی به موقعیتی مابین دو سنگ آسیاب گرفتار آمده‌اند که لاجرم باید با هر دو طرف آمریکا و ایران، رابطه‌ای حسنه داشته باشند. بنا به گفته یکی از مقامات کرد، «ایران مانند یک برادر بزرگ عصبانی است. می‌تواند به شما پاداش بدهد و یا اینکه شما را مجازات کند، کاملاً بستگی به حالت روحی‌اش دارد» (۱۹۶).

در ماه‌های قبل از حمله آمریکا به عراق، حکومت کردستان خودمختار، جنگی را علیه گروه کرد متعصب سنی به راه انداخت که انصارالاسلام نام داشتند. این گروه که از موقعیت تقویت شده در کوه‌های مرز ایران عمل می‌کردند و جهت کسب امنیت به ایران رفتند. در دوران فاز نخست حمله آمریکا به عراق، در مارس ۲۰۰۳، پیشمرگه یا چریک‌های کرد هم‌رزم با نیروهای آمریکایی علیه نیروهای انصارالاسلام وارد جنگ شدند و مقدار زیادی از این گرده فراساختاری را قتل و عام کردند. رهبر اصلی انصارالاسلام، نجم الدین فرج احمد – کرد عراقی مشهور به ملا کریکار که در سال ۱۹۹۱ نروژ به کشور پناهنده شده است – نام دارد. ملا کریکار هرگونه دخالت در انجام حملات تروریستی علیه کردها و یا صدور دستوری مبنی بر انجام آن را به شدت، انکار کرد. هر چند که حکومت اقلیم کردستان، به طور مکرر از نروژ خواسته است که برای انجام محاکمه، ملا کریکار را به مقامات شمال عراق تحویل دهد. اگر چه نروژ، پناهندگی کریکار را – در اوت ۲۰۰۲ زمانی که وی به عراق سفر کرد و آن طور که ادعا شده برای انجام عملیات تروریستی – ابطال کرد. اما کریکار هرگز در پی تقاضای حکومت اقلیم، به عراق بازگردانده نشد. در سپتامبر ۲۰۰۲، ملا کریکار به ایران وارد شد اما توسط مقامات ایران دستگیر و سپس به هلند اعزام شد. در فوریه ۲۰۰۳، نروژ سرانجام حکم اخراج و نفی بلد برای ملا کریکار

صادر کرد و به وی دستور دادند که به عراق تبعید می‌شود هر چند که حکم اجرا نشد، زیرا نروژ - مانند بسیاری دیگر از کشورهای اروپایی - افراد را به کشوری باز نمی‌گرداند که مورد مجازات قرار می‌گیرند.

اما حکومت اقلیم کردستان، نه به عنوان موضوع سیاسی، افراد را اعدام می‌کند و هنوز به صورت قانونی حکم مرگ را لغو نکرده است. در حقیقت، در اکتبر ۲۰۰۲، حکومت اقلیم کردستان، ٦ نفر از افراد انصارالاسلام محکوم به اعدام را، در اربیل، حلق‌آویز کرد. مرزهای نفوذپذیر ایران و شمال عراق، به انواع حملات بین مرزی - توسط بقایای انصارالاسلام - این امکان می‌دهد که وارد محدوده مناطق کردنشین عراق شوند. بنا به منابع کردی، در اوایل سال ۲۰۰۷، نیروهای انصارالاسلام به چندین حملات مرگبار بین مرزی علیه پیشمرگه‌ها دست زدند که از خاک ایران به این منظور ورود کرده بودند(۱۹۷).

ایران، خود به شدت مراقب مخاطره چنین حملاتی است و چندین عملیات نظامی در تعقیب شورشیان انصارالاسلام و دیگر گروه‌های کرد انجام داده است که از خاک ایران برای حملات بین مرزی استفاده می‌کنند. در ٦ اوت ۲۰۰۷، ایران با آتشبار توپخانه، چند نقطه از منطقه بین مرزی با عراق را مورد هدف قرار داد. آتش خمپاره‌ها موجب شد تا ۱۰۰۰ کرد غیرنظامی خانه‌هایشان را اجباراً ترک کنند (۱۹۸). این حملات و نمونه‌هایی از این دست، منشأ تنش‌ها و اصطکاک‌هایی بین ایران و حکومت اقلیم کردستان شد. در حقیقت وهابیون افراطی و سنی سَلَفی و خصوصاً به لحاظ رشد حضور افراطیون سلفی در مساجد مختلف سنی در شهرهای سنندج و سر پل ذهاب، منشأ توجه حکومت ایران شد(۱۹۹). به طور خلاصه، ایران به طور بسیار بعید، از این گروه‌ها – مانند انصارالاسلام که اساساً گروه‌هایی ضد تشیع هستند و به عنوان نیروهای بی‌ثبات کننده در ایران عمل می‌کنند – حمایت می‌کند. به عبارت دیگر، آمریکا و اسرائیل از عناصر کردی که در پی متزلزل کردن ثبات داخلی ایران هستند، حمایت می‌کند. همان طور که به طور مبسوطی توسط روزنامه نگار محقق، سیمور

هریش[1]، انتشار یافت، هر دو کشور اسرائیل و آمریکا، پیوسته جنگ وکالتی در داخل کردستان ایران از طریقی حمایت از پژاک – حزب حیات کردستان – و دیگر سرمایه‌های کردی که بالقوه دارای این امکان هستند – مورد حمایت قرار می‌دهند (۲۰۰).

رهبر پژاک – حزب حیات آزاد کردستان – رحمان حاج احمدی[2]، که به عنوان تبعیدی در آلمان زندگی می‌کند، در پی سفری - در ژوئیه ۲۰۰۷ - به واشنگتن، ادعا کرد که با چند نفر از مقام‌های مهم آمریکا دیدار کرده است، اگر چه واشنگتن آن را کم اهمیت جلوه داد – زیرا ارزش چندانی برای وی قائل نیستند – بیریار جبار[3]– فرمانده پژاک و اهل سنندج – که گفته وی در گزارش مشروح نیوزویک نقل شد حاکی از آن بود، «حاج احدی با مقامات عالی رتبه واشنگتن دیدار داشته است و آنها با وی درباره آینده ایران گفت و گو کرده‌اند» (۲۰۱)

نکته طنزآلود و تمسخرآمیز قضیه این است که آمریکا، پ.ک.ک را به عنوان یک سازمان تروریستی می‌شناسد اما انگار گاه تحبیب می‌کند یا در بهترین شیوه در برابر ثمره پژاک تسامح نشان می‌دهد. اسرائیل همواره به کارت کردی بسان سرمایه‌ای مهم در تقویت منافع استراتژیک خود در منطقه نگریسته است. همانگونه که اسکات ریتر[4] اظهار می‌دارد، روابط استراتژیک اسرائیل باترکیه شرایطی را پدید آورد که آنکارا چشم خود را بر روی حمایت اسرائیل از کردها در عراق و ایران می‌بندد مشروط به این که همکاری اسرائیل در تحت فشار گذاشتن عصیان کردها در ترکیه، واقعی باشد (۲۰۲). کامل واضح است که امروزه سرنوشت کردستان عراق با شبکه پیچیده روابط ایران و آمریکا و

---

1 - Seymour Hersh

2 - خود را سر کرده پژاک می‌داند و اردوگاه وی در شمال عراق مستقر است و ادعا دارد که برای تحقق آزادی و دمکراسی در ایران مبارزه می‌کند و مدعی است با آمریکا روابطی نزدیک دارد اما آمریکا تکذیب می‌کند. در اوایل مارس ۲۰۱۰ چند روزی توسط پلیس آلمان دستگیر شد که مقامات جمهوری اسلامی خواهان بازگرداندن وی به ایران بودند، اما با دخالت اسرائیل، وی در ۸ مارس ۲۰۱۰ آزاد شد.

3 - Biryar Gabar

4 - Scott Ritter

سیاستهای اسرائیل در منطقه در هم تنیده است. سرانجام جغرافیای سیاسی منطقه‌ای ترکیه و روابط ایران و ترکیه تأثیری ماندگار در توسعه کردستان خواهد داشت. همانگونه که در فصل‌های قبلی اظهار کرده‌ام، برخلاف پیچیدگی و دوران‌های تلخ و...، روابط بین ایران و ترکیه و همکاری دو طرف، اغلب بیشتر از تعاملی است که با حسن تعبیر می‌توان، مسائل کردستان نامید (۲۰۳).

تهران و آنکارا به طور معمولی تعامل امنیتی با تمرکز اولیه روی توسعه کردستان عراق دارند و هر دو طرف، سطح فعالیت‌های مشترکشان را علیه پ.ک.ک و شاخه پژاک، افزایش می‌دهند. ترکیه، هر چند، توجه‌های امنیتی خاص خود را داراست و اقدامات یک طرفه برای حفاظت و صیانت از امنیت و سنت‌های کمالیستی خود را انجام می‌دهد. به عنوان مثال، وقتی ترکیه بزرگترین عملیات نظامی توافعی خود را در بیش از یک دهه در کردستان عراق در فوریه ۲۰۰۸ با دو هدف اصلی انجام داد. دلیل ظاهری اول برای حمله کردها، حمله به نیروی پ.ک.ک در پایگاه کردستانی آنان بود و دوم اینکه – هر چند تاکنون اظهار نشد – عامل حمله، طبق برخی از کمالیست‌های پر و پا قرص و دو آتیشه انحراف توجه از تصمیم اسلامی‌های شرقی حزب حاکم بود که روسری و حجاب را در دانشگاه‌های ترکیه قانون کنند (۲۰٤).

هر چند که با تهاجم نظامی به کردستان عراق، شمشیر ترکی به طور برق آسا وارد آمد و حکومت‌های ترکیه و عراق، گام‌هایی را برای تحکیم روابط شان برداشتند. به عنوان مثال، در ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۸، برای نخستین بار از سال ۲۰۰۳ که حمله آمریکا به عراق صورت گرفت، نخست وزیر ترکیه – رجب طیب اردوغان – با یک هیأت از مقامات تراز اول ترکیه به عراق سفر کرد تا سطح روابط دو جانبه در کشور را بالا ببرد و ساختار گفت و گوی استراتژیک بین آنکارا و بغداد را شکل جدید بدهد (۲۰۵). هر دو کشور بر سر موضوع‌هایی متنوعی – مانند امکان تأسیس مناطق تباری آزاد در شمال و جنوب عراق و... – مذاکره کردند و یکی از موارد آزارنده هم لاجرم حضور پ.ک.ک در شمال عراق بود. هر چند تقدیر علنی اردوغان از آن جهت بود که ترکیه «از حکومت مرکزی عراق و حکومت اقلیم کردستان در مورد تروریسم پ.ک.ک، مورد عنایت و لطف قرار

می‌گیرد»، اما واضح است که وضع پ.ک.ک در شمال عراق، به عنوان یک مانع در روابط سیاسی ترک – کرد باقی مانده است (۲۰۶). بنا به دلایل داخلی، حکومت اقلیم کردستان عراق، نمی‌تواند در یک حمله فراگیر و گسترده نظامی به پ.ک.ک – بدون در نظر گرفتن عواقب و تبعات در میان کردهای عراق – داشته باشند. در همان زمان، رهبری کردستان عراق، به شدن نسبت به اهمیت ترکیه به عنوان یک بازیگر مهم اقتصادی و سیاسی در کردستان عراق، حساسیت و توجه دارد.

فصل ۶ - خودگردانی یا استقلال؟

• وضعیت دشوار سیاست کردها در قرن بیست و یکم:

ظهور نظام نوین دولت ملی یا سیستم جدید دولت - کشور و پیدایش ملی‌گرایی غیرمذهبی در خاورمیانه، عمیقاً بر روابط بین قومی در منطقه تاثیرگذار بوده است. به طور کلی، پیدایش کشورهای تحت کنترل مرکز و به شدت طبقاتی در قرن بیستم در خاورمیانه با ملی‌گرایی قومی منطبق نبوده است. به بیان دیگر، هدف نظام اداری دولتی که در میان ملت‌های مستقل ظاهر شد، این بود که تمایز و تنوع قومی را نادیده بگیرد و نظام سیاسی را به نفع گروه قومی مسلط یا حاکم بنا نماید (۱). در نتیجه با استفاده از اصطلاحات کراوفورد یونگ[1]، شماری از اقلیت‌های یکسان نشده برای مبارزه انحصاری با سلطه گروه‌های حاکم در جامعه ظاهر شده‌اند(۲).

کردها - به ویژه در عراق و ترکیه - اولین نمونه‌هایی از اقلیت‌های یکسان نشده و غیر ادغامی بوده‌اند. گسترش نظام دولت - کشور یا سیستم دولت ملی طرح شده در اروپا، برای خاورمیانه، یک دوره استعمار یا سلطه غیرمستقیم اروپا را به دنبال داشت. چنانکه چارلز تیلی[2] گفته است، با این مفهوم که مرزهای دفاعی ترسیم شده توسط اروپائیان که در بیشتر موارد «بدون توجه به پراکندگی ملت‌ها» تحمل شده بودند، «به مرزهای دفاعی برای دولت‌های بعد از استثمار تبدیل شدند. کشورهای تازه یا دولت‌های جدید، به ندرت از طریق جدا ساختن یا تنظیم مجدد بخش‌ها و تقسیمات فرعی اداری و دولتی خود را با تنوع

---

1 . Crawford Young
2 . Charles Tilly

فرهنگی خودشان تطبیق دادند» (۳) هنگامی که قدرت دولت افزایش یافت و تقدم دولت به عنوان عامل تعیین کنندهٔ مسلط در صحنه بین‌الملل تحکیم یافت، جهان «نسبت به قتل عام یا جابجائی مردم توسط دولت‌شان بر اساس عدم وفاداری آنها به رژیم دارای قدرت بیشتر با دیده اغماض نگریست. با این نتیجه که تلفات غیر نظامیان به واسطه اقدام دولت و تعداد آوارگان و پناهندگان به میلیون‌ها نفر رسید(٤).

آغاز جنگ سرد بین ایالات متحده – به همراه متحدانش در اروپا – و اتحاد شوروی، به نظامی شدن بیشتر دولت‌ها در خاورمیانه کمک کرد که حتی توانائی صاحبان قدرت را برای تحمیل اجباری سلطه و انحصار خودشان بر جوامع بسیار نامتجانس خاورمیانه افزایش داد. در حالی که کثرت گرائی و سازش فرهنگی جنبه شناخته شده بسیاری از جوامع خاورمیانه به مدت چندین قرن بوده است ، نظامی‌گرائی و مداخله قدرت‌های بزرگ، به حاشیه رانده شدن دیگر گروه‌ها را – بر اساس ویژگی‌های قومی، فرهنگی، زبانی و مذهبی گروه‌های حاکم – آسان‌تر ساخت. بروز و پیدایش ناگهانی ملی‌گرایی قومی، واکنشی روشن به عدم توانائی دولت‌ها در خاورمیانه جدید در برابر به حاشیه راندگی است (۵) حکومت‌ها در پاسخ به مبارزه ملی‌گرایی قومی، سیاست‌هائی را برای تخریب هویت‌ها و ارزش‌های فرهنگی اتخاذ کرده‌اند و چنین سیاست‌های ویرانگرانه‌ای در عراق و ترکیه – و شاید ایران – نسبت به کردها اجرا شده است.

مبارزه ملی‌گرایی کرد با حکومت‌های مرکزی در ترکیه، ایران و عراق تحت تاثیر موقعیت جغرافیایی کردستان قرار گرفته است. هوشنگ امیر احمدی درباره جنبش های عمومی و جمعی قومی معتقد است که «سرزمین‌ها و اراضی واقع در مرکز یا استان‌های هم مرز با دیگر کشورهای دارای جمعیت قومی – با مناطق کوهستانی یا جنگلی – بیش از استان‌های قومی واقع در مرکز – و دارای دشت‌های وسیع و پهناور اما فاقد پوشش – درگیر جنبش‌های عمومی و جمعی قومی بوده‌اند» (٦) حیات و بقای جنبش‌های کرد، بدون شک ناشی از سرزمین کوهستانی و جغرافیای خاص کردستان است تا حدی که امکان محفوظ ماندن در برابر تجاوز خارجی را به دست می‌دهد. اما همان گونه که در مورد کردها

نشان داده شده است، جغرافیا همچنین می‌تواند عاملی زیان‌آور برای جنبش‌های قومی می‌باشد، آن‌هایی که فعالیت آنان در منطقه‌ای است که کشمکش‌های بین منطقه‌ای و رقابت قدرتهای بزرگ در جریان است. تداوم شدت جنبش‌های قومی به طور قطع با ظهور گرایشات تجزیه طلبانه در آن جنبش‌ها ارتباط مستقیم دارد. هنگامی که جنبش‌های ملی‌گرایی قومی، رشد و گسترش می‌یابند گرایشات تجزیه طلبانه نیز تحت تاثیر سیاست بین‌المللی و داخلی می‌باشند (۷). چنانکه در مورد کردها دیده‌ایم، هنگامی که شرایط داخلی و بین‌المللی، مهیا و فراهم باشند – به سرعت – گرایش های تجزیه طلبانه در ایجاد یک «جمهوری»، متجلی می‌شود و نمونه مشهور آن، مورد جدایی طلبانه در ایجاد جمهوری کرد مهاباد بود و اگر چنین شرایطی مناسب نبودند، طبعاً گرایشات آشکار جدائی طلبانه هم حضور نداشته‌اند. به عنوان نمونه گروه‌های اصلی کرد در دهه‌های اخیر – بجز پ. ک. ک. در ترکیه که یک استثناست – در داخل کشوری که در آن زیسته‌اند، خواستار و خواهان خودمختاری بوده‌اند و از جدائی طلبی طرفداری و دفاع نکرده‌اند.

دونالد هورویتز[1] در گونه‌شناسی جنبش‌های تجزیه طلبانه اعتقاد دارد که بزرگترین و وسیع‌ترین تعداد جنبش‌های تجزیه‌طلب در میان «گروه‌های عقب مانده»، به گروهی تلقی می‌شود که اعضای آن از فرصت‌های آموزشی و شغل‌های غیر کشاورزی پیشرفته بهره‌مند نشده و به جریان اصلی جامعه نپیوسته‌اند(۸)هورویتز کردهای عراق را در طبقه گروه‌هائی با بالاترین استعداد تجزیه‌طلبی، قرار می‌دهد. ولی چنانکه در جائی دیگر استدلال کرده‌ام، تاریخ معاصر کردها به روشنی نشان داده است که موانع بیشمار داخلی و هزاران مانع خارجی به خنثی کردن تجزیه طلبی کردها ادامه خواهد داد. دسته‌بندی، ناسازگاری ایدئولوژیکی و موانع زبانی و فرهنگی طبعاً شانس کردها را در پیشرو موفقیت آمیز تجزیه‌طلبی به پایین ترین حد ممکن رسانده است (۹).

همچنین حمید دباشی[2] معتقد است که «اگر کردها تصمیم بگیرند که از

---

[1]. Donald horowitz

[2]. استاد جامعه شناسی دانشگاه نیویورک

کشورهای عراق، ترکیه، ایران جدا شوند و یک کشور کاملاً کردی تأسیس کنند. کابوس کاملاً قومی ملت - دولت به وخامت اوضاع و تجدید نوعی الگوی نظام قبیله‌ای - مذهبی کنونی - که بر ایران فعلی حکمرانی می‌کند - خواهد انجامید. اگر کردها در ایران باشند و به عنوان کرد، حضور هنجار بنیاد فیزیکی و اخلاقی در استقرار مجدد فرهنگ جهان وطنی (و در شرایطی یکسان برای کردهای عراق و ترکیه و سوریه) داشته باشند، آنگاه مولفه کردی در ساخت فرهنگ جهان وطنی، مفید و موثر خواهد بود» (۱۰). دباشی بر این اعتقاد است که برای نیل به جهان وطنی کلی در مردم خاورمیانه وجود رگه‌های نژاد پرستانه، توسط گروه‌های اصلی و عمده در جامعه را، امری مخرب می‌داند. به عنوان مثال نژادپرستی ایرانیان در تهران عموماً توسط ایرانی‌های شهرستانی و روستایی، کرد، رشتی، آذری، بلوچی، عرب یا لر بودن صورت می‌گیرد.

از نظر دباشی «ریشه‌های نژادپرستی تهران - محوری در بوژوارهای ایرانی‌های رسمی و اروپا محور پوشیده است که به طور مضحکی - با موهای بلوند رنگ شده به سبک اروپایی‌ها و لنزهای سبز رنگ و تحقیر و تمسخر ایرانی‌های شهرستانی - شناخته می‌شوند» (۱۱). به طور مشابه، علیرضا اصغرزاده، می‌گوید که «گفتمان نژادپرستی نمایان و بارز در ایران در چهارچوب خصلت شرقی، آریایی و دیگر مفاهیم اروپایی است که توسط گروه‌های غالب جامعه، کورکورانه و بدون نگرش انتقادی، پذیرفته می‌شود». همان‌طور که اصغرزاده به درستی اشاره کرد، امروزه روز، «مشکل تعامل با چندگونگی، کثرت گرایی قومی، چند زبانگی و چند فرهنگی، شاید تنها مسأله اجتماعی و سیاسی مهم در خاورمیانه محسوب شود» (۱۲).

• خودمختاری کردها و اصول قانونی بین‌المللی

حق خودمختاری یا تعیین سرنوشت در قرن بیستم، توسط پیمان‌های بین‌المللی مختلف به رسمیت شناخته شده است. ماهیت دقیق این اصل و چگونگی بکارگیری آن در مورد موجودیت‌های مختلف، موضوع مجادله حقوقی و تفسیرهای متفاوت آن بوده است. اقلیت‌های قومی مانند کردها، از اصل حق

تعیین سرنوشت یا خودمختاری برای توجیه تقاضاهای خودمختاری – یا خواست استقلال – کمک گرفته‌اند. در جهان امروز با وجود پنج هزار نژاد و قوم، تنها ۱۷۵ دولت ملی مستقل در جهان وجود دارد. آیا اصل حق تعیین سرنوشت یاخودمختاری به هر یک از این گروه‌های قومی، نوعی حق قانونی را برای تشکیل دولت ملی خودش قائل است؟ اگر چنین باشد، نظم جهانی با رقابت پنج هزار کشور رقیب برای نفوذ قدرت و اعتبار، دچار هرج و مرج خواهد شد. همان طور که در بحث، توضیح داده خواهد شد، حق خودمختاری در اصول قانونی بین‌المللی به عنوان تایید جدائی از جانب اقلیت‌های قومی تعریف نشده است.

وانگهی، تحت رویه غالب، بسیاری از کشورهای چند قومی به تعریف اقلیت‌ها و گستره حقوق آنان به عنوان مسایل کاملاً داخلی، خارج از قلمرو قانون بین‌المللی، نگریسته‌اند (۱۳) برخی از دولت‌ها به سادگی، نسبت به نامتجانس بودنشان بی‌توجهی نموده و خود را از لحاظ قومی متجانس دانسته‌اند، بنابراین نیاز به رسیدگی به حقوق اقلیت‌های قومی را مرتفع می‌سازند (۱٤). در مورد ترکیه، نامتجانس بودن منجر به انکار هویت کردها شد و جامعه کردها، بهای بزرگی برای آن انکار هویت، پرداختند. انکار یا کاهش شدید حقوق قومی اقلیت‌ها، گور و سکاریت [1] را به توسعه و گسترش یک گونه‌شناسی از ۲٦۱ گروه اقلیت تشویق کرد، اقلیت‌هایی که با «رفتار جدا و نابرابر» از جانب گروه فرهنگی یا سیاسی در کشورهایشان تطابق و سنخیت داشته‌اند. به بیان دیگر این گروه‌ها به علت انکار روش مند و منظم حقوق سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و مدنی ایشان از جانب مأموران و عوامل کشور و دولت ارضی«در خطر» بوده‌اند (۱۵) گور و سکاریت، کردها را در میان گروه‌های اقلیت دارای گرایشات پنهان جدائی طلبانه طبقه‌بندی نمودند که جسارت و جلوه‌های سیاسی بزرگتری رادر سالیان اخیر، از خود به نمایش گذاشته است. آنان پا فراتر گذاشته و معتقدند که چون کردها در جوامعی نسبتاً بسته زندگی می‌کنند، احتمال بروز کشمکش

---

1 . Gurr and Scarritt

قومی، بیشتر در تجلی شورش یا جنگ‌های داخلی است (١٦). این نکته، بین‌المللی شدن منازعه قومی و مداخله نیروهای خارجی را به بهانه محافظت اقلیت در خطر را ممکن‌تر خواهد ساخت.

اگر کردها به عنوان یک اقلیت قابل توجه در مواجه با خطر طبقه بندی می‌شوند، آنان در زمینه حق خود مختاری - یا تعیین سرنوشت - و محافظت خودشان، چه انتظاری می‌توانند از جامعه ملل داشته باشند؟ آیا سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند با شیوه برخورد دولت مرکزی فعلی نسبت به روابط بین‌المللی، این حقوق را توسعه و ارتقا دهند؟ اولویت قلمرو صلاحیت داخلی در امور داخلی کشورها و اصل حاکمیت کشور - یا اقتدار دولت - در منشور سازمان ملل متحد - در ماده ۲ و پاراگراف ۷ - به وضوح بیان شده است. در همان حال، ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد به مفهوم حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری اهمیت می‌دهد و نوعی امتیاز هم برای آن قایل است. منازعه آشکار بین این دو اصل از تفسیرهای متفاوت از عنوان «حق خودمختاری یا حق تعیین سرنوشت» ریشه می‌گیرد. گود موندور آلفردسون [1] برای این مفهوم،پنج معنی متفاوت را مشخص کرده است:

۱. حق مردم یا حقوق ملت برای مشخص ساختن موقعیت و تعیین وضع بین‌المللی خود شامل حق استقلال،که بعضی اوقات از آن به عنوان حق تعیین سرنوشت خارجی یاد می‌شود.

۲. حق مردم یک کشور برای تعیین شکل حکومت و نوع مشارکت در حکومت، که در بعضی مواقع گسترش یافته و شامل دمکراتیک کردن و دادن آزادی یا حکومت اکثریت می‌شود و گاهی اوقات حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری داخلی نامیده می‌شود.

۳. حق یک کشور به تمامیت ارضی و عدم نقض و تجاوز به مرزهایش و حکومت کردن بر امور داخلی خود بدون دخالت خارجی

٤. به معنی حق یک اقلیت در داخل و حتی فراتر از مرز کشور برای حقوق خاص و ویژه - هم برای حفاظت و عدم تبعیض و نیز احتمالاً حق خودمختاری فرهنگی، آموزشی، اجتماعی و اقتصادی، به منظور حفظ نگهداری هویت‌های

---

[1] . Gudmundur Alfrdsson

قومی

۵. حق یک کشور یا دولت، برای توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که خصوصاً از طرف کشورهای در حال توسعه، مطرح است (۱۷).

دو تعریف از تعاریف فوق در اجرا قانون بین‌المللی بیشتر مورد استفاده بوده‌اند. تعریف‌های اول و سوم، درباره حق تعیین سرنوشت یا خودمختاری داخلی – که به عنوان تلاشی در جهت استعمارزدائی بیان شده– و تمامیت ارضی و غیر قال تجاوز بودن مرزها و عدم نقض آنان، می‌باشند. به دیگر سخن،جدائی به عنوان یک اصل حمایت کننده حق خودمختاری، به رسمیت شناخته نشده است (۱۸). اما کشش و جاذبه اخلاقی و روان شناختی این اصل، بسیاری از گروه‌های قومی – شامل برخی کردها – را به تقاضای حمایت از گرایشات تجزیه طلبانه‌شان – با اتکا به مرام خودمختاری – سوق داده است.

آغاز عصر استعمارزدائی بزرگ – بعد از پایان جنگ جهانی دوم – خودمختاری با حقوق ضد استعماری مردمان کاملاً مشخص شد. سازمان ملل متحد به ابزار اصلی ضمانت و تصویب تلاش‌های ضد استعماری و خلع سلاح و منحل نمودن امپراطوری‌های استعمارگر تبدیل شد. بعضی از ملت‌ها، درصدد مشمول کردن حق جدائی – یا خودمختاری منطقه‌ای – به عنوان بخشی از استعمارزدائی بودند اما این امر، تلاشی ناموفق بود زیرا اکثریت قاطع در داخل جامعه ملل، عقیده پیوند استعمارزدائی و حقوق تجزیه‌طلبانه را مردود دانسته‌اند. استعمارگری از جانب بیشتر اعضای جامعه بین‌الملل به عنوان زیان آشکار در نظر گرفته شده است. استعمارگری همچنین می‌تواند از جانب بیشتر رهبران جهان – با مصونیت مذهبی – تقبیح شود زیرا بیشتر آنان، رهبران قدرت‌های استعماری نیستند. از همه مهمتر، شمار معینی مستعمره در سال ۱۹٤۵ در جهان وجود داشت. به علت عدم دارایی‌های استعماری توسط دولت دارنده خودمختاری استعماری، می‌توانست مقدار زیادی از تبلیغات را – خارج از یک اصل نسبتاً بی‌خطر – کنترل نماید و با این شرایط هیچ خطری وجود نخواهد داشت که لفاظی کسی در دهان شورشی ناراضی در داخل کشور خودش، تکرار شود (۱۹).

علاوه بر آن، برخی دلائل عملی علیه ترویج بین‌المللی جدائی طلبی و خواست‌های خودمختاری وجود دارند که ممکن است به حرکت‌های جدائی طلبانه منجر شود. هراس از «بالکانیزه شدن» به عنوان دلیل اصلی علیه جدائی طلبی به کار می‌رود. به عبارت دیگر، در مناطقی که تقسیمات عشیره‌ای غالب است، جدایی طلبی می‌تواند به ایجاد کشورهای کوچکی منجر شود که فاقد انسجام و همبستگی سیاسی و بقای اقتصادی هستند. از این‌رو، ایجاد آنها به بی‌نظمی بین‌المللی و انحطاط و فساد داخلی منتهی خواهد شد. با توجه به تاریخ جنبش‌های کرد، «بالکانیزاسیون» یک احتمال واضح و امکان متمایز است که جدائی طلبی در کردستان موفق شود. دومین دلیل علیه جدائی طلبی این است که می‌تواند منجر به قابلیت تقسیم نامعین و نامحدود در میان جوامع چند قومی شود. از این رو هیچ ملتی، خصوصاً خاورمیانه که دارای جمعیت‌های بزرگ کرد هستند، دارای چنان جمعیت متجانسی نیست که بتواند به گروه‌های کوچکتر با تجانس بیشتر تقسیم شود... هنگامی که حق جدائی پذیرفته می‌شود، حدود روشنی برای این روند وجود ندارد. از لحاظ نظری این روند می‌تواند تا زمانی که هر طایفه یا خانواده کوچک در درون یک جامعه، یک موجودیتی شایسته و مستحق خودمختاری ایجاد می‌کند، انجام شود (۲۰).

دلیل دیگر علیه شناخت رسمی و بین‌المللی حقوق جدائی‌طلبانه، آن است که جدائی طلبی – یا تهدید به جدائی‌طلبی – از جانب یک اقلیت ناراضی، می‌توان منجر به بی‌ثباتی سیستم‌های دمکراتیک شود و یا می‌تواند ظهور سیاست اجتماعی و چهارچوب‌های دمکراتیک را در کشورهائی که برای استقرار دمکراسی تحت نظارت مردم تلاش می‌کنند، به عقب بیاندازد. استدلال بسیاری از ترک‌ها این است که فعالیت‌های جدائی طلبانه پ . ک. ک. اثری تضعیف کننده بر توسعه و رشد بنیادهای دمکراتیک در کشورشان – خصوصاً در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ – داشته است. سرانجام، جدائی یک گروه قومی می‌تواند به وضعیتی منجر شود که در آن دیگر اقلیت‌ها احساس کنند که در یک استان جدا شده، به دام افتاده و تحت سلطه قوانین کشور جدید هستند(۲۱).

این امر، به ویژه در مورد کردستان مستقل، مصداق دارد، کردستانی که در آن

اقلیت‌های آشتی‌ناپذیر بزرگ و متخاصم مانند آذری‌ها، ترکمن‌ها و لرها، به گونه‌ای غیر قابل اجتناب، خودشان را در زیر یوغ رقیبان تاریخی خود خواهند یافت. به خاطر این دلایل – و دیگر دلایل مشابه – سازمان ملل متحد حق تعیین سرنوشت را با حق جدایی طلب مساوی نمی‌داند. ارائه پاسخ دبیر کل سابق سازمان ملل متحد را، به طور خلاصه می‌توان در یک نمونه مشاهده کرد – اوتانت [1] در ژانویه ۱۹۷۰ به سوال یک گزارشگر دربارهٔ واکنش شدید حکومت فدرال نیجریه به اقدام جدایی‌طلبی توسط نژاد بیافرام‌ها [2] چنین پاسخ گفت:

».. شما باید بیاد آورید که ملل متحد، ۵۰۰ میلیون دلار را در کنگو در وهله اول برای جلوگیری از جدائی کاتانگا [3] – از کنگو – هزینه کرد بنابراین تا جائی که مسئله به جدائی بخشی ویژه از یک کشور عضو مربوط می‌شود، شیوه برخورد ملل متحد غیر روشن است. سازمان ملل متحد به عنوان یک سازمان بین‌المللی، اصل جدایی بخشی از کشورهای عضو را هرگز نپذیرفته و من معتقدم که هرگز نخواهد پذیرفت (۲۲).

معنای تلویحی این بحث چنین نیست که حقوق گروه‌ها و افراد، توسط ملل متحد یا در اصول حقوق بین الملل عمومی نادیده گرفته شده است بلکه تنها به این معناست که اصل غالباً تکرار شده حق خودمختاری، توجیهی قانونی را برای آن نوع جدائی‌طلبی و یا خودمختاری که برخی گروه‌های کرد – خصوصاً در ترکیه – برایش تلاش می‌کنند، فراهم نمی‌سازد. بنابراین تعداد زیادی اصول بین‌المللی یا قابلیت پذیرش بین‌المللی، مطرح شده‌اند که برای مشکل کردها و وضع نامناسب آنان در خاورمیانه، قابلیت کاربرد و استفاده را دارند.

• اصول انسان دوستانه بین‌المللی و کردها

قبل از قرن بیستم، «دولت‌های ملی» جزو موضوع‌های خاص حقوق بین‌الملل بود. حقوق افراد و گروه‌ها، زمینهٔ حوزه، انحصاری دولت‌هائی بودند که در آن

---

1. U-thant
2. Biaframs
3. Katanga

ساکن بودند. اما آغاز تحولات و نیز گرایشات به مبارزه با توجه افراطی حقوق بین‌الملل بر دولت انجامید. برای مثال، تلاش‌های دیپلماتیک برای حفاظت حقوق اقلیت‌ها – خصوصاً اقلیت‌های مذهبی – و دخالت نظامی برای با تعاملات دولتی ترکیب شدند. این رویه به ویژه در معاهدات امضا شده یا پیمان‌هائی بین اروپای مسیحی و خاورمیانه مسلمان، رسماً و به طور مشخص بیان شد. در سالیان زوال امپراطوری عثمانی، کشورهای اروپائی، معاهداتی بر سلطان عثمانی تحمیل کردند که به واسطه این پیمان‌ها، خواستار حفاظت و رفتار ویژه با اقلیت‌های مسیحی همچون ارامنه ، آسوری‌ها و مارونی‌های تحت قلمرو آنان شدند. برای مثال، معاهدهٔ برلین(۱۸۷۸) حکام عثمانی را متعهد ساخت که «بدون تأخیر بیشتر... اصلاحات ناشی از نیازهای محلی را در استان‌های ارمنی نشین انجام دهد .. [و] جهت تضمین امنیت آنان» در مقابل دیگر گروه‌ها – مانند کردهای مسلمان – مسئولیت آن را بر عهده بگیرد (۲۰).

این معاهدات همچنین بهانه دخالت نظامی علیه ترک‌های عثماین توسط قدرت‌های اروپائی مطرح کننده دعاوی استعماری را فراهم ساخت. دیگر تغییرات ظهور نگرانی در مورد حفاظت حقوق افراد را در قرن نوزدهم نشان داد. تلاش‌هایی که برای انحلال برده‌داری انجام شد و تدابیری بای تعقیب کسانی که درگیر تجارت برده بودند، اتخاذ شد. نگرانی بشر دوستانه برای رفاه قربانیان و کشمکش‌های مسلحانه، منجر به ایجاد کمیته بین‌المللی صلیب سرخ شد، نوعی سازمان بی‌طرف جهانی که درگیر ترویج حقوق افراد و رفاه در مقیاس جهانی است. اما بعد از جنگ اول تشکیل جامعه ملل حقوق افراد و اقلیت‌ها به موضوع اولیه حقوق بین‌الملل تبدیل شد. در واقع، اولین تشکیلات و سازمان تشکیل شده چند جانبه‌ای برای حفاظت اقلیت‌ها توسط جامعه ملل ایجاد شد. به شورای جامعه ملل، اختیار بررسی اتهامات نقض‌های حقوق اقلیت‌ها واگذار شد، در عین حال دادگاه دائمی عدالت بین‌المللی به طور اضطراری نوعی «صلاحیت در مورد منازعات بین اعضاء شورا و ملتها، در مورد حفاظت از اقلیت‌ها را به عهده داشت». (۲۱) ولی صلاحیت اجباری یا اختیار قانونی اضطراری، همیشه به گونه‌ای منصفانه اجرا نمی‌شد. کشورهای قدرتمندتر در غرب برای پیشبرد

اهداف سیاسی خود در کشورهای مستعمره، به قیمومیت جامعه ملل متوسل شدند و علاوه بر آن، تفسیر نهائی جامعه ملل، تمام اشارات را به حقوق اقلیت‌های ملی حذف کرد چرا که آن گروها در برابر جامعه موقعیتی نداشتنند (۲۲).

پس از جنگ جهانی دوم و ایجاد ملل متحد، حفاظت چند جانبه حقوق بشر و حقوق قومی، زیاد مورد توجه قرار گرفت و تدوین قوانین برای این حقوق، منجر به مبارزه با تمرکز دولت محوری در قانون بین‌المللی شد. در دسامبر ۱۹٤۸، مجمع عمومی ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر را پذیرفت که به عنوان ستون اصلی لایحه بین‌المللی حقوق پذیرفته شده است و معمولاً به عنوان بخشی از قانون بین‌الملل تلقی می‌شود (۲٦). اعلامیه جهانی در مقدمه‌اش، ادعای تدارک یک «استاندارد مشترک پیشرفت و دستیابی تمام ملل به این هدف که هر عضوی در جامعه که این اعلامیه را در ذهن حفظ کرده از طریق آموزش برای ترویج، اقدام به رعایت این حقوق و شناسایی آزادی‌ها و نظارت جهانی موثر بر آنها، تلاش کند» (۲۷)، را مطرح می‌کند.

از زمان اتخاذ و وعدهٔ اعلامیه جهانی حقوق بشر، قطعنامه‌های دیگری توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد، تصویب شد که همراه با اعلامیه جهانی، لایحه بین‌المللی حقوق بشر را تشکیل داده است. این اجزاء ترکیبی اضافی لایحه بین‌المللی حقوق بشر عبارتند از: انجمن بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی، پروتکل اختیاری انجمن بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. این اجزاء مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به معاهدات الزام‌آوری تبدیل کردند که « تفصیل بیشتری را درباره حقوق حفظ شده و عرضه رویه اجرا که کشورهای طرف قرارداد باید دنبال کنند، فراهم می‌کند» (۲۸) با وجود تلاش برای تدوین اصول حقوق بشر که از لحاظ بین‌المللی مطلوب باشد و برای توسعه استانداردهای جهانی حقوق بشر – نه منشور سازمان ملل متحد و نه اعلامیه حقوق بشر – در عنوانی ویژه به مسئله حقوق قومی و اقلیت‌ها توجه کنند، گرچه هیچ کدام به طور جدی به مسأله نمی‌نگرند. در واقع در این اسناد، اشاره‌ای به عنوان «اقلیت» وجود ندارد. اما

بسیاری از اقلیت‌های قومی مانند کردها، از اصول عدم تبعیض – که در این اسناد وجود دارند – برای پیشبرد آرمان‌های سیاسی خود کمک می‌گیرند.

این مشکل، زمانی برطرف شد که مجمع عمومی ملل متحد، قطعنامه‌های دیگری در مورد حقوق بشر تصویب کرد. به عنوان مثال، ماده ۲۷ انجمن بین‌المللی درباره حقوق مدنی و سیاسی اظهار می‌دارد: «در آن کشورهائی که اقلیت های قومی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به چنین اقلیت‌هائی، همراه با دیگر اعضای گروه‌شان، نباید از حق بهره‌مندی از فرهنگ خودشان و بیان و عمل کردن به مذهب خودشان یا استفاده از زبان خودشان، محروم شوند» (۲۹). و با استفاده از این ماده، کردها می‌توانند در دفاع از حقوق زبانی و فرهنگی خودشان در خاورمیانه اقدام کنند.

خبر فرعی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مربوط به جلوگیری از تبعیض و حفاظت اقلیت‌ها که در ۱۹٤٦ توسط شورای اقتصادی – اجتماعی تاسیس شد، ساختاری برای اقلیت‌ها – جهت دنبال کردن حقوق خودشان در چهارچوب سازمان ملل متحد – فراهم می‌سازد. ولی انتقادات به روشنی نشان داده است که این کمیسیون فرعی «در سلسله مراتب سازمان ملل متحد، جایگاهی بسیار پائین را داراست و این که زمان بسیار زیادی را به جای مسائل اساسی و قابل توجه جامعه، صرف بحث صوری می‌کند. به نظر می رسد که فاقد نوعی ایده روشنی از نقش و اداره و رهبری را داشته باشد» (۳۰) برخی تلاش‌های قابل ذکر از جانب ملل متحد برای متوقف ساختن سودجویی‌ها نسبت به قوم‌ها و اقلیت‌ها انجام گرفته‌اند که شامل پذیرش پیمان‌هائی برجسته و تاریخی مانند کنوانسیون ژنو ساید (کشتار جمعی) ۱۹٤۸، کنوانسیون بین‌المللی درباره رفع تمام انواع تبعیض قومی – که در سال ۱۹٦٥ توسط مجمع عمومی ملل متحد اتخاذ و پذیرفته شد – و کنوانسیون بین‌المللی درباره سرکوب و مجازات جرائم نژادپرستی آپارتاید – در سال ۱۹۷۳ توسط مجمع عمومی به تصویب رسید – را شامل می‌شود (۳۱) که از این موارد ، کنوانسیون کشتار جمعی و نسل کشی بیشترین قابیلت کاربردی مستقیم برای شرایط کردها در طول دوره‌های سرکوب شدید علنی – مثلاً سرکوب قیام کردهای عراق در سال

۱۹۹۱ – را داراست. نسل کشی که به مفهوم و معنای «ارتکاب هر گونه عمل به قصد تخریب به طور کامل یا جزئی از یک گروه ملی، قومی نژادی یا مذهبی» (۳۲) است در مورد قربانیان هولوکاست – یا قتل عام یهودیان توسط نازی‌ها در قبل از جنگ جهانی دوم – در آلمان نازی به کار رفته بود. ماده دوم کنوانسیون نسل کشی این تهاجم را با هر کدام از اقدامات زیر یکی می‌داند:

۱. کشتن اعضای گروه
۲. باعث وارد آمدن آسیب و زیان جدی بدنی و روحی به اعضای گروه شدن.
۳. اقدام عمدی نسبت به شرایط زندگی گروه؛ که برای به وقوع رساندن تخریب فیزیکی، تمام یا بخشی از آن محاسبه می‌شود.
٤. تحمیل اقداماتی به قصد جلوگیری از تولدها در داخل گروه
۵. انتقال اجباری کودکان گروه به گروهی دیگر (۳۳)

طرف‌های کنوانسیون نسل‌کشی در مورد وضع قوانین داخلی برای تعیین مجازات و جریمه‌هایی برای افرادی که مرتکب نسل‌کشی شده‌اند، موافقت کردند. علاوه بر آن، ماده ۸ کنوانسیون تصریح می‌کند که هر طرف کنوانسیون می‌تواند از سازمان ملل متحد تقاضای انجام اقدامات مناسب برای جلوگیری یا سرکوب اقدامات کشتار جمعی را بنماید. بر اساس تحلیل موقعیت و وضعیت کردها می‌توان استدلال کرد که سه عمل نخست مذکور، در گذشته، بارها نسبت به کردهای عراق و ترکیه – و تا اندازه‌ای در ایران – به کار گرفته شده است. اما بسیار مشکل خواهد بود که حکومت‌های این کشورها را به نسل کشی متهم کرد، آن هم نسل کشی علیه جمعیت‌های مناطق کردنشین خودشان، زیرا سرکوب‌های مشابه اقلیت‌های قومی و به طور منظم در بسیاری از دیگر کشورهای عضو ملل متحد رخ می‌دهد. هارف [1] و گور [2] چهل و پنج نمونه نسل‌کشی و «سیاست‌کشی» صورت گرفته از جانب دولت‌ها – علیه جمعیت‌های خودشان – را از زمان جنگ دوم جهانی به بعد، شناسائی کردند (۳٤).

اگرچه تعریف جهانی پذیرفته شده از سیاست کشی وجود ندارد اما تعریف

---

1. Harff
2. Gurr

هارف و گور از این عنوان برای در نظر گرفتن ترویج به منظور اجرای سیاست‌های دولتی که منجر به مرگ شمار زیادی از اعضای گروه می‌شود، تعریف کرده‌اند که مخالف سیاسی یا موقعیت سلسله مراتبیف آن گروه ها ، را در رودروئی مستقیم با رژیم حاکم، قرار می‌دهد و سرکوب و کشتار اعضای چنین گروه‌هائی به عنوان «نسل و سیاست‌کشی» ارتکاب شده توسط دولت‌ها مشخص شده‌اند (۳۵). هارف و گور در گونه‌شناسی خود از «نسل و سیاست کشی»، کردهای عراقی را به عنوان قربانیان «سیاست کشی سرکوب گرانه و سلطه‌جویانه» و کردهای ایران را به عنوان قربانیان «سیاست کشی انقلابی» شناسائی نموده‌اند (۳۶). اما فایده عملی این عناوین و اصطلاحات، همچنان بحث‌برانگیز باقی می‌ماند و ممکن است به تعمیم مشکل‌ساز نسل‌کشی – با تمام اشکال و انواع سرکوب‌های مخالفین- منجر می‌شود.

• اصول قانونی و بنیادی همگون‌سازی کردها

بحث مذکور به طور روشن محدودیت چاره‌ساز و چارهٔ قانونی بین‌المللی جهت افزایش حقوق اقلیت را نشان می‌دهد. آن هم در نظمی بین‌المللی که تحت سلطه بینش‌ها و نظرات دولت – مرکز و نهادها و موسسات قرار دارد. اما به گونه‌ای موثر می‌توان از قوانین برای ارتقای تدابیر قانونی و قانون اساسی استفاده کرد که می‌تواند به سازش حقوق اقلیت با محیط و کاهش تنش قومی در جوامع چند قومیتی منجر شود (۳۷). برای مثال، می‌توان اصلاحات قانونی و قانون اساسی را برای حمایت از موقعیت اقلیت‌ها به کار گرفت. هدف از این اصلاحات، می‌تواند ترتیبات قانونی ویژه‌ای برای تامین رفتار برابر برای اعضای اقلیت قومی، نه تنها از جانب دستگاه دولت بلکه از جانب نهادهای خصوصی و حتی افراد، باشد (۳۸).

قوانین عدم تبعیض – که از سال‌های ۱۹۶۰ در ایالات متحده وضع شده‌اند – نمونه‌ها از این اصلاحات هستند. البته در کشورهائی که نظام حقوقی و نهادهای آنها بسیار با مدل انگلو ساکسون متفاوت است، طبعاً نباید از چنین قوانینی

نسخه‌برداری کنند. با این حال، بنا بر تحلیل علمی خارج از منطقه، اکنون نظام قانون‌گذاری برای اجرا «حقوق برابر و مساوی» طرح شده در داخل ایران، عراق و ترکیه وجود دارد. قوانین انتخاباتی، سیستم‌های ارائه تناسبی و قوانین مشابه، آغازها و شروع‌های مفیدی در پرداختن و رسیدگی جدی به تبدیل همبستگی و ادغام — کردها به گرایش و جریان اصلی زندگی سیاسی — اجتماعی می‌باشند. یک طرح قانون اساسی که به دقت تنظیم شده و به استقرار یک جامعه سیاسی کثرت‌گرائی حقیقی اصیل منتهی می‌شود، بهترین وسیله ترویج همبستگی و انسجام و اتحاد یا همگون‌سازی کردها در ایران، عراق و ترکیه است. همان یکسان سازی و ادغام که سیاست ترکیه را در مقابل کردها مشخص کرده است. اما این شیوه ممکن است در کوتاه مدت در ریشه گرفتن جریان ملی گرایی قومی موفق شود اما در دراز مدت ، این احتمال وجود دارد که ارزش‌ها و بهای مادی و انسانی یکسان سازی اجباری در آینده برای دولت کاملاً در سطح بالایی قرار داشته باشد که جدای از دیگر موارد به پیدایش جنبش‌های مقاومت مسلحانه توسط اقلیت تحت تاثیر واقع شده بیانجامد. به علاوه ادغام و همگون سازی، یک اشاره ضمنی منفی را هم به همراه دارد، چون برتری فرهنگ گروه مسلط را تلویحاً بیان می‌کند (۳۹).

از طرف دیگر، کثرت‌گرائی، نوعی وضعیت متفاوت با اتحاد ایجاد می‌کند که در آن گروه‌های قومی در کشوری، نوعی رابطه وابستگی متقابل و مستقل همزیستی مسالمت‌آمیز را دارند. امپراطوری‌های چند قومی در خاورمیانه — همچون امپراطوری‌های عثمانی و فارس- از بسیاری جهات دارای صفت مشخصه کثرت‌گرائی قومی بودند. تنها بعد از ایجاد سیستم دولت ملی به سبک اروپائی، وطن پرستی افراطی قومی جایگزین وفاداری‌های قدیمی و الگوهای تعاملی شد که در طول قرن‌ها در میان گروه‌های قومی گوناگون در قلمروهای ایران و ترکیه رشد یافته بود. علاوه بر آن، برای موفقیت کثرت‌گرائی در جوامع چند قومی، باید «میزان زیادی آزادی در داخل کشور برای اقلیت‌ها، بیشتر به نفع و سود تساوی واقعی تا ظاهری» (۴۰) وجود داشته باشد. توافقات مختلف و متعدد خودمختاری که بین حکومت عراق و کردها امضا شدند، به علت عدم

وجود تساوی واقعی برای کردها ناکام ماندند. حتی اگر طرح های خودمختاری دهه‌های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ اجرا شده بودند، در نبود نهادهای دمکراتیک واقعی در عراق، احتمال جدائی‌طلبی کردها افزایش می‌یافت. چالش برای یک کشور، چگونگی برخورد با مسئله واگذاری اختیارات بدون تحریک و ایجاد جدائی طلبی از طرف گروه‌های قومی است که در واقع نامزدهای ذینفع در برنامه‌های واگذاری اختیارات از جانب دولت هستند. چنانکه دونالد هورویتز [1] بیان داشت:

> بیشتر چنین توافقاتی [بر سر تفویض اختیارات] در برابر سابقه جنگ تجزیه طلبانه یا غلبه تخطی و خشونت تروریستی به نتیجه خواهند رسید. در جائی که اقتدار مرکزی همچون هند، ایمن و بی‌خطر است، تصمیم مناسب می‌تواند اتخاذ شود و توسط مرکز [یعنی مقامات حکومتی] اجرا شود. اما سؤال مهم این است که حکم مرکز چگونه خواهد بود [مانند عراق]، انتقال قدرت و تفویض اختیار، موضوع توافق دو جانبه است و توافقنامه پایدار نیز یک راه گریز می‌باشد (٤١).

در یک نظام مردم سالار و کثرت گرا، تعدد و کثرت گروه‌های قومی می‌تواند به عنوان مانعی علیه اقتدارگرائی و تسلط یک گروه بر دستگاه دولت عمل نماید.

احمد چلبی [2] یک عضو اپوزیسیون صدام حسین در عراق که پس از اشغال این کشور توسط آمریکایی‌ها، به عنوان چهره‌ای اصلی مطرح شد، اعتقاد دارد «آن طور که قیام کردها و شیعیان در مارس ۱۹۹۱ نشان داد، تقاضا برای نمایندگی سیاسی به طور جدی باقی مانده است. اما بر خلاف بسیاری استدلال‌ها، ترویج خودمختاری قومی به تجزیه عراق منجر نخواهد شد. کردها از واقعیات ژئوپولیتیکی خاورمیانه آگاه‌اند و رهبری آنان هیچ گاه مخاطره دخالت از جانب نیروهای خارجی برای تجزیه عراق را نمی‌پذیرد (٤٢) اما مدل احمد چلبی ، کثرت‌گرایی تفویض اختیارات نیست، بلکه ایجاد استقرار مجدد «تجربه مردم سالار تحت سلطنت پادشاهی [هاشمی]» (٤٣) بود اما پادشاهی و سلطنت عراقی نه مردم سالار و نه نسبت به حقوق اقلیت کرد پاسخگو بود.

روی هم رفته دو تکنیک مطلوب – که هر دوی آنها مستلزم تجدیدنظر در

---

[1]. Donald Horowit

[2]. Ahmad Chalabi

ساختار قانون اساسی هستند - را می‌توان به عنوان راه‌های مطلوب برای کاهش منازعه بین کردها و حکام مرکزی در کشورهای ایران، عراق و ترکیه ذکر کرد. نخست، ایجاد یک ساختار اصیل فدرال و فاصله گرفتن از مرکزگرائی شدید که هر سه کشور دارای آن هستند و می‌توند به نزدیک ساختن نظام‌های مردم سالار و مشارکت عمومی کمک نماید. نیجریه به واسطه فدرالیسم مؤثرش با هزاران گروه قومی و مذهبی خود تا اندازه زیادی موفق به کاهش خشونت قومی شد (٤٤). این روند بایستی در مراحل مختلف، اجرا شود و نباید در محدوده زمانی کوتاهی تحمیل شود. فدرالیسم تحمیل شده، احتمال دارد در دراز مدت به شکست بیانجامد. چنانکه در ۱۹۹۱ در یوگسلاوی چنین شد و ناکام ماند. هر کشور باید ساختار فدرال را در درون محیط سیاسی منحصر بفرد خود و با توجه به مشکلات کردهای کشور خود، رشد و توسعه دهد.

ثانیاً، تغییرات در قوانین انتخاباتی که می‌تواند بدون یک نظام فدرال اجرا شود، می‌تواند به استقرار یک نظام نمایندگی تناسبی کمک نماید (٤٥) هر چند که این سیستم نمایندگی می‌تواند به تکثیر و ازدیاد احزاب سیاسی و پربار بودن آنان منجر شود و به بی‌ثباتی حکومت‌های ائتلافی منجر شود اما راه‌هائی مساوی را برای اقلیت‌های قومی جهت توسعه و گسترش یک رقابت در قابل زیست بودن کشور بزرگتر فراهم می‌سازد . به بیان دیگر ، اگر اقلیت‌های قومی در نهادهای تصمیم‌گیری حکومت ملی به اندازه کافی نمایندگی می‌شدند و کمتر از ارزش واقعی خود عرضه نمی‌شدند - آن گونه که در مورد کردها صدق دارد - آنان وفاداری بیشتری را نسبت منافع در حال گسترش دولت، نشان می‌دادند. این امر خود می‌تواند به توسعه و رشد صف‌بندی‌های سیاسی شود بیانجامد که بر اساس منافع گسترده‌تر است تا منافع محدود گروه‌های قومی . تعیین هویت قومی و تقاضا برای شناسائی رسمی حقوق قومی، حتی با تجدید نظر موفقیت‌آمیز در ساختار قانون اساسی، بیشترین احتمال پافشاری را خواهد داشت. اما اگر راه‌های مشارکت سیاسی حقیقی بر روی تمام گروه‌ها باز و زمینه حضور آنها هم فراهم باشد طبعاً تبدیل تقاضاهای قومی به منازعه و کشمکش خشن به کمترین احتمال ممکن می‌رسد.

همان گونه که من در فصل ۳ اشاره کردم، قانون اساسی عراق در سال ۲۰۰۵، سیستم فدرالی را پیش‌بینی کرد (خصوصاً براساس بازشناسی رسمی گرده‌های اصلی قومی در کشور) هنوز، همانطور که رایدر ویسار[1] اعتقاد دارد، طرح فدرال در عراق براساس تقسیم بندی طبیعی و فرض شده کشور به ۳ گروه عرب سنی، عرب شیعه و کردها. شاید دارای نتیجه منفی و معکوس باشد زیرا چنین طرحی، منطقه‌گرایی را به این سطح کاهش می‌دهد که «طبقه بندی باقیمانده برای همیشه نقش دوم در تاریخ عراق و یا تابع بودن به هویت‌های قومی آغازین را به دور می‌اندازد» (٤٦). تز ویسار آن است که «هویت‌های منطقه‌ای در عراق با هویتهای قومی در تعارض خواهند بود» همان طور که برای یک کرد عراقی چنین است: «بعضی از تحلیل‌ها بر این باورند که آنچه در ابتدا به عنوان تنش‌های منطقه‌ای داخلی بین شرق و غرب کردستان شناخته شده است، امروز به گذشته تعلق دارد».

هر چند روند تأسیس اقلیم کردستان در چارچوب عراق فدرال، خود عین منطقه‌گرایی است. رهبران کرد به دنبال نقشی عمل‌گرایانه برای خود – به عنوان کرد – در میان عراق فدرال هستند، بدون آنکه جهان کردها را وسیع‌تر ببینند و یا حداقل تا حدی در مخالف با نظر کردهای طرفدار ملی‌گرایی باشند که خواهان اتحاد کردی در قیاس بزرگتر هستند (٤٧). جدای از مهندسی سیاسی، بعضی افراد عقیده دارند که برای استقرار صلح و آرامش قومی یا انجام قومی، حکومت‌ها باید دخالت خود را در اقتصاد کشور کاهش دهند. اشتاین برگ و سایدمن[2]، نقش شکاف اقتصاد در رقابت سیاسی جامعه‌های چند ملیتی را مورد بررسی قرار دادند. با استفاده از اطلاعات و داده‌های شاخص اقتصاد آزاد و اقلیت‌ها در پروژه‌های ریسک‌پذیر، آنان اشاره کردند که دخالت حکومت در اقتصاد کشورهای چند قومیتی به افزایش تنش قومی خواهد انجامید که شیوه‌های مختلفی از نزاع قومی بدون توجه به ساختار حکومت – فدرال یا متمرکز – را پدید خواهد آورد (٤٨) فدرالیسم، حتی تحت بهترین شرایط، لزوماً به مشکلات

---

1 - Reidar Visser

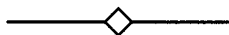
2 - Steinberg and Saideman

پیچیده تقسیم‌های بین گروهی اشاره‌ای ندارد. در موارد نزاع‌های طولانی و خشن و قومی، رهبران ملیت‌های رقیب – یا مخالف – در جستجوی بسیج کردن جوامع خود تحت پرچم «مورد تهدید قرار گفتن منافع مشابه و نیازهای همانند از بیرون» هستند (٤٩).

هر چند که کاسپرسن[1] معتقد است «عدم اتحاد و نزاع بخش‌های مختلف به صورت غیر منسجم سیاست قومی غلبه می‌کند»(٥٠). البته رقابت درون قومی ممکن است براساس جنگ منطقه‌ای، تقسیم منابع و تعداد زیادی از متغیرهای مشابه باشد. ما هم اکنون شاهد این نوع از نزاع‌ها در بین نیروهای مخالف و رقیب کردهای عراق و ایران و ترکیه هستیم. به طور خلاصه فدرالیسم اگر چه در تئوری شاید خوشایند و جذاب باشد، اما مسائل اساسی را که ملیتهای مختلف متناقض و متضاد در داخل خاورمیانه با آن روبرو هستند را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

1 - Caspersen

پیوست‌ها



جمهوری مهاباد

نوشته: وادی جویده ـ نشریه گفتگو ـ شماره ۵۳ ـ مرداد ۱۳۸۸

یورش نیروهای نظامی شـوروی و بریتانیا به ایران در سپتامبر ۱۹۴۱/شهریور ۱۳۲۰ به فروپاشی حاکمیت دولت در بسیاری از حوزه‌های عشایری منجر شد. یکی از جدّی‌ترین تبعات این فروپاشی در مناطق کردنشـین، دسـتیابی کردها به مقادیر معتنابهی از تسـلیحات برجای‌مانده از نیروهای ایرانی بود که در مقابل پیشروی روس‌ها گریختند.[۱]

بدیهی است که این تحول کل موازنهٔ قدرت میان دولت و عشایر را بر هم زد و تلاش‌های بعـدی حکومت را برای اعادهٔ اقتدارش بر آن سـامان، با دشـواری‌هایی روبرو کـرد. با توجه به پیشـامد ناگهانـی وضعیتی که در خـلال آن گروهی از کردهای فوق‌العـاده ناراضی از حکمروایی دولت رضاشاه، خود را کاملاً مسلح و فارغ از هر گونه قید و بندی یافتند، زمینه برای بروز احتمالیِ مخاطراتی چند فراهم شد.

سیاست ایلی رضاشاه

برای به‌دست آوردن تصویری از ماهیت و منشاء نارضایتی کردها، شاید بهتر آن باشد که به جوانبی از سیاسـت‌های ایلی رضا شاه نیز اشاره شود. کردها تقریباً برای دو دهه جز تسلیم به خط مشی سخت‌گیرانه و حکمرانی مقامات فاسد ـ آن هم بدون کوچکترین امکان دادخواهی و رفع این گونه مظالم- چاره‌ای در پیش رو نیافته بودند. رویارویی موفقیت‌آمیز رضا شاه با تعدادی از عشایر شورشـی، مقدمه‌ای شـد بر کسب قدرت فائقه او. علاوه بر این، از نظر رضا شاه وفاداری‌های ایلی، توانایی نظامی ایلات و سـاختارهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسـی عشـایر هر یک مانعی محسوب می‌شـدند در برابر امکان تأسـیس یک دولت ملت مدرن در ایران که آرزوی او بود. او در وجود

اینکه خط مشی مورد بحث به فلاکت و خونریزی گسترده‌ای منجر شد، بیش از آنکه به اهداف و انگیزه‌ها ارتباط داشته باشد حاصل رویکرد خشونت‌آمیز و عاری از هرگونه فهم و درک حاکم بر آن بود. احتمالاً یک رویکرد انسانی‌تر می‌توانست به نتایج بهتر و پایدارتری منجر گردد. برای توفیق یک چنین طرح گسترده و جاه‌طلبانه‌ای به یک وسعت دید، برنامه‌ریزی دقیق و منابع مادی و انسانی کافی نیاز بود که به هیچ وجه وجود نداشت و به همین دلیل نیز طرح مزبور شکست خورد و این شکست و ناکامی هم برای خود عشایر فرجامی فاجعه‌بار رقم زد و هم برای کل کشور. به نوشتهٔ یکی از صاحبنظران معروف امور ایران «سیاست ایلی رضا شاه که هم بد طرح شده بود و هم بد اجرا گردید، تلفات سنگینی بر احشام وارد آورد، باعث فقر و فلاکت ایلات گردید و از جمعیت آنان کاست.»[۸]

آثار اشغال ایران توسط متفقین

آثار و تبعات گستردهٔ حاصل از تصرف ایران به دست قوای بریتانیا و شوروی در جنگ دوم جهانی، مانع از تداوم سیاست‌های ایلی رضا شاه گشت. در پی سقوط نظام رضاشاهی و فروپاشی یک حاکمیت منسجم بر حوزه‌های عشایری، حضور یک حاکمیت نیرومند مرکزی که پیش‌شرط لازم برای اجرای چنان سیاستی بود از میان رفت. به علاوه اگر هم مقامات ایرانی در وضعی بودند که بخواهند سررشته کار را از نو در دست گیرند، آزادی عملی در کار نبود. بدون تردید بریتانیا و شوروی با اتخاذ هرگونه اقدامی از سوی مقامات ایرانی که می‌توانست به واکنش عشایر منجر شود، مخالف بودند. برای جلوگیری از هرگونه اخلالی در ارسال تجهیزات نظامی به اتحاد شوروی، بیش از هر چیز به صلح و آرامش نیاز بود و برای آن دو قدرت اشغالگر اولویت اصلی پیشبرد امرِ جنگ بود.

سه حوزهٔ مناطق کردنشین ایران

تقسیم حوزهٔ کردنشین ایران به سه حوزهٔ متفاوت ـ یک حوزهٔ شوروی، یک حوزهٔ انگلیس و حوزه‌ای در حد فاصل آن دو حوزه ـ یکی از نتایج غریب اشغال ایران توسط متفقین بود. حاشیهٔ جنوبی حوزهٔ شوروی تا رضائیه و اطراف آن امتداد داشت و حوزهٔ انگلیس نیز به بخش‌های شمالی جادهٔ کرمانشاه ـ خانقین محدود می‌شد و حوزهٔ مابین نیز از آغاز فروپاشی ارتش ایران و متلاشی شدن نظام اداری کشور در آن حدود در کنترل کردها قرار گرفته بود.[۹]

در هر سهٔ این حوزه‌ها کردها در تلاشِ آشکاری بودند برای گریختن از حوزهٔ حاکمیت مرکز و یا کسب حداقلی از خودمختاری. به نظر می‌آید که به محض استقرار نیروهای شوروی در

شمال غرب ایران، برای ایجاد ارتباط با کردها رشتهٔ تلاش‌هایی آغاز شده بود ولی گزارش شده است مقامات شوروی که ظاهراً در این ایّام کنار کشیده و از مداخله در امور داخلی اکراه داشتند، از این امر استقبال چندانی نکردند. به نوشتهٔ یکی از مقامات مطلع بریتانیایی «... در شمال چشم کردها به روسیه دوخته شده بود. هنگامی که در ۱۹۴۱ روس‌ها وارد ایران شدند امیدهایی پدید آمد که احتمالاً آنها به یاری نهضت استقلال‌طلبانهٔ کرد خواهند شتافت ولی طولی نکشید که رفتار فوق‌العاده صحیح آنها، کردها را ملتفت ساخت که چنین امیدهایی بی‌اساس است.»[۱۰]

فقدان حضور مؤثر مقامات ایرانی در حوزه‌های کردنشین مقامات شوروی را بر آن داشت که خود مستقیماً با جلالی‌ها، شکاک‌ها، هرکی‌ها و دیگر عشایر کردِ حوزهٔ تحت اشغالِ‌شان ارتباط برقرار کنند. به نظر نمی‌آید که در مجموع خواسته‌های شاقی از آنها داشتند یا می‌خواستند در امورشان دخالت کنند. یکی از ناظران آمریکایی تحولات آن دوره خاطر نشان کرده است «... شوروی‌ها اجازه دادند که رؤسای این ایلات به امور خود بپردازند، از آنها فقط خواسته شده بود که امنیت را حفظ کرده و غلهٔ مورد نیاز ارتش سرخ را تأمین کنند...».[۱۱]

گزارش شده است که [تعدادی از] رؤسای ایلات کرد ایران به سفارت بریتانیا در بغداد مراجعه کرده و خواستار آن شده بودند که در «حوزهٔ بریتانیا» قرار گیرند؛ اقدامی مشابه آنچه در گذشته نیز از سوی پاره‌ای از رؤسای کرد حوزهٔ کردنشین ایران صورت گرفته بود. امتناع انگلیسی‌ها از بررسی این پیشنهادها ظاهراً این رؤسا را نسبت به بی‌نتیجه بودن طرح خواسته‌هایی از این دست متقاعد ساخته بود زیرا دیگر بعد از آن تلاشی مشابه گزارش نشده است.[۱۲]

تحولات سیاسی در حوزهٔ کردنشین

نخستین نشانه‌های شروع مجموعه‌ای از تحرکات سیاسی کردی و همچنین سرریز آن در مقطع مورد بحث، در حوزهٔ میانی مناطق کردنشین آغاز شد. در اینجا بود که کردها فارغ از اشغال نیروهای خارجی و به دور از نظارت اداری مقامات ایرانی، آن کردند که پیش‌تر از آن منع شده بودند و با خسارت و تَهَور کامل در پی کسب خودمختاری خویش برآمدند.

حمه‌رشید یکی از رؤسای بیک‌زادگان بانه که از سال‌ها پیش به عراق متواری شده بود، از نو به ایران بازگشت و با کمک پاره‌ای از عشایر همراه، حوزهٔ بانه ـ سردشت را در اختیار گرفت.[۱۳] اگر چه وی مسئول کشته شدن یکی از افسرانِ عالی‌رتبه ایرانی [سرتیپ محمود امین] شناخته می‌شد و یاغی بود ولی با توجه به ناتوانی دولت در سرکوب حمه‌رشید، برشناسایی او به عنوان فرماندار آن حدود تصمیم گرفته شد؛ برای او یک مقرری معین گشت و مسئول حفظ انتظام گردید.[۱۴] در همین ایّام دولت یکی از دیگر رؤسای ایلی کرد را نیز مورد شناسایی قرار داد؛ محمودخان کانی

سـانانی که او نیز در این ایّام منطقه مریوان را در ید اقتدار خود گرفته بود و اینک فرمانداری آن حوزه نیز به وی واگذار شد.[۱۵]

در تابسـتان ۱۳۲۱/۱۹۴۲ بیـن حمه‌رشـید و محمودخان رشـته برخوردهایی آغاز شـد. محمودخـان از دولت تقاضای کمک کرد و در نتیجه در تعرضی که از حمایت یک سـتون نظامی و چند تانک سـبک ارتش نیز برخوردار شـد، قوای حمه‌رشـید را در هم شکسته و او را به خاک عراق عقب راند.[۱۶] دولت ایران که اینک از دست حمه‌رشید خلاص شده بود، فرصت را از دست نداد و در رشته عملیاتی بر ضد محمودخان کانی سانانی او را نیز به دنبال رقیبش، به قلمرو عراق عقب راند.[۱۷]

در پی این تحولات با فرارسیدن پاییز ۱۹۴۵/ ۱۳۲۴ دولت ایران کنترل حوزه‌های کردنشینِ جنوبِ محور سقز ـ بانه ـ سردشت را در دست داشت.[۱۸] ولی برای اعادهٔ اقتدارش بر حوزهٔ دیگر، یعنی منطقهٔ ما بینِ این محور و محدودهٔ جنوبی حوزهٔ تحت اشغال شوروی، از نیروی کافی برخوردار نبود؛ یعنی حوزه‌ای به مرکزیت مهاباد (سـاوجبلاغ) که در استان آذربایجان قرار داشت و چندی بعد به عرصهٔ اصلی تحولات سیاسی کردها بدل گردید.

تأثیر تبلیغات متفقین

فعل و انفعالات سیاسـیِ حاصل از جنگ دوم جهانی بر احیاء فعالیت‌های ناسیونالیستی کرد در این حوزه که به تشـکیل جمعیت موسـوم به «کوملهٔ ژیان کرد» (کمیتـهٔ [جوانی] کرد) منجر شـد و درجمهوری کرد مهاباد به نقطهٔ اوج خود رسـید، تأثیری شگرف بر جای نهاد. اگر چه این منطقه از حوزهٔ تحت اشـغال بریتانیا و شـوروی بر کنار ماند، ولی تأثیر تبلیغات ایّام جنگ متفقین بر اهالی آن سـامان، عمیق و گسـترده بود. در واقع هر دو قسم تبلیغات متفقین – چه نوع شوروی و چه نوع انگلیسـی آن – به رغم تفاوت‌هایی از لحاظ جوانب تأکید و یا اصطلاحات به کار رفته، اساساً از مضامین مشابهی بر خوردار بودند. از این رو برای کردهایی که به پیچیدگی‌های سیاست واردنبودند، تمایز بین آن دو روشـن نبود. حمله به قدرت‌های محور به دلیل به اسـارت کشیدن دیگر ملل و اسـتثمار آنها، سـتایش از آزادی سیاسـی و حق ملل در تعیین سرنوشت خود و وعدهٔ سـرنگونی، اجتناب‌ناپذیـری ظلم اقویا برضعفا، از جمله مضامینی بـود که هم در تبلیغات غربی‌ها بر ضد محور مشـاهده می‌شد و هم در تبلیغات شـوروی‌ها. برای کردهایی که خود را با نیروهای در حال مبارزه برای رهایی ملل تحت سـتم همسـو احساس می‌کردند، تبلیغاتی از این دست مؤثر بود. بویژه آنکه عراق و ایران که هر دو جمعیت کُرد در خور توجهی نیز داشـتند، برای یک دورهٔ کوتاه با متفقین درگیر شـده بودند و برای سـرنگونی دولت‌های محور خواه آن‌دو، کار به مداخله

نظامی نیز کشـید. علاوه بر این ترک‌ها نیز به رغم همسـویی با انگلستان و فرانسه و تمایل‌شان بر حفظ بی‌طرفی . اصولاً گرایشی به سمت دوستی با آلمان داشتند و این امر می‌توانست بر گرایش کردهای آن حدود به متفقین نیز تأثیر گذارد.

مواضع قدرت‌های اشغالگر در قبال کردها

اتحاد شوروی و بریتانیا که تحولات منطقه‌ای را به دقّت دنبال می‌کردند، نسبت به مسائلی که موضوع کرد بویژه در کردسـتان ایران و عراق می‌توانسـت پیش بیاورد کاملاً آگاهی داشـتند و حساسـیت ترکیه در قبال این موضوع نیز بر تمامی طرفین درگیر در جنگ روشـن شده بود که عوامل آلمان سعی دارند از طریق تحریک پاره‌ای از عناصر ناراضی کرد در ایران و عراق و سوریه، انگلیسـی‌ها را مقصّر جلوه دهند. در واقع مدّت زمانی بود که در تبلیغات آلمانی‌ها ، دولت بریتانیا عامل نا آرامی‌های جاری در کردستان ایران معرفی می‌شد.[۱۹]

از این رو وضعیت بغرنج و حساس بود و در سالهای نخست و سرنوشت ساز جنگ که آلمان به حدود شـمالی قفقاز رسـیده بود، بریتانیا و شـوروی هر دو مواظب بودند کاری نکنند که ترکیه را به همسـویی با آلمان و ورود به جنگ تحریک کند. لهذا در این سـال‌ها، هردو سـعی کردند از کردها دوری کنند. ولی همسـویی آن دو قدرت در قبال مسـئله کرد و یا اصولاً هر مسـئله مهّم دیگـر به درازا نکشـید و با فروکش خطر آلمان و قطعیت بیـش از پیش پیروزی متفقین، همراهی حاصل از رویارویی با یک دشـمن مشـترک به تدریج رنگ باخت و هر یک از آن دو قدرت، در پی اتخاذ سیاسـت‌هایی بر آمدند که می‌توانسـت با منافع ملّی آنها تطابق بیشـتری داشته باشد تا اهداف مشترک پیشین.

دولـت بریتانیا که با ترکیـه و عراق هم پیمان بود و خواهان حفظ روابط دوسـتانه با ایران، طبیعتاً بر حفظ وضعیت موجود تأکید داشـت و برای جلوگیری از پیشـامد هرگونه سـوء تفاهمی، مواظب بود کاری نکند که به همدلی با خواسته‌های ملّی گرایانهٔ کردها تعبیر گردد.

درمقابل شـوروی که نه با ترکیه روابط دوستانهٔ خاصی داشت اصولاً روابط دیپلماتیک‌اش با عراق و مناسباتش با ایران نیز مبهم و ناروشن بود، باسهولت بیشتری می‌توانست در مقام پشتیبان ناسیونالیسـم کرد، ایفای نقش کند. اتخاذ یک چنین سیاسـتی که بر جلب دوستی و هواداری یک اقلیت ستیزه‌جو و درخور توجه در هر سهٔ این کشورها استوار بود، در نهایت به یک ابزار ارزشمند اعمال فشار در اوقات صلح و پیشبرد سیاست‌های نظامی در ایّام جنگ بدل شد. به علاوه میل به این دوستی و همراهی فقط به طرف شوروی کار محدود و منحصر نبود، کردها نیز که در این میان از امکان جلب حمایت انگلیسی‌ها مأیوس شده بودند، این آمادگی را داشتند که در جستجوی یک

کومله

تشکیل حزب کومله

در ۱۶ اوت ۲۵/۱۹۴۲ مرداد ۱۳۲۱ گروهی از فعالین کرد جمعیتی را در مهاباد تأسیس کردند به نام کوملهٔ ژیان کرد. تجار متوسط و کارمندان جزء محلی ترکیب اولیه این جمعیت را تشکیل می‌دادند. و برای حفظ ماهیت مخفی این جمعیت تعداد اعضایش به رقمی زیر صد نفر محدود شد و تشکیلاتش بر اساس هسته‌های سازمانی شکل گرفت. جلسات تقریباً به فواصلی هفتگی در خانهٔ اعضاء برگذار می‌شد البته نه به صورتی مستمر در یک جا.[۲۳] اینکه فقط کسانی که از پدر و مادر کرد زاده شده بودند، از حق عضویت در این گروه برخوردار بودند خود نشانی بود از ملّی گرایی شدید کومله. تنها استثنایی که بر این قاعده منظور شد پدری کرد و مادری آسوری بود که اگر چه با توجه به مناسبات پر تنش این دو قوم از جنگ اول جهانی به بعد پدیدهٔ شگفتی بود ولی همانگونه که آرچی روزولت، یکی از ناظران آمریکایی تحولات آن روزگار خاطر نشان کرده است می‌توانست نشانی باشد از «روابط نزدیک کردها و آسوری‌ها در آن مقطع.»[۲۴]

جمعیت کومله پس از استقرار در کردستان ایران، حوزهٔ نفوذ خود را به نقاط کردنشین کشورهای همسایه نیز بسط داد و در نقاطی چون موصل، کرکوک، اربیل، سلیمانیه، رواندوز و SHAKHWA شعبی دایر کرد. گزارش شده است که حداقل یک شعبه نیز در مناطق کردنشین ترکیه داشت.[۲۵]

ارتباطات شوروی با کومله

در سال ۱۳۲۳/۱۹۴۴ تعداد عوامل و افسرانِ سیاسی شوروی در آذربایجان و کردستان ایران افزایش چشمگیری یافت. بسیاری از آنها از اتباع مسلمان شوروی بوده و کارآیی بالایی داشتند و گفته می‌شد که یکی از آنها، کاپیتن جعفراُف که از کردهای شوروی بود و در آن ایّام در کنسولگری روسیه در رضائیه خدمت می‌کرد نیز با لباس کردی در میان کردهای آن حدود در تردد دائم بود. علاوه بر او گزارش شده بود که دو تن از دیگر عوامل شوروی، عبدالله اُف و حاجی اُف نامان نیز تحت پوشش خریداری اسب برای ارتش سرخ وظیفه داشتند با تحرکات ملّی‌گرای کرد ارتباط برقرار کنند. ملاقاتی اتفاقی میان عبدالله اُف مزبور و یکی از اعضاء کومله مقدمات ارتباط روس‌ها را با جمعیت مزبور برقرار کرد و چندی بعد نیز یکی از اعضای کومله که به زبان روسی آشنایی داشت به عنوان افسر رابط میان کومله و مقامات شوروی منصوب گردید.[۲۶]

در این ایّام تشکیلات «وُکس» (انجمن روابط فرهنگی با کشورهای خارجی) که از سازمان‌های تبلیغاتی شوروی بود با برپا داشتن شعب انجمن دوستی ایران و شوروی در بسیاری از نقاط ایران

فعال بود و سـران کومله از این انجمن خواسـتند در مهاباد نیز شعبه‌ای بر پا دارد که در این حوزه به نحوی معنادار، «انجمن دوستی کردستان و شوروی» نام گرفت. [۲۷]

در آوریل ۱۹۴۵/فروردین ۱۳۲۴ در مراسـمی که در باشـگاه انجمن دوسـتی کردستان و شـوروی برگذار شـد جمعیت کومله صورتی علنی یافت. کنسـول شـوروی در رضائیه و رئیس وُکس در آذربایجان از میهمان‌های افتخاری این مراسـم بودند. در نمایش *دایک نیشـتمان* (مام وطن) که بخش اصلی این مراسـم را تشـکیل می‌داد، زنی سـالخورده که نماد کردستان به شمار می‌رفت از سـوی سـه نفر متعدّی ـ که عبارت بودند از «عراق»، «ایران» و «ترکیه» مورد اذیت و آزار قرار داشـت. با اتحاد و همراهی پسران بانوی مزبور که به رهایی «مام وطن» منجر شد این نمایش به نقطهٔ اوج خود رسـید و در این لحظه پایانی بود که به گزارش روزولت «حضار که تا به حال نمایشـنامه‌ای را تجربه نکرده بودند چنان متاثر شدند که دشمنان قسم خوردهٔ دیرین سر بر شـانهٔ هم گذاشـتند و خونخواهی‌های ریشـه‌دار را فراموش کرده و برای انتقام کردستان هم قسم شدند.» [۲۸]

پذیرش قاضی محمد به عضویت کومله

در این مراسم بود که قاضی محمد رهبر آتی جمهوری مهاباد به عضویت کومله انتخاب شد. گفته می‌شـود که مقامات شـوروی از این امر بسیار خشنود شدند چرا که مدت زمانی بود که در جسـتجوی شـخصیتی توانا بودند که بتواند از عهدهٔ سرپرستی این تشکیلات برآید. شوروی‌ها که از قدرت عشـایر مطلع بودند، مدت زمانی بود که سـعی داشتند یکی از رؤسای بزرگ ایلی را به سرپرسـتی تحرکات ناسیونالیستی کرد در آن حدود متقاعد کنند و گزارش شده است که در این تلاشِ بی‌حاصل با سـه تن از رؤسـای بزرگ عشایر کرد ـ قرنی‌آقا رئیس العشایر رهبر مامش‌ها، عمرخان شـریفی رهبر شکاک‌ها و امیر اسـعد رهبر دهبوکری‌ها ـ تماس‌هایی برقرار کرده بودند ولی هر یک به نحوی مؤدبانه از پذیرش این پیشنهاد امتناع کرده بودند. [۲۹]

شـوروی‌ها در ادامهٔ این رشـته از تلاش‌هـای خود بالاخره بر انتخـاب قاضی‌محمد تصمیم گرفتند که از خاندان قاضی‌های سنتی مهاباد بود و چهره‌ای مذهبی محسوب می‌شد. طولی نکشید که روس‌ها به جلب اعتماد وی نیز توفیق یافتند. دیدارهای مکرر و توجهی که به او مبذول شد در نهایت زمینه‌ساز دگرگونی‌های بعدی گشت. مقامات شوروی با تحت فشار قرار دادن دولت ایران توانستند امیراسعد دهبوکری را که در مقام نمایندهٔ محلی دولت عمل می‌کرد از این مقام برکنار و سیف قاضی ـ پسر عموی قاضی‌محمد ـ را به جای او بالا بکشند که به ریاست نیروهای ژاندارم آن حدود منصوب گشت. این تغییر و تبدیل خود نشانه‌ای شد از ارزشِ دوستی با شوروی و نویدبخش

مواهبی که می‌شد در آینده نیز از ادامهٔ این همراهی ثمر بخش انتظار داشت.

طولی نکشید که قاضی‌محمد کنترل کاملِ کومله را نیز به دست گرفت. به نظر می‌آید که برخی از دیگر سران جمعیت مزبور یک چنین تحولی را پیش‌بینی کرده بودند. به نوشتهٔ روزولت «...گفته می‌شود که [قاضی] محمد فقط حدود یک سال بعد از تشکیل کومله از وجود آن مطلع شد و نمایندگانی را اعزام داشت که به نحوی تلویحی امکان عضویت وی را در این تشکیلات طرح کنند. رهبران کومله تصمیم گرفتند که او را [به عضویت جمعیت] قبول نکنند، زیرا از آن بیم داشتند که با توجه به شخصیت نیرومند و آمرانهٔ قاضی‌محمد و همچنین احترامی که خود از کودکی خو کرده‌بودند که نسبت به او و خانواده‌اش روا دارند، اودر نهایت بر حزب فائق آمده و ماهیت دموکراتیک آن را مخدوش کند. هنگامی که بالاخره در پی اصرار شوروی‌ها کومله او را پذیرفت، همان پیامدی که دقیقاً از آن بیم داشتند -حکومت تک نفری بر حزب- تحقق یافت»[۳۰]

قاضی در کنار توسعهٔ اقتدارش بر کومله، سیاستی همسو با خواسته‌های شوروی را نیز در پیش گرفت. میزان آمادگی او برای تأسی از شوروی‌ها، بحثی است که تنها در خلال بررسی تحولات بعدی می‌توان بدان پرداخت.

پیشینه و خصوصیات قاضی محمد

قاضی محمد از یکی از خاندان‌های سرشناس کردستان ایران بود که از دیرباز منصب قضای مهاباد را بر عهده داشتند. شهرت این خاندان فقط به علم و تقوای آن محدود نبود، از نظر شجاعت و میهن پرستی به وقت سختی نیز مشهور بودند.کم نبوده است مواردی که به هنگام پیشامد زمانه‌هایی دشوار و بحرانی، افرادی از این خاندان رهبری مردمان‌شان را بر عهده گرفته و باکمال تهوّر مسئولیت رهبری را پذیرا شده بودند. در نتیجه اهالی مهاباد و روستاهای اطرافش آنها را به دیدهٔ زعمای دینی و دنیوی منطقه می‌نگریستند. قاضی‌علی پدر قاضی‌محمد و قاضی‌منعم، یکی از عموزادگانش برای کاستن از بار مظالم روس‌ها در خلال اشغال نظامی آن حدود در جنگ اول جهانی مساعی بسیار به خرج دادند، دوره‌ای که با قحطی و بیماری و سختی بسیاری در بخش‌های شمالغرب ایران توأم بود.

درخلال آشوب‌های ناشی از انقلاب مشروطه و مداخلات روسیه تزاری در آذربایجان، قاضی‌فتاح در سازماندهی مقاومت‌های محلی نقش فعالی داشت وگفته می‌شود کفن پوشیده و مردم را علیه روس‌ها به جهاد خوانده بود، چندی بعد به دست آنها کشته شد.[۳۱]

از این رو بی دلیل نبود که هم مردم و هم مقامات ایرانی این خاندان را محترم می‌داشتند. حتی رضاشاه که از بابت لطف به چهره‌های دینی شهرت نداشت نیز گزارش شده‌است که نسبت

به این خاندان مرحمت داشت، و پدر قاضی‌محمد را محترم می‌داشته و هنگامی هم که او در اواسط دهۀ ۱۳۱۰/۱۹۳۰ درگذشت به توصیه مقامات لشکری و کشوری منطقه، قاضی‌محمد به جای او به قضاوت مهاباد منصوب شد.[۳۲]

تردید نیست که قاضی‌محمد به دلیل دانش جامع و شخصیت نیرومندی که داشت و همچنین اعتبار خانوادگی‌اش از نفوذ و اقتدار چشمگیری در مهاباد برخوردار بود ولی تا وقتی که تحولات روزگار او را بر مسند ریاست جمهوری کرد مهاباد ننشاند، از شهرتی بین المللی برخوردار نبود. سادگی، صداقت و ساده زیستی اش بر تمامی خارجی هایی که در این دوره با او تماس داشتند، تأثیری مطلوب بر جای نهاده بود.

از میان کسانی که با قاضی محمد دیدار کرده بودند تصویری که آرچی روزولت از او ارائه می کند از همه همدلانه تر است. از خلال نوشته‌های او در این زمینه، قاضی‌محمد شخصیتی ترسیم می‌شود، میهن‌پرست و متساهل، با فرهنگ و علائق گسترده. حتی پس از آنکه در رأس قدرت قرار گرفت نیز در رفتار و کردارش از نخوتِ مرسومِ ارباب در باب قدرت، تندی‌های تعصب ورزانه و شدّت عمل‌های برآمده از محیطی زمخت بر کنار ماند. به نوشتۀ روزولت «به نظر مردی می‌آمد مؤمن و معتقد، برخوردار از ایثار و شجاعتی نادر، و در عین حال اعتدال و سعۀ صدر...»[۳۳] در پی سقوط جمهوری مهاباد هنگامی که اطلاع یافت که او و برادرش صدرقاضی به اعدام محکوم شده‌اند ـ به نحوی که گویای شخصیتش بود ـ نه برای جان خود که برای برادرش تقاضای بخشش کرد که به نظر او ظلمی فاحش در حق وی روا شده بود.[۳۴]

حزب دموکرات کردستان

برنامۀ شوروی برای یک حزب کرد

با فرا رسیدن تابستان ۱۹۴۵ اتحاد شوروی بر آن شد تا با تشویق ایالات شمال‌غرب ایران به خودمختاری و یا جدایی از پیکر کشور، خط مشی جدیدی را در ایران آغاز کند. در تدارک اجرای این سیاست جدید حزب توده تشکیلات خود را در آذربایجان منحل و تحت عنوان جدید فرقۀ دموکرات آذربایجان از نو برپا شد. زبان ترکی را زبان رسمی خود عنوان کرد و خواستار جدایی از ایران گشت. به نوشتۀ روزولت این تمهید ـ [تجدید سازمان تشکیلات حزب توده در آذربایجان] ـ از آن روی اتخاذ شد که عناصر چپ در آذربایجان بتوانند بدون ایجاد دردسر برای حزب توده در دیگر نقاط ایران از آزادی عمل لازم برخوردار شوند. به نوشتۀ او، آن‌گاه بدین طریق می‌توانستند: «... انقلابی بر پا داشته، ایالت را مستقل اعلام کرده و احتمالاً خواستار ادغام در اتحاد شوروی گردند.»[۳۵] در دسامبر ۱۹۴۵/آذر ۱۳۲۴ فرقۀ دموکرات آذربایجان تشکیل یک

حکومت خودمختار را در تبریز اعلان داشت.

در برنامه‌های شوروی تأسیس یک حزب کردی نیز پیش‌بینی شده بود. همانگونه که روزولت نیز خاطرنشان کرده است به سختی می‌شد از کردها انتظار داشت که به عضویت حزبی درآیند که پیشبرد ناسیونالیسم آذری را در صدر برنامه‌های خود داشت. گزارش شده است که در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۵ / ۲۱ شهریور ۱۳۲۴ کاپیتان نامازالی‌یف فرمانده قوای شوروی در میاندوآب از تعدادی از سران کرد ـ از جمله قاضی محمد و صدر قاضی ـ دعوت کرد که با کنسول شوروی جلسه‌ای داشته باشند. وقتی که به تبریز رسیدند از آنها خواسته شد که به ایستگاه راه‌آهن بروند و در آنجا نیز سوار قطار شده و به باکو اعزام گردیدند.[۳۶]

پس از سه روز اقامت در باکو که به سیاحت در شهر و دیدار از چند نمایش و تئاتر گذشت، بالاخره با یکی از مقامات مهّم شوروی ملاقات کردند. به نوشتهٔ روزولت: «... در روز چهارم به حضور باقروف رئیس جمهور آذربایجان شوروی (در واقع صدر هیئت رئیسه شورای عالی جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان) برده شدند. او پس از ایراد سخنانی در باب مظالم رضا شاه در قبال آنها، اعلان داشت که شوروی حاضر است از حزب جدید دموکرات که خود را وقف رهایی ستمدیدگان کرده است پشتیبانی کند و در ادامه از آنها خواست که به این حزب جدید ملحق شوند. او [باقروف] هم حزب توده را محکوم ساخت که به توصیف وی جز گروهی از افراد دردسرساز بی‌کفایت چیز دیگری نبود و هم کومله را که به گفتهٔ او در عراق و تحت نظارت تشکیلات اطلاعاتی بریتانیا شکل گرفته بود و جز ابزار امپریالیسم بریتانیا چیز دیگری نبود. و آن گاه پس از آنکه بدان‌ها هشدار داده شد که در مورد این سفر سخنی به زبان نیاورند، کردها را سوار قطار کرده و به تبریز فرستادند و در آنجا نیز توسط وسایل نقلیهٔ ارتش سرخ، به خانه‌های‌شان اعزام گشتند.»[۳۷]

بر یک چنین اساسی از منشاء شوروی تأسیس حزب دموکرات کرد می‌توان سخن گفت و آنکه هدف از بردن سران کرد به باکو نیز ابلاغ دستورالعمل‌های لازم بود.[۳۸]

شکل‌گیری و اهداف حزب دموکرات کردستان

قاضی‌محمد در پی مراجعت به مهاباد جمعی از بزرگان، روشنفکران، روزنامه‌نگاران کرد و نمایندگان مجلس را به جلسه‌ای فراخواند و در این جلسه تشکیل حزب دموکرات کرد را اعلان داشت. وی از همه خواست به عضویت این حزب در آیند و بسیاری نیز چنین کردند.

بیانیه‌ای در توضیح اهداف و سیاست‌های این تشکیلات جدید تدوین و منتشر شد که به امضای قاضی‌محمد و تعداد زیادی از دیگر رهبران کرد رسید. در این بیانیه آمده بود حالا که

جهان از فاشیسم رسته بود. کردها نیز میل دارند از مفاد منشور آتلانتیک برخوردار گردند و در ادامه نیز آمده بود که کردها جز کسب حقوق انسانی و قانونی خود که مدتها توسط رضا شاه نقض شده بود، خواستهٔ دیگری ندارند.[۳۹] برنامهٔ حزب عبارت بود از:

«۱. ملت کرد در داخل ایران، در ادارهٔ امور محلی خود مستقل و آزاد باشد و در چارچوب مرزهای دولت ایران خودمختاری خود را کسب کند.

۲. حق خواندن به زبان مادری خود را داشته و کلیهٔ امور ادارات به زبان کردی صورت گیرد.

۳. بر اساس قانون اساسی، انجمن ولایتی کردستان به زودی انتخاب شود و به همهٔ امورات اجتماعی و کشوری رسیدگی و نظارت داشته باشد.

۴. مقامات دولتی باید از مردم منطقه باشند.

۵. باید بر اساس قانونی کلی، بین روستایی و صاحبان املاک توافقی صورت گیرد و آینده هر دو در نظر گرفته شود.

۶. حزب دموکرات کردستان تلاش می‌کند در مبارزهٔ خود، با قوم آذربایجان و اقلیت‌های دیگری که در آذربایجان زندگی می‌کنند مانند آسوری‌ها و ارمنیان و سایرین، اتحاد و برادری کامل برقرار کند.

۷. حزب دموکرات با هدف رشد کشاورزی و بازرگانی و توسعهٔ فرهنگ و بهداشت و بهبود حیات اقتصادی و معنوی ملت کرد اقدام به بهره‌گیری از منابع و معادن طبیعی کردستان نماید و در این راه تلاش خواهد کرد.

۸. ما خواستاریم که تمامی اقوام ایران در جهت سعادت و پیشرفت میهن خود فرصت مبارزه را آزادانه داشته باشند.»[۴۰]

جمهوری مهاباد: اهداف و سیاست‌ها

جمهوری مهاباد در ژانویه ۱۹۴۶/بهمن ۱۳۲۴ یعنی یک ماه بعد از تأسیس حکومت فرقهٔ دموکرات در تبریز تشکیل شد.[۴۱] در یک گردهم‌آیی عمومی که تعدادی از سران عشایر، رهبران حزب جدیدالتأسیس دموکرات، ملامصطفی بارزانی و سه تن از مقامات شوروی نیز حضور داشتند، تأسیس جمهوری مهاباد اعلان شد. یک مجمع ملّی مرکب از سیزده نفر تعیین و قاضی‌محمد نیز به ریاست آن انتخاب شد. این جمهوری در ماه مارس ۱۹۴۶/اسفند ۱۳۲۴ رسماً شروع به کار کرد[۴۲] و در ماه آوریل / اردیبهشت نیز مقامات دو حکومت خودمختار مهاباد و تبریز معاهده‌ای را امضاء کردند که در آن آمده بود نیروهای نظامی طرفین متعاهد در صورت لزوم به کمک

یکدیگر خواهند شتافت.

در همان روزی که بنیان جمهوری مهاباد اعلان گشت قاضی‌محمد از افتتاح یک دبیرستان دخترانه خبر داد.[۴۳] اقدامی که با توجه به سطح گستردهٔ بی‌سوادی در منطقه، اقدام مهمی به شمار می‌رفت. معدود مدارسی که وجود داشت نه از تسهیلات لازم جهت آموزش کردها به زبان خودشان برخوردار بود و نه اصولاً برای چنین قصدی تأسیس شده بودند. آموزش دختران نیز تقریبا وجود نداشت. برای آموزش اجباری و سراسری در سطح ابتدایی نیز مصوباتی تصویب شد. برای کودکان مستمند آموزش رایگان، و همچنین لباس و غذا و دفتر و کتاب لازم فراهم گشت.[۴۴]

فقدان کتب درسی به زبان کردی عارضه‌ای اساسی بود و به نوشتهٔ روزولت «... در آغاز معلمان کرد می‌بایست در کلاس‌ها به صورت شفاهی کتب درسی فارسی را ترجمه کنند ولی اندک زمانی پیش از سقوط جمهوری کرد، برای آموزش ابتدایی کتاب‌هایی به کردی نیز چاپ شده بود.»[۴۵]

فراهم آوردن وسایل ضروری جهت اطلاع رسانی نیز از دیگر حوایج عاجل جمهوری بود که هم از لحاظ تبلیغ سیاسی لازم بود و هم از نظر آموزش و پرورش. بدین منظور حکومت مهاباد انتشار یک روزنامه و یک ماهنامهٔ سیاسی را آغاز کرد.[۴۶]

دو مجلهٔ دیگر به نام‌های *هاوار* و *هیلانه* نیز چندی بعدی بدین جمع پیوست؛[۴۷] *هیلانه* که نشریه‌ای مختص زنان بود از مه ۱۹۴۶/ اردیبهشت ۱۳۲۵ منتشر گردید.[۴۸]

این نشریات توسط چاپخانه‌ای که مقامات شوروی فراهم کرده بودند منتشر می‌شد و کاغذ آنها نیز از همان منبع تأمین می‌گردید.[۴۹] دو شاعر ـ هیمن و هژار ـ نیز در این نشریات اشتغال داشتند و به رغم کمبود کاغذ اشعارشان منتشر می‌شد که آن را می‌توان نشانی دانست از اهمیتی که قاضی‌محمد برای ادب و زبان کردی قائل بود.[۵۰] البته به گونه‌ای که می‌توان انتظار داشت مفاد این نشریات، از یک گرایش پر رنگ شوروی‌خواهی برخوردار بود. به نوشتهٔ روزولت: «... بخش عمده‌ای [از این نشریات] را مطالب شوروی تشکیل می‌داد که طابق النعل بالنعل به کردی ترجمه شده بودند...»[۵۱]

چند ماه بعد از تأسیس جمهوری مهاباد تعداد قابل توجهی از چهره‌های سرشناس کرد عریضه‌ای به دولت ایران تقدیم کردند که در آن از لزوم تأسیس یک «شورای عالی کردستان» سخنی به میان آمده بود. در این نوشته خاطر نشان شده بود که مسئله کرد نه فقط برای آنها که برای تمامی کردهای ایران حائز اهمیت بوده و این مسئله‌ای نیست که به صورت تصمیمی یکجانبه از سوی دولت قابل حل و فصل باشد. در انتها نیز آمده بود: «این اقدام ما نشانه‌ای از

مشکلات و کاستی‌های حکومت مهاباد

عناصر تشتت وتفرقه

ماجرای مهاباد یادآور دیگری بود از یک تشتت و پراکندگی سنتی که وجه ممیزهٔ فعالیت‌های سیاسی کرد بود. بار دیگر به وقت پیش آمد یک بحران ملّی، کردها نتوانستند بر اختلافات خود فائق آمده و صفوف خود را متشکل سازند. عناصر تشتت و تفرقه فراوان و گوناگون بود. خودخواهی و رقابت و دسایس مختلف مانع از آن بود که گروه‌های مختلف به یک درک و تفاهم مشترک برسند. منافع متعارض مسیری در جهت آشتی و نزدیکی نیافته و جز اختلاف و تفرقه بیش از پیش نتیجه‌ای به بار نیاوردند. عشایر محلی که آیندهٔ حکومت به وحدت آن‌ها بستگی داشت، به نحو درمان ناپذیری با یکدیگر درگیری داشتند و به دو اردوی مخالف تقسیم شدند.آن‌هایی که هواخواه جمهوری مهاباد بودند و مخالفان آن. به همین ترتیب نیز دیگر سران و گروه‌های ایلی خارج از منطقهٔ مهاباد مانند حمه‌رشیدخان بانه‌ای و هوادارانش، شکاک ها و هرکی‌ها و بارزانی‌ها که هریک راه خود می‌رفتند. و به‌گونه‌ای که ملاحظه خواهد شد این تک‌روی‌ها در نهایت زمینه را برای شکل گیری یک هدف مشترک سُست کرد. البته این تنها مسائلی نبود که حکومت مهاباد و در واقع کل جامعهٔ کرد را درگیر خود ساخته بود. جامعه کرد که پس از خوابی طولانی به سر و صدای جنگ و هم‌همهٔ ایدئولوژی‌های رقیب، بیدار می‌شد خود را عرصهٔ مناقشهٔ دو گروه مختلف یافت که برای کسب رهبری مردم کرد درگیر رقابتی سرسختانه بودند: رهبران سنتی و روشنفکران تازه به دوران رسیده.[۵۶]

عناصر محافظه کار- از جمله نسل معمر، اکثر رؤسای ایلی و طبقات بازرگان- نسبت به غزل‌سرایی‌های شوروی سوء ظن داشته و به همین دلیل نمی‌خواستند زیر بار پشتیبانی شوروی‌ها بروند. به کسب تدریجی اهداف ملّی خود نظر داشتند و به همین دلیل نیز مواضعی از سر حزم و احتیاط اتخاذ کردند. عناصر رادیکال، از جمله نسل جوانتر و روشنفکران، با میزان بالاتری از آرمانگرایی و تعجیل، خواهان اقدامات افراطی‌تری بودند. آنها نه فقط قدرگذار حمایت شوروی بوده، بلکه برای تحقق آن بی‌تابی نیز می‌کردند. تردید نیست که یک چنین دوگانگی و تعارض سیاسی خود در تشدید اختلافات و دامن زدن به تشتت موجود در میان کردهای ایرانی مؤثر واقع شد و فروپاشی این جمهوری نوپا را تسریع کرد.

وضعیت ایلی حوزهٔ حکومت مهاباد به قرار ذیل بود: سه ایل عمدهٔ منطقه مامش، منگور و دهبوکری مخالف صریح این حکومت بودند.[۵۷] قرنی‌آقا رهبر سالخوردهٔ مامش یکی از سه رهبر ایلی کرد بود که شوروی‌ها در جستجوی یافتن رهبری برای نهضت کردی مطلوب خود بدان‌ها روی آوردند ولی او از پذیرش خواستهٔ آنها سر باز زد. قرنی‌آقا و پسرش مام‌عزیز همراه با متحدان

منگور خود که تحت سرپرستی بایزیدآقا قرار داشت، چنان بر مخالفت خود با حکومت مهاباد پافشاری می‌کردند که کنسول شوروی در رضائیه تهدید کرد که بارزانی‌ها را برعلیه آنها به کار خواهد گرفت و چندی بعد نیز این تهدید عملی شد و در نتیجه مام‌عزیز و گروهی از هوادارانش مجبور شدند که به قلمرو عراق عقب‌نشینی کنند. در نهایت این اقدام تنبیهی تنها به ریشه‌دار شدن خصومت‌های موجود و دامن زدن بر این رویارویی منجر گشت. امیراسعد دهبوکردی نیز که او هم از پذیرش پیشنهاد روس‌ها مبنی بر عهده‌دار شدنِ رهبری نهضت مورد بحث امتناع کرده و در نتیجه موقعیت خود را در مقام نمایندهٔ منطقه‌ای دولت مرکزی از دست داد، حاضر به همکاری نشد و از حکومت مهاباد فاصله گرفت.[۵۸]

برخی از چهره‌های اصلی کرد و فعالیت‌های آنان

نگاهی کوتاه به شخصیت و عملکرد برخی از چهره‌هایی که بر تحولات و رخدادهای مهاباد تأثیر داشتند از لحاظ روشن شدن پاره‌ای از نقاط ضعف درونی حکومت مهاباد، گویا می‌باشد. این افراد در تحولات سیاسی و نظامیِ مختلفی که در حوزهٔ مورد بحث رخداد، نقش داشتند و برخی از آنها از مناصب بالایی در حکومت مهاباد برخوردار بودند و بر پاره‌ای از تصمیم‌های مهّم آن تأثیر داشتند.

حمه‌شیدخان. بانه‌ای یکی از سران بی‌آرام آن حوزه بود که در زمرهٔ همراهان حکومت مهاباد درآمد. همان‌گونه که پیشتر خاطر نشان گشت وی بعد از یک تلاش نافرجام برای تحکیم موقعیت خود به‌عنوان یک رهبر نیمه‌خودمختار در منطقهٔ بانه در ۱۳۲۱/۱۹۴۲، مجبور شد که به قلمرو عراق عقب‌نشینی کند. به نظر می‌آید که درگیری‌های متعدد او با ارتش ایران و همچنین دیگر کردهای منطقه جز پیشبرد منافع شخصی انگیزهٔ دیگری در پیش رو نداشته است. در تلاش دستیابی بر جاه‌طلبی‌هایی از این دست و یا پناه‌جویی بود که بخش مهّمی از اوقات او به رفت و آمد میان مرز ایران و عراق گذشت. حمه‌رشید یکی از پنج نفری بود که در جمهوری مهاباد به درجهٔ مارشالی نائل آمد. او در زد و خوردهای محور سقز ـ بانه ـ سردشت در سال ۱۹۴۲ نیز نقش داشت.[۵۹]

روزولت در مورد او می‌نویسد «... از آنجایی که حمه‌رشید دائماً برای اعادهٔ خود در مقام فرماندار بانه با ارتش ایران به مذاکرات مخفی مشغول بود و هم کردها و هم ایرانیان از بابت ارتباطی مرموز با انگلیسی‌ها نسبت به او سوء ظن داشتند، در ارزش او برای کردها تردید بود...»[۶۰]

زروبیگ هرکی. زروبیگ هرکی نیز یکی دیگر از این عناصر ماجراجو بود. او یکی از روسای

جزء ایل هرکی بود که از پایان جنگ اول و در مقام یکی از همراهان شورشی معروف سمکو، راهِ یاغیگری در پیش گرفت. بعد از کشته شدن سمکو به دست دولت رضا شاه، به عراق گریخت و در آن سال‌ها نام و نشانی از او نبود تا آنکه در پی اشغال ایران به دست بریتانیا و شوروی زمینهٔ مراجعت وی میسر شد. زوربیگ پس از فروپاشی اقتدار دولت در شمالغرب ایران به موطن خویش مراجعت کرد و در جلگهٔ باراندوز که از مرزهای ایران و عراق [و ترکیه] فاصلهٔ چندانی نداشت، مستقر شد.[61] زروبیگ نیز از جمله کسانی بود که پس از اعلان ریاست قاضی‌محمد بر جمهوری مهاباد، به درجهٔ «مارشالی» منصوب شد. به علاوه وی از جمله اعضای هیئتی بود که در ۲۳ آوریل ۱۹۴۶/ ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ به نمایندگی از مهاباد توافقنامه‌ای را با فرقهٔ دموکرات آذربایجان امضاء کرد. فرار ناگهانی او به سمت اشنو، آن هم در موقعی که با ژنرال همایونی فرمانده قوای ایران در حال مذاکره بود، یکی از آخرین ماجراهای او بود. در حین این مذاکرات بود که تعدادی از افرادش گروهی از سربازان ایران را غافلگیر کرده و بر آنها هجوم آوردند. وی در اشنو به ملامصطفی بارزانی ملحق شد که در صدد بود به راهپیمایی تاریخی‌اش به سمت مرز شوروی اقدام کند.[62]

اینکه وجودش چقدر برای جمهوری مهاباد مؤثر و ارزشمند بود، موضوع روشنی نیست. گزارش شده است که به جلب نظرِ موافق شوروی‌ها موفق شده بود و برکشیدهٔ محبوب آنها به شمار می‌رفت. این پرسش که آیا او از ارتباط خود با روس‌ها برای خدمت به مردمان خود استفاده می‌کرد و یا پیشبرد منافع شخصی‌اش، پاسخ روشنی ندارد.

عمرخان شریفی. عملکرد پاره‌ای از دیگر سران کرد نیز در مورد انگیزه‌های آنها، تردیدهایی را پیش می‌آورد. یکی از نمونه‌های درخور توجه این مقوله عمرخان شریفی است، رهبر طراز اول عشایر شکاک و نیرومندترین و محترم‌ترین چهرهٔ کردستان ایران. به نظر می‌آید که بر تعدادی از ناظران امریکایی تحولات آن روز تأثیر مطلوبی بر جای گذاشته بود. روزولت او را «پیرِ بزرگ کردستان»[63] توصیف کرده است و ویلیام اُ. داگلاس، قاضی دیوانِ عالی ایالت متحده که چند سال بعد از فروپاشی جمهوری مهاباد، میهمان عمرخان بود از وی به نیکی یاد می‌کند.[64] ولی عملکرد او از انگ فرصت‌طلبی هم بی‌بهره نیست.

عمرخان با حکومت مهاباد همکاری داشت و تا اندک زمانی پیش از سقوط آن نیز یکی از اعضاء متنفذان محسوب می‌شد. وزارت جنگ آن را بر عهده داشت و یکی از پنج چهره‌ای بود که از سوی تشکیلات مزبور منصب «مارشال» یافت. عضو کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات کردستان و از امضاء کنندگان توافقنامهٔ ۲۳ آوریل۱۹۴۶/ ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ آذربایجان و کردستان نیز محسوب می‌شد.[65] افراد ایل او در زمرهٔ قوای مهاباد بوده و در مواردی چند نیز در عملیات نظامی

آن شرکت کردند. هنگامی که روشن شد سقوط مهاباد دیر نیست «... حمایت خود را قطع کرد و با پس نشستن به خانه‌اش در زیمدشت، منتظر تحولات بعدی ماند...»[۶۶] هنگامی که چند سال بعد در مورد علت پیوستنش به جمهوری مهاباد مورد پرسش قرار گرفت پاسخ داد که برای نجات خود چنین کرده بود.[۶۷]

چنیـن به نظر می‌آید که عمرخان در تمام ایامی که بـا جمهوری مهاباد همراه بود با جورج آلن سفیر امریکا در تهران نیز ارتباط داشت. که این نیز البته در همان رشته تدابیر احتیاطی حفظ جان قابل تبیین اسـت. داگلاس در توصیف توفیقِ عمرخان در جان به‌در بردن از مهلکه از طریق وسـاطت سفیر امریکا در تهران می‌نویسد: «هنگامی که عمرخان به حکومت قاضی محمد پیوست، ارتباط خود را جرج آلن قطع نکرد و در آن تشـکیلات بر ضد نفوذ شـوروی ایستاد. پس از سقوط حکومت مهاباد که بیم آن می‌رفت عمرخان نیز در کنار قاضی‌محمد به چوبهٔ دار تسـلیم شـود، جرج آلن نزد شاه وساطت او را کرد و در نتیجه هم به خواستهٔ خود ـ [جلوگیری از اعدام عمرآقا] ـ رسید و هم به جلب حسن ظن و دوستی وی.»[۶۸]

حاجی بابا شـیخ. فرصت‌طلبی و دوسـره بار زدن متاع رایجِ دورهٔ جمهوری مهاباد بود. حتی شخصیت‌های معمر و محترمی چون حاجی بابا شیخ در عین حال که نخست وزیر حکومت مزبور در طـول حیات یک سـاله‌اش بود، در ارتباط دائم با دولت مرکزی قرار داشـت. وی خود اذعان کـرد که دولت ایران را از هر آنچه که میان نمایندگان شـوروی و همکارانش در حکومت مهاباد می‌گذشت مطلع داشته بود.[۶۹]

قباد. گزارش شـده اسـت که قباد پسر سمکو، رهبر معروف شـکاک، از طریق خویشِ خود، عمرخان شریفی از دولت ایران خواسته بود که تسلیحاتی در اختیار عشایر ابوابجمعی او قرار دهند که بر ضد ملامطفی و افرادش وارد عمل شود.[۷۰] ملامصطفی که در نهایت توانست خود را به قلمرو اتحاد شـوروی برسـاند، در آن ایام سعی داشت از محاصرهٔ ارتش ایران بگریزد. البته بعید به نظر می‌آید که دولت ایران خواسـتهٔ قباد را برآورده کرده باشد زیرا می‌دانیم که خود عمرخان نیز در عملیات نظامی‌ای که در حوالی قلمرو شکاک‌ها [برضد بارزانی‌ها] جریان داشت، مشارکت نداشت و در این ارتباط ـ [و در اشـاره به تحولاتی دیگر و بیشـتر] ـ این اظهارنظر روزولت گویا است که نوشت: «ارتش ایران که ظاهرا میل نداشت زیر بار تعهداتی برود، عمرخان را از برنامهٔ خود برای پیشـروی به سـمت آذربایجان مطلع نسـاخت و از این رو هنگامی که افراد خود را برای حمله به دموکرات‌ها گرد آورد جنگ تمام شده بود.»[۷۱]

نقش بارزانی‌ها

بارزانی‌ها ـ مستأصل، آشتی‌ناپذیر و با اهدافی خاص خود ـ اگر چه با آغوش باز از سوی حکومت قاضی محمد پذیرفته شدند از بدو کار، برای جمهوری مهاباد هم منشاء قدرت بودند و هم مایهٔ ضعف و آسیب. اندک زمانی بعد از ورودِ به ایران با دولت ایران وارد مذاکره شده و حاضر شدند اسلحهٔ خود را تحویل داده و در مقام تبعیدیان سیاسی در گوشه‌ای آرام گرفته و اسکان یابند، ولی نظر خود را تغییر داده و به حمایت از قاضی‌محمد برخاستند.[۷۲] در میان آن مجموعه از نیروهای ایلی منطقه، بارزانی‌ها از لحاظ تسلیحات و کارکشتگی از همه سر بودند و در تثبیت موقعیت خود در مقام یک نیروی برتر، دشواری چندانی در پیش‌رو نداشتند. در مصافِ با نظامیان ایرانی موفق بودند، ایلاتِ ناهمراه را به راه آوردند و در مجموع به مؤثرترین نیروی رزمی کردستان ایران بدل گردیدند.

مع‌هذا پدیدار شدن ناگهانی یک چنین نیروی منسجمی، آن‌هم در قلمرو نسبتاً محدود جمهوری مهاباد باعث شد تا موازنهٔ متعارف قدرت در میان عشایر آن سامان مختل گردد. تردید نیست که بسیاری از ایلاتی که اینک منافع آنها در خطر افتاده بود از ورود ناخواستهٔ این عناصر «بیگانه» شدیداً مکدر بودند و به رغم احساسات پان کردیِ رایج در آن دوره و ماهیت «مأموریت» بارزانی، مداخلاتی از این دست در امور داخلی. آن هم از سوی گروهی که از خارج آمده بود، نمی‌توانست از سوی کردِ سنتی‌ای که هنوز در محدودهٔ تعلقات و وفاداری‌های ایلی می‌اندیشید، به دیدهای مثبت نگریسته شود.

حضور بارزانی‌ها در قلمرو جمهوری مهاباد دردسرها و دلنگرانی‌های دیگری را هم موجب شد. تأمین آذوقه و مایحتاج یک نیروی چند هزار نفری بر امکانات محدود منطقه بار سنگینی بود و قطعاً برای اهالی محل دشواری‌های فراوانی را به دنبال داشت.[۷۳] ولی با این حال چنین به نظر میرسد که جدّی‌ترین مسئلهٔ حاصل از حضور بارزانی‌ها در کردستان ایران از ماهیتی به کلی متفاوت از نکات پیش گفته برخوردار بود.

ظاهراً بارزانی‌ها با قاضی محمد توافق نظر نداشته و هنوز مدت زمانی از ورود آنها به منطقه نگذاشته بود که مخالفت‌هایی آغاز شد. شیخ احمد بارزانی مدعی است که با امتناع بارزانی‌های از اجرای فرامین قاضی‌محمد که می‌خواست از آنها برای تنبیه ایلات نافرمان استفاده کند، زمینهٔ رویارویی فراهم شد. به گفتهٔ او **مناسبات مصطفی بارزانی با قاضی محمد آنچنان رو به تیرگی نهاد که قاضی محمد نزد مقامات شوروی او را مأموری انگلیسی توصیف کرد.** به گفتهٔ شیخ احمد، نتیجهٔ این رویارویی آن شد که او را به قصبهٔ شیطان آباد فرستادند و مجبور شد که تا سقوط مهاباد در همانجا بماند.[۷۴]

علل مخالفت‌های ایلی با جمهوری مهاباد

مخالفت با جمهوری مهاباد بر مجموعه‌ای از عوامل گوناگونِ تاریخی، سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی استوار بود.

احساسات ضد روسی. روشن بود که حکومت مهاباد از ارتباط با شوروی بهره‌های متعددی می‌برد. از نظر بسیاری از کردها نام و اعتبار شوروی خود موجب آن شده بود که بسیاری به حمایت از حکومت مهاباد برآیند. ولی همین ارتباط خود باعث شده بود که برای برخی از رهبران متنفّذ عشایر کرد، نگرانی‌هایی حاصل شده و راه مخالفت در پیش گیرند. مواضع ضد روسی این گروه را پیشینه‌ای از روابط نا مطلوب دیرین شکل داده بود.

هر گاه که میان ایران و روسیه و یا میان روسیه و عثمانی جنگی پیش آمده بود، کردها رودررویِ روس‌ها قرار داشته‌اند. به علاوه از آنجایی که بخش وسیعی از مناطق کردنشین در جوار حوزه‌های مرزی دو همسایهٔ جنوبی روسیهٔ شوروی قرار داشت، هر درگیری جدیدی می‌توانست ضایعات گسترده‌ای را بر کردها وارد آورد. تقریبا دو قرن بود که رعایای کرد شاهنشاه و سلطان با این نگاه خو گرفته بودند که روس‌ها را جز به دیدهٔ یک کافر حربی، به نوع دیگری ننگرند.

و در این میان به ویژه جنگ اول جهانی مهّم بود که میراثی از ترس و سوءظن نسبت به روسیه برجای گذاشته بود. در خلال آن جنگ بود که در پی صدور حکم جهاد از سوی ترک‌ها، آتش تعصبات دینی و نژادی نیز دامنهٔ بیشتری یافت و جنگ در این عرصه به صورت رشته‌ای از کشتارهای عام و مقابله به مثل، ابعادی هولناک پیدا کرد؛ هر یکی سعی داشت که در این عرصه بر دیگری پیشی گیرد. همانگونه که می‌توان تصور کرد احساسات ضد روسی الی‌الخصوص در میان آن بخش از کردهای ایران ریشه دواند که بیش از دیگر کردهای آن سامان تبلیغات پان‌اسلامی ترک‌ها را اجابت کردند.[۷۵] گروهی که اکثریت کردهای ایران را تشکیل می‌دادند. ولی با این حال بودند کردهایی که جلب روس‌ها شدند.[۷۶]

با پیشامد انقلاب روسیه و تأسیس نظام شوروی، به تدریج جوانب دیگری نیز بر مواضع موجود نسبت به روس‌ها افزوده شد. در کنار گرایش‌های ضد روسی و ضد مسیحی پیشین، سوءظن نسبت به سیاست‌های ضد دینی دولت شوروی مزیدِ بر علت شد. البته احساسات ضد شوروی به ویژه در میان رؤسای کرد و دیگر اشراف زمین‌دار کرد قوی بود که از امکانِ از دست رفتن اقتدار و اموالِ خود در یک نظامِ شوروی مآب نیز بیمناک بودند.

عامل اقتصادی. یکی از دیگر دلایل نارضایی کردها نسبت به حکومت مهاباد عوامل اقتصادی بود. زارعان کرد و بویژه کسانی که به کِشت تنباکو اشتغال داشته و معشیت آن‌ها در گرو بازار ایران بود، با کوتاه شدن دست‌شان از این بازار لطمات سنگینی را متحمل شدند. و همان‌گونه که

اشاره شد بار تأمین حوایج تعداد کثیری از بارزانی‌ها نیز از دیگر مسائلی بودکه بر دوش کردهای مهاباد سنگینی می‌کرد.[۷۷]

نارضایی از رهبری قاضی‌محمد. و بالاخره آنکه بسیاری از رهبری عشایری کرد از اقتدار عالیهٔ قاضی‌محمد که از طریق شیوه‌های غیرمتعارفی چون زدوبندهای حزبی یا جلب توده‌های شهری کسب شده بود ناراضی بودند. از دیر باز در کردستان قدرت در دست کسانی متمرکز بود که تشکیلات شبه نظامی ایلی را در اختیار خود داشتند. تسلطی که بر اساس رشته‌ای نیرومند از پیوندهای ایلی و فئودالی قرار داشت. طبقهٔ حاکم کرد اصولاً از سه گروه تشکیل شده بود. اشراف منطقه‌ای، مشایخ طریقت‌های مذهبی وسران عشایر. تمامی رهبران کردی که به نوعی اندیشه وحدت تمامی کردها را در سرداشته و در آرزوی توسعهٔ اقتدار بر دیگر هم‌میهنان کرد خود بودند از یکی از این سه گروه مسلط برخاسته بودند. برای نمونه به بدرخان بوتان و تبار اشرافی وی می‌توان اشاره کرد و در ادامه نیز چهره‌هایی چون شیخ عبیدالله نهری و اسمعیل آقاسمکو رهبر ایل شکاک.

در یک چنین وضعیتی، کسانی چون قاضی‌محمد که در سودای دستیابی به یک رهبری ملّی بودند از مزّیت خاصی برخوردار نبودند. درست است که وی در شهر خود مهاباد از خاندانی معتبر و محترم محسوب می‌شد ولی به هر حال یک چهرهٔ دینیِ شهری بود و بی‌بهره از اعتبار و اقتداری که عضویت در یکی از آن چند مقولهٔ گروه‌های حاکم می‌توانست به دنبال داشته‌باشد. وی در مقام یک رهبر ملّی از هیچ‌یک از خصوصیات و امتیازاتی که جویندگانِ پیش‌گفتهٔ رهبری از آن‌ها برخوردار بوده و باعث می‌شد هزاران نفر زیر علم آنها جمع شوند، بهره‌مند نبود.

نه از فرّه یک اقتدار ریشه دار به نوعی که در مورد اشراف و نجبا صدق میکرد برخوردار بود و نه از هاله‌ای از مشروعیت و تقدسِ مشایخ بزرگ طریقت‌های قادری و نقشبندی یا چه رسد به حشمت و اعتبار سران مجموعه‌های بزرگ ایلی.

ولی با این حال و به رغم تمامی این محدودیت‌ها قاضی‌محمد توانست برای یک مقطع هم که شده به رهبری عالیهٔ مردمان خود نائل آید. در میانِ تمامی عواملی که در فراهم آوردن زمینه‌های اقتدار او مؤثر بودند، پذیرش وی در مقام یک رهبر ملّی از سوی بخش وسیعی از کردهای ایران خود عاملی تعیین کننده بود. این واقعه با تبعات اجتماعی و سیاسی آشکاری که به دنبال داشت، رخدادی مهّم و اساسی بود؛ نشانی آشکار از تزلزل یک نظام اجتماعی کهن و خطر به هم ریختن قریب الوقوع یک نظام سیاسی دیرپا که بر آن اساس استوار بود.

تحولات جنگ اول جهانی و تحولات حاصل از آن در مراحل بعد، در تسریع این تب و تاب نقش مؤثری داشت. استقرار یک نظام اداری جدید یا نوسازی شده در ایران، ترکیه و عراق،

فرایند اسـکان ایلات کوچـرو و اصولاً تحدید زندگی ایلی را تحرکی جدید بخشـید و بر شـتاب گرایش‌های موجود در عرصهٔ آموزش، صنعتی شـدن و شهری شدن افزود. از اوایل قرن نیروهای تغییر و دگرگونی، اگر چه به کندی و باطمأنینه ولی به هر حال به صورتی مستمر و پیوسته، به دور افتاده‌ترین نقاط کردستان نیز راه یافت و ردی از خود بر جای گذاشت.

پیوندهای کهن ایلی و فئودالی که در اثر دگرگونی‌های زمانه، تا حدودی بسـیار ضعیف شده بودنـد اینک به تدریج راه را بـرای جایگزین گونهٔ جدیدی از پیوندهـای اجتماعی باز می‌کردند. ناسیونالیسـم عقیدتی جدید، با پر کردن جای وفاداری‌های کهن، به تدریج ماهیت و منشاء قدرت را در کردستان تحت الشعاع خود قرار می‌داد.

ولی همان‌گونه که تحولات بعدی نیز نشـان داد ایـن تغییرات و دگرگونی‌ها آنچنان هم که انتظار می‌رفت وسـیع و گسترده نبود. پایه‌های سـنتی نظام کهن هنوز هم کم و بیش بر جای بود و اکثر جمعیت عشـایری کردسـتان تازه به تدریج جوانبی چند از تبعات این دگرگونی را احساس می‌کردند. و از این رو، هنگامی که طرفین این رویارویی در برابر یکدیگر صف آرایی کردند، باورها و پیوندهای کهن، قوی‌تر از باورها و پیوندهای جدید از کار در آمدند.

بسـیاری از رؤسای ایلات با این رهبر جدید همسویی و همدلی احساس نمی‌کرد. همان‌گونه که پیشـتر نیز خاطر نشـان گشـت آنها از این قدرت جدید که بر اساس شیوه‌های مطابق با سنن متعارف پیشین، کسب نشده بود، می‌ترسیدند. برای بسیاری از آنها رهیابی قاضی‌محمد به قدرت فائقه، انحرافی بی‌سـابقه از قواعد موجود محسـوب می‌شـد. از اطوار و اقتدار مآبی او دلگیر بودند و نسـبت به اقتدار وی حسـادت می‌ورزیدند. آنچه را نیز که در زمینهٔ ناسیونالیسـم کردی بیان می‌داشت سرپوش جاه‌طلبی‌های شخصی تلقی می‌کردند. احتمالاً تهدیدی را که از جانب این رهبر جدید متوجه آنها در مقام یک طبقهٔ نخبهٔ اجتماعی بود، به روشنی حس می‌کردند.

سقوط جمهوری مهاباد و پی‌آمدهای آن

تصمیـم اتحاد شـوروی مبنی بر فراخوانـی نیروهای نظامیاش از ایران کـه در مه ۱۹۴۶ / اردیبهشت ۱۳۲۵ و تحت فشار شدید قدرت‌های غربی اتخاذ شد، احتمالاً مهّم‌ترین دلیل فروپاشی حکومت‌هـای خودمختـار آذربایجان و کردسـتان بود. با توجه به عقب‌نشـینی عنقریب نیروهای شوروی، دولت ایران نیز در عرصهٔ نظامی تحرکات گسترده‌تری را آغاز کرد. نیروهای بیشتری به منطقه اعزام گردید و قاضی‌محمد که برای رویارویی با این تحرکات جز چند واحد عشایری ناساز، نیروی دیگری در اختیار نداشت در وضعیت دشواری قرار گرفت.

در دسـامبر ۱۹۴۶/ آذر ۱۳۲۵ ارتـش به دموکرات‌های آذربایجـان حمله کرد و مقاومت

آنها در عرض ۲۴ ساعت در هم شکست. شکست نیروهای فرقهٔ دموکرات در گردنهٔ قافلانکوه در شب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶/ ۱۹ آذر ۱۳۲۵ سرآغاز افول جمهوری مهاباد نیز محسوب می‌شد، همانگونه که در یک سال پیش، تصرف تبریز به دست فرقهٔ دموکرات، تأسیس جمهوری مهاباد را به دنبال آورده بود. جالب آن است که استاندار آذربایجان که برکشیدهٔ فرقهٔ دموکرات بود در پیام تسلیمی که به نخست‌وزیر ایران مخابره کرد اعلان داشت که فرمانده کرد سیف‌قاضی نیز در جریان امر قرار گرفته و دستور ترک مخاصمه به او نیز ابلاغ شده است.[۷۸]

دو روز بعد صدرقاضی برادر قاضی‌محمد برای ملاقات با سرلشکر همایونی روانهٔ میاندوآب شد. فراهم آوردن زمینهٔ استقرار مسالمت‌آمیز قوای دولتی در منطقهٔ مهاباد هدف از این دیدار بود. در نهایت توافق شد که به محض عقب‌نشینی بارزانی‌ها از منطقه قوای دولتی در آن حدود مستقر گردند.

بعد از عقب‌نشینی بارزانی‌ها به نقده قوای ایران به سمت مهاباد حرکت کرد. گروهی از نیروهای غیرمنظم ایلی، از جمله واحدهای دهبوکری، مامش و منگور ـ سه ایل عمده‌ای که با حکومت مهاباد مخالف بودند ـ در مقام طلایه، قوای دولتی را همراهی می‌کردند. ولی در حوالی مهاباد نماینده‌ای از سوی قاضی محمد جلو آنها را گرفته و خاطرنشان ساخت که در توافق حاصله از استقرار قوای دولتی صحبت شده بود و نه قوایِ عشایری که حضورشان می‌توانست موجب آشوب و اغتشاش گردد. با این امر موافقت شد و قوای عشایر عقب نشست. ارتش ایران وارد مهاباد گشت و برای چند روز نیز مناسبات دوستانه‌ای میان افسران فرماندهٔ ارتش و سران کرد برقرار بود.[۷۹]

ولی این ماه عسل به درازا نکشید. در ۱۷ و ۱۸ دسامبر / ۲۶ و ۲۷ آذر بسیاری از سران کرد، از جمله قاضی‌محمد و پسرعمویش سیف‌قاضی دستگیر و زندانی شدند. صدرقاضی نیز در ۳۰ دسامبر / ۹ دی در خانه‌اش در تهران بازداشت و به مهاباد منتقل گردید تا در کنار برادرش قاضی‌محمد زندانی گردد. با توجه به شواهد موجود بازداشت صدرقاضی به هیچ وجه موجه نبود و جز کینه‌توزی انگیزهٔ دیگری نداشت، وی در تمامی دوره‌ای که جمهوری مهاباد برقرار بود عملکردی اصولی و غیرجانبدارانه نسبت به تشکیلات مزبور داشت. نمایندهٔ مجلس بود و در تهران زندگی می‌کرد و در آن یکسال فقط هنگامی که از جانب دولت مأمور وساطت و میانجیگری بود از تهران خارج شده بود.[۸۰]

با دستگیری و بازداشت سران کرد، مقامات ارتش که اینک کنترل کامل مهاباد را در دست داشتند، از تمام کسانی که بر علیه بازداشتی‌ها شکایتی داشتند، خواستند که مدارک خود را ارائه دهند[۸۱] و با این اقدام مقامات سرنوشت متهمین نیز رقم خورد. بیانیهٔ ارتش در مورد ترکیب هیئت

از بی‌نتیجه ماندن شورش مزبور همراه وی به مهاباد آمده بودند. با سقوط مهاباد آنها به عراق مراجعت کرده و اندک زمانی بعد نیز دستگیر شدند. در ۱۹ ژوئن ۱۹۴۷/ ۲۹ خرداد ۱۳۲۶ چهار تن از این افسران ـ عزت عبدالعزیز، مصطفی خوشناو، محمد محمود و خیرالله عبدالکریم ـ در بغداد اعدام شدند.[۸۶]

مقایسه‌ای میان حکومت فرقهٔ دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد

برخی از علل ناکامی جمهوری مهاباد را در مقایسه با حکومت فرقهٔ دموکرات در تبریز بهتر می‌توان تبیین کرد. به رغم آنکه هر دوی این تشکیلات در یک‌زمان تشکیل و تقریباً به صورتی همزمان و تحت شرایطی مشابه برچیده شدند، ولی تفاوت‌های آشکاری نیز با یکدیگر داشتند.

از میان این دو حکومت، فرقهٔ دموکرات از سازمان‌یافتگی و تجربهٔ سیاسی بیشتری برخوردار بود و بر سنتی انقلابی تکیه داشت که به انقلاب مشروطهٔ ایران در سالهای ۱۹۰۹-۱۹۰۵ نسب می‌برد. این تفاوت‌ها به ویژه در نوع افرادی که رهبری را در کردستان و آذربایجان در دست گرفتند، خود را نشان می‌دهد. میرجعفرپیشه‌وری، دکتر سلام‌الله جاوید و دیگر چهره‌هایی که زمامدار امور آذربایجان شدند هر یک کمونیست‌هایی بودند کهنه‌کار، با تجارب جدّی حزبی که می‌دانستند چه هدفی را دنبال می‌کنند.[۸۷] حال آنکه سرانِ کرد چهره‌های ساده و خودساخته بودند. اکثر آنها از لحاظ سیاسی، افرادی ساده‌دل محسوب شده و از نظر عقیدتی نیز جهت‌گیری خاصی نداشتند. ذهنیت بورژوازی و فئودالی سران کرد با طرز فکر مارکسیستی سران آذربایجان در تعارض کامل قرار داشت. حتی قاضی‌محمد که از لحاظ سواد و روشنفکری در میان همتایانش ممتاز بود نیز نمودی بیش از یک روحانی با سواد محلی نداشت.

سرمنشاء و خاستگاه جدایی‌طلبی آذربایجان که به تشکیل فرقهٔ دموکرات منجر شد و سرمنشاء و خاستگاه حرکت ناسیونالیستی کردی که از دل آن جمهوری مهاباد درآمد نیز با یکدیگر تفاوتی آشکار داشت. جدایی طلبی آذربایجانی از تحرکات ترک‌ها و روس‌ها برای تضعیف وفاداری‌های ملی اهالی آذربایجان متأثر بود که پیش‌درآمدی بر الحاق این حوزه [به قلمرو ترکیه و روسیهٔ شوروی] محسوب می‌شد. جمهوری آذربایجان شوروی که از میزان بالاتری از سازماندهی برخوردار بود می‌توانست تأثیر بیشتری بر خویشانِ آذربایجانی خود در آن سوی مرز بر جای بگذارد. شوروی‌ها که بدون تردید هیچ‌گاه از سودای جذب آذربایجان ایران در حوزهٔ اقمار خود و در نهایت ادغام آن دست نکشیده بودند، با مهارت تمام از هر فرصتی که زمینه‌های مشترک قومی، فرهنگیِ و جغرافیایی این دو آذربایجان فراهم می‌ساخت، استفاده می‌کردند.

در سوی دیگر نیز ترک‌های عثمانی که در یک مرحله برای دست اندازی بر آذربایجان

ایران با روس‌ها رقابت داشتند، به ویژه در ساله‌ای پیش و مقارن با جنگ اول جهانی درگیر یک رشته تبلیغات وسیع پان‌اسلامی و پان‌تورانی (با تأکید بر کاربرد زبان‌های اورال آلتایی آسیایی میانه) شدند. از این رو مجموعه تحرکات مرکزگریزی که ترک‌ها و روس‌ها برپا کرده بودند از دیرباز آذربایجانی‌ها را هدف قرار داده و در مواردی چند نیز گرایش‌هایی به سوی این دو قدرت رقیب بروز کرده بود و احتمالاً حرکت شوروی خواهانه‌ای که در سالهای ۴۶-۱۹۶۵ / ۲۵-۱۳۲۴ تحت رهبری دموکرات‌های آذربایجان شکل گرفت، جدّی‌ترین گامی بود که در جهت تحقق جذب آن حوزهٔ توسط روسیه شوروی برداشته شد.

رشته تحریکاتی که به تأسیس جمهوری مهاباد منجر شد چندی نبود جز یکی از آخرین بروزات نوعی ناسیونالیسم نهفتهٔ کرد که هرازگاه در پاره‌ای از حوزه‌های کردنشین شعله‌ور می‌شد. بروزگاه به گاهِ آن خود گویای این نکته بود که خواست کردها برای استقلال به رغم ناکامی‌های پی‌درپی، کماکان به حال خود باقی بود. البته باید در نظر داشت که این سه نیروهای گاه به گاه، از ماهیتی پراکنده برخوردار بوده و خاستگاهی محلی داشته و هیچ‌گاه صورتِ یک حرکت گسترده و فراگیر نگرفته‌اند. در واقع کردها حتی در هر یک از کشورهایی که موطن آنها را نیز تشکیل می‌دهد، به تشکیل یک جبههٔ واحد شورشی نیز موفق نشده‌اند. فقدان یک تشکیلات مرکزی که بتواند تحرکات کردها را در یک چنین حوزهٔ گسترده‌ای هماهنگ ساخته و رهبری کند خود در این امر مؤثر بوده است.

بعلاوه فرقهٔ دموکرات آذربایجان در کنار برخورداری از یک تشکیلات کاراتر و رهبرانی مجرّب و کارکشته در مقایسه با کردهای مهاباد، وظیفهٔ ساده‌تری را نیز در پیش رو داشت که عبارت بود از فراهم آوردن موجبات الحاق آذربایجانِ ایران به اتحاد شوروی.[۸۸] آن‌ها توانستند تمامی توانِ خود را در این جهت متمرکز ساخته و همّ خود را جز در این راه، به کار دیگری نگذارند. حال آنکه وظیفهٔ پیش رویَ حکومت مهاباد، بدین سادگی نبود. آنها می‌خواستند برای تأسیس یک دولت فراگیر کرد که می‌بایست تمامی سرزمین‌های کردنشین را نیز در برگیرد، هسته‌ای اولیه ایجاد می‌کردند. گرچه در آن مقطع با دولت ایران درگیر بودند ولی می‌دانستند که بالاخره باید دیگر قسمت‌های آن دولت کرد آتی را نیز از ترکیه و عراق و سوریه جدا کنند.

یکی از دیگر تفاوت‌های مهمی را که میان جمهوری مهاباد و فرقهٔ دموکراتِ آذربایجان می‌توان برشمرد فراغت نسبی مهاباد از مداخلات روزانهٔ شوروی است. در مقایسه با آذربایجان، حضور عوامل شوروی در مهاباد آنقدر محسوس نبود و آن‌هایی هم که در آن حدود عمل می‌کردند، کارشان با تظاهری کمتر و ملاحظهٔ بیشتر توأم بود. به رغم تکذیب و کتمان کردها، به نظر می‌آید که شوروی‌ها نماینده‌ای در مهاباد مستقر داشتند و یکی از آخرین نمایندگانشان

در مهاباد که گفته می‌شود تا زمان سقوط قاضی‌محمد در آنجا بود و بعد توانست به کنسولگری شوروی در تبریز بگریزد، اسدوف نامی بوده است.[۸۹]

فضای حاکم بر مهاباد نیز با فضای حاکم بر آذربایجان تفاوتی آشکار داشت. آزادی‌های فردی در آذربایجان در محاق قرار داشت و حتی حکومت از کاربرد شیوه‌های تروریستی نیز ابا نداشت حال آنکه کردها از سوی مقامات مهاباد مورد تعقیب و آزار قرار نداشته و توسل به خشونت علیه مخالفان، نادر بود. یکی از روزنامه‌نگاران ایرانی که تحولات آن حوزه را گزارش کرده است در ستایش از تعادل و تسامح حکمروایی قاضی‌محمد نوشته است و اقدام او در پایان دادن به غارت و راهزنی[۹۰]. از این رو در این ایّام اهالی مهاباد دوره‌ای از صلح و آرامش را تجربه کردند.

روزولت در مقایسه‌ای میان این دو حکومت چنین می‌نویسد: «در حالی که بر آذربایجان شرقی تروریسم گسترده‌ای حکمفرما بود، در کردستان حال اگر نگوییم هیچ زندانی سیاسی‌ای وجود نداشت، تعدادشان کم و اندک بود و جز در یکی دو مورد، از قتل‌های سیاسی نیز گزارش دیگری در دست نیست. البته تعدادی از کردها که تعلق خاطری نسبت به حکومت نداشتند به تهران گریختند. در خیابان‌های مهاباد صدای برنامه‌های رادیویی آنکارا و لندن به گوش می‌رسید حال آنکه در تبریز گوش فرادادن به این برنامه‌ها مجازات اعدام داشت. حال علت این آزادی تسامح و لیبرالیسم قاضی‌محمد و حکومت او بود یا حضور عشایری که نمی‌توانستند هرگونه خشونتی را بر علیه اعضاء طوایف خود تحمل کنند، حاصل کار وجود حکومتی بود که لااقل در میان اهالی مهاباد محبوبیت داشت و از اخاذی و ستمی که از خصایص دولت مرکزی ایران محسوب می‌شد، آزاد و رها بود.[۹۱]

با فرا رسیدن پایان کار این دو حکومت نیز یکی از دیگر تفاوت‌های اساسی آن دو آشکار شد. آذربایجان شاهد یک واکنش گستردهٔ مردمی بر ضد حکومت دموکرات‌ها بود حال آنکه در مهاباد چنین نبود. به نوشتهٔ روزولت: «... در سراسر آذربایجان به محض پدیدار شدن نخستین نشانه‌های سقوط، دهقان‌ها، کارگران و کسبه به کشتار دموکرات‌ها دست گشودند. این واکنش خودجوش خود به روشنی بیانگر نفرت مردم از این حکومت بود. ولی در مهاباد همه چیز به آرامی گذشت و این در حالی بود که در آذربایجان یک پلیس مخفی نیرومند نیز وجود داشت که برای پیشامد یک چنین وضعیت فوق‌العاده‌ای نیز آمادگی داشت حال آنکه قاضی‌محمد حتی از داشتن یک چنین ابزاری نیز محروم بود. این داده را می‌توان مؤید گزارش‌های موجود مبنی بر محبوبیت حکومت قاضی محمد ـ لااقل در مرکز حوزهٔ حکمروایی‌اش ـ دانست.[۹۲]

در اوایل آوریل / اواسط فروردین خبرهایی منتشر شد مبنی بر آنکه کردها از نیروهای شوروی که در میاندوآب مستقر بوده‌اند بیست عراده تانک، چهار کامیون و میزان نامشخصی خمپاره‌انداز و تسلیحات دیگر نیز دریافت داشته‌اند.[۹۵] ولی گزارش‌هایی از این دست در مورد کمک روس‌ها به کردها، اغراق و گزافه بودند. اینک روشن است که یکی از دلایل اصلی سقوط جمهوری مهاباد، دقیقاً فقدان یک چنین کمک‌هایی بود. در واقع حکومت قاضی‌محمد از شوروی‌ها جز تشویق و وعده‌های برآورده نشدهٔ کمک، چیز بیشتری دریافت نداشت.

یادداشت‌ها:

*.این مقاله ترجمهٔ فصل پانزدهم کتاب ذیل است:

Wadie Jwaideh, *Kurdish National Movement, Its Origins and Development*, Syracuse University Press, 2006, pp. 243-66.

1. Elphinston, "The Kurdish Question," *International Affairs* (London) 22, No.1, (Jan. 1946), 97.

علاوه بر تسلیحات نظامی که به دست کردها افتاد ،گزارش شده است که بسیاری از سربازان ایرانی که در این واقعه ترک خدمت گفتند ،اسلحهٔ خود را به عشایر کرد تسلیم کرده بودند.

Archie Roosvelt, Jr., "The Kurdish Republic of Mahabad", *Middle East Journal*, No.3, (July 1947), 248

(روزولت از معاونان وابستهٔ نظامی سفارت ایالات متحده بود که در فاصلهٔ مارس ۱۹۴۶ تا فوریه ۱۹۴۷ در تهران مستقر بود.)

2 . Ann K .S .Lambton ,*Landlord and Peasant in Persia: A Study of Land Tenure and Land Revenue Administration* (London, Oxford University Press 1953), p. 285.

۳. به نوشتهٔ روزولت «... کردها نیز مانند بسیاری از دیگر ایرانیان که توسط رضاشاه به ترک لباس‌های بومی خود وادار شده بودند، این لباس‌ها را که نماد حیثیت ملّی خود تلقی می‌کردند در گوشه‌ای پنهان داشته تا آنکه با هجوم متفقین، از نو آنها را به تن کردند... تضییقات رضاشاه در مورد لباس، بر انزجار مردم از او و حکومتش دامن زد.»

Roosevelt 251 ,n ;Also A.M .Hamilton ,*Road Through Kurdistan* (London: Faber and Faber, 1937), 296.

۴. سیمکو و تعدادی از دیگر سران عشایر کرد در اشنویه به خدعه کشته شدند. رضاشاه سید طه نهری را نیز زندانی کرد و به گونه‌ای که روایت شده، بعدها به سم کشت.

William O .Douglas ,*Strange Lands and Friendly People* (New York: Harper and Bros., 1951), 125-26.

داگلاس از تبعید سران بختیاری و اعدام هشتاد تن از سران لر(۹-۱۰۴)و مرگ رهبر ایل قشقایی در زندان توسط قهوهٔ مسموم نیز سخن می‌گوید (۱۳۹). به نوشتهٔ داگلاس ،گفته می‌شود که توسل رضا شاه به قهوهٔ مسموم چنان گسترده بود که این تمهید «به‌قهوهٔ پهلوی» معروف شد.

۵. به عنوان نمونه به ایل کلباغی می‌توان اشاره کرد که از موطن خود در کردستان ریشه‌کن شده و در نقاطی چون همدان، اصفهان و یزد پراکنده شدند. دهات آنها میان ترک زبان‌هایی تقسیم شد که از دیگر نقاط کشور بدانجا کوچانده

شدند. گلباغی‌ها بعد از کناره‌گیری رضاشاه به موطن خود مراجعت کردند.

Lambton.285-86 ,

6 . Elphinston, "The Kurdish Question," 97.

7. Ibid.

8 . Lambton, 286.

9. Roosevelt, 284.

10. Elphinston, "The Kurdish Question," 98; also Elphinston, "The Kurdish Question," *Journal of the Royal Central Asian Society* 35, part 1, (Jan. 1948), 46.

11. Roosevelt, 248.

۱۲ . لانگریگ که این واقعه را گزارش می‌کند در مورد این پرسش‌ها که این روسای ایلی از نقاط کردنشین تحت کنترل انگلیسی‌ها آمدند و با آن‌که ماهیت دقیق این پیشنهاد چه بود، آگاهی بیشتری به دست نمی‌دهد.

Longrigg, Iraq,1990 to 1950 Political, Social, and Economic History (London: Oxford University Press, 1953), 324.

13 . Elphinston, "The Kurdish Question," 97; Roosevelt, 248; Longrigg, Iraq,1990 to 1950, 324.

14 . Elphinston, "The Kurdish Question," 97; Roosevelt, 248; Longrigg, Iraq,1990 to 1950, 324

15. Roosevelt, 248.

16 . Elphinston, "The Kurdish Question," 98.

به نوشتهٔ لانگریگ حمه رشید که زادهٔ عراق بود و در یک مرحله نیز مدعی تابعیت دوگانه شده بود در پی عبور مجدد از مرز ایران و عراق در کرکوک بازداشت شد.

Longrigg, *Iraq*,1990 to 1950, 324.

17. Roosevelt, 248.

18. Ibid.

19 . "Axis Propagandists in Turkey- Incitement of Kurds," *Times* (London), Apr. 29, 1924.

20 . Roosevelt, 251.

21 . Witold Rajkowski, «Another Danger Spot- Kurdistan,» *World Review* (June 1946),

22 . Roosevelt, 251.

23 . Ibid., 250. Cf. Douglas, 57ff.

24 . Roosevelt, 250.

25 . Ibid.

26 . Ibid., 251.

27 . Ibid., 252.

28 . Ibid.

29 . Ibid., 252-53.

30 . Ibid.

۳۱ . نجفقلی پسیان، *از مهاباد خونین تا کرانهٔ ارس*، تهران، بینا، بیجا، ۲، ص ۱۵۲، به نوشتهٔ نیکیتین، قاضی فتاح در خلال جنگ اول جهانی بزرگ خاندان قاضی بود.

Basil Nikitine, *Les Kurdes: Etude Sociologiyue et historique* (Paris, 1956), 136, n. 1

۳۲ . پسیان، همان، ص ۱۵۳.

33. Roosevelt, 262.

در این رابطه می‌توان قاضی محمد را با ستارخان ،یکی از رهبران انقلاب مشروطه در آذربایجان مقایسه کرد .برای جزئیات بیشتر بنگرید به:

Edward Granville Browne, The Persian Revolution of 1905-1909 (Cambridge: Cambridge University Press, 1910), 570.

۳۴ . پسیان، *از مهاباد خونین*... ۱۷۶.

35 . Roosevelt, 261.

36 . Ibid.

37 . Ibid.

۳۸ . حاج بابا شیخ که نخست وزیر حکومت مهاباد بود در توصیف سفر خود به باکو به اتفاق تنی چند از دیگر سران کرد از این می‌نویسد که آتاکیشی اُف یکی از چند صاحب منصب شوروی که با آنها ملاقات داشت، دستورالعمل‌هایی را داده بود (البته در مورد ماهیت این دستورالعمل‌ها توضیحی نمی‌دهد). او ضمن تأکید بر لزوم رعایت کامل این دستورالعمل‌ها تهدید کرده بود که در صورت خودداری از چنین امری، به سختی مجازات خواهد شد. حاج بابا شیخ مدعی است که در پی ابراز مخالفت او با یک چنین حکمی، وضعیت بحرانی شد و قاضی محمد تهدید کرد که سم خواهد خورد. و در ادامه افزود که بالاخره بعد از پانزده روز اجازه یافتند به میهن خود بازگردند. به نظر می‌آید که تعدادی از سران کرد بیش از یک بار از باکو دیدار کردند. به گفته حاج بابا شیخ، قاضی‌محمد دو بار و سیف‌قاضی سه بار از باکو دیدار کردند. پسیان، *از مهاباد خونین*... ؛ ۷۴-۱۷۳

39 . Roosevelt, 254; Kurdish League, *Memorandum sur la situation des kurdes et leurs revendications* (Paris: imprimerie Louis Jean – Gap, 1948), 38, and Bulletin *du Centre d'Etudes Kurdes* (1948), 17 (also published by the Kurdish League).

۴۰ . به نقل از :

Roosevelt,255. Cf. Kurdish League, *Memorandum sur la situation des kurdes*, 39; Kurdish League, *Memorandum sur la situation des kurdes*, 21-22; Bulletin du Centre d'*Etudes Kurdes* (1948), 17-18.

۴۱ . پسیان، *مرگ بود بازگشت هم بود*، تهران: شرکت سهامی چاپ ۱۳۲۸، صص ۶۰-۱۵۶

Cf. Nikitine, *Les Kurdes*, 201-2; Lucien Rambout, *Les Kurdes et le droit: Des texts, des Faits*, Paris: Edition du Cerf, 1947, 102-3.

42 . *Daily Express* (London),Mar. 16, 1946; also Rambout, 101-2.

43 . Rambout, 104.

44 . Stepanov, 24.

45 . Roosevelt, 262.

۴۶ . هر دوی این نشریات کردستان نام داشته و ارگان رسمی حکومت مهاباد محسوب می‌شدند.

47 . Roosevelt, 262.

48 . Rambout, 104.

۴۹.دولت ایران طی تسلیم یادداشتی به اتحاد شوروی نسبت به«...وارد کردن تجهیزات چاپ و کاغذ توسط رؤسای کرد از اتحاد شوروی برای پیشبرد مقاصدشان اعتراض کرده بود»

Roosevelt,262-63.

50 .Ibid.263 ,.

51.Ibid.264 ,.

52. Kurdish League, *Memorandum sur la situation des Kudes,* 40-41; also Rambout, 105.

53 . Kurdish League, *Memorandum sur la situation des Kudes,* 41; "Resume du memorandum sur la situation des kurdes," Bulletin du Centre d'Etudes Kurdes, no.2 (1948), 19; Summary of the Memorandum on the situation of the Kuds and Their *Claims* (Paris: Imprimerie Louis Jean- Gap, 1949), 23. Cf. Rambout, 106.

54 . Kurdish League, *Memorandum sur la situation des Kudes,* 41; Rambout, 106; Kurdish League, *Memorandum on the situation of the Kudes,* 23.

55 . Rambout, 107; Kurdish League, *Memorandum sur la situation des Kudes,* 41; Kurdish League, *Memorandum on the situation of the Kudes,* 23.

۵۶ . برای انشعاب سیاسی در میان کردها بنگرید به:

Maurice Ferro,"La Republique Autonome Kurd d‹Azerbaidjan",*Le Monde,* May 8, 1946; *The Scotsman,* Now. 26, 1946; Nikitine, letter to editor, *Manchester Guardian,*Sept. 15, 1950.

۵۷ . برای مواضع عشایر بنگرید به:

Roosevelt, 261-53,265-66.

در ادامهٔ این بررسی به دلایل مخالفت عشایر با حکومت مهاباد اشاره خواهد شد.

۵۸ . Ibid., ۵۳-۲۵۲, ۲۶۵.

59 . Ibid., 260.

60 . Ibid., 260 n. 8.

61 . Ibid., 257 n.3.

62 . Ibid., 268.

63 . Ibid., 252; Douglas, 82.

64 . Ibid., 73-76.

65 . Roosevelt, 259, n.5.

همچنین پسیان *از مهاباد خونین...*، ص ۱۵۸.

66 . Roosevelt, 265.

67 . Douglas, 59.

68 . Ibid., 73.

۶۹. پسیان، *از مهاباد خونین...*، ص ۱۷۴

۷۰. همان، ص ۹۲.

71 . Roosevelt, 267-68.

۷۲ . پسیان، همان: ۴۷-۴۵

73 . Roosevelt, 265.

۷۴ . به نوشتهٔ پسیان شیخ احمد این مطالب را در مصاحبه‌ای بعد از سقوط حکومت مهاباد بیان داشت. او پیش از مصاحبه دست روی قرآن گذاشته و سوگند یاد کرد که جز منافع و سعادت ایران چیزی در دل ندارد. پسیان، ۲: ۲۵-۲۶.

۷۵ . باید در نظر داشت که مامش‌ها که اینک با ابراز نارضایتی از ارتباط روسی جمهوری مهاباد، بر ضد قاضی محمد فعال بودند در سال‌های جنگ اول جهانی نیز از هواداران سرسخت قوای عثمانی بودند. گفته می‌شود که بایز [آغا] (بایزید) پاشا رهبر مامش‌ها پس از پیشامد یک درگیری شدید میان سواران کرد و یک واحد قزاق که به کشته شدن پسرش منجر شد تلگراف کرده بود که «جوانترین پسرم که روس‌های زیادی را به هلاکت رساند در اثر جراحت‌هایی که برداشت جان سپرد و تصدق درگاه سلطان شد. اگر خدا مقدر دارد خودم و دیگر پسرانم نیز آماده‌ایم که در راه خلیفه فدا شویم.»

Nadip ,*Battariye Ile Atash*, 62

به نقل از عباس الفراوی *الکردیه*. ج ۲. بغداد مطبقه المعارف. ۱۹۴۷.

۷۶ . همانگونه که پیشتر خاطر نشان گشت عمرخان شریفی رهبر شکاک‌ها از هواداران اولیهٔ حکومت مهاباد بود. به نوشتهٔ داگلاس او احتمالاً به دلیل رویارویی با ترک‌ها در طول جنگ [اول جهانی] به مدت ده سال در ترکیه زندانی بوده است.

Douglas.74 ,

77 . Roosevelt, 265.

78 . Ibid., 266.

79 . Ibid.

80 . Ibid.

81 . Ibid.

۸۲ . پسیان. همان: ۱۶۹.

۸۳ . همان: ۱۷۳.

۸۴ . همان.

۸۵ . این واقعه یکی از نویسندگان ملّی‌گرای کرد را بر آن داشت که خاطرنشان سازد که لرها به کرات ثابت کرده‌اند که از پایدارترین و وفادارترین ناسیونالیست‌های کرد هستند.

[Hilmi] *The Map of Kurdistan*, 8, cited in Rambout, 80.

۸۶ . علاوه بر آن چهارتن. پانزده نفر دیگر نیز اعدام شدند. گزارش شده است که هزاران ایلیاتی کرد نیز در اعتراض به این اعدام‌ها تظاهرات کردند.

Daily Express (London), June 23, 1947. Cf. al-Brifkani, 29-30.

[در ادامهٔ این بخش سه پاراگراف که به بازتاب منطق‌های این رخداد پرداخته و با بحث اصلی ارتباط چندانی نداشت، ترجمه نشده است.]

۸۷ . در مورد پیشه‌وری و دیگر سران فرقهٔ دموکرات آذربایجان بنگرید به:

L .P .Elwell – Sutton,"Political Parties in Iran,"*Middle East Journal 3*, no.1 (Jan. 1949): 45-62.

و اعضای حکومت فرقه در آن ایام:

George Lenczowski, "The Communist Movement in Iran,"*Middle East Journal* 1 (1947),

امیر اسعد دهبوکری و جمهوری مهاباد

جناب آقای عبدالله علی‌یار فرزند مرحوم عمرآقا علی‌یار و نوهٔ مرحوم علی‌آقا علی‌یار (امیراسعد) از مهاباد در مورد «... پیشنهاد روس‌ها برای تشکیل و اعلام جمهوری مهاباد به امیر اسعد...» با مراجعه «... به یادداشت‌های پدرم عمر آقای علی‌یار که تا زمان حیات امیراسعد منشی ایشان بود...» مطلبی فراهم آورده‌اند که ملاحظه خواهد شد. ایشان همچنین خاطرنشان کرده‌اند که «... شهرت امیراسعد تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ ایلخانی‌زاده بود ولی بعدا به عللی آن را به علی‌یار تغییر دادند که اکنون در منطقه به علی آقا علی‌یار (امیراسعد) مشهورند...»

امیر اسعد دهبوکری از چهره‌های صاحب نام تحولات آن حوزه بود و این نوشته را نیز باید همانند هر دادهٔ تاریخی دیگر در کنار دیگر اسناد و نوشته‌های بر جای مانده از فعالیت‌های او که از ایران دوستی او نیز روایت‌هایی دارند، مورد توجه و ارزیابی قرار داد.

❀❀❀❀

«مرحوم علی‌آقا علی‌یار (امیر اسعد) در تاریخ بیستم اسفند ۱۳۲۰ شمسی به فرمانداری نظامی مهاباد و حومه شامل ۵ بخش بوکان، میاندوآب، سردشت، تکاب، شاهیندژ با شرط این که تابع استانداری آذربایجان نباشد و مستقیماً با تهران در تماس باشد منصوب شد و بعد از حدود شش ماه یعنی در تاریخ ۱۳۲۱/۶/۱۰ به علت دخالت و کارشکنی روس‌ها در اداره امور منطقه و نیز جدا نمودن میاندوآب و سلدوز از حدود اختیارات فرمانداری مهاباد علیرغم اصرار دولت به ماندن در پست فرمانداری نظامی مهاباد از سمت خود استعفا داده و به محل زندگی خود در روستاهای اوچ‌تپه و انبار در ۱۰ کیلومتری بوکان برگشت. در تاریخ ۵ دی ماه ۱۳۲۱ حدود چهار ماه بعد از استعفا از فرمانداری نظامی مهاباد دو نفر ژنرال روسی که نام یکی از آنها ژنرال اصلانوف بود به اوچ‌تپه آمدند. بر حسب اتفاق آن روز امیر اسعد در اوچ‌تپه نبودند اینجانب [عمر آقای علی‌یار] به اتفاق برادر بزرگترم حسین آقا علی‌یار به استقبال آنها رفته و به مهمانخانه بیرونی تعارف و راهنمایی کردیم. آنها خواهان ملاقات فوری با پدرم امیراسعد شدند. بلافاصله به پدرم خبر دادیم و حدود دو ساعت بعد به اوچ‌تپه برگشتند و ضمن تعارفات معمولی و خوشامدگویی حدود سه ساعت در خلوت مذاکره نمودند و بعد از آن روستا را ترک و به طرف میاندوآب حرکت کردند. امیراسعد فوراً دستور داد شخصی به نام رحیم استاد عزیز ساکن روستای کانی‌رش

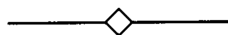
که علیرغم بی‌سوادی بسیار سخندان و حّراف و مورد اعتماد پدرم بودند به اوچ‌تپه احضار نمودند. پیغام به ایشان رسیده بود نصف شب وارد روستا شد و بلافاصله به ملاقات پدرم رفت. تا این وقت اینجانبان از موضوع مذاکره با روس‌ها بی‌خبر بودیم. پدرم بعد از سفارشات لازم راجع به محرمانه بودن موضوع ایشان را روانه عراق نزد یکی از دوستان خود که متأسفانه اسم ایشان در خاطرم نمانده نمودند و پیغام دادند که روس‌ها پیشنهاد تشکیل و اعلام جمهوری را از طرف اینجانب نموده‌اند چه صلاح و مصلحت می‌دانید آیا قبول بکنم یا نه؟ به دنبال آن به اینجانب که منشی پدرم [بودم] امر نمودند نامه‌ای برای مرحوم حاج علی حیدرزاده از دوستانش در تبریز که از تجار بسیار سرشناس بودند بنویسم و جریان ملاقات با ژنرال‌های روسی را به اطلاع ایشان برسانم و نظر ایشان را جویا شوم که آیا پیشنهاد روس‌ها را برای اعلام جمهوری مهاباد قبول کند یا خیر و خودم نیز حامل نامه به تبریز شدم که فردای روز آمدن روس‌ها به طرف تبریز حرکت کردم. بعد از رسیدن به تبریز و رفع خستگی به بازار حجرهٔ آقای حیدرزاده رفته و ایشان به محض دیدن اینجانب و احوالپرسی از پدرم جویای علت آمدن شدند که به ایشان حالی کردم کار محرمانه دارم. به همراه به منزل معظم‌الیه رفته و نامه را تحویل دادم که بعد از مطالعه نامه را معدوم و جواب دادند سریعاً جواب نامه را خود ارسال می‌دارند. به نظرم به من اعتماد کافی نداشتند که جواب را وسیلهٔ اینجانب ارسال دارند و به وسیله‌ای که برایم روشن نشد جواب نامه به دست پدرم رسیده بود.

«بعد از چند روز فرستادهٔ عراق برگشت و جریان ملاقات را چنین تعریف نمودند که بعد از اینکه جریان را برای دوست علی آقا در عراق شرح دادم بعد از مدتی تفکر اظهار داشتند به علی آقا بگویید در صورتی که به اندازهٔ ارزش تمام املاکش سکه طلا دارد پیشنهاد را قبول کند در غیر این صورت صلاح نمی‌دانم. چون به طور حتم بعد از خاتمه جنگ جهانی و رفتن روس‌ها از ایران درگیری با نیروهای ایران اجتناب‌ناپذیر خواهد شد تا در صورت شکست لااقل دست خالی نباشد و بتواند خود و همراهان را در هر جای دنیا اداره کند و حاج علی حیدرزاده نیز در جواب نوشته در صورتی که اتحاد شوروی کتباً جمهوری‌مهاباد را تضمین کند آن را قبول در غیر این صورت من صلاح نمی‌دانم چون بعد از خاتمه جنگ بالاخره روس‌ها ایران را ترک می‌کنند و شما بدون پشتیبان تاب مقاومت در برابر نیروهای ایرانی را نخواهید داشت یا خود و خانواده‌ات و همراهان قتل عام یا آواره خواهید شد. مهلت ده روز روس‌ها به علی آقا برای جواب تمام شد و ژنرال‌ها برای اخذ جواب مراجعت نمودند. علی آقا (امیراسعد) اظهار داشت پیشنهاد آنها را قبول می‌کند و به مهاباد رفته و اعلام جمهوری خواهد کرد به

عکس‌ها



یادداشت‌ها



توضیحات ضروری ناشر:

خواننده گرامی، مولف و مترجم محترم این اثر، توضیحات لازم و کافی را در کتاب ارائه داده‌اند اما برای جلوگیری از هرگونه سو برداشت و شائبه احتمالی، به علت عدم حضور مولف و مترجم در ایران، این توضیحات روشنگرانه و مفید در اینجا ارائه می‌شود:

۱- ص، ۱۸ **پاورقی شماره ۱:** البته برخی نظریه پردازان معتقدند که کردها و فارس‌ها از یک ریشه هستند.

۲- ص، ۲۳ **پاورقی شماره ۲:** البته لکی‌ها بیشتر لر هستند تا کرد/Laki

۳- ص، ۲۴ **پاورقی شماره ۴:** شیخ عزالدین حسینی علی‌رغم اینکه روحانی بود، به شدت تحت تاثیر گروهک کومله قرار داشت ـ که دارای مرام و مسلک مارکسیستی ـ کمونیستی بود ـ و همین نکته موجب انزوای بیش از حد شیخ شد.

۴- ص، ۲۷ **پاورقی شماره ۱:** وضع بهداشت و درمان امروزه کردستان و چند استان عزیز کردنشین با مناطقی نظیر کرمانشاه و لرستان و چهارمحال بختیاری و... قابل مقایسه است و آمارهای رسمی، نشانگر رشد و توسعه این امور پس از انقلاب اسلامی است. البته مولف و مترجم محترم منصفانه برخورد کرده‌اند اما خوانندگان محترم می‌توانند به منابع اصلی و رسمی آمار در ایران دسترسی داشته باشند و به واقعیات امروزه کردستان بیشتر و عمیق‌تر پی ببرند و با وضع گذشته این استان و استان‌های هم‌جوار مقایسه کنند. و همچنین می‌توان در توضیح‌ها و تفسیرها و گزارش‌های جداگانه به تفاوت وضعیت کردها در عراق و ایران پس از انقلاب اسلامی تا سال ۲۰۰۳ را به تصویر کشید و ظلم‌های روا داشته شده به کردهای عراق و حمایت جمهوری اسلامی ایران را تشریح نمود.

۵- ص، ۴۱ **پاورقی شماره ۱:** آذری‌ها با داشتن گرایشات شدید مذهبی، نمی‌توانند پذیرای یک حزب مارکسیست باشند چه رسد به اینکه اشتیاقی به حمایت از آن داشته باشند.

۶- **ص، ۶۲ پاورقی شماره ۱:** البته سازمان‌های جاسوسی موساد و سیا هم در این‌باره نقش داشته‌اند.

۷- **ص، ۶۳ پاورقی شماره ۲:** البته گروهک کومله، قیام و حرکت محدود سلیمان معینی و همراهانش را به عنوان حرکت اولیه خود قلمداد می‌کند و در ادبیات خود آن‌ها را محترم می‌شمارد، البته این حرکت خیلی محدود بوده است و در حد و اندازه‌ای که در این کتاب به آن اشاره شده است، نبوده‌اند.

۸- **ص، ۶۵ پاورقی شماره ۱:** با اینکه با انقلاب اسلامی، کردها در کل منطقه به هویت جدیدی دست یافتند و می‌توانستند از آن در جهت رشد و ارتقا خود استفاده کنند اما از همان فردای پیروزی انقلاب اسلامی، بعضی از احزاب سیاسی، علم مخالفت برداشتند و جوی از بی‌اعتمادی و ناامنی را برای انقلاب نوپای اسلامی به وجود آوردند.

۹- **ص، ۷۰ پاورقی شماره ۱:** قانون اساسی جمهوری اسلامی هیچ شباهتی به رژیم پهلوی ندارد و عموما بر اساس و مبنای انتخابات آزاد بوده است. برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی کرد، بنا به محاسبه غلط، بی‌دلیل به پادگان‌ها حمله کردند و غارت کردند و به شهرها مسلط شدند. و در منبع شماره ۶۵ مشخص نیست که چرا نویسنده محترم چنین عبارتی را به کار برده است اما می‌توان این پرسش جدی را برای نویسندگان خارجی و محققان ایران مطرح ساخت که آیا امام خمینی (ره)، که توانست حکومت تا بن دندان مسلح شاه را ناتوان سازد و نظامی انقلابی بدون دخالت غرب را به سر کار آورد، و ۸ سال جنگ تحمیلی را اداره کند و... آیا ناتوان بوده است؟ پس، از دیدگاه آن نویسنده محترم آمریکایی، توانا کیست؟ آیا این پیشداوری نیست که نظامی که هنوز مستقر نشده بود، آقای شیخ عزالدین آن را محکوم کرد و آن نویسنده محترم به آن اشاره داشته است؟ قضاوت با خود خوانندگان سخن سنج است.

۱۰- **ص، ۷۶ پاورقی ۱:** مترجم محترم ـ که خود کردزبان هستند ـ می‌توانستند توضیح دهند که قاسملو و سران وابسته کرد به بعثی‌ها، به هیچ وجه بنای حل و فصل نداشتند و صرفا اتلاف وقت می‌کردند.

۱۱- **ص، ۸۰ پاورقی ۱:** مترجم محترم- با اینکه خود بارها با ابوالحسن بنی‌صدر مصاحبه حضوری داشته است- می‌توانستند که این توضیح را بدهند که بنی‌صدر قانون اساسی را رعایت نکرده بود و نیز از مسعود رجوی، حمایت کرده دیگر چگونه می‌توان انتظار داشت که برای نظام جمهوری اسلامی، ایجاد مسئولیت ننماید و با بنی‌صدر، برخورد قاطع نداشته باشند؟

یادداشت‌های فصل ۱ - کردها

1. Francis Fukuyama, "The End of History?" *The National Interest*, no. 16 (Summer 1989): 4.

2. Fukuyama, "End of History?" 14–15.

3. For a collection of excellent essays on the politicization of ethnicity in different settings, see Gerard Chaliand, ed., *Minority Peoples in the Age of Nation-States*, translated by Tony Berrett (London: Pluto Press, 1989).

4. Joseph Rothschild, *Ethnopolitics: A Conceptual Framework* (New York: Columbia University Press, 1981), 6. For an excellent conceptual analysis of Kurdish identity formation, see David Romano, *The Kurdish Nationalist Movement: Opportunity, Mobilization and Identity* (New York: Cambridge University Press, 2006), 25–182. For a general conceptual and theoretical discussion of ethnicity in the Middle East, see Nader Entessar, "Ethnicity and Ethnic Challenges in the Middle East," in *Ethnicity and Governance in the Third World*, John Mukum Mbaku, Pita Ogaba Agbese, and Mwangi S. Kimenyi, eds., (Aldershot, UK: Ashgate Publishing, 2001), 149–64. For a comparative analysis of Kurdish and Palestinian nationalism, see Nader Entessar and Mir Zohair Husain, "The Palestinians and the Kurds: A Comparative Analysis," in *Ethnicity and Sociopolitical Change in Africa and Other Developing Countries*, Santosh C. Saha, ed. (Lanham, Md.: Lexington Books, 2008), 195–209. A number of informative essays on the various dimensions of Kurdish nationalism can be found in Mohammed M.A. Ahmed and Michael Gunter, eds., *The Evolution of Kurdish Nationalism* (Costa Mesa: Ca.: Mazda Publishers, 2007).

5. David Brown, "Ethnic Revival: Perspectives on State and Society," *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 8.

6. For an excellent analysis of the role of the state as an independent and increasingly important variable, see Theda Skocpol, "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research," in *Bringing the State Back In*, Peter B. Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds. (New York: Cambridge University Press, 1985), 3–37. See also Theda Skocpol, *State and Social Revolutions: A Comparative Study of France, Russia, and China* (New York: Cambridge University Press, 1979); Mansoor Moaddel, "State-Centered vs. Class-Centered Perspectives on International Politics: The Case of U.S. and British Participation in the 1953 Coup Against Premier Mossadeq in Iran," *Studies in Comparative International Development* 24, no. 2 (Summer 1989): 3–23; James A. Caporaso, ed., *The Elusive State: International and Comparative Perspectives* (Newbury Park, Ca.: Sage Publications, 1989); and Edward S. Greenberg and Thomas F. Mayer, eds., *Changes in the State: Causes and Consequences* (Newbury Park, Ca.: Sage Publications, 1990).

7. One of the best and certainly the most comprehensive book on the history of the Kurds until the end of the sixteenth century is Sharaf-ed-din Khan Bitlisi, *Sharafnameh* (Tehran: Elmi Publications, n.d.). This book, written in 1596 in Persian by a prominent Kurd, remains an invaluable source of historical data on the Kurds. Also, consult Morad Owrang, *Kurd Shenasi* (Kurdology) (Tehran: Rangin Publications, 1967), 75–78 and 103–111; Mozaffar Zangeneh, *Doodeman-e Aryai: Kurd va Kurdistan* (The Aryan Lineage: Kurd and Kurdistan) (Tehran: Chehr Publications, 1968), 35–62 and 75–94; Nasser Mohseni, *Joghrafiya-e Kurdistan* (The Geography of Kurdistan) (Boroojerd, Iran: Lavian Publications, 1948), 79–91; Thomas Bois, *The Kurds*, translated by M.W.M. Welland (Beirut: Khayats, 1966), 7–18; Abdul Rahman Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds* (Prague: Publishing House of the Czechoslovak Academy of Sciences, 1965), 33–45; Gerard Chaliand, "Introduction," in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan*, Gerard Chaliand, ed., translated by Michael Pallis (London: Zed Press, 1980), 8–18; and Hassan Arfa, *The Kurds: An Historical and Political Study* (London: Oxford University Press, 1966), 1–32. Those interested in a concise and useful book on Kurdish history, geography, and culture should consult Mehrdad R. Izady, *The Kurds: A Concise Handbook* (Washington, DC: Crane Russak, 1992). For a succinct review of recent Kurdish history and politics, see Laura Donnadieu Aguado, "The Kurds in the Middle East: Struggle for National Liberation," *Ethnic Studies Report* 5, no. 2 (July 1987): 9–17; Andrew Whitley, "The Kurds: Pressures and Prospects," *The Round Table*, no. 279 (July 1980): 245–48; William E. Hazen, "Minorities in Revolt: The Kurds of Iran, Iraq, Syria, and Turkey," in *The Political Role of Minority Groups in the Middle East*, R. D. McLaurin, ed. (New York: Praeger Publishers, 1979), 49–75; Eden Naby, "Rebellion in Kurdistan," *Harvard International Review* 2, no. 3 (November 1979): 1, 5–7, and 29; and Eden Naby, "The Iranian Frontier Nationalities: The Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmens," in *Soviet Asian Ethnic Frontiers*, William O. McCagg, Jr., and Brian D. Silver, eds. (New York: Pergamon Press, 1979), 85–96.

8. C. J. Edmonds, "Kurdish Nationalism," *Journal of Contemporary History* 6,

no. 1 (1971): 87.

9. Edmonds, "Kurdish Nationalism," 87–88. Detailed accounts of the history and the breakdown of the Kurdish tribes in Iran can be found in Abdullah Heyrat Sajjadi, *Eelat va Ashayer-e Kurdistan* (Tribes and Clans of Kurdistan) (Sanandaj, Iran: Kurdistan University Press, 2002); Baba Mardukh Ruhani, *Tarikh-e Mashaheer-e Kurd: Urfa, Ulama, Adeba, Shoara* (The History of the Kurdish Notables: Mystics, Scholars, Men of Letters, Poets), vols. I and II (Tehran: Soroush Press, 2003); and Baba Mardukh Ruhani, *Tarikh-e Mashahee-e Kurd: Omara va Khanedanha* (The History of the Kurdish Notables: Rulers and Distinguished Families), vol. III (Tehran: Soroush Press, 2003).

10. Nader Entessar, "The Kurdish Mosaic of Discord," *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 86.

11. Mehrdad Izady, "A Kurdish Lingua Franca?" *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 13.

12. See George S. Harris, "Ethnic Conflict and the Kurds," *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 433 (September 1977): 113.

13. Izadi, "A Kurdish Lingua Franca?" 15.

14. Harris, "Ethnic Conflict," 113.

15. Izady, *The Kurds,* 167.

16. Izady, *The Kurds,* 167.

17. Nader Entessar, "Competing National Identities: The Kurdish Conundrum in Iran," in *Kurdish Identity: Human Rights and Political Status,* Charles G. MacDonald and Carole A. O'Leary, eds. (Gainesville, Fl.: University Press of Florida, 2007), 190. For an analysis of the role of language in Kurdish nationalism, see Amir Hassanpour, *Nationalism and Language in Kurdistan, 1918–1985* (San Francisco: Mellon Research University Press, 1992), 1–48 and 102–147.

18. For a succinct analysis of the condition of the Jewish Kurds in Iran, see Paul J. Magnarella, "A Note on Aspects of Social Life Among the Jewish Kurds of Sanandaj," *Jewish Journal of Sociology* 11, no. 1 (June 1969): 51–57.

19. See Martin Short and Anthony McDermott, *The Kurds,* 3d ed. (London, Minority Rights Group, March 1977), 6.

20. Whitley, "The Kurds," 248, and Shaikh Ezzedin Hussein's interview in *MERIP Reports,* no. 113 (March-April 1983): 9–10.

21. Joane Nagel, "The Conditions of Ethnic Separatism: The Kurds in Turkey, Iran, and Iraq," *Ethnicity* 7, no. 3 (September 1980): 280–81.

22. For a detailed study of the concept of internal colonialism in multiethnic societies, see Michael Hechter, *Internal Colonialism* (Berkeley, Ca.: University of California Press, 1975). See also Frank W. Young, "Reactive Subsystems," *American Sociological Review* 35, no. 2 (April 1970): 297–307.

23. Nagel, "The Conditions of Ethnic Separatism," 281.

24. Crawford Young, *The Politics of Cultural Pluralism* (Madison, WI: University of Wisconsin Press, 1976): 522–23.

25. For an excellent discussion of this issue, see Leonard M. Helfgott, "The Structural Foundations of the National Minority Problem in Revolutionary Iran,"

Iranian Studies 13, nos. 1–4 (1980): 195–212. The political economy of Kurdish tribalism in Iran has been discussed in Farideh Koohi-Kamali, *The Political Development of the Kurds in Iran: Pastoral Nationalism* (New York: Palgrave Macmillan, 2003), 44–65.

26. Helfgott, "The Structural Foundations of the National Minority Problem in Revolutionary Iran," 211.

27. Akbar Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran: An Overview," *International Journal of Middle East Studies* 15, no. 2 (May 1983): 216, table 2. 25.

28. Aghajanian, "Ethnic Inequality in Iran," 217, table 3.

29. Aghajanian, "Ethnic Equality in Iran," 218, table 4, and Iranian Students News Agency (ISNA), <http://www.isna.ir/ISNA/NewsView.aspx?ID=News-1348264&Lang=P> (accessed May 30, 2009), and Ministry of Economic Affairs and Finance, Kurdistan Province, "Implementing Regulations of the Foreign Investment Promotion and Protection Act," <http://en.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=56> (accessed May 26, 2009). For a useful historical source on the subject of poverty among urban poor in Iran, consult Farhad Kazemi, *Poverty and Revolution in Iran: The Migrant Poor, Urban Marginality and Politics* (New York: New York University Press, 1980).

30. For details, see *Kurdistan* (the annual publication of the Kurdish Student Society in Europe) 17 (1974): n.p.

31. *Pesh Merga* (a publication of the Kurdish Democratic Party), nos. 10–11 (March and June 1978): 5.

32. *Pesh Merga* (March and June 1978), 6.

33. Abdul A. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration in Iraq: The Education of the Kurdish Minority," *Intellect* 102, no. 2357 (April 1974): 444.

34. al-Rubaiy, "Failure of Political Integration in Iraq," 444.

35. *Pesh Merga*, nos. *12–13* (September and December 1978): 14.

36. *Pesh Merga*, no. *5* (April *1976*): *7–8*, and nos. *6–7* (August and December *1976*): 28–29; and *Kurdistan* 17 (1974): n.p.

37. Charles G. MacDonald, "The Kurds," *Journal of Political Science* 19 (1991): 133.

38. Milton J. Esman, "Ethnic Pluralism and International Relations," *Canadian Review of Studies in Nationalism* 17, nos. 1–2 (1990): 88.

39. Nader Entessar, "Kurdish Identity in the Middle East," *Current World Leaders* 34, no. 2 (April 1991): 281.

یادداشت‌های فصل ۲ - کردها در ایران

1. For details, see Rashid Yassemi, *Kurd va Payvastegi-e Nejadi va Tarikhi-e Uo* (*The Kurd and His Racial and Historical Bonds*) (Tehran: Amir Kabir Publications, 1984), 203–09.

2. Yassemi, *Kurd va Payvastegi-e*, 204.

3. See, for example, John R. Perry, *Karim Khan land: A History of Iran, 1747–1779* (Chicago: University of Chicago Press, 1979): 184–94.

4. A. R. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," in Chaliand, *People Without a Country*, 117.

5. Arfa, *The Kurds*, 48. For a detailed study of the issues surrounding Kurdistan During World War I, see Kamal Madhar Ahmad, *Kurdistan During the First World War*, translated by Ali Maher Ibrahim (London: Saqi Books, 1994).

6. Arfa, *The Kurds*, 63. For a succinct description of Simko's rebellion, see Martin van Bruinessen, "Kurdish Tribes and the State of Iran: The Case of Simko's Revolt," in *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan*, Richard Tapper, ed. (London: Croom Helm, 1983): 364–400.

7. See, for example, Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 117, and Derk Kinnane, *The Kurds and Kurdistan* (London: Oxford University Press, 1964), 47.

8. Arfa, *The Kurds*, 63–64.

9. Joseph S. Szyliowicz, *Education and Modernization in the Middle East* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1973), 243–44.

10. Kinnane, *The Kurds*, 47, and M. Reza Ghods, *Iran in the Twentieth Century: A Political History* (Boulder, Co.: Lynne Rienner Publishers, 1989), 108.

11. Ghods, *Iran*, 108.

12. Amin Banani, *The Modernization of Iran, 1921–1941* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1961): 120–25. For an excellent analysis of Reza Shah's authoritarian policies, see Ervand Abrahamian, *A History of Modern Iran* (New York: Cambridge University Press, 2008), 63–96. Also, see Fakhreddin Azimi, *The Quest for Democracy in Iran: A Century of Struggle Against Authoritarian Rule* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2008), ch. 2.

13. For a detailed analysis of the traditional patterns of land ownership in Kurdistan, see Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds*, 124–129.

14. Ghods, *Iran*, 110.

15. Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982): 170–171.

16. William Eagleton, Jr., *The Kurdish Republic of 1946* (London: Oxford University Press, 1963), 23. For a brief analysis of the Soviet dimension of the Kurdish independence struggle, see William Linn Westermann, "Kurdish Independence and Russian Expansion," *Foreign Affairs* 70, no. 3 (Summer 1991): 50–54.

17. Rouhollah K. Ramazani, "The Autonomous Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic: Their Rise and Fall," in *The Anatomy of Communist Takeovers*, Thomas T. Hammond, ed. (New Haven, CT: Yale University Press, 1975), 458. For a succinct analysis of the rise and fall of the Mahabad Republic, see Hussein Tahiri, *The Structure of Kurdish Society and the Struggle for a Kurdish State* (Costa Mesa, CA: Mazada Publishers, 2007), 79–101.

18. Ervand Abrahamian, "Communism and Communalism in Iran: The Tudah and the Firqah-i Dimukrat," *International Journal of Middle East Studies* 1, no. 4 (October 1970): 315.

19. Abrahamian, "Communism and Communalism," 311.

20. Abrahamian, *Iran*, 413–414.

21. Abrahamian, *Iran*, 414–415.

22. Arfa, *The Kurds*, 71–72.

23. For details, see Eagleton, *The Kurdish Republic*, 33–35, and Archie Roosevelt, Jr., "The Kurdish Republic of Mahabad," in *People Without a Country*, ed. Chaliand, 136–138.

24. Arfa, *The Kurds*, 73.

25. See Kinnane, *The Kurds*, 49.

26. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 36.

27. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 38.

28. Roosevelt, "The Kurdish Republic," 138–139.

29. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 44.

30. Eagleton, *The Kurdish Republic, 58*, and Ramazani, "The Autonomous Republic," 461.

31. Ghassemlou, *Kurdistan and the Kurds*, 77. For a succinct analysis of Kurdish nationalism in monarchical Iran, see Richard W. Cottam, *Nationalism in Iran*, rev. ed. (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979), 67–74.

32. Roosevelt, "The Kurdish Republic," 140–41.

33. For details, see Ghods, *Iran, 159–178*, and Abrahamian, *Iran*, 388–415.

34. Eagleton, *The Kurdish Republic*, 63.

35. See Roosevelt, "The Kurdish Republic," 143.

36. Roosevelt, "The Kurdish Republic," 143.

37. Ghods, *Iran*, 148–149.

38. Ghods, *Iran*, 149.

39. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 120.

40. Arfa, *The Kurds*, 102–103.

41. For details, see Richard W. Cottam, *Iran and the United States: A Cold War Case Study* (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988), 86–89.

42. Ghods, *Iran*, 181.

43. For a detailed description of the National Front's platform, see *Bakhtar-e Emrooz*, July 7, 1950.

44. For an excellent collection of articles on the politics of oil nationalization in Iran, see James A. Bill and W. Roger Louis, eds., *Mussadiq, Iranian Nationalism, and Oil* (Austin, TX: University of Texas Press, 1988).

45. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 122.

46. The literature on this subject is extensive. For example, see Cottam, *Iran*, 95–109; Kermit Roosevelt, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran* (New York: McGraw-Hill, 1979); James A. Bill, *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations* (New Haven, CT: Yale University Press, 1988): 51–97; Mark J. Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991), 57–84; Hussein Fardoost, *Zohoor va Soqoot-e Saltanat-e Pahlavi* (The Rise and Fall of the Pahlavi Dynasty), vol. I (Tehran: Ettela'at Publications, 1991), 176–184; Marvin Zonis, *Majestic Failure: The Fall of the Shah* (Chicago: University of Chicago Press, 1991), 100–105; Mark J. Gasiorowski and

Malcolm Byrne, eds., *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2004; and Stephen Kinzer, *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror* (Hoboken, NJ: John Wiley & Sons, 2003). Donald N. Wilber, the CIA agent who was intimately involved in the 1953 coup, wrote an account of this sordid episode under the title of "Overthrow of Premier Mossadeq of Iran: November 1952–August 1953," a somewhat redacted version of which was eventually posted by the *New York Times* on its website. See <http://www.nytimes.com/library/world/mideast/iran-cia-intro.pdf> (Accessed July 20, 2002).

47. See Nader Entessar, "The Kurds in Post-Revolutionary Iran and Iraq," *Third World Quarterly* 6, no. 4 (October 1984): 923.

48. Entessar, "The Kurds in Post-Revolutionary," 924.

49. See Nariman Yalda, "Federalism and Self-Rule for Minorities: A Case Study of Iran and Kurdistan" (PhD. diss, Claremont Graduate School, 1980), 127.

50. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 124.

51. Ghassemlou, "Kurdistan in Iran," 125.

52. Yosef Gotlieb, *Self-Determination in the Middle East* (New York: Praeger Publishers, 1982), 100.

53. Entessar, "The Kurds," 923.

54. Quoted in David Menashri, "Khomeini's Policy Toward Ethnic and Religious Minorities," in *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East*, ed. Milton J. Esman and Itamar Rabinovich (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988), 217.

55. *Matn-e Kamel-e Qanoon-e Assassi-e Jomhoori-e Islami-e Iran* (The Complete Text of the Constitution of the Islamic Republic of Iran) (Tehran: Hamid Publications, 1983), 28.

56. David McDowall, *The Kurds*, new ed., (London: Minority Rights Group, March 1989), 17.

57. Shaul Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution* (New York: Basic Books, 1984), 73.

58. *Ayandegan*, June 20, 1979.

59. *Kayhan*, July 7, 1979.

60. Quoted in Bakhash, *The Reign*, 78.

61. Nikki R. Keddie, "The Minorities Question in Iran," in *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts*, ed. Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi (New York: Praeger Publishers, 1983), 99.

62. See Franjo Butorac, "Iran's Revolution and the Kurds," *Review of International Affairs* (Belgrade) 31 (April 20, 1980), and Charles MacDonald, "The Kurdish Challenge and Revolutionary Iran," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 13, nos. 1 and 2 (Fall-Winter 1989): 57.

63. Patricia J. Higgins, "Minority-State Relations in Contemporary Iran," in *The State, Religion and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan*, ed. Ali Banuazizi and Myron Weiner (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1986), 186.

64. Higgins, "Minority-State Relations," 186–187.

65. For a thorough description of the concept of *velayat-e faqih*, see Ayatollah Khomeini, *Hokoomat-e Islami* (Islamic Government) (Tehran: n.p., 1971).

66. See Shaikh Ezzedin Hussein's interview in *MERIP Reports*, no. 113 (March-April 1983): 9–10.

67. Shaikh Ezzedin Husseini's interview, *MERIP Reports*, no. 113, 9.

68. For an excellent analytical study of the *Mujahidin-e Khalq*, see Ervand Abrahamian, *The Iranian Mojahedin* (New Haven, CT: Yale University Press, 1989). One of the most comprehensive studies of the *Mujahedin-e Khalq* has been published by the Political Studies and Research Institute, *Sazman-e Mujahidin-e Khalq* (The Mojahedin Khalq Organizations), vols I, II, and III (Tehran: Political Studies and Research Institute, 2005). See also, Sepehr Zabih, *The Left in Contemporary Iran* (London: Croom Helm/Hoover Institution Press, 1986).

69. Abdul Rahman Ghassemlou's interview in *MERIP Reports*, no. 98 (July-August 1981): 17. See also "Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrate Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran), Third Congress of the KDPI, 1973.

70. Mostafa Chamran, *Kurdistan* (in Persian) (Tehran: Foundation of Martyr Chamran, 1985), 153, and *Kurdistan: Imperialism va Groohaye Vabaste* (Kurdistan: Imperialism and the Dependent Groups) (Tehran: Political Bureau of the Islamic Revolutionary Guards Corps, 1980).

71. Chamran, *Kurdistan*, 156.

72. Entessar, "The Kurds," 925–926.

73. For a brief analysis of inter- and intra-Kurdish skirmishes, see "What Is Happening in Kurdistan?" *Review of Iranian Political Economy and History* (RIPER) 3, no. 2 (Fall 1979): 55–59.

74. For details, see Chamran, *Kurdistan*, 43–106.

75. *Ayandegan*, August 6, 1979.

76. McDowall, *The Kurds*, 17. See also Chamran, *Kurdistan*, 74–83.

77. Richard Sim, "Kurdistan: The Search for Recognition," *Conflict Studies*, no. 124 (November 1980): 7.

78. Ibid., 8. See also Entessar, "The Kurds," 927–928.

79. For details, see "Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran), Fourth Congress of the KDPI, February 19–23, 1980.

80. Sepehr Zabih, *Iran Since the Revolution* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1982), 89.

81. Zabih, *Iran Since*, 90, and Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, 243–244.

82. Abrahamian, *The Iranian Mojahedin*, 248.

83. *Iran Times*, March 8 and 29, 1985.

84. Nozar Alaolmolki, "The New Iranian Left," *Middle East Journal* 41, no. 2 (Spring 1987): 230.

85. Nasser Mohajer, "Ensheab dar Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (A Division Within the Kurdish Democratic Party of Iran), *Aghazi No*, no. 7 (Summer 1988): 25–29.

86. Mohajer, "Ensheab dar Hezb-e Demokrat," 27.

87. *Kayhan*, July 28, 1989.

88. *Kayhan*, July 15, 1989.

89. *Iran Times*, July 28, 1989.

90. *Iran Times*, July 28, 1989.

91. Steve Sherman and Safa Haeri, "The Slaying of Abd al-Rahman Qassemlou," *Middle East International*, no. 355 (July 21, 1989): 12.

92. *Iran Times*, July 21, 1989.

93. "Ma Terror-e Vahshianeh-e Doctor Ghassemlou ra Mahkoom Mikonim" (We Condemn the Barbaric Terror Killing of Dr. Ghassemlou), *Aghazi No*, special bulletin (July 18, 1989).

94. See "Jonbesh-e Moqavemat-e Kalq-e Kurd va Komala" (The Resistance Movement of the Kurdish Masses and Komala), document series no. 2, 1980, 1–9.

95. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 90.

96. *Iran Times*, October 28, 1983.

97. Alaolmolki, "The New Iranian Left," 231.

98. Alaolmolki, "The New Iranian Left," 231.

99. *Pishrow* (organ of Komala), June 23, 1981, 1.

100. See Koorosh Moddaressi, "Kurdistan va Ayandeh-e Mobarezeh-e An" (Kurdistan and the Future of its Struggle), *Besooye Socialism* (theoretical journal of the Communist Party of Iran) 2, no. 5 (March 1990): 1–53.

101. Moddaressi, "Kurdistan va Ayandeh," 10–12.

102. Moddaressi, "Kurdistan va Ayandeh," 14–16.

103. *Iran Times*, September 1, 1989.

104. *Komonist* (central organ of the Communist Party of Iran), July 1987, 8, and "A Year of Mass Armed Struggle in Kurdistan," *Bolshevik Message* (a publication of the Communist Party of Iran-the Committee Abroad), July 1987, 1–3.

105. "Interview with Comrade Ibrahim Alizadeh," *Pishrow*, no. 23 (September 1990): 6–7.

106. For details, see "Dar Bareh-e Fa'aliyat-e Hezb dar Kurdistan: Assnadi az Mabahes-e Darooni-e Hezb-e Komonist-e Iran" (About the Activities of the Party in Kurdistan: Documents from Internal Discussions of the Communist Party of Iran), August 1990, 77–93.

107. "Dar Bareh-e Fa'aliyat-e Hezb," 34–58.

108. "E'lamiy-e Hoqooq-e Payi-e Mardom-e Zahmatkesh dar Kurdistan" (Announcement of the Basic Rights of the Toiling People in Kurdistan), *Besooye Socialism* 2, no. 5 (March 1990): 63–69.

109. MacDonald, "The Kurdish Challenge," 68.

110. For a complete account of the Mykonos verdict and documents related to this case, see, Mehran Payandeh, Abbas Khodagholi, and Hamid Nozari, *Hanooz dar Berlin Qazi Hast: Terror va Dadgah-e Mykonos* (*There Is Still a Judge in Berlin: Terror and the Mykonos Court*) (Essen, Germany: Nima Verlag, 2000), and Parviz Dastmalchi, *Mykonos: Matn-e Ra'ye Dadgah* (Mykonos: The Court's Verdict) (Los Angeles: Dehkhoda Bookstore, 2001).

111. Khalid Khayatin, "Split of the KDPI and the Pathology of the Kurdish Political Movement in Iran," *The Kurdish Globe*, no. 89 (December 12, 2006): 12.

112. Erfan Qaneei-Fard's interview with Abdullah Hassanzadeh, "Doran-e Ma Taman Shod, Hala Nobat-e Digaran Ast (Our Time Is Over, Now Is the Others' Time), *Entekhab*,<http://www.tiknews.net/display/?ID=44250&page=1> (Accessed July 15, 2007).

113. Mohammad Khatami, *Islam, Liberty and Development* (Binghamton, NY: Institute of Global Cultural Studies, 1998), 4.

114. For a selection of Khatami's speeches on this and similar topics, see Seyyed Mohammad Khatami, *Tose'-e Siyasi, Tose'-e Eqtesadi va Amniyat* (Political Development, Economic Development and Security) (Tehran: Tarh-e No, 2000), 55–97.

115. Islamic Republic News Agency (IRNA), April 9, 2001.

116. *Asr-e Azadegan*, March 6, 2000. Also, see Hamid Reza Jalaipour, *Kurdistan: Elat-e Tadavom-e Bohran-e An Pas Az Enghelab-e Eslami* (Kurdistan: Causes for the Perpetuation of its Crisis Following the Islamic Revolution) (Tehran: Foreign Ministry Press, 1993). For a critical analysis of the role of the role of the Kurds in Mohammad Khatami's reform movement, see Khaled Tavakkoli, "Kurdistan va Vaqa'ye Dovom-e Khordad" (Kurdistan and the Events of the Second of Khordad), *Got-O-Gu*, no. 40 (August–September 2004): 35–44.

117. Mohammad Ali Zakariaee, ed., *Konferans-e Berlin: Khedmat ya Khiyanat* (The Berlin Conference: Service or Treason) (Tehran: Tarh-e No, 2000), 211, and Nader Entessar, "The Impact of the Iraq War on the Future of the Kurds in Iran," in *The Kurdish Question and the 2003 Iraqi War*, ed. Mohammed M.A. Ahmed and Michael M. Gunter (Costa Mesa, Ca.: Mazda Publishers, 2005), 182-184.

118. *Emrouz*, <http://www.emrouz.inf/ShowItem.aspx?ID=1226&p=1> (Accessed April 13, 2005).

119. Ataollah Mohajerani, "Entekhab-e Talabani" (Talabani's Election), *Emrouz*, <http://www.emrouz.info/ShowItem.aspx?ID=1117&p=1> (Accessed April 7, 2005).

120. Kasra Naji, *Ahmadinejad: The Secret History of Iran's Radical Leader* (Berkeley, CA: University of California Press, 2008), 29–31.

121. "Final Results of the Ninth Presidential Election," Interior Ministry, The Islamic Republic of Iran, <http://www.moi.gov.ir/news.aspx?id=12593> (Accessed June 25, 2005).

122. Interior Ministry, The Islamic Republic of Iran,<http://www.moi.gov.ir/news.aspx?id=123888> (Accessed June 22, 2005).

123. See, for example, *Sirwan*, July 25, 2005, and Fars News Agency, August 13, 2005. Also, see Nader Entessar, "The Kurdish National Movement in Iran Since the Islamic revolution of 1979," in *The Evolution of Kurdish Nationalism*, ed. Mohammed M.A. Ahmed and Michael Gunter (Costa Mesa, Ca.: Mazda Publishers, 2007), 270–275.

124. Phil Sands, "Kurds Prepare for Guerrilla War in Iran," *Gulf News Online*, <http://www.gulfnews.com/Articles/RegionNF.asp?ArticleID=160707> (Accessed April 14, 2005). For a brief discussion of possible future paths for the Iranian Kurds, see Kerim Yildiz and Tanyel B. Taysi, *The Kurds in Iran: The Past, Present and Future* (London: Pluto Press, 2007): 107–117

125. Quoted in *Baztab*, <http://www.baztab.com/news/27867.php> (August 18, 2005).

126. For background details, see Khosrow Kordpour's interview in *Mihan*, no. 89, July–August 2005 <http://www.mihan.net/89/mihan-89-06.htm>.

127. *Payamner*, <http://www.peyamner.com/article.php?id=17249&lang=farsi> (Accessed July 24, 2005).

128. *Rooz*, August 4, 2005.

129. *Rooz*, <http://www.roozonline.com/archives/2008/07/post_8443.php> (Accessed July 22, 2008). For a succinct overview of recent cases of human rights abuses of the Kurds by the Iranian authorities, see Amnesty International, *Iran: Human Rights Abuses against the Kurdish Minority* (London: Amnesty International, 2008), 36–41.

130. *Iran*, March 17, 2009, and *Kayhan*, March 18, 2009.

131. For details, see the Province of Kurdistan, Ministry of Interior, Islamic Republic of Iran, "Implementing Regulations of the Foreign Investment Promotion and Protection Act, <http://en.ostan-kd.ir/Default.aspx?TabID=56> (Accessed May 22, 2009).

یادداشت‌های فصل ۳ - کردهای عراق

1. Edmonds, "Kurdish Nationalism," 89. Also, see Denise Natali, *The Kurds and the State: Evolving National Identity in Iraq, Turkey, and Iran* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2005), 26–47.

2. Natali, *The Kurds and the State*, 26–47. For a good analysis of the late-nineteenth- and early-twentieth-century Kurdish revolts, see Chris Kutschera, *Le Mouvement National Kurde* (Paris: Flammarion, 1979).

3. See Peter Sluglett, *Britain in Iraq 1914–1932* (London: Ithaca Press, 1976), 14, and Ismet Sheriff Vanly, "Kurdistan in Iraq," in *People Without a Country*, Chaliand, ed., 158–159. Also, see Ahmad, *Kurdistan During the First World War*, 51–119.

4. Sluglett, *Britain in Iraq,* 116–117, and Arfa, *The Kurds, 111.*

5. Arfa, *The Kurds,* 113, and McDowall, *The Kurds,* 18.

6. McDowall, *The Kurds,* 18, and Kinnane, *The Kurds,* 36.

7. Arfa, *The Kurds,* 113.

8. C. J. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs: Politics, Travel, and Research in North-Eastern Iraq, 1919–1925* (London: Oxford University Press, 1957), 28–75.

9. Kinnane, *The Kurds,* 36.

10. For a brief description of the implications of the Treaty of Sevres, see Gotlieb, *Self-Determination,* 74–77, and Gerald A. Honigman, "British Petroleum Politics, Arab Nationalism and the Kurds," *Middle East Review* 15, nos. 1 and 2 (Fall 1982–Winter 1982/83): 34–36.

11. For the text of Articles 62–64 of the Treaty of Sevres, see Sheri Laizer, *Into Kurdistan: Frontiers Under Fire* (London: Zed Books, 1991), 129.

12. Laizer, *Into Kurdistan,* 129.

13. Honigman, "British Petroleum Politics," 33–38, and Stephen C. Pelletiere, *The Kurds: An Unstable Element in the Gulf* (Boulder, Co.: Westview Press, 1984), 58.

14. Pelletiere, *The Kurds,* 58, and Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs,* 398.

15. Bois, *The Kurds,* 151.

16. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs,* 116–124, and Sluglett, *Britain in Iraq,* 116–23.

17. Vanly, "Kurdistan in Iraq," 161.

18. Arfa, *The Kurds,* 117–18.

19. McDowall, *The Kurds,* 19.

20. Bois, *The Kurds,* 152, and Kinnane, *The Kurds,* 41.

21. Arfa, *The Kurds,* 122.

22. Arfa, *The Kurds,* 123. See also Uriel Dann, "The Kurdish National Movement in Iraq," *Jerusalem Quarterly,* no. 9 (Fall 1978): 135–136.

23. See the text of the letter in F. David Andrews, ed., *The Lost Peoples of the Middle East: Documents of the Struggle for Survival and Independence of the Kurds, Assyrians, and Other Minority Races in the Middle East* (Salisbury, NC: Documentary Publications, 1982), 90.

24. Andrews, *The Lost Peoples,* 83–84.

25. Peter Sluglett, "The Kurds," in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?* rev. edition, ed. Committee Against Repression and for Democratic Rights in Iraq (London: Zed Books, 1989), 187.

26. Sluglett, "The Kurds," 187–188.

27. Andrews, *The Lost Peoples,* 128–130.

28. Andrews, *The Lost Peoples,* 131.

29. For the ouline of the KDP's program, see Andrews, *The Lost Peoples,* 134–137.

30. Sluglett, "The Kurds," 188.

31. Richard F. Nyrop, ed., *Iraq: A Country Study* (Washington, DC: U.S. Government Printing Office, 1979), 61.

32. See Mustafa Nazdar, "The Kurds in Syria," in *People Without a Country,* Chaliand, ed., 215–217.

33. Marion Farouk-Sluglett and Peter Sluglett, *Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship* (London: I. B. Tauris, 1990), 79–80.

34. For details, see Hanna Batatu, *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978): 659–662.

35. Batatu, *The Oled Social Classes,* 662.

36. Sluglett, "The Kurds," 189.

37. For details, see Batatu, *The Old Social Classes,* 866–889.

38. Ibid., 919, and Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 70–72.

39. Batatu, *The Old Social Classes,* 920.

40. Sa'ad Jawad, *Iraq & the Kurdish Question 1958–1970* (London: Ithaca Press, 1981), 46–50.

41. Jawad, *Iraq,* 47.

42. McDowall, *The Kurds,* 19.

43. Edmund Ghareeb, *The Kurdish Question in Iraq* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1981), 38–39.

44. Martin van Bruinessen, "The Kurds Between Iran and Iraq," MERIP *Middle East Report* 16, no. 4 (July–August 1986): 16.

45. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 81.

46. See Jawad, *Iraq,* 63–105, and Ghareeb, *The Kurdish Question,* 39–40.

47. Jawad, *Iraq,* 108–112, and Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 81.

48. Batatu, *The Old Social Classes,* 971–972.

49. Batatu, *The Old Social Classes,* 972–973.

50. For a detailed description of the different rounds of fighting between the Kurds and the Ghassem regime between 1961 and 1963, see Edgar O'Balance, *The Kurdish Revolt: 1961–1970* (Hamden, Ct.: Archon Books, 1973), 74–98.

51. Adamson, *The Kurdish War,* 108–110.

52. Jawad, *Iraq,* 63–105.

53. Batatu, *The Old Social Classes,* 985, and Sim, "Kurdistan," 10.

54. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 85–87.

55. *Al-Ahram,* September 27, 1963.

56. Batatu, *The Old Social Classes,* 986. For revelations about King Hussein's CIA connections, see *International Herald Tribune,* February 19–20, 1977.

57. O'Ballance, *The Kurdish Revolt,* 99.

58. O'Ballance, *The Kurdish Revolt,* 100.

59. O'Balance, *The Kurdish Revolt,* 100.

60. O'Ballance, *The Kurdish Revolt,* 101–102.

61. Arfa, *The Kurds,* 145.

62. Arfa, *The Kurds,* 148, and Ghareeb, *The Kurdish Question,* 40.

63. Entessar, "The Kurds," 917–918.

64. Ghareeb, *The Kurdish Question,* 41.

65. Edith Penrose and E. F. Penrose, *Iraq: International Relations and National Development* (London: Benn, 1978), 338–40, and Majid Khadduri, *Republican Iraq: A Study in Iraqi Politics Since the Revolution of 1958* (London: Oxford University Press, 1969), 198–200.

66. Khadduri, *Republican Iraq*, 274, and Pelletiere, *The Kurds*, 189–192.

67. For details, see Batatu, *The Old Social Classes*, 1073–1110.

68. O'Ballance, *The Kurdish Revolt*, 150.

69. O'Ballance, *The Kurdish Revolt*, 151.

70. Quoted in O'Ballance, *The Kurdish Revolt*, 152.

71. Pelletiere, *The Kurds*, 162, and *New York Times*, January 19, 1969.

72. A copy of the Pike Report was leaked to the *Village Voice* and published in its February 23, 1976 issue.

73. Dann, "The Kurdish National Movement," 141; Sim, "Kurdistan," 11; McDowall, *The Kurds*, 20–21; and Majid Khadduri, *Socialist Iraq: A Study in Iraqi Politics Since 1968* (Washington, DC: Middle East Institute, 1978): 231–40.

74. For the complete text of the March Manifesto, see At-Thawra (central organ of the Iraqi Ba'th Party), *Settlement of the Kurdish Problem in Iraq* (Baghdad: At-Thawra Publications, n.d.), 111–122. An extended excerpt of this document can be found in Short and McDermott, *The Kurds*, appendix 1, 25–26.

75. Lee C. Buchheit, *Secession: The Legitimacy of Self-Determination* (New Haven, CT: Yale University Press, 1978), 160.

76. Adamson, *The Kurdish War*, 92.

77. McDowall, *The Kurds*, 21.

78. Quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question*, 89.

79. Ibid., 105, and McDowall, *The Kurds*, 21.

80. Entessar, "The Kurds," 919.

81. At-Thawra, *Settlement of the Kurdish Problem*, 38–39.

82. Abbas Kelidar, "Iraq: The Search for Stability," *Conflict Studies*, no. 59 (July 1975): 10–11.

83. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration," 442, and Henry A. Foster, *The Making of Modern Iraq* (Norman, OK: University of Oklahoma Press, 1935), 254–258.

84. al-Rubaiy, "The Failure of Political Integration," 442.

85. Albert H. Hourani, *Minorities in the Arab World* (London: Oxford University Press, 1947), 115–116.

86. Watermann, "Kurdish Independence," 53.

87. For details, see "Arabization in Kurdistan-Iraq," *Pesh Merga* 17 (1974): 3–4; "The Situation of Kurds in Iraq," *Pesh Merga*, nos. 6–7 (August–December 1976): 27–29; and "Iraq," *Pesh Merga*, no. 5 (April 1976): 6–8.

88. *Pesh Merga*, nos. 10–11 (March–June 1978): 6.

89. "The Situation of the Kurds," 28.

90. "The Situation of the Kurds," 29.

91. Entessar, "The Kurds," 920; Sim, "Kurdistan," 12; and Naby, "The Iranian Frontier Nationalities," 89.

92. For extracts of the Autonomy Law of 1974, see Short and McDermott, *The Kurds*, appendix 2, 27–29.

93. Dann, "The Kurdish National Movement," 142.

94. As quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question*, 159. See also Omar Yahya Feili and Arlene R. Fromchuck, "The Kurdish Struggle for Independence," *Middle East Review* 9, no. 1 (Fall 1976): 56, and Hazen, "Minorities in Revolt," 64–65.

95. McDowall, *The Kurds*, 22.

96. Ibid., and Hazen, "Minorities in Revolt," 65.

97. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 91–92, and Entessar, "Kurdish Identity," 278.

98. Van Bruinessen, "The Kurds Between," 24.

99. Quoted in *The Middle East*, no. 112 (February 1984): 10.

100. *Kayhan* (London), November 20, 1986.

101. *Iran Times*, December 27, 1987. For an excellent analysis of intra-Kurdish issues from the vantage point of Talabani, see Erfan Qaneei-Fard, *Pas az Shast Saal: Zendegi va Khaterat-e Jalal Talabani* (After Sixty Years: The Life and Memoirs of Jalal Talabani) (Tehran: Elm Publishers, 2009), passim.

102. Van Bruinessen, "The Kurds Between," 25, and Mohammed H. Malek, "Kurdistan in the Middle East Conflict," *New Left Review*, no. 175 (May–June 1989): 86.

103. For a description of the KDP-PUK civil war, see Michael M. Gunter, *The Kurdish Predicament in Iraq: A Political Analysis* (New York: St. Martin's Press, 1999), 67–109.

104. Joost R. Hiltermann, "To Protect or to Project? Iraqi Kurds and Their Future," *Middle East Report* 38, no. 2 (Summer 2008): 6.

105. Hiltermann, "To Protect," 9

106. *Payvand's Iran News*, <http://www.payvand.com/news/08/jul/1152.html> (Accessed July 15, 2008).

107. For information about the KRG's investment arms, see <http://www.kurdistaninvestment.org> (Accessed January 5, 2009). For information about the genesis and development of the KRG, see Gareth R.V. Stansfield, *Iraqi Kurdistan: Political Development and Emergent Democracy* (London: RoutledgeCurzon, 2003), 145–176. For more recent information about the KRG and its challenges, see Michael M. Gunter, *The Kurds Ascending: The Evolving Solution to the Kurdish Problem in Iraq and Turkey* (New York: Palgrave Macmillan, 2007), ch. 3.

108. More information about the Iraqi Turkmen Front can be found on the organization's website at <http://kerkuk.net> (Accessed November 12, 2008).

109. Fred Aprim, "Kurds Undermining Assyrian National Interests in Iraq," *Assyrian International News Agency*, <http://www.aina.org/guesteds/20080416165822.htm> (Accessed April 16, 2008).

110. Aprim, "Kurds Undermining Assyrian."

111. Reidar Visser, "Iraqi Parliament Passes Provincial Elections Law," <http://www.historiae.org/muhafazat.asp> (Accessed July 22, 2008). Also, see Lydia Khalil, "Nobody's Client: The Reawakening of Iraqi Sovereignty," *Analysis*, Lowy Institute for International Policy, Sydney, Australia, March 2009: 11–17.

112. Human Rights Watch, *Caught in the Whirlwind: Torture and Denial of Due Process by the Kurdish Security* (New York: Human Rights Watch, 2007), 30–51.

113. Lennox Samuels, "The Myth of Kurdistan," *Newsweek*, March 23, 2009: 46. For an excellent criticism of the closed nature of the Iraqi Kurdish politics, see remarks of a representative of the Social Democratic Party of Iraqi Kurdistan as published by Fars News Agency, <http://www.farsnews.com/printable.php?nn=8711141081> (Accessed February 4, 2009).

114. Bill Berkowitz, "U.S. Evangelical Christians' Kurdish Crusade," *Z Magazine*, 22, no. 4 (April 2009): 11.

یادداشت‌های فصل ۴ - تحول مسائل کردستان

1. Quoted in Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," in *People Without a Country*, 65.

2. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 65–66.

3. See Kinnane, *The Kurds*, 24.

4. The Kurdish Student Society in Europe revived this newspaper and resumed the publication of *Kurdistan* as its official organ shortly after World War II.

5. Bois, *The Kurds*, 142. For a succinct review of the origins and contemporary development of Kurdish nationalism in Turkey, see Hamit Borzarslan, "Kurdish Nationalism in Turkey: From Tacit Contract to Rebellion (1919–1925)," in *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism*, ed. Abbas Vali (Costa Mesa, Ca.: Mazda Publishers, 2003), 163–190; Henri J. Barkey and Graham E. Fuller, *Turkey's Kurdish Question* (Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers, 1998), 5–19; and Natali, *The Kurds and the State*, 70–90.

6. Kinnane, *The Kurds*, 25.

7. Kinnane, *The Kurds*, 25.

8. Bois, *The Kurds*, 143–144.

9. Robert Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 1880–1925* (Austin, TX: University of Texas Press, 1989), 107. Olson's book contains perhaps the most detailed analysis of this Kurdish revolt found in the English language.

10. Ibid., 41–51, and Martin van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State: On the Social and Political Organization of Kurdistan* (Utrecht, The Netherlands: Ryksuniversiteit, 1978), 373 and 446–447.

11. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 45.

12. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 50.

13. Arfa, *The Kurds*, 34, and Kutschera, *Le Mouvement National Kurde*, 79–105.

14. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 154. See also van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, 405.

15. Olson, *The Emergence of Kurdish Nationalism*, 155, and Arfa, *The Kurds*, 36–37.

16. Robert W. Olson, "The International Consequences of the Shaikh Said Rebellion," in *Naqshbandis: Historical Developments and Present Situation of a Muslim Mystical Order*, ed. Marc Gaborieau, Alexander Popovic, and Thierry Zarcone (Paris: Editions Isis, 1990), 404–406.

17. Kinnane, *The Kurds*, 30–31; Arfa, *The Kurds*, 40; and McDowall, *The Kurds*, 12.

18. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 65.

19. Quoted in Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 65.

20. For details, see Robert Olson, "The Kocgiri Kurdish Rebellion in 1921 and the Draft Law for a Proposed Autonomy of Kurdistan," *Oriente Moderno, new* series, vol. 8, nos. 1–6, (January–June 1989): 41-56. Also, see van Bruinessen, *Agha, Shaikh and State*, 373–374.

21. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 67, and Arfa, *The Kurds*, 43–44.

22. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 68, and Bois, *The Kurds*, 147–148.

23. McDowall, *The Kurds*, 13, and Dankwart A. Rustow, *Turkey: America's Forgotten Ally* (New York: Council on Foreign Relations Press, 1987), 74.

24. Martin van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 8.

25. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 74.

26. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 75.

27. Rustow, *Turkey*, 63.

28. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 76.

29. Kendal [Nezan], "Kurdistan in Turkey," 97.

30. Michael M. Gunter, "The Kurdish Problem in Turkey," *Middle East Journal* 42, no. 3 (Summer 1988): 393.

31. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 8.

32. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 8.

33. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 9.

34. For details, see Majeed R. Jafar, *Under-Underdevelopment: A Regional Case Study of the Kurdish Area in Turkey* (Helsinki: Social Policy Association, 1976).

35. Jafar, *Under-Underdevelopment*, 67–68.

36. Van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 9.

37. Michael M. Gunter, *The Kurds in Turkey: A Political Dilemma* (Boulder, CO: Westview Press, 1990), 64.

38. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 66.

39. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 67, and van Bruinessen, "The Kurds in Turkey," 8.

40. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 66.

41. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 57–58. For a conceptual study of the PKK and its political impact in Turkey, see Ali Kemal Ozcan, *Turkey's Kurds: A Theoretical Analysis of the PKK and Abdullah Ocalan* (New York: Routledge, 2006). Also, see Aliza Marcus, *Blood and Belief: The PKK and the Kurdish Fight for Independence* (New York: New York University Press, 2007), and Romano, *The Kurdish Nationalist Movement*, 70–91.

42. *Melliyet*, May 21, 1988.

43. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 94. See also Entessar, "Kurdish Identity," 279–280, and Suha Bolukbasi, "Ankara, Damascus, Baghdad, and the Regionalization of Turkey's Kurdish Secessionism," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 14, no. 4 (Summer 1991): 16–19.

44. Quoted in Gunter, *The Kurds in Turkey*, 60.

45. For a useful summary of the coup and its political aftermath, see Rustow, *Turkey*, 57–60.

46. Rustow, *Turkey*, 57.

47. Ronnie Margulies and Ergin Yildizoglu, "Trade Unions and Turkey's Working Class," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 19. See also Fikret Ceyhun, "Development of Capitalism and Class Struggles in Turkey," in *Power and Stability in the Middle East*, ed. Berch Berberoglu (London: Zed Books, 1989), 64–67.

48. Gunter, *The Kurds in Turkey*, 67–68.

49. Gunter, "The Kurdish Problem," 399.

50. See Helsinki Watch, *News From Turkey*, February 1990, 1–12.

51. For details of this and other instances of Kurdish mistreatment by the junta, see "The Torture of Huseyin Yildirim," *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 13–14, and Amnesty International, *Torture in the Eighties* (London: Amnesty International, 1984), 217.

52. Mehrdad R. Izady, "Persian Carrot and Turkish Stick: Contrasting Policies Targeted at Gaining State Loyalty From Azeris and Kurds," *Kurdish Times* 3, no. 2 (Fall 1990): 35.

53. *New York Times*, March 27, 1981.

54. *New York Times*, March 27, 1981.

55. *New York Times*, April 1, 1981.

56. Rustow, *Turkey*, 117–118.

57. Anthony Hyman, "Elusive Kurdistan: The Struggle for Recognition," *Conflict Studies*, no. 214 (1988): 10.

58. *Christian Science Monitor*, July 27, 1987.

59. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity: The Kurds of Turkey* (New York: Human Rights Watch, 1990). For a brief, and somewhat different, review of Kurdish insurgency in Turkey and the government's response to it, see Philip Robins, *Turkey and the Middle East* (London: The Royal Institute of International Affairs/Council on Foreign Relations Press, 1991), 30–36.

60. See Gunter, *The Kurds in Turkey*, 76, and Martin van Bruinessen, "Between Guerrilla War and Political Murder: The Workers' Party of Kurdistan," *Middle East Report* 18, no. 4 (July–August 1988): 44.

61. Van Bruinessen, "Between Guerrilla War," 44.

62. *Kurdistan Report*, no. 15 (March 1985): 1–2.

63. Van Bruinessen, "Between Guerrilla War," 44.

64. *Tercuman*, December *4, 1988*, and *Hurriyet*, December 21, 1988.

65. *Hurriyet*, September 8, 1988.

66. *Hurriyet*, January 23, 1989.

67. *Tercuman*, October 19, 1989.

68. *Tercuman*, November 7, 1989, and February 7, 1990.

69. *Iran Times*, November 24, 1989.

70. Ken Mackenzie, "Struggling With the Kurds," *Middle East International*, no. 373 (April 13, 1990): 13–14.

71. Aliza Marcus, "Hearts and Minds in Kurdistan," *Middle East Report* 20, no. 2 (March–April 1990): 41.

72. *Iran Times*, August 31, 1990.

73. *Iran Times*, August 31, 1990.

74. *Manchester Guardian Weekly*, April 21, 1991.

75. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 70 (January 1991): 2.

76. For example, see *Cumhuriyet*, January 27, 28, and 29, 1991, and *Milliyet*, January 31, 1991.

77. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 70 (January 1991): 3.

78. Kurdish Institute (Paris), *Information and Liaison Bulletin*, no. 71 (February 1991): 4. See also *Le Monde*, February 7, 1991.

79. *Tercuman*, January 31, 1991.

80. *Christian Science Monitor*, February 7, 1991.

81. *New York Times*, March 12, 1991.

82. *New York Times*, March 12, 1991.

83. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 5–6, and Helsinki Watch, *News From Turkey*, June 1990, 6.

84. *The Independent*, June 12, 1990.

85. *Hurriyet*, April 1, 1990.

86. ERKN-European Section, "'Serhildan': Uprising in Kurdistan," *Voice of*

Kurdistan, no. 2 (August 1990): 1–6.

87. Quoted in Gunter, *The Kurds in Turkey*, 47.

88. For a useful synopsis of Ismail Besikci's book, *Kurdistan: An Interstate Colony*, see *Voice of Kurdistan*, no. 3 (January 1991): 11–13. For an English language version of a similar book, see Ismail Besikci, *International Colony Kurdistan* (London: Taderon Press, 2004).

89. "Dr. Ismail Besikci Defies the Turkish State," *Kurdistan Liberation*, no. 2 (August–September 1990): 2.

90. "Dr. Ismail Besikci Defies the Turkish State," 2–3 and 6.

91. See, for example, Amnesty International, *Amnesty International Report 1989* (London: Amnesty International, 1989), 233–236; Helsinki Watch, *News From Turkey* (June 1990): 12–14; and The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism in Turkish Kurdistan* (Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990), 17–31.

92. Helsinki Watch, *News From Turkey*, June 1990, 13.

93. See, for example, *Tercuman*, February 11, 1986; *Milliyet*, October 17, 1987; *Cumhuriyet*, February 28, 1988, and January 10 and 17, 1990; *Hurriyet*, January 9, 29, and 30, 1990; *Gunes*, June 25, 1990; and The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism*, 32–39.

94. *Hurriyet*, January 9, 1990.

95. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism*, 35–36.

96. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *A Report on State Terrorism*, 38–39.

97. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 19.

98. Quoted in ibid. For a brief but informative analysis of poverty in Turkey's southeast, see Will Day, "The Politics of Poverty in Turkey's Southeast," *Middle East Report* 38, no. 2 (Summer 2008): 24–26.

99. For details, see ibid., 19–26.

100. *Hurriyet*, October 23, 1989.

101. *Tempo*, May 27, 1990.

102. Helsinki Watch, *Destroying Ethnic Identity*, 13.

103. Ibid., 14.

104. *Milliyet*, September 8, 1988.

105. *Hurriyet*, September 28, 1988.

106. *2000'e Dogru*, October 30, 1988.

107. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them: A Report on the Situation of the Kurdish Refugees in Turkey* (Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990), 16-17, and the U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey 1991* (Washington, DC: U.S. Committee for Refugees, 1991), 78.

108. U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey*, 78.

109. U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey*, 78.

110. For details, see The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them*, 13–15.

111. Amnesty International, *Iraqi Kurds: At Risk of Forcible Repatriation from Turkey and Human Rights Violations in Iraq* (New York: Amnesty International USA, June 1990), 1.

112. Amnesty International, *Iraqi Kurds*, 1–2.

113. Amnesty International, *Iraqi Kurds*, 7.

114. Amnesty International, *Iraqi Kurds*, 7–11.

115. The Initiative for Human Rights in Kurdistan, *Silence Is Killing Them*, 25.

116. Ozcan, *Turkey's Kurds*, 205.

117. Ozcan, *Turkey's Kurds*, 205.

118. Marcus, *Blood and Belief*, 224. Also, see Tahiri, *The Structure of Kurdish Society*, 233–262.

119. Quoted in Marcus, *Blood and Belief*, 224.

120. Tahiri, *The Structure of Kurdish Society*, 233–262.

121. Tahiri, *The Structure of Kurdish Society*, 262.

122. Tahiri, *The Structure of Kurdish Society*, 269.

123. James Brandon, "The PKK and Syria's Kurds," *Terrorism Monitor* 5, no. 3 (February 15, 2007): 4. For a brief but informative description of Syria's Kurdish issues, see Robert Lowe, "The Syrian Kurds: A People Discovered," *Chatham House Briefing Paper*, no. MEP BP 06/01 (January 2006): 1–8, and Robert Lowe, "Kurdish Nationalism in Syria," in *The Evolution of Kurdish Nationalism*, Mohammed M.A. Ahmed and Michael Gunter, eds. (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2007), 287–308.

124. Ozcan, *Turkey's Kurds*, 218-53.

125. Patrick Cockburn, "In the Kandil Mountains with the PKK," *CounterPunch*, <http://www.counterpunch.org/patrick11092007.html> (Accessed November 9, 2007).

یادداشت‌های فصل ۵ - سیاست کردها در بافت منطقه‌ای

1. Shireen T. Hunter, *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade* (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990), 98.

2. Mark J. Gasiorowski, "Security Relations Between the United States and Iran, 1953–1978," in *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States*, Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, eds. (New Haven, CT: Yale University Press, 1990), 157.

3. Amin Saikal, *The Rise and Fall of the Shah* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980), 55.

4. John C. Campbell, *Defense of the Middle East* (New York: Praeger Publishers, 1960), 60–61.

5. Gasiorowski, "Security Relations," 157.

6. Nader Entessar, "Egypt and the Persian Gulf," *Conflict* 9, no. 2 (1989): 112.

7. Entessar, "Egypt," 112, and Hunter, *Iran and the World*, 99.

8. Shahram Chubin and Sepehr Zabih, *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict* (Berkeley, CA: University of California Press, 1974), 148.

9. Saikal, *The Rise and Fall*, 57.

10. Entessar, "Egypt," 113.

11. Gasiorowski, "Security Relations," 158.

12. Gasiorowski," Security Relations," 158.

13. For details of Iranian-Israeli relations during the Shah's reign, see Robert B. Reppa, *Israel and Iran: Bilateral Relationships and Effects on the Indian Ocean Basin* (New York: Praeger Publishers, 1974); Marvin G. Weinbaum, "Iran and Israel: The Discreet Entente," *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975): 1070–1087; R. K. Ramazani, "Iran and the Arab-Israeli Conflict," *Middle East Journal* 32, no. 4 (Autumn 1978): 413–428; Uri Bialer, "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy-1948–1951," *Middle East Journal* 39, no. 2 (Spring 1985): 292–315; and Sohrab Sobhani, *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations, 1948–1988* (New York: Praeger Publishers, 1989).

14. Nader Entessar, "Changing Patterns of Iranian-Arab Relations," *Journal of Social, Political and Economic Studies 9*, no. 3 (Fall 1984): 344, and Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 53–57, 77–84, and 118–120.

15. *Manchester Guardian*, October 10, 1975.

16. *Assnad-e Laneh-e Jasoosi* (Documents of the Nest of Spies), vol. 11 (1979), 24–25.

17. *Assnad-e Laneh-e Jasoosi*, vol. 11 (1979), 24–25, and Zonis, *Majestic Failure*, 70.

18. Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 34. See also Michael Bar Zohar, "Ben Gurion and the Policy of the Periphery," in *Israel in the Middle East*, ed. Itamar Rabinovich and Jehuda Reinharz (London: Oxford University Press, 1984), 164–171, and Dan Raviv and Yossi Melman, *Every Spy a Prince: The Complete History of Israel's Intelligence Community* (Boston: Houghton Mifflin Company, 1990), 153–154. For a good analysis of Israel's periphery strategy and Iran during the Pahlavi monarchy, see Mohammad Taghi Taghipour, *Esteratej-e Peeramooniy-e Esraeel* (Israel's Periphery Strategy) (Tehran: Political Studies and Research Institute, 2005), 81–280.

19. Quoted in Michael Brecher, *Foreign Policy System of Israel* (New Haven, CT: Yale University Press, 1972), 278.

20. Sobhani, *The Pragmatic Entente*, 115. For a detailed analysis of the intricacies of the security cooepation between Iran and Israel during the Pahlavi monarchy, see Abdulrahman Ahmadi, *SAVAK va Dastgah-e Ettela'ati-e Esraeel* (SAVAK and the Isareli Intelligence Service) (Tehran: Political Studies and Research Institute, 2002), 73–382. Also, see Amir Mohammad Haji-Yussefi, *Iran va Rejim-e Sehyuneesti: Az Hamkari ta Neza'* (Iran and the Zionist Regime: From Cooperation to Conflict) (Tehran: Imam Sadeq University Press, 2003), 115–125; Trita Parsi, *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States* (New Haven, CT: Yale

University Press): 19–67; and Nader Entessar, "Israel and Iran's National Security," *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 27, no. 4 (Summer 2004): 1–4.

21. Ghareeb, *The Kurdish Question, pp.* 142–145; Raviv and Melman, *Every Spy a Prince*, 82–83; and Gasiorowski, *U.S. Foreign Policy and the Shah*, 125.

22. Sobhani, *The Pragmatic Entente, 47,* and Benjamin Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection: Who Israel Arms and Why* (New York: Pantheon Books, 1987), 19.

23. *Assnad-e Laneh-e Jasoosi* (Documents of the Nest of Spies), vol. 31 (1979): 15–17.

24. *Washington Post,* September 17, 1972.

25. Quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question,* 143.

26. *Christian Science Monitor,* October 6, 1980.

27. *Washington Post,* December 13, 1970; Adamson, *The Kurdish War, 94;* Fardoost, *Zohoor va Sogoot-e,* 500–504; and the Center for Analysis of Historical Documents, *Chap dar Iran be Ravayat-e Asnad-e SAVAK: Hezb-e Demokrat-e Kurdistan* (The Left in Iran According to SAVAK's Documents: The Kurdistan Democratic Party), vol. 1 (Tehran: Ministry of Intelligence, Center for Analysis of Historical Documents, 1999), 186.

28. Ghareeb, *The Kurdish Question,* 138.

29. Quoted in Ghareeb, *The Kurdish Question,* 138–139.

30. Efraim Karsh and Inari Rautsi, *Saddam Hussein: A Political Biography* (New York: Free Press, 1991), 75.

31. *Village Voice,* February 23, 1976.

32. Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein,* 75–76.

33. Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein,* 77, and Phebe Marr, *The Modern History of Iraq* (Boulder, CO: Westview Press, 1985), 223–224.

34. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 154.

35. Ghareeb, *The Kurdish Question,* 140, and *New York Times,* March 13, 1975.

36. *Washington Post,* June 22, 1973.

37. Jasim M. Abdulghani, *Iraq and Iran: The Years of Crisis* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984), 142.

38. *Village Voice,* February 23, 1976.

39. Pelletiere, *The Kurds,* 167–168; Ghareeb, *The Kurdish Question,* 140; and Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein,* 75.

40. *Al-Thawra,* November 6 and 7, 1972.

41. Pelletiere, *The Kurds,* 168.

42. Farouk-Sluglett and Sluglett, *Iraq Since 1958,* 158.

43. Entessar, "Egypt," 113, and Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran,* 165.

44. Entessar, "Changing Patterns," 342.

45. Chubin and Zabih, *The Foreign Relations of Iran,* 166.

46. Kutschera, *Le Mouvement National Kurde,* 322–323.

47. Christine Moss Helms, *Iraq: Eastern Flank of the Arab World* (Washington, DC.: Brookings Institution, 1984), 150.

48. Vanly, "Kurdistan in Iraq," 186.

49. For details and complete text of the Algiers Agreement, see Tareq Y. Ismael, *Iraq and Iran: Roots of Conflict* (Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1982), 60–62. See also Helms, *Iraq*, 149.

50. For details, see Ismael, *Iraq and Iran*, 62–68.

51. *Al-Thawra*, March 8, 1975. See also Marr, *The Modern History of Iraq*, 233.

52. Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 83.

53. Helms, *Iraq*, 149. See also Feili and Fromchuck, "The Kurdish Struggle," 56–57, and Whitley, "The Kurds," 253–254.

54. Samir al-Khalil, *Republic of Fear: The Inside Story of Saddam's Iraq* (New York: Pantheon Books, 1990), 24.

55. al-Khalil, *Republic of Fear*, 24.

56. *Manchester Guardian*, December 7, 1976.

57. Amazia Baram, "The Impact of Khomeini's Revolution on the Radical Shi'i Movement of Iraq," in *The Iranian Revolution and the Muslim World*, ed. David Menashri (Boulder, CO: Westview Press, 1990), 141.

58. Entessar, "Changing Patterns," 351, and Tariq Aziz, *On Arab-Iranian Relations* (Baghdad: Ministry of Culture and Information, 1980), 40.

59. Baram, "The Impact of Khomeini's Revolution," 142–143.

60. Quoted in Baram, "The Impact of Khomeini's Revolution," 142.

61. Fred Halliday, "A War of National Ambitions," *In These Times*, October 8–14, 1980, 3.

62. Gary Sick, "Trial by Error: Reflections on the Iran-Iraq War," in *Iran's Revolution: The Search for Consensus*, ed. R. K. Ramazani (Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990), 108.

63. Sick, "Trial by Error," 108.

64. Sick, "Trial by Error," 108. See also R. K. Ramazani, *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East* (Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988), 62–65.

65. Abdel-Magid Zemzemi, *La Guerre Irak-Iran: Islam et Nationalismes* (Paris: Albatross, 1985). For a collection of informative articles on the Iran-Iraq War, see Farhang Rajaee, ed., *Iranian Perspectives on the Iran-Iraq War* (Gainesville, FL: University Press of Florida, 1997).

66. Liesl Graz, *The Turbulent Gulf* (London: I. B. Tauris, 1990), 34, and John Bulloch and Harvey Morris, *The Gulf War: Its Origins, History and Consequences* (London: Methuen, 1989), 38.

67. Ramazani, *Revolutionry Iran*, 60–61.

68. Abol Hassan Bani-Sadr, *My Turn to Speak: Iran, the Revolution & Secret Deals with the U.S.* (New York: Brassey's [US], 1991), 69.

69. Edgar O'Ballance, "The Kurdish Factor in the Gulf War," *Military Review* 61, no. 6 (June 1981): 18.

70. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 95, and Edgar O'Ballance, *The Gulf War* (London: Brassey's Defence Publishers, 1988), 133–134.

71. O'Ballance, *The Gulf War,* 132–136.

72. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 96, and *Christian Science Monitor,* May 26, 1987.

73. Frederick W. Axelgard, *A New Iraq?: The Gulf War and Implications for U.S. Policy,* Washington Papers 133 (New York: Praeger Publishers, 1988), 31.

74. *New York Times,* June 30, 1982, and Mordechai Nisan, *Minorities in the Middle East: A History of Struggle and Self-Expression* (Jefferson, Nc.: McFarland, 1991), 41.

75. O'Ballance, *The Gulf War,* 137. See also Nisan, *Minorities in the Middle East,* 43. For details of Iraqi-Turkish cooperation on the Kurdish problem during the Iran-Iraq War, see Robins, *Turkey,* 58–64, and Bolukbasi, "Ankara, Damascus, Baghdad," 23–28.

76. Axelgard, *A New Iraq?,* 31.

77. Axelgard, *A New Iraq?,* 32, and McDowall, *The Kurds,* 24.

78. McDowall, *The Kurds, 24; Times* (London), January 4, 1984; and *Middle East Economic Digest,* January 6, 1984, 6.

79. Axelgard, A *New Iraq?* 33, and *Christian Science Monitor,* May 15, 1984.

80. McDowall, *The Kurds,* 25; *Christian Science Monitor,* May 15, 1984; and *Washington Post,* July 29, 1984.

81. O'Balance, *The Gulf War,* 141.

82. Anthony H. Cordesman and Abraham R. Wagner, *The Lessons of Modern War, vol. 2, The Iran-Iraq War* (Boulder, CO: Westview Press, 1990), 207.

83. See, for example, *Tercuman,* November 5, 1986.

84. *Milliyet,* November 17, 1986, and Ali-Fuat Borovali, "Kurdish Insurgencies, the Gulf War, and Turkey's Changing Role," *Conflict Quarterly 7,* no. 4 (Fall 1987): 37–38.

85. *Christian Science Monitor,* October 30, 1986.

86. Fuat Borovali, "Iran and Turkey: Permanent Revolution or Islamism in One Country?" in *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade,* ed. Miron Rezun (Boulder, CO: Westview Press, 1990), 86.

87. Borovali, "Iran and Turkey," 86; Borovali, "Kurdish Insurgencies," 38; and *Ettela'at,* January 12, 1987.

88. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War,* 256–257.

89. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War,* 256–257, and *Washington Post,* March 15, 1987.

90. Shahram Chubin and Charles Tripp, *Iran and Iraq at War* (Boulder, CO: Westview Press, 1988), 106–107.

91. *Kayhan,* May 21, 1987; *Christian Science Monitor,* May 26, 1987; and *Iran Times,* May 29, 1987.

92. *Newsweek,* June 10, 1991.

93. *New York Times,* July 5, 1987.

94. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War,* 330.

95. Cordesman and Wagner, *The Lessons of Modern War,* 369–370.

96. See *Kayhan,* June 3 and 5, 1988, and *Ettela'at,* June 3 and 4, 1988.

97. Malek, "Kurdistan," 92.

98. Malek, "Kurdistan," 92; Graz, *The Turbulent Gulf*, 26–27; and Physicians for Human Rights, *Winds of Death: Iraq's Use of Poison Gas Against its Kurdish Population* (Somerville, Ma.: Physicians for Human Rights, 1989), 1–3.

99. Graz, *The Turbulent Gulf*, 27.

100. Physicians for Human Rights, *Winds of Death, pp.* 1–2.

101. For example, see Middle East Watch, *Human Rights in Iraq* (New Haven, CT: Yale University Press, 1990), 75–78.

102. Middle East Watch, *Human Rights in Iraq*, 148, fn. 62.

103. See Middle East Watch, *Human Rights in Iraq*, 83–85; The Kurdish Program, "The Destruction of Iraqi Kurdistan," *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 3-5; Bulloch and Morris, *The Gulf War*, 212; Karsh and Rautsi, *Saddam Hussein*, 169; and Simon Henderson, *Instant Empire: Saddam Hussein's Ambition for Iraq* (San Francisco: Mercury House, 1991), 114. One of the most complete accounts of the use of Iraq's use of poison gas against the Kurds in Halabja can be read in Joost R. Hiltermann, *A Poisonous Affair: America, Iraq, and the Gassing of Halabja* (New York: Cambridge University Press, 2007), 104–147. Ironically, Saddam Hussein was not tried for his crimes against the Kurds and his use of chemical weapons against them and against the Iranians during the Iran-Iraq War. Perhaps, the West, especially the United States, did not wish to publicize its involvement in providing the Iraqi dictator with chemical weapons. The crime with which Saddam Hussein was charged and for which he was hanged was his approval of a June 14, 1984 Revolutionary Court decision that had convicted 148 Shi'a Iraqis from the village of Dujail for their alleged involvement in an attack on Saddam Hussein as his convoy was leaving Dujail on July 8, 1982. Dr. Abdul-Haq al-Ani, who served as a legal advisor on Saddam Hussein's defense to his daughter Raghad Saddam Hussein, has published one of the most detailed accounts of Saddam's Hussein's trials from the perspectuives of an Iraqi who is not tied to the current Iraqi system and its American supporters. See his *The Trial of Saddam Hussein* (Atlanta: Clarity Press, 2008): 207–359.

104. *New York Times*, September 10, 1988.

105. Middle East Watch, *Human Rights in Iraq*, 84, and Hiltermann, *A Poisonous Affair*, 125–147.

106. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 97, and *Iran Times*, October 21, 1988.

107. *Al-Khaleej*, June 16, 1988.

108. *Al-Nahar*, November 18, 1988.

109. *Al-Qabas*, September 11 and 13, 1988.

110. *Al-Thawra*, September 11, 1988, and *Al-Khaleej*, September 12, 1988.

111. See Omer Karasapan, "Gulf War Refugees in Turkey," *Middle East Report* 19, no. 1 (January–February 1989): 33–34.

112. *Khaleej Times*, September 9, 1988; *Emirates News*, September 24, 1988; *Al-Khaleej*, September 15, 1988; and *Tercuman*, September 15, 1988.

113. Amnesty International, *Amnesty Action*, September-October 1988, 1. See also Samir al-Khalil, *The Monument: Art, Vulgarity and Responsibility in Iraq* (Berkeley, CA: University of California Press, 1991): 127–128.

114. Amnesty International, *Iraq-Children: Innocent Victims of Political Repression* (New York: Amnesty International USA, n.d.).

115. *Al-Ittihad*, September 30, 1988, and *Middle East Economic Digest*, October 28, 1988, 15.

116. *Al-Qabas*, March 3, 1989.

117. *Gulf News*, April 16, 1989; *Al-Qabas*, June 18, 1989; and *Khaleej Times*, July 22, 1989.

118. *Al-Ittihad*, March 11, 1990.

119. *Gulf News*, September 9 and 11, 1989, and *Al-Thawra*, September 10 and 11, 1989.

120. Judith Miller and Laurie Mylroie, *Saddam Hussein and the Crisis in the Gulf* (New York: Times Books, 1990), 139–140; Elaine Sciolino, *The Outlaw State: Saddam Hussein's Quest for Power and the Gulf Crisis* (New York: Wiley, 1991), 157–160; and Henderson, *Instant Empire*, 180–191.

121. John Simpson, "Along the Streets of Tehran: Life Under Khomeini," *Harper's*, January 1988, 37.

122. Quoted in Miller and Mylroie, *Saddam Hussein*, 143.

123. Miller and Mylroie, *Saddam Hussein*, 144, and Sciolino, *The Outlaw State*, 167–168. See also Robert C. Johansen and Michael G. Renner, "Limiting Conflict in the Gulf," *Third World Quarterly* 7, no. 4 (October 1985): 812, and Nader Entessar, "Superpowers and Persian Gulf Security: The Iranian Perspective," *Third World Quarterly* 10, no. 4 (October 1988): 1437.

124. Sciolino, *The Outlaw State*, 158.

125. James A. Bill, "The U.S. Overture to Iran, 1985–1986: An Analysis," in *Neither East Nor West*, Keddie and Gasiorowski, eds., 173.

126. See John Tower, Edmund Muskie, and Brent Scowcroft, *The Tower Commission Report* (New York: Bantam Books, 1987), 112.

127. Tower, Muskie, and Scowcroft, *The Tower Commission*, 116.

128. Bill, "The U.S. Overture to Iran," 173–174.

129. Edward W. Said, "Irangate: A Many-Sided Crisis," *Journal of Palestine Studies* 16, no. 4 (Summer 1987): 28.

130. See, for example, Bill, "The U.S. Overture to Iran," 174–175; Beit-Hallahmi, *The Israeli Connection*, 13–16; Jonathan Marshall, Peter Dale Scott, and Jane Hunter, *The Iran-Contra Connection: Secret Teams and Covert Operations in the Reagan Era* (Boston: South End Press, 1987), 167–186; Oliver L. North, *Taking the Stand* (New York: Pocket Books, 1987), 203; Victor Ostrovsky and Claire Hoyt, *By Way of Deception: The Making and Unmaking of a Mossad Officer* (New York: St. Martin's Press, 1990), 326–331, and Tom Segev, *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iran-Contra Affair* (New York: Free Press, 1988).

131. Quoted in Miller and Mylroie, *Saddam Hussein*, 147–148.

132. Christopher Hitchens, "Realpolitik in the Gulf: A Game Gone Tilt," in *The Gulf War Reader: History, Documents, Opinions*, ed. Micah L. Sifry and Christopher Cerf (New York: Times Books/Random House, 1991), 112–113. For an example of

a generally sympathetic scholarly account of Iraq's foreign policy in the 1980s, see Laurie A. Mylroie, "After the Guns Fell Silent: Iraq in the Middle East," *Middle East Journal* 43, no. 1 (Winter 1989): 51–67.

133. Hitchens, "Realpolitik," 113.

134. Stephen C. Pelletiere, Douglas V. Johnson II, and Leif R. Rosenberger, *Iraqi Power and U.S. Security in the Middle East* (Carlisle Barracks, PA: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 1990), 74–75. Also, see Hiltermann, *A Poisonous Affair*, 183–225.

135. Pelletiere, Johnson, and Rosenberger, *Iraqi Power and U.S. Security*, 56.

136. For a good summary of the events leading to the 1991 Persian Gulf War, see James Ridgeway, ed., *The March to War* (New York: Four Walls Eight Windows, 1991), and Sifry and Cerf, *The Gulf War*.

137. See "America's Stake in the Gulf," *Department of State Dispatch* 1, no. 2 (September 10, 1990): 70.

138. Edward W. Said, "On Linkage, Language, and Identity," in *The Gulf War*, ed. Sifry and Cerf, 439.

139. Sciolino, *The Outlaw State*, 215.

140. *Iran Times*, August 17, 1990.

141. *Iran Times*, August 31, 1990.

142. *New York Times*, January 28, 1991. See also Laizer, *Into Kurdistan*, 112–128.

143. *Manchester Guardian Weekly*, February 24, 1991.

144. *Iran Times*, April 12, 1991.

145. Eric Hooglund, "The Other Face of War," *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 7 and 10–11.

146. *Christian Science Monitor*, April 18, 1991.

147. Joost Hiltermann, "Eyewitness Iraq," *Middle East Report* 21, no. 4 (July-August 1991): 8–9.

148. "What Sort of New Order?" *The Middle East*, no. 199 (May 1991): 5–8.

149. Lamia Lahoud, "We Never Give Up Hope," *The Middle East*, no. 198 (April 1991): 18.

150. *USA Today*, July 3, 1991.

151. Al-Khalil, *The Monument*, 127–128.

152. *New York Times*, April 25, 1991.

153. Jim Muir, "Why the Kurdish Leaders Went to Baghdad," *Middle East International*, no. 399 (May 3, 1991): 3. See also *Christian Science Monitor*, April 30, 1991; *New York Times*, April 26, 1991; and *Al-Hayyat*, April 21, 1991.

154. Quoted in Moti Zaken, "Precarious Kurdish Unity," *Christian Science Monitor*, May 8, 1991, 19.

155. *Christian Science Monitor*, May 6, 1991.

156. *Iran Times*, June 21, 1991.

157. *Manchester Guardian Weekly*, April 28, 1991.

158. *Iran Times*, June 28, 1991.

159. *Iran Times*, July 5, 1991.

160. Jim Muir, "How Can They Trust Saddam?" *Middle East International*, no.

404 (July 12, 1991): 8.

161. *Christian Science Monitor,* July 23, 1991.

162. *Al-Thawra,* July 23, 1991; *Kayhan,* July 24, 1991; and *Iran Times,* July 26, 1991.

163. *Christian Science Monitor,* March 15, 1991, and *New York Times,* April 4, 1991.

164. *Christian Science Monitor,* April 26, 1991.

165. *Milliyet,* April 9, 1991, and *New York Times,* April 12, 1991.

166. "Safe Haven or Living Hell?" *The Middle East,* no. 200 (June 1991): 10.

167. *Christian Science Monitor,* May 21, 1991.

168. Hugh Pope, "Americans in Charge," *Middle East International,* no. 399 (May 3, 1991): 5, and Wendy Kristianasen, "The Other Kurds Have Their Say," *The Middle East,* no. 202 (August 1991): 20. See also *Hurriyet,* March 31, 1991.

169. Hugh Pope, "Operation Poised Hammer," *Middle East International,* no. 404 (July 12, 1991): 8–9, and *Christian Science Monitor,* July 16, 1991.

170. *Washington Post National Weekly Edition,* July 29–August 4, 1991. See also *New York Times,* February 27, 1991.

171. John Simpson, "Saddam's Plan 'B,'" *World Monitor* 4, no. 8 (August 1991): 22.

172. *New York Times,* March 27, 1991.

173. *Washington Post National Weekly Edition,* July 29–August 4, 1991.

174. Shibley Telhami, "Stay Out of Iraq's Civil War," *New York Times,* April 5, 1991, A15.

175. Daniel Pipes, "Why America Can't Save the Kurds," *Wall Street Journal,* April 11, 1991, A15.

176. *Manchester Guardian Weekly,* April 14, 1991, and *Christian Science Monitor,* April 10, 1991.

177. *Washington Post,* April 18, 1991, and *New York Times,* April 18, 1991.

178. *Christian Science Monitor,* May 2, 1991.

179. Hugh Pope, "What When They Leave?" *Middle East International,* no. 401 (May 31, 1991): 9.

180. Pope, "Operation Poised Hammer," 9.

181. Quoted in *Newsweek,* April 15, 1991, 27.

182. Bill Frelick, "Troubled Waters in the Middle East: 1990–91," in U.S. Committee for Refugees, *World Refugee Survey,* 1991, 93.

183. Frelick, "Troubled Waters," 93.

184. "Safe Haven or Living Hell?" 10.

185. *New York Times,* April 18, 1991.

186. *Kayhan Havai,* April 7, 1991, and David McDowall, "Bedrock of Support," *Middle East International,* no. 399 (May 3, 1991): 5–6.

187. *Iran Times,* April 26, 1991.

188. *Jomhooriye Islami,* April 20, 1991.

189. *Iran Times,* May 3 and 10, 1991, and *Kayhan Havai,* May 8, 1991.

190. *Iran Times,* May 17, 1991.

191. "Safe Haven or Living Hell?" 10.

192. Peter W. Galbraith, *The End of Iraq: How American Incompetence Created a War Without End* (New York: Simon & Schuster, 2006), 209.

193. Galbraith, *The End of Iraq*, 215.

194. Ray Takeyh, *Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic* (New York: Times Books, 2006), 177–187. Also, see Peter W. Galbraith, *Unintended Consequences: How the Iraq War Hurt America and Helped its Enemies* (New York: Simon & Schuster, 2008), ch. 3.

195. National Public Radio (NPR), <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=14781988> (Accessed September 28, 2007).

196. NPR, September 28, 2007.

197. NPR, September 28, 2007.

198. NPR, September 28, 2007.

199. For a discussion of this issue, see Erfan Qaneei-Fard's interview with Radio Zamaneh (The Netherlands), <http://radiozamaneh.com/special/2008/07/post_607.html> (Accessed July 16, 2008).

200. For example, see Seymour M. Hersh, "Plan B," *New Yorker*, <http://www.newyorker.com/archive/2004/06/28/040628fa_fact> (Accessed June 28, 2004).

201. *Newsweek*, September 13, 2007.

202. Scott Ritter, *Target Iran: the Truth About the White House's Plans for Regime Change* (New York: Nation Books, 2006). For background information, see Robert Olson, *Turkey's Relations with Iran, Syria, Israel, and Russia, 1991–2000* (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2001), 135–148.

203. Nader Entessar, "Kurdish Conflict in a Regional Perspective," in *Change and Continuity in the Middle East: Conflict Resolution and Prospects for Peace*, M. E. Ahrari ed. (New York: St. Martin's Press, 1996), 47–53; Kerim Yildiz and Tanyel B. Taysi, *The Kurds in Iran: The Past, Present and Future* (London: Pluto Press, 2007) 70–79; Robert Olson, *Turkey-Iran Relations, 1979–2004: Revolution, Ideology, War, Coups and Geopolitics* (Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2004), 159–182; Robert Olson, "Turkey's Policies Toward Kurdistan-Iraq and Iraq: Nationalism, Capitalism, and State Formation," *Mediterranean Quarterly* 17, no. 1 (Winter 2006): 48–62; and Robert Olson, "Relations among Turkey, Iraq, Kurdistan-Iraq, the Wider Middle East, and Iran," *Mediterranean Quarterly* 17, no. 4 (Fall 2006): 15–33. Turkish relationship with Iraq and Ankara's opposition to Iraq's possible break up along ethnic lines with the emergence of a Kurdish state is a "mirror image" of concern Turkey has displayed with the unity of its own state since the creation of the modern state of Turkey. For an excellent analysis of this point, see Asa Lundgren, *The Unwelcome Neighbour: Turkey's Kurdish Policy* (London: I. B. Tauris, 2007).

204. *Washington Post*, February 28, 2008.

205. *Turkish Daily News*, July 11, 2008.

206. *Turkish Daily News*, July 11, 2008.

یادداشت‌های فصل ۶ - خودگردانی یا استقلال؟

1. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 98.

2. Young, *The Politics of Cultural Pluralism*, 402–407.

3. Charles Tilly, "War and State Power," *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 39.

4. Tilly, "War and State Power," 39.

5. Entessar, "The Kurdish Mosaic," 98, and Charles G. MacDonald, "The Kurdish Question in the 1980s," in *Ethnicity*, Esman and Rabinovich, eds, 233–234.

6. Hooshang Amirahmadi, "A Theory of Ethnic Collective Movements and its Application to Iran," *Ethnic and Racial Studies* 10, no. 4 (October 1987): 369.

7. For further discussion, see Donald L. Horowitz, *Ethnic Groups in Conflict* (Berkeley, CA: University of California Press, 1985): 230–232.

8. Horowitz, *Ethnic Groups*, 233–239.

9. Entessar, "Kurdish Identity," *280*. See also MacDonald, "The Kurds," 124–132.

10. Hamid Dabashi, *Iran: A People Interrupted* (New York: The New Press, 2007), 258.

11. Dabashi, *Iran*, 151.

12. Alireza Asgharzadeh, *Iran and the Challenge of Diversity: Islamic Fundamentalism, Aryanist Racism, and Democratic Struggles* (New York: Palgrave Macmillan, 2007), 215.

13. Robert G. Wirsing, "Dimensions of Minority Protection," in *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives*, ed. Robert G. Wirsing (New York: Pergamon Press, 1981), 5–7.

14. Wirsing, "Dimensions of Minority," 6.

15. Ted Robert Gurr and James R. Scarritt, "Minorities at Risk: A Global Survey," *Human Rights Quarterly* 11, no. 3 (August 1989): 375–405.

16. Gurr and Scarritt, "Minorities at Risk," 398.

17. Gudmundur Alfredsson, "International Law, International Organizations, and Indigenous Peoples," *Journal of International Affairs* 36, no. 1(Spring–Summer 1982): 114.

18. Alfredsson, "International Law," 115-16; James Fawcett, *The International Protection of Minorities* (London: Minority Rights Group, 1979), 5; Buchheit, *Secession;* and Patrick Thornberry, *Minorities and Human Rights Law* (London: Minority Rights Group, 1987), 5.

19. Buchheit, *Secession*, 17.

20. Buchheit, *Secession*, 28.

21. Buchheit, *Secession*, 29.

22. Quoted in Buchheit, *Secession*, 87. Also, see Fawcett, *The International Protection*, 5–6.

23. Fawcett, *The International Protection*, 6.

24. David Weissbrodt and Teresa O'Toole, "The Development of International Human Rights Law," in *The Universal Declaration of Human Rights 1948–1988: Human Rights, the United Nations and Amnesty International*, ed. Amnesty International (New York: Amnesty International USA, 1988), 19.

25. Stephen Ryan, "Ethnic Conflict and the United Nations," *Ethnic and Racial Studies* 13, no. 1 (January 1990): 36.

26. Rodolfo Stavenhagen, "Ethnic Conflicts: A Human Rights Perspective," *Ethnic Studies Report* 7, no. 2 (July 1989): 2.

27. Amnesty International, *The Universal Declaration of Human Rights*, appendix

1, 111.

28. Weissbrodt and O'Toole, "The Development of International Human Right Law, 24. For a succinct description of the UN's machinery and efforts in promoting human rights, see David P. Forsythe, *The Internationalization of Human Rights* (Lexington, Ma.: Lexington Books, 1991), 55–86.

29. Amnesty International, *The Universal Declaration of Human Rights*, appendix 3.

30. Ryan, "Ethnic Conflict," 40.

31. For a brief review of these treaties, see Gerhard von Glahn, *Law Among Nations: An Introduction to Public International Law*, 5th ed. (New York: Macmillan, 1986), 193–194, and 303–335, and Thomas Buergenthal and Harold G. Maier, *Public International Law*, 2nd ed. (St. Paul, MN: West Publishing Company, 1990), 124-25. See also Stavenhagen, "Ethnic Conflicts," 2–3.

32. Von Glahn, *Law Among Nations*, 303.

33. Von Glahn, *Law Among Nations*, 304.

34. Barbara Harff and Ted Robert Gurr, "Toward Empirical Theory of Genocides and Politicides: Identification and Measurement of Cases since 1945," *International Studies Quarterly* 32, no. 3 (September 1988): 364–365, table 1.

35. Harff and Gurr, "Toward Empirical Theory of Genocides," 360.

36. Harff and Gurr, "Toward Empirical Theory of Genocides," 363–365.

37. For a useful treatment of this topic, see Claire Palley, "The Role of Law in Relation to Minority Groups," in *The Future of Cultural Minorities*, Anthony E. Alcock, Brian K. Taylor, and John M. Welton, eds. (London: Macmillan, 1979), 120–160.

38. For details, see Palley, "The Role of Law," 121–126.

39. Thornberry, *Minorities*, 4.

40. Thornberry, *Minorities*, 4. .

41. Horowitz, *Ethnic Groups*, 623.

42. Ahmad Chalabi, "Iraq: The Past as Prologue?" *Foreign Policy*, no. 83 (Summer 1991): 27–28.

43. Chalabi, "Iraq," 29.

44. See Horowitz, *Ethnic Groups*, 602–613. For a good discussion of the modalities of Federal structure and their possible application in Iraq, see Brendan O'Leary, "Power-Sharing, Pluralist Federation, and Federacy," in *The Future of Kurdistan in Iraq*, ed. Brendan O'Leary, John McGarry, and Khaled Salih (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2005), 47–91, and Liam Anderson, "The Non-Ethnic Regional Model of Federalism: Some Comparative Perspectives," in *An Iraq of Its Regions: Cornerstones of a Federal Democracy?* Reidar Visser and Gareth Stansfield, eds. (New York: Columbia University Press, 2008) 205–255.

45. Horowitz, *Ethnic Groups*, 628–633.

46. Reidar Visser, "Introduction," in *An Iraq of Its Regions*, 3.

47. Visser, "Introduction," in *An Iraq of Its Regions*, 3.

48. David A. Steinberg and Stephen M. Saideman, "Laissez Fear: Assessing the Impact of Government Involvement in the Economy of Ethnic Violence," *International Studies Quarterly* 52, no. 2 (June 2008): 235–259.

49. Nina Caspersen, "Intragroup Divisions in Ethnic Conflicts: From Popular Grievances to Power Struggles," *Nationalism and Ethnic Politics* 14, no. 2 (April 2008): 239.

50. Caspersen, "Intragroup Divisions," 239.

منابع



Bibliography

Abdulghani, Jasim M. *Iraq and Iran: The Years of Crisis.* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1984.

Abrahamian, Ervand. *A History of Modern Iran.* New York: Cambridge University Press, 2008.

———. "Communism and Communalism in Iran: The Tudah and the Firqah-i Dimukrat." *International Journal of Middle East Studies 1,* no. 4 (October 1970): 291–316.

———. *Iran Between Two Revolutions.* Princeton, NJ: Princeton University Press, 1982.

———. *The Iranian Mojahedin.* New Haven, CT: Yale University Press, 1989.

Adamson, David. *The Kurdish War.* London: George Allen & Unwin, 1964.

Aghajanian, Akbar. "Ethnic Inequality in Iran: An Overview." *International Journal of Middle East Studies 15,* no. 2 (May 1983): 211–224.

Aguado, Laura Donnadieu. "The Kurds in the Middle East: Struggle for National Liberation." *Ethnic Studies Report 5, no.* 2 (July 1987): 9–17.

Ahmad, Kamal Madhar. *Kurdistan During the First World War.* Trans. Ali Maher Ibrahim. London: Saqi Books, 1994.

Ahmadi, Abdulrahman. *SAVAK va Dastgah-e Ettela'ati-e Esraeel* (SAVAK and the Israeli Intelligence Service). Tehran: Political Studies and Research Institute, 2002.

Ahmed, Mohammed M. A., and Michael M. Gunter., eds. *The Evolution of Kurdish Nationalism.* Costa Mesa, CA: Mazda Publishers. 2007.

———. *The Kurdish Question and the 2003 Iraqi War.* Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2005.

Al-Ani, Abdul-Haq. *The Trial of Saddam Hussein.* Atlanta: Clarity Press, 2008.

Alaolmolki, Nozar. "The New Iranian Left." *Middle East Journal 41,* no. 2 (Spring 1987): 218–233.

Alfredsson, Gudmundur. "International Law, International Organizations, and Indigenous Peoples." *Journal of International Affairs* 36, no. 1 (Spring–Summer 1982): 113–124.

Al-Khalil, Samir. *The Monument: Art, Vulgarity and Responsibility in Iraq*. Berkeley, CA: University of California Press, 1991.

———. *Republic of Fear: The Inside Story of Saddam's Iraq*. New York: Pantheon Books, 1990.

Al-Rubaiy, Abdul A. "The Failure of Political Integration in Iraq: The Education of the Kurdish Minority." *Intellect* 102, no. 2357 (April 1974): 440–444.

Amirahmadi, Hooshang. "A Theory of Ethnic Collective Movements and its Application to Iran." *Ethnic and Racial Studies 10*, no. 4 (October 1987): 363–391.

Amnesty International. *Iran: Human Rights Abuse against the Kurdish Minority*. London: Amnesty International, 2008.

———. *Iraq-Children: Innocent Victims of Political Repression*. New York: Amnesty International USA, n.d.

———. *Iraqi Kurds: At Risk of Forcible Repatriation from Turkey and Human Rights Violations in Iraq*. New York: Amnesty International USA, June 1990.

———. *Torture in the Eighties*. London: Amnesty International, 1984.

Anderson, Liam. "The Non-Ethnic Regional Model of Federalism: Some Comparative Perspectives." Pp. 205–255 in *An Iraq of Its Regions: Cornerstones of a Federal Democracy?* Reidar Visser and Gareth Stansfield, eds. New York: Columbia University Press, 2008.

Andrews, F. David, ed. *The Lost Peoples of the Middle East: Documents of the Struggle for Survival and Independence of the Kurds, Assyrians, and Other Minority Races in the Middle East*. Salisbury, NC: Documentary Publications, 1982,

Arfa, Hassan. *The Kurds: An Historical and Political Study*. London: Oxford University Press, 1966.

Asgharzadeh, Alireza. *Iran and the Challenge of Diversity: Islamic Fundamentalism, Aryanist Racism, and Democratic Struggles*. New York: Palgrave Macmillan, 2007.

At-thawra. *Settlement of the Kurdish Problem in Iraq*. Baghdad: At-thawra Publications, n.d.

Axelgard, Frederick W. *A New Iraq?: The Gulf War and Implications for U.S. Policy*. Washington Papers 133. New York: Praeger Publishers, 1988.

Azimi, Fakreddin. *The Quest for Democracy in Iran: A Century of Struggle against Authoritarian Rule*. Cambridge, MA: Harvard University Press, 2008.

Aziz, Tariq. *On Arab-Iranian Relations*. Baghdad: Ministry of Culture and Information, 1980.

Bakhash, Shaul. *The Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution*. New York: Basic Books, 1984.

Bani-Sadr, Abol Hassan. *My Turn to Speak: Iran, the Revolution & Secret Deals with the U.S.* New York: Brassey's (U.S.), 1991.

Baram, Amazia. "The Impact of Khomeini's Revolution on the Radical Shi'i Movement of Iraq." Pp. 131–151 in *The Iranian Revolution and the Muslim World*, David Menashri, ed. Boulder, CO: Westview Press, 1990.

Barkey, Henri J., and Graham E. Fuller, eds. *Turkey's Kurdish Question.* Lanham, MD: Rowman & Littlefield Publishers, 1998.

"Barnameh va Assasnameh-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (The Platform and Constitution of the Kurdish Democratic Party of Iran). Third Congress of the KDPI (1973) and Fourth Congress of the KDPI (1980).

Batatu, Hanna. *The Old Social Classes and the Revolutionary Movements of Iraq: A Study of Iraq's Old Landed and Commercial Classes and of its Communists, Ba'thists, and Free Officers.* Princeton, NJ: Princeton University Press, 1978.

Beit-Hallahmi, Benjamin. *The Israeli Connection: Who Israel Arms and Why.* New York: Pantheon Books, 1987.

Berkowitz, Bill. "U.S. Evangelical Christians' Kurdish Crusade." *Z Magazine* 22, no. 4 (April 2009): 9–11.

Besikci, Ismail. *International Colony Kurdistan.* London: Taderon Press, 2004.

Bialer, Uri. "The Iranian Connection in Israel's Foreign Policy-1948-1951." *Middle East Journal* 39, no. 2 (Spring 1985): 292–315.

Bill, James A. *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations.* New Haven, CT: Yale University Press, 1988.

———. "The U.S. Overture to Iran, 1985–1986: An Analysis." Pp. 166–179 in *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United States,* Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski eds. New Haven, CT: Yale University Press, 1990.

Bird, Christiane. *A Thousand Sighs, A Thousand Revolts: Journeys in Kurdistan.* New York: Ballantine Books, 2004.

Bitlisi, Sharaf-ed-din Khan. *Sharafnameh.* Tehran: Elmi Publications, n.d.

Bois, Thomas. *The Kurds.* Trans. M.W.M. Welland. Beirut: Khayats, 1966.

Bolukbasi, Suha. "Ankara, Damascus, Baghdad, and the Regionalization of Turkey's Kurdish Secessionism." *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 14, no. 4 (Summer 1991): 15–36.

Borovali, Fuat. "Iran and Turkey: Permanent Revolution or Islamism in One Country?" Pp. 81–93 in *Iran at the Crossroads: Global Relations in a Turbulent Decade,* Miron Rezun, ed. Boulder, CO: Westview Press.

———. "Kurdish Insurgencies, the Gulf War, and Turkey's Changing Role." *Conflict Quarterly* 7, no. 4 (Fall 1987): 29–45.

Brown, David. "Ethnic Revival: Perspectives on State and Society." *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 1–16.

Buchheit, Lee C. *Secession: The Legitimacy of Self-Determination.* New Haven, CT: Yale University Press, 1978.

Bulloch, John, and Harvey Morris. *The Gulf War: Its Origins, History and Consequences.* London: Methuen, 1989.

Butorac, Franjo. "Iran's Revolution and the Kurds." *Review of International Affairs* (Belgrade) 31 (April 20, 1980): 17–19.

Caspersen, Nina. "Intragroup Divisions in Ethnic Conflicts: From Popular Grievances to Power Struggles." *Nationalism and Ethnic Politics* 14, no. 2 (April 2008): 239–265.

Center for Analysis of Historical Documents. *Chap dar Iran be Ravayat-e Asnad-e SAVAK: Hezb-e Demokrat-e Kurdistan* (The Left in Iran According to SAVAK's

Documents: The Kurdish Democratic Party). Vol. 1. Tehran: Ministry of Intelligence, Center for Analysis of Historical Documents, 1999.

Ceyhun, Fikret. "Development of Capitalism and Class Struggles in Turkey." Pp. 55–69 in *Power and Stability in the Middle East,* Berch Berberoglu, ed. London: Zed Books, 1989.

Chalabi, Ahmad. "Iraq: The Past as Prologue?" *Foreign Policy,* no. 83 (Summer 1991): 20–29.

Chaliand, Gerard, "Introduction." Pp. 8–18 in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan,* Gerard Chaliand, ed. London: Zed Press, 1980.

______ ed. *Minority Peoples in the Age of Nation-States.* Trans. Tony Berrett. London: Pluto Press, 1989.

Chamran, Mostafa. *Kurdistan* (in Persian). Tehran: Foundation of Martyr Chamran, 1985.

Cordesman, Anthony H., and Abraham R. Wagner. *The Lessons of Modern War.* Vol. 2, *The Iran-Iraq War.* Boulder, CO: Westview Press, 1990.

Cottam, Richard W. *Nationalism in Iran.* Updated edition. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1979.

______. *Iran and the United States: A Cold War Case Study.* Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1988.

Chubin, Shahram, and Charles Tripp. *Iran and Iraq at War.* Boulder, CO: Westview Press, 1988.

Chubin, Shahram and Sepehr Zabih. *The Foreign Relations of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict.* Berkeley, CA: University of California Press, 1974.

Dabashi, Hamid. *Iran: A People Interrupted.* New York: The New Press, 2007.

Dann, Uriel. "The Kurdish National Movement in Iraq." *Jerusalem Quarterly* 9 (Fall 1978): 131–144.

Day, Will. "The Politics of Poverty in Turkey's Southeast." *Middle East Report* 38, no. 2

______. (Summer 2008): 24–26.

"Dar Bareh-e Fa'aliyat-e Hezb dar Kurdistan: Assnadi az Mabahes-e Darooni-e Hezb-e Komonist-e Iran" (About the Activities of the Party in Kurdistan: Documents from Internal Discussions of the Communist Party of Iran) (August 1990), 77–93.

Eagleton, William, Jr. *The Kurdish Republic of 1946.* London: Oxford University Press, 1963.

Edmonds, C. J, "Kurdish Nationalism." *Journal of Contemporary History 6, no. 1* (1971): 87–107.

______. *Kurds, Turks and Arabs: Politics, Travel, and Research in North-Eastern Iraq, 1919–1925.* London: Oxford University Press, 1957.

"E'lamiy-e Hogooq-e Payi-e Mardome-e Zahmatkesh dar Kurdistan" (Announcement of the Basic Rights of the Toiling People in Kurdistan). *Besooye Socialism* 2, no. 5 (March 1990), 63–69.

Entessar, Nader. "Changing Patterns of Iranian-Arab Relations." *Journal of Social, Political and Economic Studies* 9, no. 3 (Fall 1984): 341–358.

———. "Competing National Identities: The Kurdish Conundrum in Iran." Pp. 188–200 in *Kurdish Identity: Human Rights and Political Status*, Charles G. MacDonald and Carole A. O'Leary, eds. Gainesville, FL: University Press of Florida, 2007.

———. "Egypt and the Persian Gulf." *Conflict* 9, no. 2 (1989): 111–126.

———. "Ethnicity and Ethnic Challenges in the Middle East." Pp. 149–164 in *Ethnicity and Governance in the Third World*, John Mukum Mbaku, Pita Ogaba Agbese, and Mwangi S. Kimenyi, eds. Aldershot, UK: Ashgate Publishing, 2001.

———. "The Impact of the Iraq War on the Future of the Kurds in Iran." Pp. 174–191 in *The Kurdish Question and the 2003 Iraqi War*, Mohammed M.A. Ahmed and Michael M. Gunter, eds. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2005.

———. "Israel and Iran's National Security." *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 27, no. 4 (Summer 2004): 1–19.

———. "Kurdish Conflict in a Regional Perspective." Pp. 47–73 in *Change and Continuity in the Middle East: Conflict Resolution and Prospects for Peace*, M. E. Ahrari, ed. New York: St. Martin's Press, 1996.

———. *Kurdish Ethnonationalism*. Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1992.

———. "The Kurds in Post-Revolutionary Iran and Iraq." *Third World Quarterly* 6, no. 4 (October 1984): 911–933.

———. "The Kurdish Mosaic of Discord." *Third World Quarterly* 11, no. 4 (October 1989): 83–100.

———. "Kurdish Identity in the Middle East." *Current World Leaders* 34, no. 2 (April 1991): 270–282.

———. "The Kurdish National Movement in Iran since the Islamic Revolution of 1979." Pp. 260–275 in *The Evolution of Kurdish Nationalism*, Mohammed M.A. Ahmed and Michael Gunter, eds. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2007.

Entessar, Nader, and Mir Zohair Husain, "The Palestinians and the Kurds: A Comparative Analysis," Pp. 83–93 in *Ethnicity and Sociopolitical Change in Africa and Other Developing Countries*, Santosh C. Saha, ed. Lanham, MD: Lexington Books, 2008.

Esman, Milton J., "Ethnic Pluralism and International Relations." *Canadian Review of Studies in Nationalism* 17, nos. 1–2 (1990): 83–93.

Esman, Milton J., and Itamar Rabinovich, "The Study of Ethnic Politics in the Middle East." Pp. 3–24 in *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle*, Eastin Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988.

Fardoost, Hussein. *Zohoor va Soqoot-e Saltanat-e Pahlavi* (The Rise and Fall of the Pahlavi Dynasty). Vol. 1. Tehran: Ettela'at Publications, 1991.

Farouk-Sluglett, Marion, and Peter Sluglett. *Iraq Since 1958: From Revolution to Dictatorship*. London: I. B. Tauris, 1990.

Fawcett, James. *The International Protection of Minorities*. London: Minority Rights Group, 1979.

Feili, Omar Yahya, and Arlene R. Fromchuck. "The Kurdish Struggle for Independence." *Middle East Review* 9, no. 1 (Fall 1976): 47–59.

Forsythe, David P. *The Internationalization of Human Rights*. Lexington, MA: Lexington Books, 1991.

Galbraith, Peter W. *The End of Iraq: How American Incompetence Created a War Without End.* New York: Simon & Schuster, 2006.

———. *Unintended Consequences: How the Iraq War Hurt America and Helped its Enemies.* New York: Simon & Schuster, 2008.

Gasiorowski, Mark J. "Security Relations Between the United States and Iran, 1953–1978." Pp. 145–165 in *Neither East Nor West: Iran, the Soviet Union, and the United* States, Nikki R. Keddie and Mark J. Gasiorowski, eds. New Haven, CT: Yale University Press, 1990.

———. *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran.* Ithaca, NY: Cornell University Press, 1991.

Gasiorowski, Mark J., and Malcolm Byrne, eds. *Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran.* Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2004.

Ghareeb, Edmund. *The Kurdish Question in Iraq.* Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1981.

Ghassemlou, Abdul Rahman. *Kurdistan and the Kurds.* Prague: Publishing House of the Czechoslovak Academy of Sciences, 1965.

———. "Kurdistan in Iran." Pp. 107–134 *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan,* Gerard Chaliand, ed. London: Zed Press, 1980.

Ghods, M. Reza. *Iran in the Twentieth Century: A Political History.* Boulder, CO: Lynne Rienner Publishers, 1989.

Gotlieb, Yosef. *Self-Determination in the Middle East.* New York: Praeger Publishers, 1982.

Graz, Liesl. *The Turbulent Gulf.* London: I. B. Tauris, 1990.

Gunter, Michael M. "A De Facto Kurdish State in Northern Iraq." *Third World Quarterly* 14, no. 2 (1993), pp. 295–319.

———. "The KDP-PUK Conflict in Northern Iraq." *Middle East Journal* 50, no. 2 (Spring 1996): 225–241.

———. "The Kurdish Problem in Turkey." *Middle East Journal 42,* no. 3 (Summer 1988): 389–406.

———. *The Kurdish Predicament in Iraq: A Political Analysis.* New York: St. Martin's Press, 1999.

———. *The Kurds Ascending: The Evolving Solution to the Kurdish Problem in Iraq and Turkey.* New York: Palgrave Macmillan, 2007.

———. *The Kurds and the Future of Turkey.* New York: St. Martin's Press, 1997.

———. *The Kurds in Turkey: A Political Dilemma.* Boulder, CO: Westview Press, 1990.

———. *The Kurds of Iraq: Tragedy and Hope.* New York: St. Martin's Press, 1992.

Gurr, Ted Robert, and James R. Scarritt. "Minorities at Risk: A Global Survey." *Human Rights Quarterly* 11, no. 3 (August 1989): 375–405.

Haji-Yussefi, Amir Mohammad. *Iran va Rejim-e Sehyuneesti: Az Hamkari ta Neza'* (Iran and the Zionist Regime: From Cooperation to Conflict). Tehran: Iman Sadeq University Press, 2003.

Harff, Barbara, and Ted Robert Gurr. "Toward Empirical Theory of Genocides and Politicides: Identification and Measurement of Cases since 1945." *International Studies Quarterly* 32, no. 3 (September 1988): 359–371.
Harris, George S. "Ethnic Conflict and the Kurds." *The Annals of the American Academy of Political and Social Science* 433 (September 1977): 112–124.
Hassanpour, Amir. *Nationalism and Language in Kurdistan, 1918–1985.* San Francisco: Mellon Research University Press, 1992.
Hazen, William E. "Minorities in Revolt: The Kurds of Iran, Iraq, Syria, and Turkey." Pp. 49–75 in *The Political Role of Minority Groups in the Middle East,* R. D. McLaurin, ed. New York: Praeger Publishers, 1979.
Helfgott, Leonard M. "The Structural Foundations of the National Minority Problem in Revolutionary Iran." *Iranian Studies* 13, nos. 1–4 (1980): 195–214.
Helms, Christine Moss. *Iraq: Eastern Flank of the Arab World.* Washington, DC: Brookings Institution, 1984.
Helsinki Watch. *Destroying Ethnic Identity: The Kurds of Turkey.* New York: Human Rights Watch, 1990.
Henderson, Simon. *Instant Empire: Saddam Hussein's Ambition for Iraq.* San Francisco: Mercury House, 1991.
Heyrat Sajjadi, Abdulhamid. *Eelat va Ashayer-e Kurdistan* (Tribes and Clans of Kurdistan). Sanandaj, Iran: Kurdistan University Press, 2002.
Higgins, Patricia J. "Minority-State Relations in Contemporary Iran." Pp. 167–197 in *The State, Religion and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan,* Ali Banuazizi and Myron Weiner, eds. Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1986.
Hiltermann, Joost R. *A Poisonous Affair: America, Iraq, and the Gassing of Halabja.* New York: Cambridge University Press, 2007.
______. "Eyewitness Iraq." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 8–9 and 13.
______. "To Protect or to Project? Iraqi Kurds and Their Future." *Middle East Report* 38, no. 2 (Summer 2008): 6–17.
Hitchens, Christopher. "Realpolitik in the Gulf: A Game Gone Tilt." Pp. 107–118 in *The Gulf War Reader: History, Documents, Opinions,* Micah L. Sifry and Christopher Cerf, eds. New York: Times Books/Random House, 1991.
Honigman, Gerald A. "British Petroleum Politics, Arab Nationalism and the Kurds." *Middle East Review* 15, nos. 1 and 2 (Fall 1982–Winter 1982/83): 33–39.
Hooglund, Eric. "The Other Face of War." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 3–7 and 10–12.
Horowitz, Donald L. *Ethnic Groups in Conflict.* Berkeley, CA: University of California Press, 1985.
Human Rights Watch. *Caught in the Whirlwind: Torture and Denial of Due Process by the Kurdish Security.* New York: Human Rights Watch, 2007.
Hunter, Shireen T. *Iran and the World: Continuity in a Revolutionary Decade.* Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990.

Hyman, Anthony. "Elusive Kurdistan: The Struggle for Recognition." *Conflict Studies* 214 (1988): 1–25. The Initiative for Human Rights in Kurdistan. *A Report on State Terrorism in Turkish Kurdistan.* Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990.

———. *Silence Is Killing Them: A Report on the Situation of the Kurdish Refugees in Turkey.* Bremen, Germany: Initiative for Human Rights in Kurdistan, 1990.

Ismael, Tareq *Y. Iraq and Iran: Roots of Conflict.* Syracuse, NY: Syracuse University Press, 1982.

Izady, Mehrdad. "A Kurdish Lingua Franca?" *Kurdish Times* 2, no. 2 (Summer 1988): 13–24.

———. *The Kurds: A Concise History.* Washington, DC: Crane Russak, 1992.

———. "Persian Carrot and Turkish Stick: Contrasting Policies Targeted at Gaining State Loyalty from Azeris and Kurds." *Kurdish Times* 3, no. 2 (Fall 1990): 31–47.

Jafar, Majeed R. *Under-Underdevelopment: A Regional Case Study of the Kurdish Area in Turkey.* Helsinki, Finland: Social Policy Association, 1976.

Jalaipour, Hamid Reza. "Afsaneh-e Jomhouriy-e Khalqha: Chera Marxisthay-e Irani Tajrobeh-e Nasionalism-e Qomi ra dar Roosiye Nadideh Meegeerand" (The Myth of the People's Republic: Why Do Iranian Marxists Ignore the Experience of Ethnic Nationalism in Russia). *Etemaad,* January 7, 2008: 5 and 13.

———. *Kurdistan: Elat-e Tadavom-e Bohran-e An Pas Az Enghelab-e Eslami* (Causes for the Perpetuation of its Crisis Following the Islamic Revolution). Tehran: Foreign Ministry Press, 1993.

Jawad, Sa'ad. *Iraq & the Kurdish Question 1958–1970.* London: Ithaca Press, 1981.

"Jonbesh-e Moqavemat-e Khalq-e Kurd va Komala" (The Resistance Movement of the Kurdish Masses and Komala). Document series no. 2 (1980): 1–9.

Karasapan, Omer. "Gulf War Refugees in Turkey." *Middle East Report* 19, no. 1 (January-February 1989): 33–35.

Kardukh, M. *Jonbeshhay-e Kurd: Az Deerooz ta Konoon* (The Kurdish Movements: Past and Present). Vol. 1. Uppsala, Sweden: Varesh, 1993.

———. *Jonbeshhay-e Kurds: Az Deerooz ta Konoon* (The Kurdish Movements: Past and Present). Vol. 2. Goteborg, Sweden: Coimex, 1993.

Karsh, Efraim, and Inari Rautsi. *Saddam Hussein: A Political Biography.* New York: Free Press, 1991.

Keddie, Nikki R. "The Minorities Question in Iran." Pp. 85-108 in *The Iran-Iraq War: New Weapons, Old Conflicts,* Shirin Tahir-Kheli and Shaheen Ayubi, eds. New York: Praeger Publishers, 1983.

Khadduri, Majid. *Republican Iraq: A Study in Iraqi Politics Since the Revolution of 1958.* London: Oxford University Press, 1969.

———. *Socialist Iraq: A Study in Iraqi Politics Since 1968.* Washington, DC: Middle East Institute, 1978.

Khalil, Lydia. "Nobody's Client: The Reawakening of Iraqi Sovereignty." *Analysis,* Lowy Institute for International Policy, Sydney, Australia (March 2009): 1–22.

Kinnane, Derk. *The Kurds and Kurdistan.* London: Oxford University Press, *1964.*

Kinzer, Stephen. *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror.* Hoboken, NJ: John Wiley & Sons, 2003.

Koohi-Kamali, Farideh. *The Political Development of the Kurds in Iran: Pastoral Nationalism.* New York: Palgrave Macmillan, 2003.

Kreyenbroek, Philip and Christine Allison, eds. *Kurdish Culture and Identity.* London: Zed Books, 1996.

Kreyenbroek, Philip G. and Stefan Sperl, eds. *The Kurds: A Contemporary Overview.* New York: Routledge, 1992.

Kurdish Democratic Party of Iran. *Asnad-e Kongreh-e Dahom-e Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran* (The Documents of the Tenth Congress of the Kurdish Democratic Party of Iran). May–June 1995.

Kurdistan: Imperialism va Groohaye Vabaste (Kurdistan: Imperialism and the Dependent Groups). Tehran: Political Bureau of the Islamic Revolutionary Guards Corps, 1980.

Kutschera, Chris. *Le Mouvement National Kurde.* Paris: Flammarion, 1979.

Laizer, Sheri. *Into Kurdistan: Frontiers Under Fire.* London: Zed Books, 1991.

Lawrence, Quil. *Invisible Nation: How the Kurds' Quest for Statehood Is Shaping Iraq and the Middle East.* New York: Walker & Company, 2008.

Lundgren, Asa. *The Unwelcome Neighbour: Turkey's Kurdish Policy.* London: I.B. Tauris, 2007.

MacDonald, Charles. "The Kurdish Challenge and Revolutionary Iran." *Journal of South Asian and Middle Eastern Studies* 13, nos. 1 and 2 (Fall–Winter 1989): 5–68.

______. "The Kurdish Question in the *1980s*." Pp. 233–252 in *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East* Milton J. Esman and Itamar Rabinovich. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988.

______. "The Kurds." *Journal of Political Science* 19 (1991): 121–139.

MacDonald, Charles G. and Carole A. O'Leary, eds. *Kurdish Identity: Human Rights and Political Status.* Gainesville, FL: University Press of Florida, 2007.

Magnarella, Paul J. "A Note on Aspects of Social Life Among the Jewish Kurds of Sanandaj." *Jewish Journal of Sociology* 11, no. 1 (June 1969): 51–58.

Malek, Mohammed H. "Kurdistan in the Middle East Conflict." *New Left Review,* no. 175 (May–June 1989): 79–94.

Marcus, Aliza. *Blood and Belief: The PKK and the Kurdish Fight for Independence.* New York: New York University Press, 2007.

______. "Hearts and Minds in Kurdistan." *Middle East Report* 20, no. 2 (March–April 1990): 41–42 and 44.

Mardukh Ruhani, Baba. *Tarikh-e Mashaheer-e Kurd: Urfa, Ulama, Adeba, Shoara* (The History of the Kurdish Notables: Mystics, Scholars, Men of Letters, Poets). Vols. I and II. Tehran: Soroush Press, 2003.

______. *Tarikh-e Mashaheer-e Kurd: Omara va Khanedanha* (The History of the Kurdish Notables: Rulers and Distinguished Families). Vol. III. Tehran: Soroush Press, 2003.

Margulies, Ronnie, and Ergin Yildizoglu. "Trade Unions and Turkey's Working Class." *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 15-20 and 31.

Marr, Phebe. *The Modern History of Iraq.* Boulder, CO: Westview Press, 1985.

McDowall, David. *A Modern History of the Kurds.* London: I.B. Tauris, 1996.

———. *The Kurds.* New edition. London: Minority Rights Group, March 1989.

Meho, Lokman I. *The Kurdish Question in U.S. Foreign Policy: A Documentary Sourcebook.* Westport, CT: Praeger Publishers, 2004.

———. *The Kurds and Kurdistan: A Selected and Annotated Bibliography.* Westport, CT: Greenwood Press, 1997.

Menashri, David. "Khomeini's Policy Toward Ethnic and Religious Minorities." Pp. 21–229 in *Ethnicity, Pluralism, and the State in the Middle East,* Milton J. Esman and Itamar Rabinovich, eds. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1988.

Middle East Watch. *Human Rights in Iraq.* New Haven, CT: Yale University Press, 1990.

Miller, Judith, and Laurie Mylroie. *Saddam Hussein and the Crisis in the Gulf.* New York: Times Books, 1990.

Moddaressi, Koorosh. "Kurdistan va Ayandeh-e Mobarezeh-e An" (Kurdistan and the Future of its Struggle). *Besooy Socialism* 2, no. 5 (March 1990): 1–53.

Mofrad, J. *Ancient Kurd Ancestors in History and Mythology.* Jonkoping, Sweden: Kitab-i Arzan, 1995).

Mohajer, Nasser. "Ensheab dar Hezb-e Demokrat-e Kurdistan-e Iran" (A Division within the Kurdish Democratic Party of Iran). *Aghaza No,* no. 7 (Summer 1988): 25–29.

Mohseni, Nasser. *Joghrafiya-e Kurdistan* (The Geography of Kurdistan). Boroojerd, Iran: Lavian Publications, 1948.

Mylroie, Laurie A. "After the Guns Fell Silent: Iraq in the Middle East." *Middle East Journal* 43, no. 1 (Winter 1989): 51–67.

Naby, Eden. "The Iranian Frontier Nationalities: The Kurds, the Assyrians, the Baluchis, and the Turkmens." Pp. 83-114 in *Soviet Asian Ethnic Frontiers,* William O. McCagg, Jr., and Brian D. Silver, eds. New York: Pergamon Press, 1979.

———. "Rebellion in Kurdistan." *Harvard International Review* 2, no. 3 (November 1979): 1, 5–7, and 29.

Nagel, Joane. "The Conditions of Ethnic Separatism: The Kurds in Turkey, Iran, and Iraq." *Ethnicity* 7, no. 3 (September 1980): 279–297.

Naji, Kasra. *Ahmadinejad: The Secret History of Iran's Radical Leader.* Berkeley, CA: University of California Press, 2008.

Natali, Denise. *The Kurds and the State: Evolving National Identity in Iraq, Turkey, and Iran.* Syracuse, NY: Syracuse University Press, 2005.

[Nezan], Kendal. "Kurdistan in Turkey," Pp. 47–106 in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan,* Gerard Chaliand, ed. London: Zed Press, 1980.

Nisan, Mordecchai. *Minorities in the Middle East: A History of Struggle and Self-Expression.* Jefferson, NC: McFarland, 1991.

O'Ballance, Edgar. *The Gulf War.* London: Brassey's Defence Publishers, 1988.

———. "The Kurdish Factor in the Gulf War." *Military Review* 61, no. 6 (June 1981): 13–20.

———. *The Kurdish Revolt: 1961–1970.* Hamden, CT: Archon Books, 1973.

O'Leary, Brandon, John McGarry, and Khaled Salih, eds. *The Future of Kurdistan in Iraq*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2005.

Olson, Robert, *The Emergence of Kurdish Nationalism and the Sheikh Said Rebellion, 1880–1925*. Austin, TX: University of Texas Press, 1989.

———. *The Goat and the Butcher: Nationalism and State Formation in Kurdistan-Iraq since the Iraqi War.* Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2005.

———. "The International Consequences of the Sheikh Said Rebellion." Pp. 379–406 in *Naqshbandis: Historical Developments and Present Situation of a Muslim Mystical Order,* Marc Gaborieau, Alexander Popovic, and Thierry Zarcone, eds. Paris: Editions Isis, 1990.

———. "The Kocgiri Kurdish Rebellion in 1921 and the Draft Law for a Proposed Autonomy of Kurdistan." *Oriente Moderno* (new series) 8, nos. 1–6 (January–June 1989): 41–56.

——— ed. *The Kurdish Nationalist Movement in the 1990s*. Lexington, KY: University Press of Kentucky, 1996.

———. "Relations among Turkey, Iraq, Kurdistan-Iraq, the Wider Middle East, and Iran." *Mediterranean Quarterly* 17, no. 4 (Fall 2006): 13–45.

———. *Turkey-Iran Relations, 1979-2004: Revolution, Ideology, War, Coups and Geopolitics*. Costa Mesa: CA: Mazda Publishers, 2004.

———. "Turkey's Policies Toward Kurdistan-Iraq and Iraq: Nationalism, Capitalism, and State Formation." *Mediterranean Quarterly* 15, no. 1 (Winter 2006): 48-72.

———. *Turkey's Relations with Iran, Syria, Israel, and Russia, 1991–2000: The Kurdish and Islamist Questions*. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2001.

Owrang, Morad. *Kurd Shenasi* (Kurdology). Tehran: Rangin Publications, 1967.

Ozcan, Ali Kemal. *Turkey's Kurds: A Theoretical Analysis of the PKK and Abdullah Ocalan*. New York: Routledge, 2006.

Palley, Claire. "The Role of Law in Relation to Minority Groups," Pp. 120–160 in *The Future of Cultural* Minorities, Anthony E. Alcock, Brian K. Taylor, and John M. Welton, eds. London: Macmillan, 1979.

Parsi, Trita. *Treacherous Alliance: the Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*. New Haven, CT: Yale University Press, 2007.

Pelletiere, Stephen C. *The Kurds: An Unstable Element in the Gulf.* Boulder, CO: Westview Press, 1984.

Pelletiere, Stephen C., Douglas V. Johnson II, and Leif R. Rosenberger. *Iraqi Power and U.S. Security in the Middle East*. Carlisle Barracks, Pa.: Strategic Studies Institute, U.S. Army War College, 1990.

Perry, John R. *Karim Khan Zand: A History of Iran, 1747–1779*. Chicago: University of Chicago Press, 1979.

Physicians for Human Rights. *Winds of Death: Iraq's Use of Poison Gas Against its Kurdish Population*. Somerville, MA: Physicians for Human Rights, 1989.

Political Studies and Research Institute. *Mojahedin-e Khalq Organization* (Mujahedin Khalq Organization). Vols I, II, and III. Tehran: Political Studies and Research Organization, 2005.

Qaneei-Fard, Erfan. *Pas az Shast Saal: Zendegi va Khaterat-e Jalal Talabani* (After Sixty Years: The Life and Memoirs of Jalal Talabani). Tehran: Elm Publishers, 2009.

Rajaee, Farhang, ed. *Iranian Perspectives on the Iran-Iraq War.* Gainesville, FL: University Press of Florida, 1997.

Ramazani, Rouhollah K. "The Autonomous Republic of Azerbaijan and the Kurdish People's Republic: Their Rise and Fall." Pp. 448–474 in *The Anatomy of Communist Takeovers,* Thomas T. Hammond, ed. New Haven, CT: Yale University Press, 1975.

———. *Revolutionary Iran: Challenge and Response in the Middle East.* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1988.

Raviv, Dan, and Yossi Melman. *Every Spy a Prince: The Complete History of Israel's Intelligence Community.* Boston: Houghton Mifflin Company, 1990.

Reppa, Robert B. *Israel and Iran: Bilateral Relationships and Effects on the Indian Ocean Basin.* New York: Praeger Publishers, 1974.

Ridgeway, James, ed. *The March to War.* New York: Four Walls Eight Windows, 1991.

Ritter, Scott. *Target Iran: The Truth About the White House's Plans for Regime Change.* New York: Nation Books, 2006.

Robins, Philip. *Turkey and the Middle East.* London: The Royal Institute of International Affairs/Council on Foreign Relations Press, 1991.

Romano, David. *The Kurdish Nationalist Movement: Opportunity, Mobilization and Identity.* New York: Cambridge University Press, 2006.

Roosevelt, Archie, Jr. "The Kurdish Republic of Mahabad." Pp. 135–152 in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan,* Gerard Chaliand, ed. London: Zed Press, 1980.

Roosevelt, Kermit. *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran.* New York: McGraw-Hill, 1979.

Rothschild, Joseph. *Ethnopolitics: A Conceptual Framework.* New York: Columbia University Press, 1981.

Rustow, Dankwart A. *Turkey: America's Forgotten Ally.* New York: Council on Foreign Relations Press, 1987.

Ryan, Stephen. "Ethnic Conflict and the United Nations." *Ethnic and Racial Studies* 13, no. 1 (January 1990): 25–49.

Saikal, Amin. *The Rise and Fall of the Shah.* Princeton, NJ: Princeton University Press, 1980.

Sciolino, Elaine. *The Outlaw State: Saddam Hussein's Quest for Power and the Gulf Crisis.* New York: Wiley, 1991.

Segev, Tom. *The Iranian Triangle: The Untold Story of Israel's Role in the Iran-Contra Affair.* New York: Free Press, 1988.

Short, Martin, and Anthony McDermott. *The Kurds.* Third edition. London: Minority Rights Group, March 1977.

Sick, Gary. "Trial by Error: Reflections on the Iran-Iraq War." Pp. 104–124 in *Iran's Revolution: The Search for Consensus,* R. K. Ramazani, ed. Bloomington, IN: Indiana University Press, 1990.

Sim, Richard. "Kurdistan: The Search for Recognition." *Conflict Studies*, no. 124 (November 1980): 1–21.
Sluglett, Peter. *Britain in Iraq 1914–1932*. London: Ithaca Press, 1976.
_______. "The Kurds." Pp. 177–202 in *Saddam's Iraq: Revolution or Reaction?* Edited by the Committee Against Repression and for Democratic Rights in Iraq. New updated edition. London: Zed Books, 1989.
Sobhani, Sohrab. *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian Relations,* 1948–1988. New York: Praeger Publishers, 1989.
Stansfield, Gareth R.V. *Iraqi Kurdistan: Political Development and Emergent Democracy.* London: RoutledgeCurzon, 2003.
Stavenhagen, Rodolfo. "Ethnic Conflicts: A Human Rights Perspective." *Ethnic Studies Report* 7, no. 2 (July 1989): 1–8.
Steinberg, David A., and Stephen M. Saideman. "Laissez Fear: Assessing the Impact of Government Involvement in the Economy of Ethnic Violence." *International Studies Quarterly* 52, no. 2 (June 2008): 235–259.
Taghipour, Mohammad Taghi. *Esteratej-e Peeramoony-e Esraeel* (Israel's Periphery Strategy). Tehran: Political Studies and Research Institute, 2005.
Tahiri, Hussein. *The Structure of Kurdish Society and the Struggle for a Kurdish State.* Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2007.
Takeyh, Ray. *Hidden Iran: Paradox and Power in the Islamic Republic.* New York: Times Books, 2006.
Tavakkoli, Khaled. "Kurdistan va Vaqa'ye Dovom-e Khordad" (Kurdistan and the Events of the Second of Khordad). *Goft-O-Gu,* no. 40 (August-September 2004): 35–44.
Thornberry, Patrick. *Minorities and Human Rights Law.* London: Minority Rights Group, 1987.
Tilly, Charles. "War and State Power." *Middle East Report* 21, no. 4 (July–August 1991): 38–40.
Tower, John, Edmund Muskie, and Brent Scowcroft. *The Tower Commission Report.* New York: Bantam Books, 1987.
U.S. Committee for Refugees. *World Refugee Survey 1991.* Washington, DC: U.S. Committee for Refugees, 1991.
Vali, Abbas, ed. *Essays on the Origins of Kurdish Nationalism.* Costa Mesa, CA: Mazda Publishers, 2003.
Van Bruinessen, Martin. *Agha, Shaikh and State: On the Social and Political Organization of Kurdistan.* Utrecht, The Netherlands: Ryksuniversiteit, 1978.
_______. "Between Guerrilla War and Political Murder: The Workers' Party of Kurdistan." *Middle East Report* 18, no. 4 (July-August 1988): 40–42 and 44–46.
_______. "Kurdish Tribes and the State of Iran: The Case of Simko's Revolt." Pp. 364–400 in *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan,* Richard Tapper, ed. London: Croom Helm, 1983.
_______. "The Kurds Between Iran and Iraq." *MERIP Middle East Report* 16, no. 4 (July–August 1986): 14–27.
_______. "The Kurds in Turkey." *MERIP Reports* 14, no. 2 (February 1984): 6–12 and 14.

Vanly, Ismet Sheriff. "Kurdistan in Iraq." Pp. 153–210 in *People Without a Country: The Kurds and Kurdistan,* Gerard Chaliand, ed. London: Zed Press, 1980.

Visser, Reidar, and Gareth Stansfield, eds. *An Iraq of Its Regions: Cornerstones of a Federal Democracy?* New York: Columbia University Press, 2008.

Weinbaum, Marvin 0. "Iran and Israel: The Discreet Entente." *Orbis* 18, no. 4 (Winter 1975): 1070–1087.

Westermann, William Linn. "Kurdish Independence and Russian Expansion." *Foreign Affairs* 70, no. 3 (Summer 1991): 50–54.

"What Is Happening in Kurdistan?" *Review of Iranian Political Economy and History* (RIPEH) 3, no. 2 (Fall 1979): 55–59.

Whitley, Andrew. "The Kurds: Pressures and Prospects." *The Round Table,* no. 279 (July 1980): 245–257.

Wirsing, Robert G. "Dimensions of Minority Protection," Pp. 3–17 in *Protection of Ethnic Minorities: Comparative Perspectives,* Robert G. Wirsing, ed. New York: Pergamon Press, 1981.

Yalda, Nariman. "Federalism and Self-Rule for Minorities: A Case Study of Iran and Kurdistan," Ph.D. diss., Claremont Graduate School, 1980.

Yassemi, Rashid. *Kurd va Payvastegi-e Nejadi va Tarikhi-e Uo* (The Kurd and His Racial and Historical Bonds). Tehran: Amir Kabir Publications, 1984.

Yassin, Borhanedin A. *Vision or Reality? The Kurds in the Policy of the Great Powers, 1941–1947.* Lund, Sweden: Lund University Press, 1995.

Yildiz, Kerim. *The Kurds in Iraq: The Past, Present and Future.* London: Pluto Press, 2004.

Yildiz, Kerim and Tanyel B. Taysi. *The Kurds in Iran: The Past, Present and Future.* London: Pluto Press, 2007.

Young, Crawford. *The Politics of Cultural Pluralism.* Madison, WI: University of Wisconsin Press, 1976.

Zabih, Sepehr. *Iran Since the Revolution.* Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1982.

______. *The Left in Contemporary Iran.* London and Stanford, CA: Croom Helm/ Hoover Institution Press, 1986.

Zangeneh, Mozaffar. *Doodeman-e Aryai: Kurd va Kurdistan* (The Aryan Lineage: Kurd and Kurdistan). Tehran: Chehr Publications, 1968.

Zemzemi, Abdel-Magid. *La Guerre Irak-Iran: Islam et Nationalismes.* Paris: Albatroos, 1985.

Zonis, Marvin. *Majestic Failure: The Fall of the Shah.* Chicago: University of Chicago Press, 1991.

Selected Newspapers and Magazines

Al-Ahram ,*Al-Qabas*
Al-Ittihad Al-Khaleej Al-Nahar
Al-Thawra ,*Ayandegan*
Christian Science Monitor
Cumhuriyet ,*Etemaad*
Ettela'at ,*Gulf News*
Hawar ,*Hurriyet*
Information and Liaison Bulletin (Kurdish Institute, Paris)
Iran Times ,*Rojhelat*
Kayhan ,*Khaleej Times*
Kurdish Liberation
Kurdish Life ,*Kurdistan*
Manchester Guardian Weekly
The Middle East
Middle East International Milliyet
New York Times Pesh Merga Pishrow
Sirwan ,*Tercuman*
Turkish Daily News
Voice of Kurdistan ,*Washington Post*

Selected Kurdish Internet Sources

American Kurdish Information Network: http://kurdistan.org

Congress of Nationalities-Iran: http://iranfederal.org

Eastern Kurdistan: http://www.kurdistanrh.com

Hawlati: http://www.hawlati.info

Iskraa: http://www.iskraa.org

Rojhelat http://www.rojhelat-weekly.com

Kerkuk Kurdistan: http://www.kerkuk-kurdistan.com

Komala: http://www.komalah.org

Kurdish Democratic Party-Iran: http://www.pdki.org

Kurdish Globe: http://www.kurdishglobe.net

Kurdish Human Rights Project: http://www.khrp.org

Kurdish Institute of Paris: http://www.institutkurde.org

Kurdish Library and Museum: http://www.kurdishlibrarymuseum.com

Kurdish Media: http://www.kurdishmedia.com

Kurdish Life Party (PJAK): http://pjak.org

Kurdish Regional Government (KRG): http://krg.org

Kurdistan Democratic Party (KDP): http://www.kdp.se

Kurdistan Observer: http://kurdistanobserver.servehttp.com

Kurdistan Province—Iran http://www.ostan-kd.ir

Kurdistan—The Other Iraq: http://www.theotheriraq.com

Mediya—Kurdish Resources http://www.Mediya.net

Patriotic Union of Kurdistan (PUK): http://www.puk.org

People Defense Forces (HPG): http://www.hpg-online.net

Peyamner News Agency: http://www.peyamner.com

Qelem—Iranian Kurdistan PEN: http://www.qelem.com

Sirwan Weekly: http://www.sirwanweekly.com

Student Council of Defense of Human Rights in Kurdistan: http://parezeran.wordpress.com

Washington Kurdish Institute: http://www.kurd.org

Worker-Communist Party of Iran: http://www.wpiran.org

the ideological position of a particular group or political movement. Of the few other books that have been written by scholars, most have a narrower focus than this one. I hope that this book will provide a balanced treatment of the Kurdish dilemma in the late twentieth and early twenty-first centuries that will be useful to both scholars and informed readers.

In transliterating Arabic and Persian names and other words into English, I have relied on the most commonly used spellings. For simplicity, I have avoided using diacritical marks. Because modern Turkish, unlike Arabic and Persian, uses the Latin alphabet, I have tried to maintain the spellings of Turkish names as they are used in Turkish publications. For this reason, some names may be spelled differently in Turkish than they are spelled in Arabic or Persian.

A number of institutions and individuals have aided in the research for this book. The National Endowment for the Humanities provided me with two summer grants for college teachers to participate in seminars on ethnic minorities and cultural pluralism at Harvard University and the University of Wisconsin in Madison. The University of South Alabama provided the necessary scholarly setting for research and reflection. The staff of the interlibrary loan service at the University of South Alabama was especially helpful in obtaining various books and documents for me in a timely and efficient manner. Reviewers of the first edition of this book provided useful insight and critical comments on earlier drafts of this manuscript. I also want to thank my colleagues and scholars of Kurdish studies, ***Rober Olson, Michael Gunter,*** and ***Mohammed Ahmed*** for sharing with me their insight and vast knowledge of the Kurds. I am especially thankful to the Kurdish scholar ***Erfan Qaneei-Fard*** for sharing with me his unique perspectives and trailblazing research on Kurdistan. I am gratefully indebted to all of them. Any errors of fact and interpretation are, of course, my sole responsibility.

Nader Entessar,
Mobile, Alabama, 2009

Preface and Acknowledgment

The purpose of this book to analyze the political and social dimensions of Kurdish integration into the mainstream of socio-political life in Iran, Iraq, and Turkey. My purpose is not to cover everything Kurdish, nor do I intend to support any cause, political movement, or government. The central thesis of the book is that ethnic conflict constitutes a major challenge to the contemporary nation-state system in the Middle East. Long vanished is the illusion of the "melting pot," or the concept that assimilation is an inexorable process produced by modernization and the emergence of relatively strong and centralized nation-states in the Middle East. Perhaps no single phenomenon highlights this thesis more than the historical Kurdish demands for self-determination.

The Middle East has undergone significant transformations since an earlier version of this book was published under the title of *Kurdish Ethnonationalism* shortly after the end of the Cold War. In particular, the geostrategic map of the Middle East has changed since the U.S. invasion of Iraq in March 2003 and the overthrow of Saddam Hussein's regime. The Iraqi Kurds have gained a measure of political freedom that had eluded them for much of their recent history, and the Kurdish struggle in the rest of the region continues unabated. This is a book that focuses first and foremost on Kurdish politics and its relationship to broader regional and global developments that affect the Kurds.

In addition to Western literature, I have relied on Middle Eastern sources and publications of various Kurdish organizations, such as the Kurdish Democratic Party and Komala. Notwithstanding the increasing number of books that have been published about the Kurds in the past several years, there are still few comprehensive, scholarly books on this subject. Many of the recent books on the Kurds are either journalistic and anecdotal or written to support

To my mother and in memory of my father,
and
to my wife, Marie

Table of Contents

Published by Lexington Books
A division of Rowman & Littlefield Publishers, Inc.
A wholly owned subsidiary of The Rowman & Littlefield Publishing Group, Inc.
4501 Forbes Boulevard, Suite 200, Lanham, Maryland 20706
http://www.lexingtonbooks.com

Estover Road
Plymouth PL6 7PY
United Kingdom

An earlier edition of this book was published as Kurdish Ethnonationalism by Lynne Reinner Publishers, Inc., in 1992.

British Library Cataloguing in Publication Information Available

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Entessar, Nader.
Kurdish politics in the Middle East / Nader Entessar. — Rev. ed.
p. cm.
Includes bibliographical references and index.
ISBN 978-0-7391-4039-0 (cloth : alk. paper) — ISBN 978-0-7391-4041-3 (electronic)
1. Kurds—Ethnic identity. 2. Kurds—Politics and government. 3. Middle East—Politics and government.
I. Title.
DS59.K86E585 2010
320.956089'91597—dc22

2009032235

Printed in the United States of America

∞™ The paper used in this publication meets the minimum requirements of American National Standard for Information Sciences—Permanence of Paper for Printed Library Materials, ANSI/NISO Z39.48-1992.

Kurdish Politics in the Middle East

Nadar Entessar

Translated by: Erfan Q. Fard



LEXINGTON BOOKS

A division of

ROWMAN & LITTLEFIELD PUBLISHERS, INC.

Lanham • Boulder • New York • Toronto • Plymouth, UK

Nader Entessar is Professor and Chair of the Department of Political Science and Criminal Justice at the University of South Alabama. He is the author or editor of five books, including ***Kurdish Ethnonationsalism, Iran and the Arab World***, and ***Reconstruction and Regional Diplomacy in the Persian Gulf***. He has authored more than sixty articles and book chapters in scholarly publications in the United States, Europe and the Middle East.